تاریخ علم اصول فقه و فقه در شیعه

یعقوب جعفری بندرآبی

ویراستار: سید احمد حسینی

تاریخ علم اصول و فقه در شیعه

مشخصات کتاب

سرشناسه:برجی، یعقوب، 1337 -

عنوان و نام پدیدآور:تاریخ علم اصول و فقه در شیعه / یعقوب علی برجی.

مشخصات نشر:قم : مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی (ص)، 1435ق.= 1393.

مشخصات ظاهری:464ص.

فروست:پژوهشگاه بین المللی المصطفی (ص)؛ 790.

شابک:235000 ریال : 978-964-195-868-0

وضعیت فهرست نویسی:فاپا

یادداشت:کتابنامه : ص. [451] - 464 ؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع:اصول فقه شیعه -- تاریخ

موضوع:اصول فقه شیعه -- پرسش ها و پاسخ ها

شناسه افزوده:جامعه المصطفی(ص) العالمیه. مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی(ص)

شناسه افزوده:پژوهشگاه بین المللی المصطفی(ص)

رده بندی کنگره:BP148/ب43ت2 1393

رده بندی دیویی:297/39

شماره کتابشناسی ملی:3539213

ص :1

اشاره

ص :2

تاریخ علم اصول و فقه در شیعه

یعقوب علی برجی

ص :3

ص :4

سخن ناشر

تحولات اجتماعی و مقتضیات نوپدید دانش ها و پدید آمدن دانش های نو،نیازهایی را به وجود آورده که پاسخ گویی به آن،ایجاد رشته های تحصیلی جدید و تربیت چهره های متخصص را ضروری می نماید.ازاین رو کتاب های آموزشی نیز باید با توجه به این دگرگونی ها تألیف شود.

جهانی شدن و گسترش سلطه فرهنگی غرب در سایه رسانه های فرهنگی و ارتباطی اقتضا دارد که دانش پژوهان و علاقه مندان به این مباحث،با اندیشه های بلند و ارزش های تعالی آشنا شوند و این مهم با ایجاد رشته های تخصصی،تولید متون جدید و غنی،گسترش دامنه آموزش و تربیت سازمان یافته دانشجویان به سرانجام خواهد رسید.این فرایند گاه در پرداختن به مباحث بنیادین و تدوین متون تخصصی تعریف می شود و گاه در نگارش بحث های علمی،اما نه چندان پیچیده و تخصصی به ظهور می رسد.

از طرفی بالندگی مراکز آموزشی در گرو نظام آموزشی منسجم،قانونمند و پویاست.بازنگری در متن ها و شیوه های آموزشی و به روز کردن آنها نیز این انسجام و پویایی و در نتیجه نشاط علمی مراکز آموزشی را در پی دارد.

ص:5

در این بستر،حوزه های علوم دینی به برکت انقلاب شکوهمند اسلامی،سالیانی است که در اندیشه اصلاح ساختار آموزشی و بازنگری متون درسی اند.

«جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله العالمیه»به عنوان بخشی از این مجموعه که رسالت بزرگ تعلیم و تربیت طلاب غیر ایرانی را بر عهده دارد،تألیف متون درسی مناسب را سرلوحه تلاش خود قرار داده و تدوین و نشر متون درسی در موضوعات گوناگون علوم دینی،حاصل این فرایند است.

«مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی صلی الله علیه و آله»با قدردانی و سپاس از فاضل ارجمند جناب آقای یعقوب علی برجی مؤلف کتاب تاریخ علم اصول و فقه در شیعه و تمام عزیزانی که در تولید این اثر همیاری و همفکری داشته اند, آن را به جویندگان فرهنگ و اندیشه ناب اسلامی تقدیم می کند.

مرکز بین المللی

ترجمه و نشر المصطفی صلی الله علیه و آله

ص:6

حقیقت مداری اصیل ترین و زیباترین راز هستی و حقیقت طلبی ماندگارترین و برترین گرایش آدمی است.

داستان پر رمز و راز حقیقت جویی بشر،سرشار از هنرنمایی مؤمنان،مجاهدان و عالمانی است که با تمسک و پای بندی به حقیقت بی منتها،در مصاف بین حق و باطل،سربلندی و شرافت ذاتی حق را نمایان ساخته اند و در این میان،چه درخشندگی چشم نوازی در اسلام عزیز است که علم را به ذات خود،شرافتمند و فخیم دانسته و از باب تا محراب،کائنات را سراسر علم و عالم و معلوم می نمایاند و در مکتب آن،جز اولوالعلم و راسخان در مسیر طلب دانش،کسی را توان دست یابی به گنجینه های حکمت نیست.

علم برخاسته از وجدان پاک و عقل سلیم،در پرتو انوار آسمانی وحی،هم به فرد کمال انسانی،عظمت روحی و رشد معنوی می بخشد و فکر،اندیشه و خیال او را به پرواز درمی آورد،و هم جامعه را سمت و سویی سعادتمندانه بخشیده و آن را به جامعه ای متمدن و پیشرو متحول می کند.بی توجهی یا کوته فکری است اگر فرد و جامعه ای به دنبال عزت،استقلال،هویت،امنیت،سعادت و سربلندی

مادی و معنوی باشد،اما آن را در صراطی غیر از حقیقت طلبی،علم اندوزی و حکمت مداری الهی طلب نمایند.

انقلاب سراسر نور اسلامی ایران که داعیه جهانی سازی کلمه الله و برپایی تمدن جهانی اسلام را داشته و فروپاشی و افول تمدن های پوشالی غرب و شرق را به نظاره نشسته است،با اندیشه فقاهتی در اداره حکومت و نظریه مترقی«ولایت فقیه»،طرازی از مسئولیت ها و مأموریت های حوزه های علمیه و روحانیت را عرضه نمود که امید و نشاط را نه تنها در شیعیان و مسلمانان،بلکه در دل تمامی آزادی خواهان و حق طلبان سراسر جهان زنده ساخت.

در این راستا،رهبر فرزانه انقلاب(مدظله)با عزمی مصمم و با تمامی توان،همچون پیر و مراد خود خمینی کبیر رحمه الله،در صحنه حاضر شده و با تأکید بر اهمیت و فوریت این حرکت فراگیر و بی وقفه،همه توانمندی ها و اراده ها را جهت تحقق جنبش نرم افزاری و نهضت تولید علم و تحول در علوم انسانی و نیز یافتن راه های میان بر و دانش افزا راهبری و رصد می کنند.

جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله العالمیه،نمادی درخشان از این رسالت جهانی و همت بین المللی انقلاب اسلامی است که بار مسئولیت تربیت
مجتهدان،عالمان،محققان،متخصصان،مدرسان،مبلغان،مترجمان،مربیان و مدیران پارسا،متعهد و زمان شناس را بر دوش داشته و با تبیین،تولید و تعمیق اندیشه دینی و قرآنی و گسترش مبانی و معارف اسلامی،به نشر و ترویج اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله و معارف بلند و تابناک مکتب اهل بیت علیهم السلام جامه تحقق می پوشاند.

پژوهشگاه بین المللی المصطفی صلی الله علیه و آله نیز که مهم ترین و گسترده ترین مجموعه پژوهشی المصطفی صلی الله علیه و آله است،بومی سازی و بازتولید اندیشه دینی معاصر،متناسب با نیازها و اقتضائات عرصه بین الملل،تبیین،تولید و تعمیق اندیشه دینی،گشودن

افق های جدید فکری و معرفتی در دنیای معاصر،پاسخ گویی به مسائل و شبهات فکری و معرفتی مخاطبان و تأمین و تدوین متون و منابع درسی و کمک درسی،به ویژه با رویکرد اسلامی سازی علوم و پشتیبانی علمی از فعالیت های سازمانی المصطفی صلی الله علیه و آله را از جمله مأموریت ها و تکالیف خود می داند.

اثر علمی پیش رو نیز به همت مؤلف محترم جناب آقای یعقوب علی برجی و برای دوره کارشناسی رشته شیعه شناسی،در چارچوب اهداف و برنامه های پژوهشگاه و مبتنی بر نیازسنجی های صورت گرفته،تهیه و تدوین شده است.

در پایان لازم است ضمن ارج نهادن به تلاش های خالصانه مؤلف محترم،از کلیه دست اندرکاران محترم آماده سازی و انتشار این اثر ارزشمند،به ویژه همکاران محترم مرکز بین المللی نشر و ترجمه المصطفی صلی الله علیه و آله و همه عزیزانی که به نحوی در تدوین و انتشار آن نقش داشته اند،قدردانی و تشکر نماییم و از خداوند متعال برای ایشان و همه خادمان عرصه تبلیغ و نشر مفاهیم و معارف دینی،آرزوی بهروزی،موفقیت و سعادت نماییم.

پژوهشگاه بین المللی المصطفی صلی الله علیه و آله

ص:10

فهرست

مقدمه 21

1.دوره تشریع و تبیین(از بعثت تا غیبت صغری)29

فقه شیعه در سده نخست هجری(دوره صحابه و تابعین)29

1.فقیهان شیعه در این سده 30

الف)حارث بن عبدالله اعور(65ق)31

ب)صعصعهه بن صوحان(60ق)32

ج)اصبغ بن نباته 32

د)سوید بن غفله جعفی 33

ه)ابوعمر زاذان کندی(821ق)33

2.تدوین فقه در این سده 34

الف)ابورافع صحابی 38

ب)علی بن ابی رافع 38

ج)عبیدالله بن ابی رافع 39

د)ربیعه بن سمیع 39

شکل گیری فقه جعفری 40

1.فقیهان نیمه نخست سده دوم هجری 40

الف)جابر بن یزید جعفی 43

ب)ابوحمزه ثمالی 43

2.فقیهان جعفری نیمه دوم سده دوم هجری 44

ص:11

الف)زراره بن اعین 44

ب)ابوبصیر 46

3.محمد بن مسلم 47

جریان های فکری مکتب جعفری 49

1.جریان عقل گرا 50

الف)ابومحمد هشام بن حکم کندی(187ق)50

ب)یونس بن عبد الرحمن(230)52

ج)اندیشه های فقهی فضل بن شاذان 57

2.جریان حدیث گرا 59

الف)هشام بن سالم 59

ب)بزنطی 60

3.جریان فراگیر 61

2.دوره رسمیت یافتن اجتهاد 67

جریان حدیث گرا 68

1.جریان حدیث گرای قم در اواخر سده سوم 68

الف)بازتاب های تقابل هشامین در قم 68

ب)جناح بندی درونی جریان حدیث گرای قم 72

ج)تدوین فقهی حدیث گرایان 74

2.جریان حدیث گرای قم در سده چهارم هجری 75

الف)کلینی و تألیف کافی 75
ب)علی بن بابویه و تألیف کتاب الشرایع 76
ج)ابن قولویه و تألیف کامل الزیارات 78
د)ابن بابویه قمی 79
یکم)ابن بابویه و اندیشه فقهی 81
دوم)آثار فقهی ابن بابویه 86
جریان اجتهاد 89
1.اجتهاد عقل گرا 90
الف)ابن عقیل عمانی 90
ب)ابن جنید اسکافی 94
2.اجتهاد معتدل 101

الف)شیخ مفید 102
یکم)مبانی اصولی شیخ مفید 103
دوم)اثرگذاری شیخ مفید بر شیوه آموزش فقه شیعه 107
سوم)آثار فقهی و اصولی شیخ مفید 108
ب)سید مرتضی 114
یکم)مبانی اصولی سید مرتضی 117
دوم)آثار فقهی و اصولی سید مرتضی 125
ج)شیخ طوسی(مکتب فراگیر)127
یکم)خدمات شیخ به فقه امامیه 128
دوم)تنظیم و عرضه فقه در سبک های مختلف 129
سوم)ویژگی های مکتب فقهی شیخ طوسی 134
چهارم)توجه به نقش عقل در استنباط 136
پنجم)حجیت خبر واحد 137
ششم)آثار فقهی و اصولی شیخ 138
نکته ها و پیام ها 140
3.دوره رکود اجتهاد 143
فقیهان وابسته به جریان فکری متکلمان 143
1.قزوینی رازی(حوزه ری)144
2.طبرسی(حوزه خراسان)145

3.ابن شهر آشوب(حوزه طبرستان و گرگان)149

فقیهان وابسته به جریان فکری اهل حدیث 151

فقیهان وابسته به جریان فکری شیخ طوسی 152

1.ابو علی حسن بن محمد طوسی«شیخ مفید ثانی»(بعد511ق)152

2.ابو الفتوح رازی 155

3.ابن حمزه طوسی 156

4.دوره نقد 163

قطب الدین راوندی 163

سدیدالدین حمصی 170

ابن ادریس 174

1.مهم ترین اثر فقهی ابن ادریس 175
2.مبانی اصولی و فقهی ابن ادریس 186
الف)مباحث الفاظ 186
ب)مباحث حجّت 187
مقتضای اصول مذهب 201
اصول عملیه 202
ظواهر،عمومات کتاب و سنت قطعی 203
یکم)چگونگی استفاده ابن ادریس از قواعد 216
دوم)قواعد ذکر شده در سرائر 217
5.دوره اقتدار فقه و اصول شیعه 221
پیدایش حوزه حله 221
تداوم جریان حدیث گرایی 224
1.رضی الدین آوی 224
2.امیر ورام بن ابی فراس 226
3.ابن طاووس 229
الف)کثرت اختلاف در فقه 231
ب)پرهیز از فتوا دادن به غیر مراد الهی 232
ج)در افتادن با تقلید 232
اقتدار فقه و اصول 235

1.محقق حلی 235
الف)مبانی اصولی و فقهی 238
ب)ابتکار در دسته بندی فقه 260
ج)آثار محقق حلی 265
د)کتاب های تألیفی دوره ناقص فقه 267
2.علامه حلی و ارائه فقه در سبک های مختلف 269
الف)نوآوری در اصول 271
یکم)تخصیص کتاب به خبر واحد 271
دوم)امکان تجزّی در اجتهاد 272
سوم)بنای مجتهد بر اجتهاد سابق 272
چهارم)راه تشخیص اعلم 273

پنجم)امر و نهی از ضد 274
ششم)ترتّب 274
هفتم)تعارض احوال الفاظ 275
هشتم)تعادل و تراجیح 276
ب)آثار فقهی و اصولی 277
ج)شیوه علامه در طرح مباحث اصولی 284
نکته ها و پیام ها 287
6.دوره استقلال و دلیل مداری 289
موقعیت فرهنگی جبل عامل 289
مدارس فقهی جبل عامل 293
شهید اول زمینه ساز استقلال و دلیل مداری 296
1.نوآوری های شهید 296
2.آثار فقهی و اصولی شهید 306
محقق کرکی و فقه حکومتی 313
1.ولایت فقیه از نگاه محقق کرکی 315
الف)نیابت فقیه 317
ب)عموم نیابت 318
ج)ادله ولایت فقیه 322
د)حدود اختیارات ولی فقیه 322

2.محقق کرکی و عینیت بخشیدن به ولایت فقیه 324
شهید ثانی شارح متون فقهی 329
1.مبانی فقهی و اصولی و رجالی شهید ثانی 330
2.مقایسه تمهید القواعد با القواعد و الفوائد 331
الف)هدف و انگیزه 332
ب)نقش اصول و ادبیات در اجتهاد 333
ج)بیان مصادیق قواعد 333
د)غیر استدلالی 334
ه)فرق شناسی 334
و)بیان واژه های مختلف یک قاعده 335
ز)بیان محل نزاع 335

3.آثار شهید ثانی 336
محقق اردبیلی و دلیل مداری 339
1.ویژگی های روش اجتهادی محقق اردبیلی 340
الف)پرهیز از بحث های بی فایده 340
ب)پرهیز از خلط مسائل عرفی فقهی با مباحث عقلی فلسفی 340
ج)دلیل مداری 341
د)ادب علمی 341
ه)توجه به نقش دو عنصر زمان و مکان در اجتهاد 342
و)توجه به موضوع شناسی 342
2.مبانی فقهی و اصولی محقق اردبیلی 342
الف)اجماع و شهرت 342
ب)حجت بودن خبر واحد 343
ج)حجیت ظاهر قرآن 343
د)معذور دانستن جاهل 344
ه)عدم لزوم اجتناب از اطراف شبهه محصوره 344
و)دیدگاه های نو در مبحث طهارت 345
ز)قبله 346
نکته ها و پیام ها 347
7.دوره استیلای اخباریان 351

بنیان گذار اخباری گری 352

علل پیدایش اخباری گری 352

1.شهرت طلبی 352

2.تأثیر فلسفه حسی و تجربه گرایی غرب 352

3.شرایط و مقتضیات زمان 353

تفاوت های اصولیان و اخباریان 354

1.اجتهاد و تقلید 355

2.دانش اصول 355

3.حجیت ظاهر قرآن 355

4.علم رجال 356

5.اجماع 356
6.عقل 356
اخباریان تندرو و میانه رو 356
1.اخباریان تندرو 356
2.اخباریان میانه رو 357
شیخ یوسف بحرانی الگوی اعتدال 358
شیوه استنباط صاحب حدائق 358
بعضی مبانی و آراء اصولی و فقهی صاحب حدائق 361
دیدگاه های ویژه فقهی 363
نکته ها و پیام ها 365
8.دوره بازگشت مجتهدان 367
عوامل استیلای مجدد مجتهدان 367
1.تندروی های اخباریان 367
2.زمینه سازی صاحب حدائق 368
3.قوت استدلال و منطق وحید بهبهانی 368
استاد کل وحید بهبهانی 370
1.تألیفات وحید 371
2.شاگردان وحید 371
3.مبانی فقهی و اصولی وحید بهبهانی 373

الف)جداسازی امارات از اصول 374
ب)تجزیه و تقسیم شک 374
نکته ها و پیام ها 376
9.دوره پختگی و کمال 379
نوآوری های شیخ انصاری در علم اصول فقه 380
1.الگوی جدید شیخ در تقسیم اصول 380
2.تحول در اصول عملیه 383
3.اشاره به تاریخ پیدایش مسائل 384

4.نظریه«حکومت»و«ورود»385

تبیین نظریه شیخ 386

نقد مکتب شیخ انصاری 389

1.میرزای شیرازی 389

2.حاج آقا رضا همدانی(1322 ق)393

3.سید کاظم یزدی(صاحب عروه)396

آثار فقهی سید کاظم یزدی 396

محمد کاظم بن حسین خراسانی(1329ق)(آخوند خراسانی)398

1.تألیفات آخوند خراسانی 400

2.نقد آرای آخوند خراسانی 400

الف)میرزا محمد حسین نائینی 401

آثار فقهی میرزا محمد حسین نائیئی 401

ب)عبدالکریم حائری یزدی(1355ق)402

ج)محمدحسین اصفهانی 403

یکم)آثار فقهی شیخ محمد حسین اصفهانی 404

دوم)آثار آقا ضیاء الدین عراقی 405

سوم)آثار محمد حسین بروجردی 412

نکته ها و پیام ها 412

10.دوره درخشش ولایت فقیه در میدان عمل 415

ولایت فقیه از نگاه امام خمینی رحمه الله 416

1.ضرورت تشکیل حکومت 419

2.ضرورت تشکیل حکومت اسلامی 419

الف)دلیل عقلی مستقل 419

ب)دلیل عقلی غیر مستقل 420

ج)سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام 421

د)دلایل نقلی تشکیل حکومت اسلامی 422

3.مبنای مشروعیت حکومت اسلامی 424

4.ولایت فقیه 425

الف)بداهت و ضرورت عقلی ولایت فقیه 428

اصل ضرورت تشکیل حکومت 428
ب)دلیل های عقلی ولایت فقیه 432
یکم)دلیل عقلی مستقل 432
دوم)دلیل عقلی غیر مستقل 433
ولایت فقیه از نگاه فقیهان معاصر امام 440
1.ولایت عامه فقیه 441
الف)سید محمد حسین بروجردی رحمه الله 441
ب)سید مصطفی خمینی 442
ج)سید محمدرضا گلپایگانی رحمه الله 444
د)سید عبدالاعلی موسوی سبزواری رحمه الله 445
2.ولایت فقیه در امور حسبیه 446
الف)سید محسن حکیم 446
ب)آیت الله خویی 446
3.ولایت انتخابی فقیه 447
نکته ها و پیام ها 449
فهرست منابع 451

ص:20

مقدمه

اشاره

علم اصول و فقه شیعه با آن همه غنای در محتوا،استواری در شیوه های استنباط و گستردگی و جامعیت مرهون تلاش های شبانه روزی فقیهان سخت کوش در طول بیش از هزار سال است.این جریان مبارک در این دوران طولانی،فراز و فرودهایی داشته؛اما هرگز متوقف نشده است.در ساختن بنای محکم و عظیم دو علم کارآمد«اصول»و«فقه»و تکامل آن دو،فقیهان بی شماری سهیم بوده اند و در این میان در هر دوره،تعدادی از فقیهان با ابتکارها و نوآوری های خود در تکامل آن سهم بیشتری را به خود اختصاص داده اند.بی شک آشنایی با این تحولات،عوامل مؤثر و شخصیت های تأثیرگذار در درک بهتر این دو علم نقش به سزایی دارد.در بررسی تاریخ علم اصول و فقه،از سه شیوه می توان استفاده کرد:

1.بررسی بر اساس ادوار زمانی؛

2.بررسی براساس مدرسه های فعال؛

3.بررسی براساس مکتب های فقهی.

در اغلب آثاری که تاکنون در این موضوع تألیف شده،تاریخ این دو علم

براساس ادوار زمانی بررسی شده است.عنوان بندی دوره ها نیز در این آثار شباهت های فراوانی به همدیگر دارند.

سید محمود شهابی در کتاب«ادوار فقه»ابتدا ادوار فقه را به دو دوره«تشریع و تفریع»تقسیم کرده و دوره تفریع را به چهار عهد تقسیم نموده است:صحابه،تابعان،نواب اربعه و غیبت کبرا و عهد چهارم را نیز به چهار دوره تقسیم کرده است:از غیبت کبرا تا زمان شیخ طوسی،از زمان شیخ طوسی تا علامه حلی،از علامه حلی تا وحید بهبهانی و از وحید بهبهانی تا عصر حاضر.

آیت الله جناتی در کتاب ادوار اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی،ادوار فقه را به هشت عصر تقسیم کرده است و ملاک تقسیم را تحولات در شیوه های استنباط دانسته است.این هشت عصر عبارتند از:عصر تمهید و زمینه سازی به کارگیری اجتهاد(دوره حضور)،عصر تدوین قواعد اصولی(ابن عقیل)،عصر به کار گیری عناصر مشترک اجتهاد در منابع(شیخ طوسی)،گسترش استدلال در مسائل اجتهادی(از زمان ابن ادریس)،عصر تکامل اجتهاد(وحید بهبهانی)،عصر ژرف اندیشی در ابحاث اجتهاد(شیخ انصاری)،عصر کلیت کاربرد اجتهاد با شیوه نوین آن(امام خمینی).

ابوالقاسم گرجی در کتاب«تاریخ فقه و فقها»تاریخ تحول فقه و اصول را نه دوره دانسته و ملاک را مطلق تحولات ایجاد شده قرار داده است.آن نه دوره عبارتند از:عصر تفسیر و تبیین،عصر محدثان،آغاز اجتهاد،کمال و اطلاق اجتهاد،عصر تقلید،عصر نهضت مجدد مجتهدان،عصر پیدایش مذهب اخباری گری،عصر جدید استنباط و عصر حاضر.

سید محمود هاشمی در مقدمه«موسوعه الفقه الاسلامی طِبقاً لمذهب اهل البیت»تحولات فقه و اصول را به صورت ذیل تقسیم کرده است:

الف)مرحله فقه روایی یا عصر صدور؛

ب)مرحله فقه اجتهادی یا عصر اجتهاد:این مرحله را به دوره های«تأسیس»،«جهش»،«استقلال و تکامل»،«تطرّف و عدم اعتدال»،«تصحیح و اعتدال»،«پختگی و کمال»تقسیم کرده است.

یکی دیگر از آثاری که در این زمینه تدوین شده«مدخل علم فقه»است که درباره ادوار،منابع،مفاهیم،کتاب ها و رجال فقه مذاهب اسلامی بحث کرده است.رضا اسلامی در فصل پنجم این کتاب که درباره ادوار فقه امامیه است،تحولات فقه امامیه را به ده دوره تقسیم کرده است:«تشریع،تفسیر و تبیین،شکوفایی اجتهاد و قانونمندی فقه،کمال اجتهاد،رکود دانش فقه،نهضت مجدد،استیلای اخباریان،اعتدال و تکامل اجتهاد،تعمیق و توسعه و اوج گیری اجتهاد،عصر تجربه عملی ساختن فقه یا عصر حاکمیت فقه».

در جلد اول کتاب ارزشمند«دایره المعارف فقه مقارن-که زیر نظر آیت الله مکارم شیرازی در حال تدوین است-همان سبک تاریخ فقه و فقهای دکتر گرجی با اندک تغییری در تنظیم ادوار فقه به کار رفته است.

مدرسی طباطبایی در کتاب مقدمه ای بر فقه شیعه از تلفیق بین شیوه ادوار زمانی و مکتب های فقهی در تنظیم ادوار فقه بهره جسته است و به این صورت ادوار فقه را تنظیم کرده است:«دوره حضور امام علیه السلام،نخستین قرن غیبت،متکلمان،مکتب شیخ الطائفه،مکتب شهید اول،فقه دوره صفوی،مکتب وحید بهبهانی و مکتب شیخ انصاری».

مروری بر فصل های کتاب

در این کتاب مکتب فقهی و اصولی جعفری به صورت جریان پیوسته ای که از وحی الهی،سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سخنان اهل بیت سرچشمه گرفته و تا کنون

تداوم پیدا کرده،مورد بحث و توجه قرار گرفته و نشان داده شده که این جریان پیوسته در مسیر طولانی تاریخ حیات خود انشعاباتی پیدا کرده و تحولات و فراز و فرودهایی به خود دیده؛اما هیچ گاه از حرکت بازنایستاده است.در فصل اول این اثر ثابت شده که اولین انشعاب در فقه جعفری به دست اصحاب آن حضرت ایجاد شد.هشام بن حکم و یونس بن عبدالرحمن جریان اجتهاد عقل گرا و هشام بن سالم و پیروانش جریان اجتهاد حدیث گرا را پی ریزی کردند و شخصیت هایی مانند صفوان در جهت ایجاد وفاق میان این دو گروه از صحابه برآمده و جریانی معتدل را بنیان نهادند.

در فصل دوم،با استناد به شواهد تاریخی نشان داده شده که در سده های چهام و پنجم هجری هر کدام از سه جریان فوق در حوزه ای به فعالیت خود ادامه داده است.جریان حدیث گرا بر حوزه قم و ری،و جریان عقل گرا بر حوزه بغداد مسلط شد.جریان سومی که در این دوره پدید آمده،جریان اجتهاد معتدلی است که شیخ مفید و شاگردانش پی ریزی کردند و با روی کارآمدن این جریان مقتدر،با پشتوانه های قوی منطقی جریان عقل گرای افراطی برای همیشه از صحنه حوزه های فقهی امامیه خارج شد و جریان حدیث گرا نیز به ضعف گرایید.با به صحنه آمدن شیوه اجتهادی شیخ طوسی،هر دو گروه حدیث گرا و عقل گرا در دستگاه عظیم اجتهادی شیخ طوسی هضم شدند.

در فصل سوم نشان داده شده که در سده ششم دستگاه اجتهادی شیخ آن چنان بر حوزه های علمیه شیعه مسلط بود که تا یک قرن فضای حوزه های دینی در سراسر جهان تشیع را تسخیر کرد و غالب فقیهان در این سده از مکتب شیخ پیروی می کردند و عده کمی نیز پیرو جریان عقل گرایی و حدیث گرایی بودند.

در فصل چهارم نشان داده شده که این سدّ تقلید را سه فقیه برجسته در اواخر سده ششم هجری شکستند.قطب الدین راوندی،حُمَّصی و به ویژه ابن ادریس حلی با انتقادات گسترده خود بر شیخ،مسیر حرکت اجتهاد را هموار ساختند.

در فصل پنجم و ششم آمده است که این انتقادات شدید بر جوّ حاکم بر حوزه ها دو واکنش متفاوت را ایجاد کرد:وازدگی از اجتهاد متعارف و روی آوردن به زهد و اخلاق،یکی از آن دو واکنش در مقابل شکستن فضای تقلید بود.واکنش دوم نیز به پی ریزی اجتهادی مقتدر و مسلط در حوزه حله انجامید و فقیهان توانمندی هم چون محقق حلی و علامه حلی را در دامن خود پرورش داد.با پیوستن این حوزه به حوزه مقتدر جبل عامل نشاط فقهی فراوانی در حوزه های فقه و اصول به وجود آمد.ابتکارات ایجاد شده در این دوره،در حوزه های مختلف به ویژه در حوزه اصول و فقه بی شمار است که به بخشی از آنها در کتاب اشاره شده است.پیدایش و رواج تفکر اخباری گری،بار دیگر سدی قوی در مقابل جریان اجتهاد ایجاد کرد و حدود یک قرن جریان اجتهاد را از صحنه حوزه های امامیه خارج ساخت.رواج افکار اخباری گری ضربه های هولناکی بر دستگاه مقتدر اجتهاد-که در طول چند قرن تکمیل شده و به ثمر نشسته بود-وارد ساخت.در فصل هفتم جریان اخباری گری مورد بحث قرار گرفته است.

در فصل هشتم نشان داده شده که پس از یک سده سلطه اخباریان،وحید بهبهانی با منطقی قوی به مقابله با افکار اخباری گری پرداخت و یکایک شبهات آنان را در باب اجتهاد و تقلید،اصول فقه،عقل،اجماع و...با پاسخ های قوی و محکم از میان برداشت و دستگاه اجتهاد خود را به گونه ای طراحی کرد که هیچ یک از شبهات اخباریون بر آن وارد نمی شد؛ازاین رو در اندک زمانی حوزه های

دینی به تسخیر مجدد مجتهدان درآمد و بازار اجتهاد رونق دوباره ای گرفت.در فصل های پایانی این اثر می خوانیم که شیخ انصاری با استفاده از شیوه وحید بهبهانی به بازسازی و تکمیل دستگاه اجتهادی پرداخت و با ابتکارات و نوآوری های خود،هم در اصول و هم در فقه،حوزه های علمیه را به تسخیر خود درآورد و خاطره شیخ طوسی را زنده کرد؛اما این بار شاگردان شیخ انصاری به نقل افکار شیخ بسنده نکردند؛بلکه با دید نقادانه در مسیر تکمیل و پختگی دستگاه اجتهادی شیخ گام برداشتند؛ایده های نویی در علم اصول به صحنه آمد؛انتقادات فراوانی بر شیخ وارد شد؛اما تاکنون هیچ طرح نوی که بتواند جایگزین شیوه اجتهادی شیخ شود و حوزه ها را به تسخیر خود درآورد،عرضه نشده است.

این اثر ویژگی هایی دارد؛از جمله:

1.توجه به شیوه های اجتهادی و ساختارِ مکتب و مبانی مهم اصولی و فقهی هر یک از فقیهان تأثیرگذار در هر دوره؛

2.پی گیری تحولات ایجاد شده در مبانی اصولی و فقهی فقیهان در دوره های مختلف و چگونگی تأثیر مبانی در مکتب فقهی فقیهان؛

3.بررسی تاریخ تحولات اصول و فقه در کنار یکدیگر؛

4.تذکر نکته ها و پیام های آموزنده در پایان هر دوره؛

5.دسته بندی مطالب متن و رعایت ترتیب منطقی میان مباحث مطرح شده؛

6.پرداختن به اصل موضوع و پرهیز از مباحث حاشیه ای و استطرادی؛

7.رعایت تناسب با سرفصل های مصوب برای همین ماده درسی.

با توجه به کثرت فقیهان هر دوره و تحولات مختلفی که در دو علم کاربردی اصول و فقه ایجاد شده،معرفی همه این شخصیت ها و تحولات ایجاد شده،در

این اثر امکان نداشت.از این رو در هر دوره،تعدادی از فقیهانی که صاحب مکتب بوده و ایده های نوی را مطرح کرده و از شهرت بیشتری در حوزه فقه و اصول برخوردار بوده اند نام برده و به ذکر برجسته ترین تحولات اکتفا کرده ایم.امیدواریم در فرصت دیگری این اثر تکمیل شود و برای دوستداران این گونه مباحث عرضه گردد.بی شک رهنمودهای راه گشای اساتید محترم و داوران اندیشمند موجب غنای بیشتر اثر شده و موجب کاهش کاستی ها خواهد شد.

ص:27

ص:28

1-دوره تشریع و تبیین(از بعثت تا غیبت صغری)

اشاره

هدف های آموزشی این فصل عبارتند از:

1.آشنایی با پیشگامان جمع آوری،تبیین و تدوین سنت نبوی صلی الله علیه و آله؛

2.آشنایی با پایه گذاری و شکل گیری فقه جعفری؛

3.آشنایی با پیشگامان تدوین کتاب های فقهی و اصولی و تک نگاری ها در موضوعات مختلف؛

4.بررسی گرایش ها و جریان های مختلف اصحاب ائمه علیهم السلام؛

5.آشنایی با تلاش شبانه روزی و پرخطر اصحاب ائمه علیهم السلام برای جمع آوری و نگهداری سخنان اهل بیت علیهم السلام.

فقه شیعه در سده نخست هجری(دوره صحابه و تابعین)

اشاره

بی شک مؤسس علوم اسلامی و از جمله فقه،شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله است که با توجه به وحی الهی،کلیات و فروعات فقهی را برای مردم بیان کردند و مسلمانان نیز بر اساس ظرفیت های خویش از آن بهره گرفتند.با رحلت رسول گرامی اسلام در سال 11 قمری،باب نزول قرآن و باب دستیابی مستقیم به سنت نبوی مسدود گردید و از آن پس آموزش فقهی،افتا و قضا بر پایه درک عالمان دینی از کتاب خدا و سنت نبوی استوار گشت.

در این قسمت فقیهان شیعه و آثار فقهی تدوین شده به دست آنان در سده نخست هجری را مرور می کنیم:

ص:29

1-فقیهان شیعه در این سده

اشاره

در سخن از نخستین طبقه فقیهان پس از رحلت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله جمعی از صحابه پیامبر شایسته توجه اند که به«اهل فتوا»شناخته شده اند.برای نمونه،در فهرستی که ابن سعید ذیل عنوان«بابُ ذِکرِ مَن کان یفتی بِالمدینه و یقتدی به من اصحاب رسولِ الله صلی الله علیه و آله»به دست داده،شماری از مشاهیر اصحاب آمده است که در آن میان نام کسانی چون امام علی علیه السلام،ابن مسعود،اُبی بن کعب و معاذابن جبل دیده می شود. (1)کیفیت شکل گیری فقه در میان اهل سنت با توجه به منع نقل و تدوین سنت و گرایش به رأی گرایی داستان مفصلی دارد و ما در این جا در مقام بیان آن نیستیم؛از این رو در این قسمت درباره فقیهان شیعه-که اثری از آنان در فقه باقی مانده-به طور بسیار کوتاه بحث می کنیم.فارغ از جایگاه ویژه امام علی علیه السلام در طبقه نخستین و جایگاه دو فرزند بزرگوار آن حضرت امام حسن و امام حسین در طبقه متأخران صحابه،گروهی از اصحاب پیامبر که جزو وفادارترین صحابه به امام علی علیه السلام بودند را نیز می توان در شکل گیری فقه شیعه مؤثر دانست.در رأس این گروه از صحابه باید از کسانی چون ابوذر غفاری،سلمان فارسی،مقداد،عمار،حذیفه یمانی در ردیف متقدمان صحابه و کسانی چون جابر بن عبدالله انصاری و عمرو بن حمق خزاعی در ردیف متأخران صحابه یاد کرد. (2)

در منابع روایی شیعه،روایت های انگشت شماری از این اصحاب در باب مسائل فقهی نقل شده است؛مانند حدیث عمار در باب کیفیت تیمم (3)و حدیث مقداد در باب

1- (1) .طبقات ابن سعد،ج2،ص98-112.
2- (2) .الاختصاص ص3،5 و 6 و رجال کشی ص6 و7.
3- (3) .کافی ج 3،ص62 و من لایحضره الفقیه ج1،ص57.

مذی. (1)این دو روایت در جوامع حدیثی اهل سنت نیز به ثبت رسیده است (2)و از جابر حدیثی در باب قربانی حج (3)و حدیث دیگری در باب حد زنا بر جای مانده است. (4)البته روایات فقهی جابر در سرتاسر ابواب فقهی در جوامع حدیثی اهل سنت پراکنده شده است.مجموعه ای از آنها در بخش مربوط به جابر در مسند احمد بن حنبل نقل شده است. (5)از یک سند ارائه شده در«مشیخه فقیه»استفاده می شود که نسخه ای در بردارنده مجموعه ای از روایات فقهی جابر در سده های نخستین هجری در میان امامیه دست به دست می شده است.در سند این نسخه نام کسانی چون جابر جعفی و مفضل بن عمر به عنوان راوی دیده می شود و در طبقه تابعان نیز به برخی شخصیت های برجسته شیعی که نقشی از آنان در فقه بر جای مانده است اشاره می کنیم:

الف)حارث بن عبدالله اعور(65ق)

منابع رجالی امامیه،حارث را در جایگاه یکی از اصحاب خاص امام علی علیه السلام معرفی کرده اند. (6)ابن سعید از ابواسحاق سبیعی از تابعان کوفه نقل کرده است:در حوزه کوفه کسی را در دانش به«فریضه»به عبیده سلمانی و حارث اعور برتری نیست. (7)

از ابن سیرین-که جزو تابعان بصره است-نقل شده که در ارزیابی جایگاه فقهی تابعان کوفه،در این که حارث و عبیده بر دیگران برتری داشته اند،درنگی

1- (1) .تهذیب ج1،ص17.
2- (2) .مسند احمد حنبل ج4،ص263؛صحیح بخاری ج1،ص70؛صحیح مسلم ج1،ص247.
3- (3) .تهذیب ج5،ص225.
4- (4) .تهذیب ج10،ص49.
5- (5) .مسند احمد بن حنبل ج3،ص292-400.
6- (6) .رجال برقی،ص4 و رجال کشی،ص88.
7- (7) .طبقات ابن سعد ج6،ص116.

نیست و تنها برتری یکی از آنان بر دیگری جای گفت وگو دارد. (1)

شماری از روایات فقهی حارث به طور پراکنده در ابواب مختلف جوامع روایی اهل سنت نقل شده است؛اما در کتب اربعه شیعه،تنها یک روایت شبه فقهی در باب اختیار همسر از حارث اعور بر جای مانده است. (2)

ب)صعصعه بن صوحان(60ق)

در منابع شیعی نام صعصعه در میان یاران خاص امام علی علیه السلام آمده است. (3)شخصیت صعصعه در منابع نه در مقام فقیه،بلکه بیشتر در جایگاه خطیب بازتاب یافته است.از نمونه های برجای مانده از فتاوای فقهی صعصعه،فتوایی در باب نماز جمعه است که ابوداود در سنن خود نقل کرده (4)و روایاتی چند با موضوع فقهی نیز در سنن نسائی نقل شده است. (5)زکریا بن ابی زاید،صعصعه را یکی از استادان اصلی فقیه نامدار کوفه،شعبی ذکر کرده است. (6)

ج)اصبغ بن نباته

اصبغ بن نباته،شخصیتی از تابعان کوفه است که در شمار اصحاب امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام نام برده شده است. (7)

در کتب اربعه شیعه،از این شخصیت روایات متعدد فقهی در باب طهارت،

1- (1) .طبقات ابواسحاق شیرازی ص81.
2- (2) .تهذیب ج7،ص404.
3- (3) .رجال کشی ص67؛الاختصاص ص64 و رجال طوسی ص45.
4- (4) .سنن ابو داود ج1،ص290.
5- (5) .سنن نسائی ج1،ص166.
6- (6) .تاریخ طبری ج4،ص323.
7- (7) .رجال برقی ص5 و رجال نجاشی ص1.

صلات،بیع،اطعمه،حدود و دیات نقل شده است.در دیگر منابع،روایاتی از اصبغ در باب داوری های امام علی علیه السلام نقل شده است. (1)

د)سوید بن غفله جعفی

از متأخران اصحاب امام علی علیه السلام است و در منابع شیعی از«اولیاء»اصحاب آن حضرت شمرده شده است. (2)

یعقوبی در شمارش فقهای برجسته جهان اسلام در دوره حاکمیت معاویه،نام سوید بن غفله را ذکر کرده است. (3)در جوامع روایی اهل سنت روایاتی در ابواب گوناگون فقهی از جمله مباحث مربوط به زکات از ایشان نقل شده است. (4)در منابع روایی شیعه موارد نادری از روایات سوید به ثبت رسیده.در کتب اربعه دو روایت از این شخصیت در باب میراث موالی نقل شده است. (5)

ه)ابوعمر زاذان کندی(821ق)

از تابعان ایرانی تبار و موالی قبیله کنده که از«اصفیا»اصحاب امام علی علیه السلام شمرده شده است،از زاذان روایات متعدد فقهی در منابع روایی اهل سنت در ابواب مختلف نقل شده. (6)در جوامع روایی شیعه از ایشان دو روایت در کتب اربعه نقل شده است. (7)

1- (1) .عجائب الاحکام،ص27،44،45 و المناقب،ج2،ص354.
2- (2) .امالی مفید ص351 و رجال برقی ص4.
3- (3) .تاریخ یعقوبی ج2،ص240.
4- (4) .مسند احمد بن حنبل ج5،ص126و 127.
5- (5) .کافی ج3،ص231؛من لا یحضره الفقیه ج4،ص224؛تهذیب ج9،ص331.
6- (6) .رجال برقی ص3و4.
7- (7) .کافی ج7،ص428 و تهذیب ج6،ص290.

2-تدوین فقه در این سده

اشاره

در حالی که پس از رحلت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله خلفای وقت،مردم را از نقل و تدوین احادیث منع کردند، (1)امیرمؤمنان علیه السلام و برخی از شاگردان آن حضرت،سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله را جمع آوری و تفسیر و تبیین کردند و در این باره نوشته هایی را از خود به یادگار گذاشتند.جلال الدین سیوطی در کتاب تدریب الراوی می نویسد:«میان صحابه نخستین و تابعین در ارتباط با کتابت و تدوین علم اختلاف

1- (1) .داستان منع تدوین حدیث و نقل آن،از زمان خلیفه اول آغاز و بیش از یک قرن ادامه یافت.عایشه نقل می کند:پدرم احادیثی از رسول خدا جمع آوری کرده بود که تعدادشان به پانصد حدیث می رسید؛ولی روزی همه آن احادیث را خواست و آتش زد.(کنز العمال،ج10،ص285،ح29460)،خلیفه دوم نیز اصحاب را از نقل حدیث منع کرد و جمعی از اصحاب را به جرم نقل احادیث رسول خدا،زندانی کرد(تذکره الحفاظ ذهبی،ج1،ص7)هم چنین نقل شده است که عمر نخست تصمیم داشت،سنت رسول خدا را بنویسد،سپس پشیمان شد و از نوشتن آن صرف نظر کرد و طی بخشنامه ای به همه بلاد اسلامی نوشت:اگر کسی نوشته ای از سنت رسول خدا نزد اوست،همه را محو کند.(کنزالعمال،ج10،ص292،ح29476)این ماجرا در عصر بعضی دیگر از خلفا نیز ادامه داشت؛هر چند در خلافت امیرمؤمنان علی*توجه به سنت رسول خدا و نقل آن مورد توجه قرار گرفت؛ولی فرصت کافی برای به سرانجام رسیدن آن به وجود نیامد.منع تدوین حدیث پس از آن حضرت تا زمان عمربن عبدالعزیز ادامه یافت،تا آنکه مطابق نقل بخاری،عمر بن عبدالعزیز طی نامه ای به ابوبکربن حزم نوشت:احادیث رسول خدا را بنویس!زیرا از نابودی علم و از بین رفتن علما و دانشمندان می ترسم(صحیح بخاری،ج1،ص60،باب کیف یقبض العلم،از ابواب کتاب العلم).با این حال،پس از مرگ عمر بن عبدالعزیز،بار دیگر تدوین حدیث با رکود مواجه شد،تا آن که در عصر خلافت منصور دوانیقی به طور رسمی و گسترده تدوین حدیث آغاز شد.سیوطی از ذهبی نقل می کند:در سال 143

هجری دانشمندان اسلامی شروع به تدوین حدیث،فقه و تفسیر کردند که از جمله مالک،کتاب موطأ را تدوین کرد.(تاریخ الخلفاء،ص301)(شیخ خضری بک نیز در تاریخ التشریع الاسلامی،ص74-72 شرحی درباره منع تدوین حدیث نقل کرده است).

فراوانی بود؛جمعی آن را نادرست و گروهی آن را روا شمرده و انجام می دادند که از گروه دوم،علی علیه السلام و فرزندش حسن علیه السلام و جابر است». (1)

از این رو،باید گفت نخستین بار کتاب های فقهی و دینی را امیرمؤمنان علی علیه السلام تدوین کرده است.تلاش های آن حضرت در این باره اختصاص به زمان پس از رحلت رسول مکرم ندارد؛بلکه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز به طور ویژه به محضر آن حضرت می رسید و بهره های فراوان می برد و بسیاری از آموخته هایش را می نوشت.کلینی به سند معتبر از علی علیه السلام چنین نقل می کند:

«هر روز و هر شب،ملاقات ویژه ای با پیامبر داشتم و آن وقت را به من اختصاص می داد.به هر سو می رفت،من با او می رفتم.اصحاب رسول خدا می دانستند که پیامبر با هیچ کس دیگر این گونه رفتار نکرد.هیچ آیه ای از قرآن بر رسول خدا نازل نمی شد،جز آن که آن را برای من می خواند و بر من املا می فرمود و من نیز با خط خود آن را می نوشتم.رسول خدا تأویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام آن آیات را نیز به من تعلیم فرمود.آن حضرت از خداوند خواست که فهم و حفظ همه این موارد را به من عطا فرماید و از آن هنگام که پیامبر این دعا را در حق من کرد،من هرگز آیه ای از کتاب خدا و دانشی را که رسول خدا بر من املا کرد و من آن را نوشتم،فراموش نکردم». (2)

بنابراین،آن چه در روایات معصومین از کتاب های امیرمؤمنان علیه السلام به نام های جامعه،کتاب علی و صحیفه یاد شده است،می تواند محصول همین مجالس ویژه درس رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آن حضرت باشد.

نجاشی در شرح حال محمد بن عذافر صیرفی می نویسد:وی از پدرش نقل می کند که«من همراه حَکَم بن عتیبه به محضر امام باقر علیه السلام رسیدم.حَکَم از امام

1- (1) .تدریب الراوی،ج2،ص65.
2- (2) .کافی،ج1،ص64،ح1.

سؤالاتی کرد و حضرت پاسخ داد،تا این که در مسئله ای گفتگویی پیش آمد.امام علیه السلام به فرزندش فرمود:برخیز و کتاب علی علیه السلام را بیاور.فرزندش برخاست و کتاب بزرگی را که داخل پارچه ای پیچیده شده بود،حاضر کرد.امام علیه السلام به آن نگاه فرمود،تا مسئله مورد نظر را یافت؛سپس فرمود:این کتاب،املای رسول خدا صلی الله علیه و آله و به خط علی علیه السلام است.آن گاه حضرت رو به حکم کرد و فرمود:ای ابا محمد!تو و سهله بن کهیل و ابوالمقدام،هر جای زمین را خواستید،بپیمایید؛ اما به خدا سوگند!هرگز دانشی محکم تر و عالی تر از آن چه در میان این قوم-که جبرئیل بر آنان فرود می آمد-پیدا نخواهید کرد». (1)

همچنین کتاب دیگری از آن حضرت به نام صحیفه وجود داشت که مشتمل بر احکام فراوانی در قصاص و دیات بود. (2)

بخاری نیز در صحیح خود،در باب«کتابت علم»از ابوجحیفه چنین نقل می کند:«از علی علیه السلام پرسیدم آیا نزد شما کتابی وجود دارد؟پاسخ داد:هرگز!مگر کتاب خدا،یا فهمی که به مسلمانی(برای تشخیص احکام الهی)داده شده،یا آن چه را که در این صحیفه وجود دارد.گفتم:در این صحیفه چه مسائلی وجود دارد؟فرمود:درباره عقل،نحوه آزاد کردن اسیر و این که مسلمان را برای کشتن کافر،به قتل نمی رسانند». (3)

1- (1) .رجال نجاشی،شرح حال شماره 966.مرحوم شیخ صدوق در کتاب امالی،مجلس 66،بخشی از روایاتی که از کتاب علی است،ذکر کرده است.این بخش مشتمل بر بسیاری از آداب و سنن و احکام حلال و حرام نزدیک به سیصد سطر است.مرحوم صدوق این بخش را به سندش از امام صادق*از پدران بزرگوارش علیهم السلام نقل کرده است.در پایان این روایت،امام صادق*فرمود:این مجموعه از احکام از کتابی که املای رسول خدا و به خط علی بن ابی طالب*است،گرفته شده است.
2- (2) .آیت الله احمدی میانجی،نام های مختلف این کتاب و عناوین و محتوای آنها را جمع آوری کرده است.(مکاتیب الرسول،ج2،ص302-5).
3- (3) .صحیح بخاری،ج1،ص36،باب کتابت علم،ح1.

هر چند ما معتقدیم غیر از صحیفه،کتاب دیگری از آن حضرت به نام جامعه وجود داشت،که یکی از مراجع علمی ائمه معصومین علیهم السلام،به شمار می رفت.در کتاب صحیفه نیز احکام فراوانی درباره قصاص و دیات وجود داشت؛ولی به هر حال نقل این مسئله از سوی بخاری به خوبی می رساند که آن حضرت صحیفه ای داشت که بخشی از احکام الهی در آن نوشته شده بود.

روایتی از امام صادق علیه السلام به این مضمون نقل شده است که امام زین العابدین علیه السلام همواره به«کتاب علی»رجوع می کرده و تلاش داشته است تا بتواند حق این کتاب را در باب عبادات ادا نماید. (1)

از جمله تک نگاری هایی که با موضوع فقه به امام علی علیه السلام منسوب است،دو کتاب در باب«فرایض»و«دیات»می باشد.در کافی مواردی از نقل زراره از کتاب فرائض دیده می شود و به صراحت آمده است که وی این متن را دیده بوده است. (2)قسمتی از متن کتاب فرائض امام علی علیه السلام در من لایحضره الفقیه (3)و قطعاتی از آن به صورت پراکنده در کتاب کافی بر جای مانده است. (4)

متن کامل«الدیات»منتسب به امام علی علیه السلام با اندک تقطیعی در کتاب کافی، (5)من لا یحضره الفقیه (6)و تهذیب (7)نقل شده است.به تازگی نیز بر اساس بازیابی متن از همین سه منبع،در مجموعه ای با عنوان«الاصول السته عشر»به چاپ

1- (1) .کافی ج8،ص163.
2- (2) .کافی ج7،ص81 و 94.
3- (3) .من لایحضره الفقیه ج4،ص192.
4- (4) .کافی ج7،ص81،ح4،6 و ص94،ح 2 و 3،ص98،ح 3.
5- (5) .کافی ج7،ص330،342.
6- (6) .من لایحضره الفقیه ج4،ص54،66.
7- (7) .تهذیب ج10،ص295 و 308.

رسیده است.ناسازگاری برخی مسائل مندرج در کتاب الدیات با قول مشهور شیعه،مورد توجه ابن بابویه قرار گرفته است. (1)

علاوه بر امام علی علیه السلام از امام سجاد علیه السلام نیز رساله حقوق به یادگار مانده است که قسمتی از این مجموعه،مرتبط به مسائل فقهی و احکام شرعی است.

رساله حقوق آن حضرت را که حسن بن شعبه در تحف العقول آورده است،در بردارنده حدود پنجاه حق است که از جمله،حقوق خدا بر انسان و حقوق انسان بر خویش و حقوق عبادت هایی مانند نماز و روزه و حج بر انسان است.

بعضی از شاگردان امام علی علیه السلام به تأسی از امام خود،آثاری را در معارف اسلامی تدوین کرده اند که در این قسمت،گزیده وار به آثار بعضی از آنها اشاره می شود:

الف)ابورافع صحابی

ابورافع که غلام آزاد شده رسول خدا صلی الله علیه و آله و از یاران خاص امیرمؤمنان به شمار می رود،کتابی را تدوین کرده به نام السنن و الاحکام و القضایا. (2)از اظهارات نجاشی استفاده می شود که این کتاب مشتمل بر ابواب صلات،صیام،حج،زکات و قضاوت ها بوده است.

ب)علی بن ابی رافع

علی بن ابورافع کاتب امیرمؤمنان و از بهترین پیروان علی علیه السلام بود.وی کتابی را در موضوعات مختلف فقهی،مانند وضو،نماز و سایر ابواب فقه تألیف کرد. (3)

1- (1) .من لایحضره الفقیه ج4،ص2-12.
2- (2) .رجال نجاشی،ج1،ص65،شرح حال شماره 1 و اعیان الشیعه،ج1،ص123.
3- (3) .رجال نجاشی،ج1،ص65؛شرح حال شماره 1.

ج)عبیدالله بن ابی رافع

به گفته شیخ طوسی،وی کتابی را درباره قضاوت های امیرمؤمنان علیه السلام تألیف کرد. (1)

د)ربیعه بن سمیع

نجاشی به هنگام ذکر نخستین طبقه از مؤلفان حدیث،آورده است که ربیعه بن سمیع،کتابی را از امیرمؤمنان علیه السلام درباره زکات گاو و شتر و گوسفند جمع آوری کرده است. (2)

مرحوم شیخ طوسی در کتاب فهرست نام نهصد تن از مصنفان را می نویسد که چه بسا هر یک دارای تألیفات متعددی باشند. (3)

می دانیم عمده این کتاب ها در عصر امامان اهل بیت علیهم السلام تا پایان قرن سوم نوشته شده است که به خوبی اهتمام فقیهان اهل بیت علیهم السلام را به امر تدوین حدیث و فقه نشان می دهد،بعضی از این آثار را در ادامه همین فصل معرفی خواهیم کرد.

گفتنی است که به سبب جدا نبودن احکام فقهی از سایر علوم،مجموعه کتب حدیث،در بردارنده روایات فقهی،کلامی،تفسیری و مانند آن بود؛ولی برخی از این کتاب ها ویژه مسائل فقهی بوده؛مانند کتاب هایی که از ابو رافع و دو پسرش نقل شد.هم چنین برخی از کتاب های فضل بن شاذان و یونس بن عبدالرحمن(از اصحاب امام رضا علیه السلام)نیز،مانند کتاب های فقهی تدوین شده بود.

گواه این مطلب آن است که مرحوم کلینی در موارد متعددی آرای آنان را در کافی آورده است؛ (4)از جمله در باب طلاق و میراث و زکات و مانند آن.هم چنین

1- (1) .فهرست نجاشی،ج1،ص65؛شرح حال شماره 1.
2- (2) .فهرست نجاشی،شماره 2.
3- (3) .ر.ک:المراجعات،ص621-598.

4- (4) .کافی،ج7،ص83،84،95،98،115،121.

شیخ صدوق در کتاب مقنع،در این باره که زن چگونه از شوهرش ارث می برد،قولی را از فضل بن شاذان نقل کرده است؛بدون آن که به روایتی نسبت دهد.اینها می رساند که فضل بن شاذان دارای متنی فقهی بوده است.

شکل گیری فقه جعفری

1-فقیهان نیمه نخست سده دوم هجری

اشاره

سده دوم هجری از طرفی با دوره انتقال سیاسی و در نتیجه فضایی مساعد برای فعالیت های فرهنگی و از دگر سو با عصر تدوین علوم اسلامی مقارن بود.در چنین فرصتی امام باقر علیه السلام (1)به تبیین،تدقیق و تفصیل تعالیم شیعه

1- (1) .امام باقر*در وسعت علم و دانش مشهور و ضرب المثل بود،تا آن جا که در کتاب ها به بهانه های مختلف از او یاد می شود.علمای اهل سنت-چه معاصران آن حضرت و چه در اعصار بعد-درباره عظمت علمی و معنوی آن حضرت سخن ها گفته اند.عبدالله بن عطاء مکی می گوید:«من دانشمندان را ندیدم نزد کسی؛جز ابوجعفر(محمدبن علی)این اندازه اظهار کوچکی نمایند.من خودم دیدم که حکم بن عتیبه(م114)با آن همه جلالت و عظمتی که میان مردم داشت،در برابر آن حضرت،همچون کودکی در برابر آموزگار بود».(القاب الرسول و عترته،ص56؛تاج المواليد،ص29،و المتسجاد من الارشاد،ص173،مطابق نقل موسوعه الفقه الاسلامی،طبقا لمذهب اهل البیت،ج 1،ص40.ذهبی می نویسد:«ابوجعفر باقر،محمدبن علی بن الحسین،پیشوای مورد اعتماد،هاشمی علوی و بزرگ بنی هاشم در زمان خویش بود و در عصر خود به«باقر»شهرت یافت و این لقب از جمله«بقر العلم»(شکافت دانش را)گرفته شده است»(تذکره الحفاظ،ج1،ص94).ابن خلکان در وفیات الاعیان می نویسد:«ابوجعفر محمدبن زین العابدین،ملقب به باقر-بنا بر اعتقاد امامیه-یکی از امامان دوازده گانه است.او پدر امام جعفر صادق است.باقر*مردی دانشمند،بزرگوار و بزرگ بود.او را باقر گفته اند؛چون علم و دانش را

وسعت و گسترش بخشید».شاعر درباره وی گفته است:«یا باقر العلم لاهل التقی و خیر من لبی علی الاحبل». «ای کسی که برای اهل تقوا شکافنده دانش هستی و بهترین کسی می باشی که به پیمان های الهی لبیک گفت»(وفیات الاعیان،ج4،ص174).

اهتمام ورزید و روایات پر شمار منقول از آن حضرت درباره عقاید،فقه،اصول و اخلاق نشان از آن دارد که آموزش های دینی شیعه به ویژه در فقه و اصول از روزگار آن حضرت روی به تدوین و شکل گیری نهاده و از فقه اهل سنت متمایز شده است.این دو امام بزرگوار علاوه بر بیان فقه،جهت تربیت شاگردان فقیه،قواعد مهم اصولی و فقهی را نیز بیان کرده اند و امام صادق علیه السلام با بیان کلیدی خود که فرمود:«انّما علینا انْ نُلقی إلیکم الأُصُولَ و علیکم انْ تَفَرَّعوا» (1)راه اجتهاد را به روی شاگردان خود باز کرد.روایات فراوانی از این دو امام بزرگوار درباره بی اعتباری ظن غیر معتبر، (2)حجیت ظواهر، (3)حجیت خبر واحد، (4)راه حل تعارض اخبار، (5)اصول عملیه مانند برائت، (6)استصحاب (7)و احتیاط، (8)حجت نبودن رأی و قیاس، (9)مباحث عام و خاص،ناسخ و منسوخ (10)و...نقل شده که شاکله علم اصول را تشکیل می دهد.پس از امام باقر علیه السلام،امام

1- (1) .حر عاملی،وسائل الشیعه،ج18،ص40.
2- (2) .همو،الفصول المهمه فی اصول الائمه،ص199.
3- (3) .همو،وسائل الشیعه،ج1،ص290.
4- (4) .جامع احادیث الشیعه،ج1،ص226.
5- (5) .فیض کاشانی،الاصول الاصلیه،ص86.
6- (6) .کلینی،کافی،ج2،ص463.
7- (7) .شیخ صدوق،الخصال،ص413.
8- (8) .حر عاملی،وسائل الشیعه،ج18،ص111.
9- (9) .کلینی،کافی،ج1،ص59.
10- (10) .همان،ج1،ص64.

صادق علیه السلام راه تدقیق و تفصیل تعالیم مذهب را ادامه داد.چنان که از روایات بی شمار منقول از آن حضرت آشکار می گردد،علاوه بر تبیین مواضع شیعه در مسائل اعتقادی مورد بحث در آن روزگار،تعالیم مذهب در موضوعات گوناگون فقهی را با تفصیل بیان فرمود و مکتب جعفری را بنیان گذاشت. (1)

در مکتب امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام و فرزندان معصومشان،شخصیت های پرشماری تربیت شدند که جان برکف در راه جمع آوری و حفظ معارف اهل بیت علیهم السلام همه خطرها را به جان خریدند و به دریافت لقب پر افتخار راویان احادیث اهل بیت علیهم السلام نائل آمدند.بی شک راویان حدیث همه در یک رتبه و مقام علمی نبودند؛ تعدادی از آنان در رشته های مختلف علوم اسلامی سرآمد بودند و از آن میان عده ای در زمره فقیهان برجسته روزگار خود محسوب می شدند.قرینه ها و شواهدی در دست است که نشان می دهد که راویان فقیهِ نیمه نخست سده دوم هجری با وجود همراهی با اصول مذهب شیعه،بر همان روش فقیهان آغازین(سده نخست)باقی ماندند.مهم ترین مشخصه روش این فقیهان پیوند و آمیختگی حلقه تعلیم و تعلّم آنان با محافل عامه بود.از شخصیت برجسته این گروه جابر بن زید جعفی و ابو حمزه ثمالی است که در زمره استادان این شخصیت ها نام کسان نامداری از شیعیان غیر امامی کوفه مانند حکم بن عتبه و سلیمان اعمش دیده می شود و نیز نام برجستگانی از حلقه های غیر امامی چون شریک نخعی و شعبه بن حجاج در فهرست شاگردان این افراد قابل مشاهده است. (2)در این قسمت به اختصار تعدادی از این فقیهان را معرفی می کنیم.

1- (1) .رجال کشی،ص255.
2- (2) .سیر اعلام النبلاء،ذهبی ج6،ص308 و میزان الاعتدال ج1،ص380.

الف)جابر بن یزید جعفی

جابر بن یزید جعفی(128ق)از تابعان برجسته کوفه است.جابر شخصیتی است که به اتفاق منابع امامیه و اهل سنت،از نظر اعتقادی به مذهب امامیه وابسته است و در منابع امامی او را از اصحاب امام باقر علیه السلام و صادق علیه السلام شمرده اند. (1)اهمیت جابر در منابع نقلی فقه کوفه از این عبارت وکیع آشکار می گردد که گفته است:«اگر جابر جعفی نبود،اهل کوفه بی حدیث باقی می ماندند». (2)

یعقوبی،جابر جعفی را در عداد فقیهانی طراز اول چون ابن جریح،ابن ابی لیلا و اوزاعی آورده است. (3)شیخ مفید در رساله المتعه از جابر فتوای به حلیت متعه را نقل کرده است. (4)از جمله آثار فقهی جابر کتاب النوادر است که نجاشی در رجالش از آن نام برده است، (5)و متنی با عنوان وصیت امام باقر علیه السلام به جابر جعفی از سوی ابن شعبه حرانی بدون ذکر اسانید آن در تحف العقول درج گردیده است. (6)شیخ نیز از جابر«اصلی»را نقل کرده است. (7)

ب)ابوحمزه ثمالی

ابو حمزه ثابت بن ابی صفیه ثمالی(150ق)یکی دیگر از تابعان نامدار امامی کوفه است.این شخصیت با برخورداری از عمری دراز محضر امامان

1- (1) .رجال برقی ص9 و 16؛رجال طوسی ص163،111؛رجال نجاشی ص128.
2- (2) .سنن ترمذی ج5 ص741:«لولا جابر الجعفی لکان الکوفه بلا حدیث».
3- (3) .تاریخ یعقوبی ج1،ص379.
4- (4) .خلاصه الایجاز ص21.
5- (5) .رجال نجاشی ص129.
6- (6) .تحف العقول ص284.
7- (7) .الفهرست ص45.

زین العابدین،باقر و صادق علیهم السلام را درک کرده است.ابو حمزه افزون بر ائمه علیهم السلام از محفل انس بن مالک و عامر شعبی بهره گرفته است.یعقوبی ایشان را فقیهی برجسته در کنار ابو حنیفه،سفیان ثوری و اوزاعی یاد کرده است. (1)تعدادی از احادیث فقهی ایشان در کتب اربعه نقل شده است.از آثار فقهی ابو حمزه ثمالی می توان به دو اثر با عناوین کتاب و النوادر اشاره کرد که نسخه های هر دو تا مدت زمانی پس از سده دوم هجری رواج داشته است.طریق ابن بابویه به کتاب ابو حمزه در مشیخه فقیه ذکر شده است.

2-فقیهان جعفری نیمه دوم سده دوم هجری

اشاره

در این قسمت برای رعایت اختصار چند تن از برجسته ترین فقیهان جعفری نیمه دوم سده دوم را معرفی می کنیم:

الف)زراره بن اعین

فرزندان اعین که زراره مهم ترین آنان است در عصر امامت امام باقر علیه السلام به مذهب امامیه پیوسته اند و در فقه شیعه در سده دوم هجری نقشی مؤثر داشته اند.برادران زراره عبارتند از عبدالملک،حمران،بکیر و عبدالرحمن که به تعبیر ابن عقده(عالم زیدی).«هر یک از این برادران سزاوار آن بودند که مفتی سرزمینی باشند». (2)برجسته ترین فرد آل اعین،زراره بن اعین(150ق)است که جاحظ از او با عنوان رئیس شیعه در زمان خود یاد کرده است (3)و نجاشی او را شیخ اصحاب در

1- (1) .تاریخ یعقوبی ج2،ص391.
2- (2) .تکمله غضائری ص100 و میزان الاعتدال ذهبی ج1،ص604.
3- (3) .رساله فی آل اعین،ص24.

زمان خود و متقدم ایشان دانسته و بر دانش او به قرائت،فقه،کلام،شعر و ادب تصریح کرده است (1)و کشی زراره را نسبت به فقیهان امامی هم عصر خود«افقه»شمرده است. (2)زراره پیش از گرویدن به مذهب امامیه در کوفه در محضر حکم بن عتبه تحصیل کرده بود و برای تکمیل دانش خود به محضر امام باقر علیه السلام تشرف حاصل کرده و در حلقه شاگردان خاص آن حضرت در آمده است.

در بررسی میراث فقهی باقی مانده از زراره،پیش از هر چیز باید حجم انبوهی از روایات فقهی به نقل او از امامان باقر و صادق اشاره کرد که در برگ برگ کتب اربعه امامیه نقش بسته است.دانسته ها درباره شیوه اجتهادی زراره،در حد چند روایت پراکنده است. (3)از این روایات می توان فهمید روش زراره در حل تعارضِ اخبار،تخییر بوده است و از این نکته که ابن ابی الحدید در نقد بر دیدگاهَ سید مرتضی نسبت به خبر واحد،حجیت خبر واحد را به متقدمان امامیه از جمله زراره نسبت داده (4)می توان فهمید که زراره به اعتماد نسبت به اخبار اشتهار یافته بوده است و از گزارش های رجالی مربوط به زراره و جانشینش(عبدالله بن بکیر)می توان فهیمد که زراره در مواردی عمل به رأی داشته است وٍدر این باره می توان به جمله ای نقل شده از زبان وی اشاره کرد:«رُبَّ رَأی خَیرٌ مِن أثرٍ». (5)

1- (1) .رجال نجاشی،ص175.
2- (2) .رجال کشی،ص238.
3- (3) .کافی ج1،ص65.
4- (4) .شرح نهج البلاغه،ج4،ص92.
5- (5) .رجال کشی،ص156.

ب)ابوبصیر

ابوبصیر یحیی بن ابی القاسم اسدی(150ق)یکی از برجسته ترین فقیهان جعفری در محیط کوفه است.کنیه او ابومحمد بود و شاید از آن رو ابوبصیر خوانده می شد که از بینایی محروم بود. (1)

ابو بصیر چندی در محضر امام باقر علیه السلام بود و پس از آن در حلقه اصحاب امام صادق علیه السلام در آمد.انبوهی از روایات بر جای مانده فقهی و غیر فقهی در جوامع حدیثی شیعه که از طریق ابو بصیر از آن امام نقل شده است،حکایت از میزان بالای بهره گیری از محضر آن امام دارد. (2)نام ابو بصیر در شمار شش تن«اصحاب اجماع»از یاران امام باقر وامام صادق جای گرفته است.درباره گرایش فقهی ابو بصیر چند نکته قابل ذکر است:

در باب حدیث معتقد به ضرورت پیروی از لفظ در نقل احادیث است. (3)لفظگرایی در نقل حدیث در مقابل معناگرایی در حدیث قرار داشت که هر دو روش در میان راویان طرفدارانی داشت.

در باب مسئله اختلاف حدیث،باید به روایتی منقول از ابو بصیر اشاره کرد که در آن بر لزوم مخالفت عامه تکیه شده است. (4)

در باب رأی فقهی طبق روایتی که از امام صادق علیه السلام نقل فرموده اجتهاد به رأی را مردود دانسته است. (5)

1- (1) .رجال کشی ص173 و 474.
2- (2) .رجال برقی ص11 و 17؛نجاشی ص441.
3- (3) .کلینی،کافی ج1،ص56.
4- (4) .وسائل الشیعه ج18،ص85.
5- (5) .کافی،ج1،ص51.

در باب استنباط فقهی،ابو بصیر یکی از نخستین راویان حدیثی است که فرموده:«علینا القاء الاصول و علیکم التفریع». (1)

تألیفات ابوبصیر

ابو بصیر را بی تردید باید جزو نخستین مؤلفان امامیه به شمار آورد که به تألیف آثار مدون و ترتیب یافته فقهی پرداخته اند.آثار شناخته شده ابو بصیر از این قرارند:کتاب یوم و لیله، (2)مناسک حج، (3)مجموعه ای از احادیث فقهی، (4)نسخه ای در علل الشرایع. (5)

3-محمد بن مسلم

محمد بن مسلم بن ریاح ثقفی،ابو جعفر طحان اعور(150ق)فقیهی برجسته از اصحاب امام باقر و امام صادق است.نجاشی او را«وَجْهُ اصحابِنا بِالکوفه»خوانده است. (6)جایگاه محمد بن مسلم در فقاهت مورد تأکید همه رجالیون قرار گرفته است (7)

1- (1) .عوالی الئالی،ابن ابی جمهور ج4،ص63 و 64.
2- (2) .رجال نجاشی،ص441.
3- (3) .این کتاب به روایت علی بن حمزه و حسین بن علاء رواج داشته و طوسی از اسانید آن گزارش کرده است،(الفهرست،ص187).
4- (4) .این اثر در سده چهارم هجری در اختیار ابن بابویه و یکی از منابع مورد استفاده او در تدوین من لایحضره الفقیه بوده است.(مشیخه،ص 18).
5- (5) .از اسانید کتاب علل الشرایع ابن بابویه بر می آید که وی مستقیم یا غیر مستقیم به چنین نسخه ای دسترس داشته است.نقلیات ابن بابویه از ابو بصیر در باب علل مجموعه ای مشتمل بر حدود 20 حدیث به روایت حسین بن یزید نوفلی از علی بن حمزه بطائنی است،(علل الشرایع،ص15،16).
6- (6) .رجال نجاشی،ص323.
7- (7) .رجال کشی،ص238؛رجال برقی،ص9 و 17؛رجال طوسی،ص135 و 300.

و در مقام تأکید بر گستردگی دانش اندوزی محمد بن مسلم در محضر ائمه علیهم السلام،برای شنیده های او از امام باقر علیه السلام رقم سی هزار حدیث و از امام صادق علیه السلام رقم شانزده هزار حدیث گزارش داده شده است. (1)در عظمت فقاهت محمد بن مسلم همین بس که امام صادق علیه السلام،اصحاب خود را در صورت عدم دسترسی به امام،برای گرفتن پاسخ مسائل فقهی خود،به محمد بن مسلم رجوع داده است (2)و عده ای از عالمان متقدم امامیه به صراحت محمد بن مسلم را افقه معرفی کرده اند. (3)

تنها اثر یاد شده از محمد بن مسلم،رساله ای با عنوان«الاربع مأه مسئله فی ابواب الحلال و الحرام» (4)می باشد.این رساله در واقع مجموعه ای از روایات امام علی علیه السلام است که با عنوان«حدیث الاربع مأه»یا کتاب«ادب امیرالمؤمنین»در میان امامیان متقدم رواج داشته است و محمد بن مسلم اصلی ترین شخصیت درگیر در اسانید آن بوده است.نجاشی سند این متن را از طریق علاء بن رزین به محمد بن مسلم رسانیده است. (5)علاوه بر قطعاتی از این متن که به طور پراکنده در آثار گوناگون حدیثی آمده،دو نسخه کامل متن در ضمن کتاب الخصال ابن بابویه با ذکر اسانید (6)و در تحف العقول ابن شعبه حرانی (7)بدون ذکر سند درج گردیده است.

در کنار این شخصیت های برجسته،شماری از فقیهان اهل کوفه قرار دارند که

1- (1) .رجال کشی،ص163 و 167.
2- (2) .رجال کشی،ص161 و 162.
3- (3) .همان،ص167.
4- (4) .رجال نجاشی،ص324.
5- (5) .نجاشی،ص324.
6- (6) .کتاب الخصال،ص610-637.
7- (7) .تحف العقول،ص100-125.

در معرفی شخصیت علمی آنان فقه و قرائت کنار هم آمده است؛ مانند«ابن ابی یعفور، (1)ابان بن تغلب، (2)سلیمان بن خالد اقطع، (3)سدیر بن حکیم صیرفی». (4)

جریان های فکری مکتب جعفری

اشاره

(5)

فقیهان مکتب جعفری در دوره حضور را به سه جریان متفاوت می توان تقسیم کرد.نخست جریان«عقل گرا»است،که در این جریان هشام بن حکم و یونس بن عبد الرحمن،فضل بن شاذان و تعدادی از شاگردان آن بزرگواران قرار دارند و جریان دوم جریان«حدیث گرا»است.در این جریان هشام بن سالم،ابو

1- (1) .رجال کشی،ص180.ابو محمد عبدالله بن ابی یعفور عبدی(131)عالمی از فقهای کوفه است که بر فقه و قرائت چیرگی داشته و گرد آورنده یکی از اصول متقدم امامیه است که مورد استفاده در تدوین من لایحضره الفقیه بوده است(رجال نجاشی،ص213).
2- (2) .ابو سعید ابان بن تغلب بن ریاح جریری کندی(141ق)فقیه نامدار کوفه است که افزون بر فقه در قرائت و ادب نیز برجسته بوده است.در روایتی آمده که ابان از امام صادق سی هزار حدیث نقل کرده است.(رجال برقی،ص9 و 16؛الفهرست،ص17؛رجال نجاشی،ص10 و 12).در جلالت قدر ابان همین کافی است که امام باقر*امر فرمود تا در مسجد بنشیند و فتوا بدهد(الفهرست،ص17 و رجال نجاشی،ص10).
3- (3) .از فقیهان کوفی و از معدود یاران امام باقر بود در قیام زید شرکت جست و پس از شکست قیام به دست یوسف بن عمر دستگیر شد و دستش قطع گردید.(رجال کشی،ص360).سلیمان نویسنده کتابی نامبوب در حدیث اهل بیت بود که جزو منابع من لایحضره الفقیه است(ابن بابویه،مشیخه،ص 30).
4- (4) .ابو الفضل سدیر بن حکیم بن صهیب صیرفی فقیهی کوفی از یاران امام باقر و امام صادق است.سدیر در جریان های سیاسی اواخر عصر اموی درگیر بوده و چندی به زندان افتاده است.(رجال کشی،ص210).

5- (5) .این تئوری را دکتر پاکتچی در اثر چاپ نشده ای با عنوان«تاریخ فقه امامیه»ارائه داده اند که با تلخیص و بازسازی تقدیم می گردد.

جعفر احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی و تعدادی از شاگردان این بزرگواران جای گرفته اند و جریان سوم طیف«معتدلی»هستند در مقام حد وسط میان دو جریان قبل به شمار می آیند و از شخصیت های برجسته این جریان می توان از صفوان بن یحیی و ابن ابی عمیر یاد کرد.و ما در این قسمت درباره شخصیت ها و گرایش های فقهی هر یک از سه جریان به طور مختصر بحث می کنیم.

1-جریان عقل گرا

الف)ابومحمد هشام بن حکم کندی(187ق)

اشاره

(1)

در میان شاگردان امام صادق علیه السلام به چهره ای متکلم شناخته شده بود و خاطرات شیرینی از مناظرات او به یادها مانده است.هشام بن حکم پیش از گرویدن به مذهب امامیه بر مذهب جهم بن صفوان بوده است.و پس از آشنایی با امام صادق علیه السلام و تعالیم ایشان،به دست آن حضرت هدایت یافته و به مذهب امامیه گرویده است و در شمار یاران خاص آن حضرت در آمده است. (2)یکی از فعالیت تبلیغی هشام بن حکم تبیین نظریه امامت و دفاع از حریم آن بوده است.اندیشه های فقهی هشام در هاله ای از ابهام قرار دارد و با توجه به بعضی شواهد و اسناد چند نکته ذیل را در باب اندیشه های فقهی و اصولی آن بزرگوار می توان عرضه کرد:

-وی کتاب خدا را معیاری برای تشخیص صحت حدیث یاد کرده است. (3)

1- (1) .هشام از نه نفر روایت نقل می کند که عبارتند از:ابو عبد الله،ابو الحسن*،ابو عبیده حذاء،ثابت بن هرمز جارود،زراره،سدیر صیرفی،شهاب بن عبد ربّه و عمر بن یزید.(خوئی،معجم رجال الحدیث،ج19،ص295).
2- (2) .رجال کشی،ص256؛رجال برقی،ص35؛رجال طوسی،ص329.
3- (3) .کافی،ج1،ص69.

-وی نسبت به اخبار دیدگاهی بسیار نقادانه داشته و معتقد بوده که در میان احادیث منقول از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام،شماری از اخبارِ وارد شده و در این باره کسانی چون مغیره بن سعید را افراد صاحب نقش در ساختن احادیث معرفی کرده است. (1)

-درباره مسئله رأی و قیاس،اختلافی بنیادین میان هشام بن حکم و هشام بن سالم بوده و در این باره حمیری کتابی با این عنوان نوشته است:کتاب ما بین هشام بن حکم و هشام بن سالم فی القیاس و الارواح و الجنه و النار و الحدیثین المختلفین.با توجه به مخالفت شدید هشام بن سالم با قیاس،می توان این نکته را فهمید که هشام بن حکم دست کم به مشروعیت مواردی از کاربردهای قیاس قائل بوده است.

آثار فقهی و اصولی هشام بن حکم

با آن که هشام بن حکم بیشتر در زمینه های کلامی قلم زده است،در فهرست آثار او می توان عناوینی در حوزه فقه و اصول را نیز جست؛مانند کتاب الالفاظ و مباحثها، (2)کتاب الاخبار،علل التحریم، (3)کتاب الفرائض (4)و اصل. (5)با توجه به دو

1- (1) .رجال کشی،ص224.
2- (2) .فهرست ابن ندیم،ص224؛الفهرست طوسی،ص175؛رجال نجاشی،ص433.کتاب الالفاظ ابن هشام درباره شیوه های خطاب بوده که بعدها نیز با همین عنوان«مباحث الفاظ»بخش مهمی از مباحث کتب اصولی را تشکیل داده است.
3- (3) .رجال نجاشی،ص433.
4- (4) .همان.
5- (5) .الفهرست طوسی،ص174.نسخه های مختلف این اصل به روایت کسانی چون ابن ابی عمیر و صفوان بن یحیی تا سده چهارم هجری باقی بوده است و نسخه ای از آن به روایت ابن ابی عمیر و علی بن حکم از منابع ابن بابویه در تدوین من لایحضره الفقیه بوده است.(مشیخه،ص25 و 26).

کتاب الالفاظ و الاخبارِ هشام بن حکم شاید بتوان گفت اولین اثری که به صورت مستقل در اصول نوشته شده از سوی فقیهان شیعه بوده است.

ب)یونس بن عبد الرحمن(230)

اشاره

(1)

یونس امام کاظم و امام رضا را درک کرده و از محضر آن دو بزرگوار بهره وافر علمی برده است؛ (2)اما توفیق درک محضر امام صادق علیه السلام را نیافته و به گفته نجاشی،وی امام صادق علیه السلام را در یکی از سفرهای حج خود ملاقات کرده؛ولی فرصتی برای بهره گیری از آن حضرت پیدا نکرده است. (3)وی به محفل درس شماری از بزرگانِ اصحابِ امام صادق و امام کاظم مانند عبدالله بن مسکان،هشام بن سالم و هشام بن حکم حاضر شده و از آنان دانش آموخته؛ (4)اما هیچ یک از این شخصیت ها به اندازه هشام بن حکم در اعماق اندیشه یونس تأثیرگذار نبوده اند.برخی از عالمان متقدم،یونس را خلفِ هشام بن حکم و یکی از غلمان(شاگردان خاص)او شمرده اند. (5)کتاب سعد بن عبدالله اشعری که با عنوان کتاب مثالب هشام و یونس نوشته شده افزون بر این که مواضع تند سعد را نسبت به این دو شخصیت نشان می دهد،می رساند که هشام و یونس نماینده طرز فکری هستند که سعد کتاب خود را در نقض

1- (1) .با وجود جایگاه مهمی که در تاریخ مذهب امامیه دارد،شرح زندگی او در هاله ای از ابهام باقی مانده است و درباره تاریخ تولد و وفات و محل زندگی او سکوت فراگیری در منابع دیده می شود.
2- (2) .رجال برقی،ص49،54 و رجال طوسی،ص364.
3- (3) .رجال نجاشی،ص446 و رجال کشی،ص488.
4- (4) .جامع الرواه اردبیلی،ج2 ص357 و 359.
5- (5) .رجال کشی،ص278 و 539.

دیدگاه آنان پرداخته است. (1)با این که این دو در کلام و فقه صاحب نظر بودند،هشام بن حکم با شهرت کلامی و یونس با چهره ای فقیهانه درخشیده اند.فضل بن شاذان بر این باور بود که در اسلام پس از سلمان فارسی،کسی فقیه تر از یونس نیامده است و او را جزو معدود کسانی به شمار آورده که دانش ائمه علیهم السلام به ایشان منتهی شده است. (2)روایاتی به نقل از امام رضا علیه السلام که در آنها شیعیان به فراگرفتن فقه و معالم دین از یونس فراخوانده شده اند (3)نشان از جایگاه مهم یونس در حوزه فقاهت امامیه دارد.با این که کشی یونس را از اصحاب اجماع شمرده، (4)عده ای از راویان حدیث گرای قم،روایاتی در تضعیف یونس مطرح کرده اند (5)که کشی و طوسی ضمن نامعتبر خواندن این روایات،بر ثقه بودن یونس تأکید کرده اند.

آثار فقهی و اصولی یونس

چند اثر فقهی در فهرست آثار یونس به چشم می خورد از جمله:

1.کتاب یوم و لیله (6)ظاهراً در باب مسائل روزانه و مبتلابه مکلفین نوشته شده است.

2.الجامع که مشتمل بر مجموعه ای از روایات در ابواب گوناگون معارف

1- (1) .رجال نجاشی،ص178.علی بن ابراهیم قمی در دفاع از این دو شخصیت کتاب رساله فی معنی هشام و یونس نوشته و سعد بن عبد الله ردیه ای بر آن نوشته است.
2- (2) .رجال کشی،ص484 و 485.
3- (3) .همان،ص490 و 491.
4- (4) .رجال کشی،ص497.
5- (5) .همان،ص497.
6- (6) .رجال نجاشی،ص448.شیخ طوسی،در اختیار معرفه الرجال،ص485 آورده است که امام حسن عسکری*پس از آن که کتاب یوم و لیله و را ملاحظه کرد،فرمود:«هذا دینی و دین آبائی و هو الحق کله».

اسلامی به خصوص در حوزه فقه بوده است.در فهارس گوناگون عنوان این اثر به صورت های«جامع الآثار»یا«جوامع الآثار»ضبط گردیده که نشان می دهد این نوشته مجموعه ای از آثار را در برداشته است. (1)در رجال نجاشی افزون بر عنوان«جامع الآثار»از نوشته ای دیگر با عنوان«الجامع الکبیر فی الفقه»سخن به میان آمده است. (2)محتمل است جامع الآثار خلاصه جامع الکبیر باشد.نسخه ای با عنوان«الجامع الصغیر»از یونس بن عبد الرحمن در سده هفتم قمری به دست سید رضی الدین بن طاووس رسیده و در برخی از آثارش مورد استفاده قرار گرفته است. (3)بعید نیست این کتاب همان جامع الآثار باشد.

3.کتاب الفرائض:ابن ندیم در الفهرست (4)و شیخ طوسی از آن یاد کرده اند (5)و نجاشی به دو تحریر کبیر و صغیر آن اشاره نموده است. (6)شاید نقلیات قابل ملاحظه کلینی از یونس بن عبد الرحمن در باب فرائض برگرفته از همین اثر باشد. (7)

4.کتاب الشرائع: (8)مشتمل بر مباحث فقهی بوده است.

5.کتاب العلل:طوسی با همین عنوان از آن یاد کرده است.عنوان آن در رجال نجاشی به صورت«کتاب العلل الکبیر»و در فهرست ابن ندیم با عنوان«علل الأحادیث» (9)آمده است.

1- (1) .الفهرست طوسی،ص181؛رجال نجاشی،ص447؛فهرست ابن ندیم،ص276.
2- (2) .رجال نجاشی،ص448.
3- (3) .سعد السعود،ص79 و فرج المهموم ص23 و 24.
4- (4) .الفهرست ابن ندیم،ص276.
5- (5) .الفهرست طوسی،58-181.
6- (6) .رجال نجاشی،ص447.
7- (7) .کافی،ج7،ص83،84،85،115،116 و 145.
8- (8) .الفهرست طوسی،ص181.
9- (9) .فهرست ابن ندیم،ص276؛الفهرست طوسی 181؛رجال نجاشی 447.

6.علل النکاح و تحلیل المتعه:نجاشی در عرض کتاب العلل،آن را اثری مستقل دانسته است. (1)

7.الاحتجاج فی الطلاق (2)

8.نوادر البیوع، (3)کتابی در علم اصول با عنوان«اختلاف الحدیث و مسائله»را نیز به یونس نسبت داده اند. (4)

معاصران و شاگردان یونس

نام تعداد زیادی از فقیهان برجسته معاصر با یونس یا شاگردان آن بزرگوار در کتاب های رجالی آمده است که برای رعایت اختصار فقط به ذکر نام چند تن از برجسته ترین آنها اکتفا می کنم،از آن جمله:

یک.علی بن اسماعیل میثمی:او از اصحاب امام رضا علیه السلام بود و آثاری مانند کتاب النکاح،کتاب الصلاه،کتاب المتعه و کتاب المناسک در فهرست آثار وی ثبت شده است (5)و نسخه ای در بردارنده روایات میثمی در شمار منابع من لایحضره الفقیه قرار داشته است. (6)

دو.احمد بن عبد الله بن خانیه:از عالمان امامی ایرانی تبار و یکی از مهم ترین شاگردان یونس در حوزه فقه بود.در منابع رجالی وی را از اصحاب امام جواد علیه السلام شمرده اند (7)و کتابی با عنوان«کتاب یوم و لیله»را به وی نسبت داده اند. (8)

1- (1) .رجال نجاشی،ص447.
2- (2) .همان.
3- (3) .همان،ص447.
4- (4) .شیخ طوسی،الفهرست،ص266.
5- (5) .رجال نجاشی،ص251.
6- (6) .مشیخه،ص115.
7- (7) .رجال کشی،ص566،317 و رجال طوسی،ص399.
8- (8) .الفهرست طوسی،ص26.

سه.ابو الفضل عباس بن موسی وراق:فقیه امامی ساکن بغداد که در شمار شاگردان خاص یونس از او نام برده می شود و نجاشی از یک اثر او به نام کتاب المتعه یاد کرده است. (1)

چهار.نوح بن شعیب بغدادی:عالم امامی اهل بغداد که در منابع او را یکی از اصحاب امام جواد علیه السلام معرفی کرده اند و فضل بن شاذان وی را فقیهی عالم،صالح و مرضی خوانده است. (2)با کمال تعجب آثار و روایات نوح بازتابی در کتب اربعه نداشته است.

پنج.اسماعیل بن مرار:از شاگردان یونس بن عبد الرحمن بود.وی شخصیتی کلیدی است که حلقه پیوند میان یونس و ابراهیم بن هاشم بوده و در انتقال تعالیم این مکتب به ابراهیم نقشی اساسی ایفا کرده است.نام وی در بخش روایت کنندگان از غیر معصوم به ثبت رسیده (3)و در کتب اربعه تعدادی از روایات فقهی او درج گردیده است.

شش.ابراهیم بن هاشم بن خلیل قمی:او از عالمان برخاسته از محیط فقهی کوفه است که در دوره تعلیم خود به قم منتقل شده.کشی او را از شاگردان خاص یونس بن عبد الرحمن شمرده است.ابراهیم بن هاشم حلقه ارتباط مهمی در پیوند میان حوزه کوفه و حوزه قم بود؛از همین رو در منابع در مقام«نخستین کسی که حدیث کوفیان را در قم انتشار داد»شناخته شده است. (4)

هفت.فضل بن شاذان:ابو محمد فضل بن شاذان بن خلیل نیشابوری

1- (1) .رجال نجاشی،ص281.
2- (2) .رجال کشی،ص58 و 599 و رجال طوسی ص408.
3- (3) .رجال طوسی،ص447.
4- (4) .الفهرست طوسی،ص4 و رجال نجاشی،ص16.

(260ق)متکلم و فقیه نامدار امامی است که در جایگاه یکی از مهم ترین شخصیت های مکتب هشام بن حکم در کنار یونس بن عبد الرحمن جای گرفته است.طبق گزارش کشی فضل بن شاذان پس از مرگ هارون عباسی به همراه پدر به بغداد آمد در حالی که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود،در بغداد به آموختن دانش قرائت مشغول شد.او در بغداد فقیهان بزرگی مانند محمد بن ابی عمیر را درک کرد؛سپس راهی کوفه شد و در کوفه از محضر بزرگانی چون حسن بن علی بن فضال،حسن بن محبوب،احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی فقه را فرا گرفت. (1)از عبارت نجاشی استفاده می شود که فضل بن شاذان امام جواد علیه السلام را درک کرده است و از آن حضرت روایت کرده است. (2)شیخ طوسی در رجال خود فضل را در شمار اصحاب امام هادی علیه السلام آورده است. (3)

بعضی از احادیثی که ابن بابویه نقل کرده حاکی از آن است که فضل بن شاذان آن احادیث را مستقیم و بدون واسطه از امام رضا علیه السلام شنیده است؛ (4)لیکن منابع رجالی مانند رجال برقی،شیخ طوسی و نجاشی،صحبت فضل با امام رضا علیه السلام را تأیید نکرده اند.فضل بن شاذان پس از چندی تحصیل در عراق،به نیشابور بازگشت و باقی مانده عمر خود را در موطنش سپری کرد.

ج)اندیشه های فقهی فضل بن شاذان

اشاره

فضل بن شاذان به دانشمندی متکلم شهرت دارد؛اما محقق حلی در مقدمه

1- (1) .رجال کشی،ص515 و رجال نجاشی،ص394.
2- (2) .رجال نجاشی،ص307.
3- (3) .رجال طوسی،ص420.
4- (4) .التوحید،ص137؛الخصال ص58؛عیون اخبار الرضا*, ج2،ص199.

المعتبر او را در زمره فقیهان درجه اول امامیه آورده است. (1)فضل بن شاذان همانند هشام بن حکم و یونس از جمله نقادان حدیث قرار دارد و در مبحث تعارض دو خبر اصراری بر جمع میان احادیث متعارض نشان نمی دهد و در داوری خود بسیاری از احادیث معارض را مجعول می داند؛به همین جهت نخستین دستگاه نقد رجالی را در محیط فقه امامیه طراحی کرد و کشی در معرفه الرجال خود از دیدگاه فضل فراوان بهره برده است.افزون بر نقد رجالی،نقد متنی حدیث بر مبنای تحلیل مضمون آن در کتاب الایضاح ایشان بازتاب یافته است.

آثار فقهی فضل بن شاذان

فضل بن شاذان آثار متعددی در زمینه های گوناگون معارف اسلامی تألیف کرده که از آن میان برخی به مباحث فقه اختصاص داشته است.این آثار عبارتند از:

-کتاب یوم و لیله (2)

-کتاب المسح علی الخفین (3)

-کتاب الطلاق (4)

-کتاب الفرائض (5)

-کتاب العلل (6)

1- (1) .المعتبر،ص7.
2- (2) .رجال کشی،ص112.
3- (3) .گفته شده به نظر امام عسکری*رسیده و مورد تأیید آن حضرت قرار گرفته است(رجال کشی،ص538).
4- (4) .الفهرست طوسی،ص122.
5- (5) .یک نسخه از کتاب در اختیار کلینی بوده و در کافی در مباحث ارث به طور گسترده از آن نقل کرده است.(کافی،ج7،ص988).
6- (6) .الفهرست طوسی،ص124.

کتابی نیز در علم اصول با عنوان«رساله اجتماع الأمر و النهی»به او نسبت داده شده است. (1)

2-جریان حدیث گرا

الف)هشام بن سالم

ابو محمد هشام بن سالم جوالیقی از مهم ترین رجال امامیه در سده دوم هجری است که شخصیت او بیشتر به متکلم بودن شناخته شده است؛اما در جهت گیری های مذهب امامیه نقش تعیین کننده ای دارد.وی در شمار اصحاب کوفی امام جعفر صادق علیه السلام بود.پس از آن حضرت به جرگه یاران امام موسی کاظم علیه السلام پیوست. (2)در سده دوم هجری،گروهی از امامیان پیرو هشام بن سالم،با عنوان«جوالیقیه»شهرت یافته بودند. (3)از عنوان کتاب عبد الله بن جعفر حمیری استفاده می شود که هشام بن سالم با هشام بن حکم در موضوعاتی چند از جمله مبحث بهشت و دوزخ و ارواح در مباحث کلامی و در مبحث حدیثین مختلفین و قیاس در مباحث فقهی اختلاف مبنایی داشته اند. (4)بر خلاف هشام بن حکم،هشام بن سالم در نگاهی خوش بینانه به راویان حدیث،با مطرح کردن این مبنا که اختلافات موجود در میان روایات بیشتر ناشی از تقیه بوده،فلسفه دیگری برای اختلاف احادیث عرضه کرده و به طبع راه دیگری برای رفع این اختلاف در نظر داشته است و هم چنین در مسئله قیاس با هشام بن حکم اختلاف آشکاری داشته

1- (1) .محمد رضا ضمیری،دانشنامه اصولیان شیعه،ص71.
2- (2) .رجال برقی،ص34 و 48؛رجال طوسی،ص329 و رجال نجاشی،ص434.
3- (3) .رجال کشی،ص266.
4- (4) .رجال نجاشی،ص220.

و او را فقیهی مخالف با قیاس به حساب آورده اند.همین اختلافات باعث پیدایش گروهی به نام پیروان هشام بن سالم با گرایش های متفاوت و گروه هشام بن حکم،شده است که هر کدام در میان فقیهان عصر حضور پیروانی پیدا کرده اند.از آثار فقهی هشام بن سالم باید به اثر مشهوری با عنوان«کتاب هشام بن سالم»اشاره کرد که از سوی متقدمانی چون سعد بن عبد الله اشعری مورد توجه قرار داشته است. (1)این کتاب در بردارنده مجموعه ای از احادیث فقهی بوده که ابن ابی عمیر اصلی ترین راوی آن بود.ابن بابویه نیز نسخه ای از همین اثر به روایت ابن ابی عمیر،نضر بن سوید و علی بن حکم را در اختیار داشته که از آن در تألیف من لایحضره الفقیه استفاده کرده است و شیخ طوسی از آن به اصل هشام بن سالم یاد کرده است. (2)

ب)بزنطی

یکی از رجال شاخص در نسل پس از هشام بن سالم که جزو مدافعان مواضع هشام بن سالم و منتقدان دیدگاه های هشام بن حکم قرار دارد،بزنطی است.ابو جعفر احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی(221ق)از بزرگان امامیه در کوفه و در شمار اصحاب امام رضا و امام جواد علیه السلام قرار دارد. (3)از نظر اعتبار رجالی،در منابع بر اعتبار بزنطی تأکید شده است.طوسی او را توثیق کرده (4)و نجاشی او را نزد امام رضا و امام جواد«عظیم المنزله»دانسته است. (5)هم چنین

1- (1) .رجال برقی،ص35.
2- (2) .الفهرست طوسی،ص174.
3- (3) .رجال برقی،ص54؛رجال طوسی،ص366 و 397؛رجال نجاشی،ص74.
4- (4) .الفهرست طوسی،ص19.
5- (5) .رجال نجاشی،ص26 و 75.

باید افزود که وی را در شمار اصحاب اجماع آورده اند. (1)در میان آثار او آن چه دارای اهمیت فقهی بوده عبارت است از:

یک.الجامع:که در بردارنده مجموعه ای گسترده از اخبار در زمینه های گوناگون معارف اهل بیت علیهم السلام به ویژه فقه بوده است. (2)نسخه ای از این اثر تا سده هفتم هجری باقی بوده و در کتاب سرائر ابن ادریس (3)و کشف الرموز آبی (4)از آن نقل قول شده است.

دو.کتاب النوادر:در منابع رجالی از این کتاب یاد کرده اند.نسخه هایی از این اثر تا اواخر سده ششم هجری در دسترس بوده و ابن ادریس حلی در مستطرفات سرائر گزیده ای از روایات آن را ضبط کرده است. (5)

سه.کتاب المسائل:ابن ندیم در فهرست خود،از این اثر با عنوان کتاب المسائل یاد کرده است. (6)نسخه ای از آثار فقهی،روایی بزنطی در اختیار ابن بابویه بوده و در جای جای من لایحضره الفقیه مورد استفاده قرار گرفته است.

3-جریان فراگیر

در کشاکش مباحث میان دو طیف هشام بن حکم و هشام بن سالم در طول سده سوم هجری در محافل فقه امامیه شاهد شکل گیری حد وسط میان این دو گروه هستیم که در شمار افراد شاخص آن از کسانی مانند«صفوان بن یحیی،ابن ابی عمیر،

1- (1) .رجال کشی،ص556.
2- (2) .رجال طوسی،ص366.
3- (3) .سرائر،ص477.
4- (4) .کشف الرموز،ج2،ص125.
5- (5) .سرائر ابن ادریس،ص472 و 475.
6- (6) .الفهرست ابن ندیم،ص276.

محمد بن عیسی،حسن بن محبوب و حسین بن سعید اهوازی»یاد می شود.

تعدادی از ایشان ایجاد آشتی میان دو گرایش قبلی را با آگاهی به عنوان روش خود برگزیده بودند.مهم ترین مبنای مورد اختلاف دو گرایش قبلی کیفیت برخورد با دو حدیث متعارض بود.صفوان و هم اندیشان او با ترویج متنی کوتاه در روش های ترجیح میان دو حدیث متعارض که جامع شیوه های پیشین بود،ریشه اختلاف را از میان برداشتند؛به گونه ای که مضمون آن متن پس از گذشت دو نسل دستور العمل غالب معمول فقیهان امامیه شد تا آن جا که در دوره های بعد با عنوان«مقبوله عمر بن حنظله» (1)از پذیرش عام برخوردار شد.یک اصل مهم از اصول این دستور العمل باید به مستند قرار دادن اجماع در ترجیح خبر،پذیرش خبر مجمع علیه و ترک خبر شاذ و غیر مشهور بود که با روحیات این طیف در وحدت طلبی پیوندی نزدیک داشته است.چنان که به روشنی در زندگی علمی شخصیت های این طیف دیده می شود آنان با وجود داشتن باورهای خاص خود،در برخورد با گرایش های گوناگون امامیه دیدی خوشبینانه داشته اند.در ترویج روایت عمر بن حنظله و اندیشه نهفته در آن،صفوان و محمد بن عیسی بن عبید،اساسی ترین نقش را ایفا نمودند؛زیرا همه اسانید این حدیث در جوامع روایی از طریق محمد بن عیسی بن عبید،به صفوان بن یحیی منتهی می گردد. (2)

از دیگر رجال شاخص در این طیف باید از ابن ابی عمیر(فقیه و محدث نامی)یاد کرد که حدیثی دیگر همسنگ در مضمون با مقبوله عمر بن حنظله را روایت کرده است. (3)

1- (1) .کافی،ج1،ص69.
2- (2) .کافی،ج1،ص67؛من لایحضره الفقیه ج3،ص65؛تهذیب ج6،ص301.
3- (3) .وسائل الشیعه،ج18،ص84 و 85.

بخش زیادی از روایات اهل بیت با آثار این گروه حفظ شده و به دست ما رسید؛از این رو برای رعایت اختصار فقط تعدادی از آثار مهم تدوین شده به دست این گروه را ذکر می کنیم:

الف)آثار فقهی صفوان بن یحیی: ابن بابویه در کتاب من لایحضره الفقیه از نسخه ای در بردارنده مجموعه ای از روایات صفوان بن یحیی به نقل ابراهیم بن هاشم استفاده کرده است.و اکنون انبوهی از روایات فقهی او در کتب اربعه امامیه به ودیعه مانده است.

ب)آثار فقهی ابن ابی عمیر :ابن بطه قمی 94 عنوان کتاب را به او نسبت داده است. (1)در منابع رجالی از این کتاب ها نام برده شده:کتاب یوم و لیله،کتاب الصلاه،صیام،حج،نکاح،طلاق،رضاع،مناسک حج،کتاب المتعه،کتاب اختلاف الحدیث (2)و یک اثر از ابن ابی عمیر با عنوان«النوادر»از منابع اصلی ابن بابویه در تدوین من لایحضره الفقیه بوده است.ابن بابویه آن را در شمار مهم ترین متون فقهی-روایی امامیه در زمان خود شمرده است. (3)شیخ طوسی نوشته است که حدود صد کتاب از آثار اصحاب امام صادق علیه السلام به روایت احمد بن محمد بن عیسی از طریق ابن ابی عمیر به متأخران رسیده است و بخش وسیعی از روایات فقهی منقول از ابن ابی عمیر در کتب حدیثی امامیه،به خصوص کتب اربعه نقل شده است. (4)ابن ابی عمیر یکی از اصحاب اجماع است.

ج)حسن بن محبوب(229ق): او از اصحاب امام رضا علیه السلام است.شیخ طوسی او

1- (1) .رجال نجاشی،ص327.
2- (2) .الفهرست طوسی،ص142 و رجال نجاشی،ص327.
3- (3) .من لایحضره الفقیه،ج1،ص5.
4- (4) .الفهرست طوسی،ص142.

را از ارکان اربعه شمرده و در جایگاه یکی از اصحاب اجماع در میان اصحاب امام کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام مطرح بوده است. (1)روایات ابن محبوب در تدوین کتب اربعه شیعه در سطح گسترده ای مورد توجه قرار داشته است.آثار حسن ابن محبوب عبارتند:از کتاب های نکاح،طلاق،عتق،حدود،دیات،فرائض و کتاب نوادر که طوسی از آن یاد کرده و حجم آن را حدود هزار برگ وصف کرده است. (2)

د)حسین بن سعید اهوازی: در نیمه نخست سده سوم هجری،نام حسین بن سعید اهوازی در رأس تدوین کنندگان فقه می درخشد که از اصحاب امامان رضا،جواد و هادی علیهم السلام محسوب بوده است.مجموعه گسترده ای از آثار حسین بن سعید با مضمون فقهی-روایی با عنوان«کتب حسین بن سعید»با سی عنوان مختلف در منابع رجالی به ثبت رسیده است که غالب آنها درباره ابواب مختلف فقهی و با عناوین کتاب های فقهی مانند کتاب الصلوه و کتاب الزکوه ثبت شده است.یاد کردهای فهرست نویسان امامیه چون طوسی و نجاشی در سده پنجم هجری نشان می دهد که نسخه های گسترده و جامع از کتب حسین بن سعید در زمان ایشان متداول بوده و ابن بابویه در مقدمه من لایحضره الفقیه کتب حسین بن سعید را از منابع اصلی تدوین کتابش شمرده و مجموعه ای از روایات فقهی وی را شیخ طوسی در جایگاه یکی از منابع خود در مشیخه تهذیب معرفی کرده است.

نکته ها و پیام ها

1.پیشگامی امام علی علیه السلام و شاگردانش در جمع آوری،تبیین و تدوین سنت نبوی صلی الله علیه و آله؛

1- (1) .رجال کشی،ص556 و رجال طوسی،ص372.
2- (2) .الفهرست طوسی،ص47.

2.پایه گذاری و شکل گیری فقه جعفری با تلاش امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام و شاگردان آن بزرگوار و دیگر امامان معصوم علیهم السلام؛

3.تربیت فقیهان بی شمار در مکتب جعفری و پیش گامی فقیهان اهل بیت در تدوین کتاب های اصولی و فقهی؛

4.تدوین تک نگاری های بی شمار در موضوعات مختلف از جمله فقه و اصول؛

5.تدوین کتاب های اصولی در بعضی مباحث مهمی که موجب سرگردانی فقیه می گردید؛مانند«اختلاف احادیث،ناسخ و منسوخ و قیاس»؛

6.پیدایش گرایش ها و جریان های مختلف در میان اصحاب ائمه؛مانند جریان عقل گرا،حدیث گرا و معتدل و فراگیر؛

7.تلاش شبانه روزی و پر خطر اصحاب ائمه علیهم السلام برای جمع آوری و نگهداری سخنان اهل بیت علیهم السلام.

ص:65

ص:66

2-دوره رسمیت یافتن اجتهاد

اشاره

هدف های آموزشی این فصل عبارتند از:

1.نگاهی به تدوین اولین کتاب های جامع و مستقل در علم اصول فقه مانند التذکره باصول الفقه،الذریعه الی اصول الشریعه و عده الاصول؛

2.آشنایی با ابتکار تدوین فقه مقارن به دست فقیهان برجسته این دوره؛

3.بررسی استفاده از اصول و قواعد برای استنباط فروعات فقهی؛

4.آشنایی با توسعه در ادله استنباط و وارد کردن عناصر جدید در منابع استنباط؛

5.نگاهی به تفکیک صفوف اهل حدیث از اهل اجتهاد و غلبه اهل اجتهاد معتدل؛

6.نظری به تدوین موسوعه های حدیثی و کتب اربعه.

برخی این دوره را دوره آغاز اجتهاد در شیعه محسوب کرده اند؛ولی دانستیم که اجتهاد در شیعه پیش از این دوره آغاز شده بود؛هر چند جریان غالب در میان اصحاب ائمه تلاش برای حفظ و نقل حدیث و ترتیب و تنظیم آن بود؛از این رو،ما آن را دوره رسمیت یافتن اجتهاد شیعه نامیده ایم.مهم ترین مباحث مربوط به این دوره معرفی جریان های فکری،شخصیت های تأثیرگذار در هر یک از جریان ها و تحولات ایجاد شده در حوزه فقه و اصول و آثار تدوین شده در این حوزه ها است.

سه جریان فکری که از اواخر سده دوم و در طول سده سوم با ظهور شخصیت هایی مانند هشام بن حکم(نماینده جریان عقل گرا)و هشام بن سالم

(نماینده جریان حدیث گرا)و صفوان بن یحیی(نماینده جریان معتدل و فراگیر)در محافل فقهی امامیه نضج گرفته بود در این دوره به شکل سه مکتب فقهی تداوم پیدا کرد که این قسمت به معرفی اجمالی هر یک از سه مکتب به ترتیب تاریخی شکل گیری آن مکتب می پردازیم.

جریان حدیث گرا

اشاره

قم از اواخر عصر حضور در جایگاه یکی از مراکز مهم آموزشی جای خود را در فرهنگ امامیه گشوده بود و با ورود کسانی چون ابراهیم بن هاشم،بخش وسیعی از میراث روایی عراق نیز در دسترس فقیهان آن دیار قرار گرفته بود.اهمیت یافتن قم،همگام با روند رو به ضعف حوزه آموزشی امامیه در کوفه،شرایط مناسبی را فراهم آورده بود تا دست کم برای برهه ای از زمان،تا هنگام اهمیت یافتن بغداد،قم به عنوان اصلی ترین مرکز آموزشی در میان امامیه ایفای نقش نماید. (1)

1-جریان حدیث گرای قم در اواخر سده سوم

الف)بازتاب های تقابل هشامین در قم

یکی از نکته های شگفت انگیز که در محافل عالمان قم در این برهه بروز یافت،جبهه گیری هایی از سوی برخی از عالمان در قبال هشام بن حکم و هشام بن سالم است که یادآور دو جریان فکری گذشته بود.با وجود آن که در دهه های پایانی دوره حضور،کسانی چون ابن ابی عمیر تلاش کردند تا نسبت به شخصیت های متقدم امامیه تأیید فراگیری در محافل فقهی ایجاد کنند و از

1- (1) .تاریخ فقه امامیه،ص1 و دکتر احمد پاکتچی،ص245.

دسته بندی های پر احساس بر اساس اختلافات فکری پرهیز نمایند،در نیمه دوم سده سوم هجری،همین اختلافات فکری-که زمانی در عراق وجود داشته-زمینه ای برای دسته بندی ها و ردیه نویسی های عالمان قم گردیده بود.

در اواخر سده سوم هجری،احمد بن محمد بن عیسی اشعری از عالمان حدیث گرای قم،حرکتی آشکار در مخالفت با اندیشه های یونس بن عبد الرحمن را آغاز کرد.او با ترویج روایاتی در مذمت یونس بن عبد الرحمن انتقاداتی تند را بر وی وارد می ساخت و این عملکرد او در میان معاصران،توجه ها را به خود جلب کرده بود. (1)در واقع احمد بن محمد بن عیسی را باید سلف و مقتدای سعد بن عبد الله اشعری،دیگر عالم تندرو قمی به شمار آورد که بعد از احمد بن محمد بن عیسی،مبارزه ای سخت و صریح با مکتب هشام و یونس را آغاز کرد و در این جهت آثاری نیز تألیف نمود.با نگاهی به فهرست آثار سعد بن عبد الله اشعری و علی بن ابراهیم قمی از عالمان اواخر سده سوم هجری و تحلیل آنها بر اساس قراین تاریخی،می توان برخورد این دو شخصیت محوری در محیط قم را چنین تصویر کرد:

علی بن ابراهیم در جایگاه فرزند و مروج آموزش های پدرش ابن هاشم،در قم مهاجر زاده ای دانسته می شد که از سویی محدثی توانمند بود و از دگر سو،بازمانده هایی از اندیشه های مکتب هشام بن حکم،در افکار او دیده می شد که حاصل تربیت دینی پدرش ابراهیم بن هاشم بود.در نقطه مقابل او،سعد بن عبدالله اشعری شخصیتی بومی و عالمی پر نفوذ از خاندان مهم اشعریان قم بود که خود را ملتزم به حمایت از سنت حدیث گرای قمی می دید و ضرورت مبارزه

1- (1) .رجال کشی،ص496-497.

با ترویج افکار هشام بن حکم و همفکران او را به شدت احساس می کرد.چنین می نماید که در تقابل این دو شخصیت،نخستین قلم را برای ردیه نویسی سعد بن عبد الله برداشته باشد.او در پی کوشش های علی بن ابراهیم،نگرانی حادی نسبت به ترویج افکار هشام بن حکم در قم نشان می داد.نخست کتابی با نام مثالب هشام و یونس تألیف کرد که بر پایه عنوان گویایش،در آن با لحنی تند به نقادی هشام بن حکم و یونس بن عبد الرحمن همت گمارده بود.حرکتی که به نظر می رسد حتی در محافل حدیث گرایان قم در آن دوره زمانی،افراطی و ستایش ناشدنی تلقی می شده است. (1)بی درنگ پس از تألیف و ارائه این کتاب به محافل علمی قم،علی بن ابراهیم قمی دست به قلم برد و با تألیف کتابی با عنوان رساله فی معنی هشام و یونس تلاش کرد تا شبهه های مطرح شده درباره جایگاه هشام بن حکم و یونس بن عبد الرحمن را مرتفع سازد.باید توجه کرد که دست کم آن اندازه که از عنوان برمی آید،او نوشته خود را ردیه ای مستقیم بر کتاب سعد مطرح نساخته است. (2)در پی انتشار دفاعیه علی بن ابراهیم در محیط قم،سعد بن عبد الله با تألیف اثری دیگر که خشم شدید مؤلف در عنوان آن به خوبی بازتاب یافته است،این بار ردیه ای نوشت که علاوه بر نقد دیدگاه های هشام و یونس به صراحت لبه تیز حملات آن متوجه شخص علی بن ابراهیم قمی گشته بود.وی این اثر را با عنوان الرد علی علی بن ابراهیم فی معنی هشام و یونس منتشر ساخت و با وضوح،شخصیت مخاطب خود و کتاب را-که به نقد گرفته-مشخص کرد. (3)شخصیت دیگری که در این منازعه درگیر شده است عبدالله بن

1- (1) .رجال نجاشی،ص187.
2- (2) .رجال نجاشی،ص260.
3- (3) .رجال نجاشی،ص177.

جعفر حمیری است که یکی از عالمان متنفذ در قم بوده؛نجاشی او را شیخ قمیان و چهره ای برجسته در میان آنان معرفی کرده است. (1)وی بر خلاف سعد،شخصیتی است که افزون بر دانش اندوزی از عالمان قم،دانش را در فرای دیوارهای این شهر جست و جو می کرده و کمی پس از 290 قمری برای تکمیل تحصیلات خود به عراق رفت.چنین می نماید که این تنوع محیط تحصیل،حمیری را در موقعیتی متفاوت با سعد بن عبد الله قرار داده و گونه ای از سماحت در برخورد با اندیشه های گوناگون را در وی پدید آورده است.وی در رویارویی با منازعات سعد بن عبد الله و علی بن ابراهیم قمی بدون آن که خود را به طور مستقیم درگیر منازعه سازد،وارد میدان گشته و به تألیف کتابی روشنگرانه در تبیین اندیشه های مذهبی هشام بن حکم و هشام بن سالم و مقایسه دیدگاه های آنان در چند مسئله محوری پرداخته است.

نجاشی عنوان نوشته حمیری را چنین ضبط کرده است:«کتاب ما بین هشام بن الحکم و هشام بن سالم و القیاس و الارواح و الجنه و النار و الحدیثین المختلفین». (2)و (3)حمیری در این کتاب به بررسی اختلاف هشامین در چهار موضوعی کلامی-فقهی حجیت قیاس،مباحث ارواح و بهشت و جهنم،و حدیثین مختلفین پرداخته است. (4)

اکنون پرسش پیش رو آن است که آیا حمیری را با وجود بی طرفانه بودن

1- (1) .رجال نجاشی،ص219.
2- (2) .رجال نجاشی،ص220.
3- (3) .اما برای معنا دار شدن این عبارت،چاره این است که کلمه«و»پس از هشام بن سالم،حریفی از کلمه«فی»فرض گردد.(تاریخ فقه امامیه1،ص244).
4- (4) .حمیری علاوه بر این کتاب،دو کتاب دیگر با نام های کتاب الحدیثین المختلفین و قیاس را در علم اصول نوشته است(رجال نجاشی،ص219).

عنوان کتابش،باید در کنار سعد بن عبد الله یا علی بن ابراهیم در مقام حامی یکی از طرفین درگیر در منازعه تلقی کرد،یا باید او را نماینده اکثریتی دانست که تمایلی به درگیر شدن در این منازعه از خود بروز نداده اند.چنین می نماید که اگر حمیری به این اکثریت تعلق داشت،آن چه از وی انتظار می رفت،سکوت در برابر این منازعه بود؛اما حمیری این سکوت را شکسته و به نحوی ملایم به میدان منازعه وارد شده و باید دید این ورود او به نفع کدام یک از طرفین درگیر در منازعه بود؟

چهره خوددار و آرام علی بن ابراهیم و چهره خشمناک و پر حرارت سعد بن عبدالله اشعری،خود شاخصی تعیین کننده است که نشان می دهد علی بن ابراهیم در آموزش های خود بیشتر به دنبال به یاد آوردن چهره وجیه هشام بن حکم و یونس بن عبد الرحمن بوده و حرکتی تند در جهت محکوم کردن و به مذمت گرفتن هشام بن سالم را دنبال نمی کرده است.بدین ترتیب،حرکت حمیری در ارائه مطالعه مقایسه ای میان اندیشه هشامین و فارغ از تندروی ها و برخوردهای پر حرارت سعد بن عبدالله،بدون آن که چیزی درباره محتوای کتاب او بدانیم می تواند در کنار نوشته علی بن ابراهیم قمی جای گیرد. (1)

ب)جناح بندی درونی جریان حدیث گرای قم

در داخل جریان حدیث گرای قم دو گروه از عالمان بودند که در برابر یکدیگر صف آراستند:نخست شخصیت هایی چون احمد بن محمد بن عیسی که پرهیز از افکار غالیان و روایات غلو آمیز را شعار خود نهاده و مبارزه ای جدی با

1- (1) .تاریخ فقه امامیه1،ص244.

غالیان را وظیفه ای بر دوش خود احساس می کردند.در مقابل جماعتی از عالمان همچون احمد بن محمد بن برقی که بر پایه اندیشه ای متفاوت درباره مفهوم غلو و دیدگاه های مثبت نسبت به راویانی که به غلو اتهام یافته بودند قرار گرفته بودند.در همین جهت است که دیده می شود احمد بن محمد بن عیسی با تکیه بر نفوذ اجتماعی خود،برخی از شخصیت های مهم از محدثان قم را با این اتهام که ایشان به غلو گراییده اند،از قم اخراج کرده است.در میان اخراج شدگان نام کسانی چون سهل بن زیاد آدمی و ابو سمینه محمد بن علی قمی دیده می شود. (1)گفتنی است در ادامه این حرکت،فشار وارد از سوی احمد بن محمد بن عیسی از متهمان غلو فراتر رفته و حتی متوجه کسانی شده است که تنها نقد وارد بر آنان تساهل در روایت و نقل قول از متهمان به غلو بوده است.این گونه است که در ادامه روند اخراج،نام شخصیتی با سابقه و صاحب نام چون احمد بن محمد برقی به فهرست اخراج شدگان افزوده می گردد که احمد بن محمد بن عیسی برای بیرون راندن او از قم بی تردید بهایی گزاف را پرداخته بود. (2)گزارش های به ثبت رسیده در منابع رجالی امامیه،پایان ماجرای اخراج را به گونه ای نمایانده اند که گویی احمد بن محمد بن عیسی پس از چندی از برخی موضع گیری های تند خود نادم گشته و حتی درباره برقی به دلجویی از او پرداخته است.این تغییر موضع تا آن جاست که وی چندی بعد در تشییع پیکر برقی شرکت جسته و خود بر پیکر وی نماز خوانده است. (3)و (4)

1- (1) .رجال نجاشی،ص185،332 و رجال علامه حلی،ص229،به نقل از ابن غضائری.
2- (2) .برای اخراج برقی،ر.ک:رجال علامه حلی،ص14،به نقل از ابن غضائری.
3- (3) .رجال ابن داود،ص40؛رجال علامه حلی،ص14-15.
4- (4) .تاریخ فقه امامیه1،ص247-248.

ج)تدوین فقهی حدیث گرایان

عالمان قمی با توجه به گرایش های گوناگون مذهبی و اختلافات موجود میان ایشان در روش های فقهی،در حرکتی هماهنگ،از اوایل عصر غیبت تلاشی پیگیر در جهت تدوین آثار فقهی به سبک روایی آغاز کردند که زمینه ساز پدید آمدن آثار غنی فقهی-روایی در طول سده چهارم هجری بود و پل ارتباطی میان آثار قمی سده چهارم با آثار نسل های پایانی عصر حضور،چون کتب حسین بن سعید اهوازی را برقرار می ساخت.در شمارش مهم ترین شخصیت های صاحب نقش در این دوره،می توان این افراد و آثار ایشان را بر شمرد:

یک.احمد بن محمد بن عیسی اشعری:نویسنده آثاری مانند (1)«کتاب النوادر-که یکی از اصلی ترین منابع ابن بابویه در تألیف من لایحضره الفقیه بوده است-،کتاب المتعه(شیخ مفید در کتاب المتعه خود از این اثر به وفور نقل کرده است)،کتاب الحج و کتاب المکاسب».

دو.محمد بن احمد بن یحیی:نویسنده کتاب ارزشمند نوادر الحکمه که یکی از منابع اصلی ابن بابویه بوده است. (2)

سه.محمدبن اورمه:نویسنده مجموعه ای فقهی با عناوین فقهی مانند کتاب الوضوء،کتاب الصلاه و... (3).

چهار.سعد بن عبدالله اشعری:نویسنده آثاری مانند (4)کتاب الرعد،در باب عبادات یکی از منابع اصلی ابن بابویه بوده است؛کتاب جوامع الحج و کتاب المتعه و کتاب النوادر.

1- (1) .الفهرست طوسی،ص25.
2- (2) .خلاصه الایجاز،ص40،43-47.
3- (3) .رجال نجاشی،ص329.
4- (4) .من لایحضره الفقیه،ج1،ص4.

پنج.علی بن ابراهیم قمی:نویسنده آثاری مانند:«کتاب الشرایع و کتاب العلل».

شش.محمد بن حسن صفار:او مجموعه ای مُبوّب از کتب فقهی به سبک کتب حسین بن سعید اهوازی تألیف کرده است.

2-جریان حدیث گرای قم در سده چهارم هجری

اشاره

رُبع نخست سده چهارم هجری را باید عصر کلینی و پیدایی مجموعه آثار مهم او با عنوان کافی دانست.اگر چه در این دوره از تاریخ فقه امامیه،شخصیت ها و آثار دیگری نیز پای به عرصه وجود نهاده و نقشی از خود بر جای گذارده اند،شعاع شخصیت کلینی و اثر جاودان او(کافی)به اندازه ای درخشش داشته که دیگر شخصیت ها و آثار امامیان قم را در عصر خود تحت الشعاع قرار داد.

الف)کلینی و تألیف کافی

ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی(328ق)عالمی برخاسته از ری بود که بخش مهمی از دوره تحصیل خود را در قم سپری ساخت و برای تکمیل آموخته خود راه عراق را در پیش گرفت.بهره گیری از عالمان برجسته کوفه و بغداد و سعه صدر او در بهره گیری از طیف های گوناگون عالمان قم،زمینه مساعدی را فراهم ساخته بود تا وی در شکل گیری اندیشه مذهبی خود،روشی وفاق آمیز را پی جویی کند.نگاهی به فهرست شیوخ کلینی،نشان می دهد که وی در جایگاه درخشان ترین چهره فقیهان محدث در این دوره،محضر مشایخ گوناگون،با گرایش های مختلف را درک کرده و تلاش بر آن داشته تا به گونه ای میان روش ها و باورهای آنان گونه ای از جمع را جست و جو نماید.در میان شیوخ کلینی،نام شخصیت های گوناگون درگیر در نسل پیشین با گرایش های گوناگون به چشم می آید که از آن میان می توان به چهره ای چون علی بن ابراهیم قمی

(مهم ترین حامی هشام بن حکم)،سعد بن عبدالله اشعری(از مخالفان جدی علی بن ابراهیم)،و در کنار ایشان شخصیت های دیگر از همان نسل،چون احمد بن ادریس قمی،عبدالله بن جعفر حمیری،محمد بن حسن صفار و محمد بن یحیی عطار دیده می شود. (1)همان گونه که شخصیت کلینی و اسانید کتاب او نمایانگر گرایش او به دست یافتن به وفاقی در میان عالمان قم بوده،در عمل نیز وی با تألیف کتاب کافی در مسیر دست یافتن به این وفاق حرکت کرده است.اندیشه فقهی ارائه شده در مجموعه کافی،بی تردید ریشه در آموزش های نسل پیشین داشته است؛اما باید به این واقعیت اذعان داشت که کلینی با نگاه مسالمت جویانه خود دیدگاه های عالمان قم را به همسنجی نهاده و حاصل عمر صرف شده در محافل ایشان،اندیشه ای معتدل و شکل یافته شد که آن را در کافی به ودیعه نهاد و می توان آن را شاخص اندیشه فقهی حدیث گرایان قم در ربع آغازین سده چهارم هجری دانست.کتاب کافی که به سبک جامع نویسی تدوین شده،نخست بخش هایی با عنوان اصول،سپس بخش هایی با عنوان فروع و در پایان کتابی با عنوان الروضه،در بردارنده مباحثی پراکنده در معارف دینی را شامل می شود.کتاب کافی در طی قرون متمادی همواره از مهم ترین متون فقهی-روایی در جهان تشیع بوده و نخستین کتاب از کتب اربعه امامیه است.این کتاب با همه اجزاء آن،در گذر قرن ها برجای ماند و تاکنون بارها به چاپ رسیده است. (2)

ب)علی بن بابویه و تألیف کتاب الشرایع

ابوالحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی(329ق/941م)یکی از

1- (1) .برای شرح حال و فهرستی از شیوخ او،ر.ک:محفوظ،حسینعلی،«مقدمه»،ص 14-18.
2- (2) .تاریخ فقه امامیه1،ص269،270 و 273.

فقیهان برجسته در محیط قم و پدر شیخ صدوق،محمد بن علی بن بابویه است که پس از طی مراحل تحصیل خود نزد مشایخ بزرگ قم هم چون سعد بن عبدالله اشعری،عبدالله بن جعفر حمیری،علی بن ابراهیم قمی،احمد بن ادریس،محمد بن حسن صفار و محمد بن یحیی عطار،در طی چندین سفر برای تحصیل به عراق رفته و از برخی شیوخ امامی دانش آموخته است.به نظر می رسد که علی بن بابویه در میان مشایخ خود،از حیث اندیشه بیش از همه از سعد بن عبدالله تأثیر پذیرفته بود؛اما برگرفته های او از اندیشه های دیگر استادانش چون علی بن ابراهیم قمی را نیز باید مورد توجه قرار داد. (1)از نظر شمار تألیفات،باید گفت وی یکی از عالمان پر تألیف قم به شمار آمده و در یاد کردی از ابن ندیم،چنین آمده که پسرش محمد در نامه ای،اجازه روایت دویست کتاب از آثار پدر را به کسی داده بوده است. (2)مهم ترین اثر فقهی علی بن بابویه،کتاب الشرائع است که در واقع رساله ای از علی بن بابویه خطاب به فرزندش محمد بوده است.این کتاب که نخستین نمونه برجای مانده از آثار فقهی به این سبک است،در واقع متن مختصر و کاربردی درباره احکام فقهی است که به ظاهر صورت متنی تألیف دارد و در مقام تألیف،نویسنده سعی بر آن داشته تا حد ممکن الفاظ و عبارات آن را از متن احادیث استخراج نموده و این الفاظ استخراج شده را به صورت متنی تنظیم نماید.این سبک از تألیف ظاهراً پیش تر نیز در میان امامیان قم نظیر داشته و نمونه احتمالی آن کتاب الشرائع از علی بن ابراهیم قمی بوده است؛با این حال،اهمیت کتاب علی بن

1- (1) .برای فهرستی از مشایخ و شاگردان وی،ر.ک.ربانی،«مقدمه»،ص76-79 و مقدمه الامامه،ص 25-28.
2- (2) .الفهرست ابن ندیم،ص246.

بابویه در برجای ماندن متن آن است. (1)افزون بر کتاب الشرائع،باید به مجموعه ای از تک نگاری های فقهی علی بن بابویه اشاره کرد که به ظاهر آثاری فقهی-روایی به سبک کتب حسین بن سعید اهوازی بوده اند.عناوین این تک نگاری ها از این قرار است:کتاب الوضوء،کتاب الصلاه،کتاب الجنائز،کتاب النکاح،کتاب مناسک الحج و کتابی دیگر در حج که ناتمام مانده بوده است و سرانجام کتاب المواریث. (2)

شیخ طوسی در مشیخه تهذیب به استفاده خود از مجموعه ای از آثار فقهی-روایی علی بن بابویه اشاره کرده است (3)که شاید اشاره او به همین تک نگاری ها بازگشت داشته است.هم چنین باید به گنجینه ای غنی از احادیث فقهی به روایت علی بن بابویه اشاره کرد که فرزندش محمد در آثار پر شمار خود،از جمله من لایحضره الفقیه به ودیعه نهاده است. (4)

ج)ابن قولویه و تألیف کامل الزیارات

ابوالقاسم جعفر بن محمد بن جعفر قمی(368ق)،عالمی دیگر از فقیهان محدث امامی است که با وجود نقش مهم او در تاریخ فقه،اطلاعات روشنی درباره زندگی اش به دست نرسیده است.وی در طول دوره تحصیل خود به مسافرت هایی نیز دست زده و افزون بر مشایخ قم،از برخی عالمان دیگر بلاد از

1- (1) .برای یاد کرد متن،ر.ک:نجاشی،ص261 و ابن بابویه،من لایحضره الفقیه،ج 1،ص 5؛معرفی کتاب در الفهرست طوسی،ص93،به گونه ای انجام شده که گویی کتاب الشرائع نوشته ای جز رساله علی بن بابویه به فرزندش بوده است.
2- (2) .الفهرست طوسی،ص93 و رجال نجاشی،ص261.
3- (3) .طوسی،مشیخه التهذیب،ص 75.
4- (4) .تاریخ فقه امامیه 1،ص275-277.

عراق تا مصر دانش آموخته است.در میان شیوخ او نام کسانی چون علی بن بابویه قمی،ابن ولید قمی،محمد بن یعقوب کلینی،و از عراقیان ابن همام اسکافی و ابن عقده به چشم می آید. (1)

اکنون از آثار ابن قولویه تنها کتاب کامل الزیارات بر جای مانده است که از نظر فقهی اهمیت محدودی دارد. (2)

آن چه در میان آثار فقهی ابن قولویه پیش از همه شایان توجه است،اثری با عنوان کتاب یوم و لیله است (3)که به ظاهر باید آن را نوشته ای به سبک آثار هم نام از یونس بن عبد الرحمن و برخی دیگر از شخصیت های متقدم امامیه تلقی کرد و آن نوشته ای مختصر در مسائل مبتلابه فقهی در زندگی روزمره است.افزون بر آن،بر اساس آن چه از فهرست آثار یافت نشده ابن قولویه بر می آید،بخش مهمی از کوشش او در تألیف فقهی،مصروف تک نگاری هایی گاه به سبک سنتی و گاه در مسائل خاص مبتلابه بوده است.عناوین این تک نگاری ها چنین است:کتاب الصلاه،کتاب الجمعه و الجماعه،کتاب الفطره و کتاب الحج. (4)

د)ابن بابویه قمی

اشاره

ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی،ملقب به شیخ صدوق(381ق)،محدث و فقیه نامدار امامیه که نام او در تاریخ فقه و حدیث امامیه،همواره زبان زد بوده است.ابن بابویه در قم در خاندانی از اهل دانش رشد یافت و

1- (1) .برای شرح حال،ر.ک:ربانی،«مقدمه»،ص 17-122؛دبا،4/491-492.
2- (2) .چاپ به کوشش عبد الحسین امینی،نجف،1356قمری؛نیز به کوشش بهراد جعفری،تهران،1375شمسی.
3- (3) .رجال نجاشی،ص124.
4- (4) .تاریخ فقه امامیه1،ص284-285.

افزون بر پدرش علی بن بابویه،از شماری از شیوخ برجسته قم،هم چون محمد بن حسن بن ولید قمی،محمد بن علی ماجیلویه و احمد بن علی بن ابراهیم قمی دانش آموخت؛از بررسی اسانید روایات او در کتب گوناگون وی،بر می آید که تأثیر پذیری او از پدرش و از ابن ولید بیش از دیگر استادان بوده است.ابن بابویه در تاریخی که به درستی دانسته نیست(میان339-347ق)،قم را ترک گفت و در شهر ری مسکن گرفت که در آن روزگار تختگاه امیران آل بویه محسوب می شد.وی در ری از شیوخ برجسته آن دیار چون احمد بن محمد بن صقر صائغ و محمد بن ابراهیم طالقانی حدیث شنید و سرانجام در 352 قمری،راهی سفری کوتاه به خراسان شد.وی در سال 353 قمری راهی سفر حج گردید و در مسیر این سفر گردشی در شهرهای گوناگون عراق،از جمله کوفه و بغداد و دیگر شهرهای مسیر چون همدان،و استماع از عالمان این شهرها چون ابوبکر بن جعابی و حسن بن محمد بن یحیی را از دست نداد.ابن بابویه در سال 367 قمری،سفر خود به مشرق را آغاز کرد و در این سفر از شیوخ پر شماری از مشهد و نیشابور و سرخس گرفته تا مرو و بلخ و سمرقند و فرغانه و ایلاق دانش آموخت.وی پس از بازگشت از این سفر بقیه عمرش را به تعلیم در ری سپری ساخت. (1)

آموزش های ابن بابویه در عصر خود با استقبال علاقه مندانی از سرزمین های گوناگون رو به رو شد و افزون بر دانشجویانی از قم و ری،در سفرهایی که وی به مشرق زمین و دیگر سرزمین ها داشته،جویندگان علم را جذب خود می کرده است؛ (2)برای نمونه باید به گزارش ابن بابویه از سفرش به ماوراءالنهر یاد کرد مبنی

1- (1) .درباره سفرها و مشایخ او،ر.ک:پاکتچی،ابن بابویه،ص63-64 و موسوی خرسان،حیاه الصدوق،ص«ط»به بعد.
2- (2) .برای فهرستی از شاگردان،ر.ک:موسوی خرسان،همان،«راه»-«از».

بر این که در آن جا حدود 245 اثر خویش را آموزش داده است. (1)افزون بر آن،ابن بابویه در دوره استقرار خود در ری،مرجع پاسخ گویی هوادارانی از سرزمین های گوناگون ایران و عراق و غیر آن بوده و در شمار آثار یافت نشده او،سخن از پاسخ های او به کسانی از نیشابور،قزوین،بغداد،کوفه،بصره،واسط،مدائن و مصر آمده است. (2)و (3)

یکم)ابن بابویه و اندیشه فقهی

درباره موضع ابن بابویه نسبت به روش های اجتهادی،باید به طور طبیعی این امر را انتظار داشت که ابن بابویه هم چون دیگر پیروان این مکتب با عمل به رأی و قیاس در فقه مخالف است؛اما ویژگی مهم در فقه ابن بابویه این است که وی با هر گونه کوشش در جهت فهمی فرای عبارت اخبار مخالف بوده است؛چیزی که او به تعبیر«استنباط»و«استخراج»از آن یاد کرده است. (4)از همین روست که در مقام تدوین نیز آثار فقهی ابن بابویه همواره از متون احادیث تشکیل یافته است.گاه این متون به صورت مجرد از اسانید و در قالب متنی اتصال یافته به سبک کتاب الشرائع پدرش علی بن بابویه بوده و گاه مجموعه ای روایی در بردارنده ذخیره ای از احادیث فقهی در کتابی فراهم آمده است.

ابن بابویه با ابن جنید اسکافی از مروجان کاربرد قیاس در فقه امامیه معاصر بوده و کوشش های او در پایه گذاری سبکی مبتنی بر قیاس در فقه امامیه او را

1- (1) .ابن بابویه،من لایحضره الفقیه،ج1،ص3.
2- (2) .رجال نجاشی،ص392.
3- (3) .تاریخ فقه امامیه1،ص286-288.
4- (4) .استرابادی،الفوائد المدنیه،ص54.

سخت نگران ساخته بود.ارتباط ابن بابویه از یک سو با بغداد(موطن ابن جنید)،و از دگر سو با خراسان-که حوزه فعالیت تبلیغی ابن جنید بوده است- موجب شده تا وی با روش فقهی ابن جنید در اصطکاک قرار گیرد و نسبت به آن واکنشی صریح نشان دهد.حاصل این برخورد افکار،رساله ای یافت نشده از ابن بابویه خطاب به ابو محمد حماد بن علی فارسی در رد بر جنیدیه یا اصحاب ابن جنید است که نجاشی در فهرست به اشاره از آن یاد کرده و اقتباساتی از مطالب آن در آثار سید مرتضی برجای مانده است. (1)با وجود این که فقه ابن بابویه در نگاه نخست فقهی عاری از هر اندیشه و استنباط به نظر می رسد،در حقیقت امر چنین نیست و گونه ای از اندیشه فقهی در پس روش های ابن بابویه در ترجیح اخبار نهفته بوده است؛به عبارت دیگر،مخالفت های ابن بابویه با به کارگیری اندیشه در فقاهت و دعوت او به اتباع محض اخبار،متوجه نقد اندیشه در برابر خبر بوده است.در واقع،ظهور اندیشه در دستگاه فقهی ابن بابویه آن جاست که وی ناچار بوده نسبت به اخبار متعارض موضعی مشخص اتخاذ کند و یکی از آنها را بر دیگری ترجیح دهد.

با آن که ابن بابویه در فقه خود به شدت با قیاس و اجتهاد مخالف بوده،اندیشه فقهی او را باید اندیشه ای مبتنی بر تعلیل و نه تعبد محض تلقی کرد.او با استناد به احادیث بر این باور است که احکام شرع غالباً تابع مصالح مردم هستند.وی این اندیشه خود را نه تنها در کتاب علل الشرایع به طور مبسوط مطرح کرده، (2)بلکه در مواضعی از کتاب فقهی-روایی خود(من لایحضره الفقیه)نیز به

1- (1) -رجال نجاشی،ص392 و نقل صریح مرتضی،رساله فی الرد علی اصحاب العدد،ص29.
2- (2) .چاپ نجف،1385 قمری.

اپن توجه داشته است. (1)در نگاه نخست می توان حرکت او در جهت تألیف علل الشرایع را تنها دنباله روی آثاری با این زمینه از پیشینیان دانست؛اما باید توجه داشت که این سبک از تألیف در فضای فکری محدثان قم در عصری که ابن بابویه می زیسته،زمینه خود را از دست داده بود و در واقع ابن بابویه این اندیشه و زمینه تألیف را احیا کرده است.گواه دیگر این که این گونه از تألیف پس از ابن بابویه نیز دیگر دوام نیافت.

توضیحاتی که ابن بابویه در کتاب الاعتقادات،در باب مربوط به اخبار وارد در طب ارائه داده،نشان می دهد که وی به مباحث تفسیر پذیری و گونه های بیان احادیث نیز می اندیشیده است.از جمله،وی یادآور شده که برخی از دستورات طبی وارد در احادیث،از کلیت برخوردار نیستند و دستور آنها محدود به شرایط اقلیمی مکه و مدینه است و نباید آن را در سرزمین های دیگر به کار بست؛ (2)ولی آیا وی چنین اندیشه ای را به دستورات فقهی نیز تعمیم می داده و در پرسشی عام تر،آیا وی به اصولی فرای عبارت اخبار نیز می اندیشیده است؟با توجه به میراث بر جای مانده از فقه ابن بابویه،تنها راه دستیابی به چنین اندیشه هایی بررسی تحلیلی و مقایسه ای آراء فقهی او،به خصوص آراء شاذ است.

در تحلیل فتاوای خاص او،باید گفت همواره مستند ابن بابویه در صدور این فتاوا اخبار موجود در منابع روایی امامیه بوده اند.تنها عاملی که موجب شذوذ و انفراد فتوای او گشته،عملکرد خاص و غیر معمول او در برخورد با نقد یا فهم از

1- (1) .نیز برای آثار یافت نشده او در باب علل،ر.ک:الفهرست طوسی،ص157 و رجال نجاشی،ص 392 و 389.
2- (2) .ابن بابویه،الاعتقادات،ص115.

اخبار بوده است.البته به این موارد باید مواردی را افزود که در آنها،تنها تفاوت ابن بابویه با دیگر فقیهان،پذیرش صحت برخی از اخباری است که به عنوان مخصصی بر اخبار عام وارد گشته اند؛نمونه آشکار این مورد،پذیرش صحت اخباری است که از جواز رفع حدث با گلاب سخن گفته و موجب گشته تا ابن بابویه بر خلاف مشهور فتوا به جواز وضو با گلاب را صادر نماید. (1)

نمونه ای از برخورد خاص در نقد،مسئله نماز در لباس آلوده به می است که در روایات ائمه علیهم السلام در این باب،گاه تجویز و گاه ممنوعیت آمده است؛با وجود این که در عصر ابن بابویه به روایات حاکی از عدم جواز عمل می شده و پس از او نیز همواره این گونه بوده است؛ولی ابن بابویه بر پایه روایت زراره از امام باقر و صادق،به تجویز نماز گراییده است.روش تعلیلی ابن بابویه در این جا نیز تجلی یافته و او در نقل روایت زراره،در ادامه روایت این توضیح را نیز نقل کرده است که خداوند نوشیدن می را تحریم کرده و پوشیدن لباس آلوده به آن و نماز خواندن در آن را تحریم نکرده است. (2)شاید یادکرد علت در این روایت و فقدان علتی قابل ارائه در روایات معارض،از عوامل پنهان در این ترجیح ابن بابویه بوده باشد.البته باید این نکته را در نظر داشت که می به اتفاق مذاهب اربعه نجس است (3)و این خود شاید بتواند از باب مخالفت عامه،به عنوان مرجحی برای اخبار قائل به جواز به یاری ابن بابویه آمده باشد. (4)

1- (1) .من لایحضره الفقیه،ج1،ص6.
2- (2) .همان،ج1،ص160؛نیز مقایسه آن با دیگر فتاوا،علامه حلی،المختلف،ص58؛برای روایات مؤید و معارض.ر.ک:حر عاملی،وسائل الشیعه،ج2،ص1054-1059.
3- (3) .ابن هبیره،الافصاح،ج2،ص425.
4- (4) .طوسی،تهذیب ج1،ص278-282.

در سخن از فهم خاص ابن بابویه از اخبار نیز باید به پایبندی سخت ابن بابویه به ظواهر نصوص،به خصوص در مباحث مربوط به عبادات اشاره کرد.در جهت همین شیوه درک از نصوص است که وی در برخورد با اخبار متضمن امر به غسل جمعه،امر در این اخبار را بر خلاف مشهور حمل بر وجوب کرده و به واجب بودن غسل جمعه حکم کرده است. (1)هم چنین باید به قول او در وجوب قنوت اشاره کرد که مبنی بر فهمی وجوبی از امر به قنوت در اخبار بوده است. (2)نمونه ای دیگر از این تکیه ابن بابویه بر ظواهر نصوص در مباحث عبادی،برداشت خاص او در باب ذکر شهادت به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است که به سبب منصوص نبودن آن در روایات مربوط به کیفیت اذان،از گفتن آن در اذان نهی کرده و راه هیچ گونه تأویلی را در این باب نگشوده است. (3)

به عنوان مبنایی در مباحث حلال و حرام،باید به اصلی اشاره کرد که ابن بابویه آن را از متن حدیثی از امام صادق علیه السلام استخراج کرده و هماهنگ با گفت وگوهای متکلمان در باب حظر و اباحه بوده است.در توضیح گفتنی است ابن بابویه در بابی از کتاب الاعتقادات که با عنوان باور در حظر و اباحه گشوده،تنها یک جمله آورده که موضع او را در این باره به خوبی آشکار کرده است.او می گوید:«اعتقاد ما در این باره آن است که اشیاء همه مطلقند؛مگر این که درباره چیزی از آنها نهیی رسیده باشد». (4)این نظریه،در واقع عیناً مبتنی بر آموزشی است

1- (1) .ابن بابویه،من لایحضره الفقیه،ج1،ص61.
2- (2) .ابن بابویه،همان،ج1،ص207.
3- (3) .همان،ج1،ص188-189؛برای فهرستی اجمالی از فتاوای خاص ابن بابویه.ر.ک:موسوی خرسان،حیاه الصدوق،ص«أیا».
4- (4) .ابن بابویه،الاعتقادات،ص114.

که در منابع روایی به نقل از امام صادق علیه السلام رسیده و حتی الفاظ آن،از حدیث یاد شده اقتباس شده است. (1)برای نشان دادن اهمیت کار ابن بابویه در نظریه سازی اش بر پایه این روایت،باید گفت که حدیث یاد شده با وجود شهرتش در سده های متأخر میان عالمان امامیه،در محافل محدثان سده های متقدم،رواجی محدود و اندک داشته است.

ابن بابویه در طول دوره فعالیت علمی خود با تحول فکری نیز مواجه بوده و یکی از بارزترین نمونه ها در تغییر مواضع او،فتوایش در باب نقصان پذیری ماه رمضان،موضعش در برابر اختلافات اصحاب عدد و اصحاب رؤیت بوده است.وی در این باره،در آثار نخست هم چون کتاب المقنع به دیدگاه اصحاب رؤیت گراییده و از امکان نقصان ماه رمضان سخن آورده است. (2)وی حتی در اثنای سفر پر ماجرایش به خراسان در 368 قمری هنوز به نظریه رؤیت قائل بوده است؛ (3)اما در آخرین آثارش موضع خویش را تغییر داده و به قول اصحاب عدد در عدم نقصان ماه رمضان از سی روز روی آورده است. (4)و (5)

دوم)آثار فقهی ابن بابویه

اشاره

به طور کلی همه آثار فقهی ابن بابویه،آثاری به شیوه معمول نزد اصحاب قم

1- (1) .برای حدیث یاد شده،ر.ک:طوسی،امالی،ج2،ص281:«الاشیاء مطلقه ما لم یرد علیک امر و نهی...».
2- (2) .ابن بابویه،المقنع،ص16.
3- (3) .امالی،ص516.
4- (4) .ابن بابویه،الخصال،ص531؛و رساله الی ابی محمد الفارسی،به نقل مرتضی،رساله فی الرد علی اصحاب العدد،ص 29.
5- (5) .تاریخ فقه امامیه1،ص292-297.

بوده و به دو سبک شناخته شده در این حوزه تألیف شده است.بخش مهمی از این آثار مجموعه هایی گرد آمده از احادیث به صورت مُبوَّب در موضوعات فقهی با ذکر اسانید بوده و بخش محدودی از آنها را آثار مختصر فقهی با حذف اسانید و به سبک شرایع علی بن بابویه قمی بوده است.در این میان تنها من لایحضره الفقیه موردی استثنایی است که باید آن را شیوه ای مستقل در میان تألیفات فقهی-حدیثی به شمار آورد.آثار بر جای مانده ابن بابویه که دارای ارزشی فقهی هستند،عبارتند از:

من لایحضره الفقیه

مطابق آنچه ابن بابویه خود در مقدمه کتاب یادآور شده،هنگامی که در سفر خود به مشرق،در سال 368 قمری در ایلاقِ ماوراء النهر به سر می برده،یکی از شرفای آن دیار به نام محمد بن حسن موسوی معروف به«شریف نعمه»از او درخواست کرده است تا این کتاب را تألیف نماید.شریف نعمه کتاب من لایحضره الطبیب محمد بن زکریای رازی را که برای راهنمای خود درمانی نوشته شده بوده،در اختیار ابن بابویه گذارد و از او خواست کتابی با همان رویکرد در زمینه فقه تألیف کند تا فتواجویانی که از دسترسی به فقیهان به دور باشند،بتوانند نیازهای روزمره فقهی خود را با مراجعه به این کتاب برآورده سازند. (1)ابن بابویه در تألیف این کتاب شیوه ای متفاوت با پیشینیان خود به کار برده و طریقه ابتکار را پیموده است.من لایحضر نه به سبک جوامعی چون کافی تدوین شده و نه به سبک کتبی چون شرایع علی بن بابویه که مختصری مستخرج از متون روایی است.مؤلف در تدوین این کتاب،بر اساس روش خود در نقد احادیث،اخباری راگزینش کرده که به نظر خود بین او و خداوند

1- (1) .ابن بابویه،من لایحضره الفقیه،ج1،ص2-3.

حجت بوده و عمل به آنها را توصیه می کرده است. (1)ابن بابویه با توجه به انگیزه تألیف و عام بودن دایره مخاطبان،در این کتاب از کنار هم آوردن احادیث متعارض پرهیز کرده و در برخورد با اسانید نیز راهی میانی برگزیده است.او از سویی برای پرهیز از پیچیدگی کتاب و دشواریاب شدن مطالب در آن،اسانید را از متن کتاب حذف کرده و از سویی دیگر،برای حفظ ارزش استنادی کتاب برای مخاطبان متخصص،اسانید حذف شده را به صورت جمعی در پایان کتاب،در بخشی با عنوان«مشیخه»گرد آورده است.

با آن که ابن بابویه من لایحضره الفقیه را به صورت کتاب فقهی تألیف کرده،و این نکته به صراحت در عنوان کتاب و مقدمه مؤلف بازتاب یافته است؛اما پس از آن که جریان حدیث گرا اهمیت خود را در حوزه های فقه امامیه از دست داد دیگر به این کتاب با عنوان منبع فقهی نگریسته نمی شد.با این همه،اهمیت کتاب به لحاظ گنجینه ای غنی از روایات فقهی امامیه،هرگز به فراموشی سپرده نشده و در طی افزون بر هزار سال،یکی از مهم ترین منابع احادیث فقهی بوده و فقیهان امامیه به آن توجه خاصی داشته اند.این کتاب پس از کافی،دومین کتاب از کتب اربعه امامیه محسوب می گردد.اهمیت روایی من لایحضر تا آن جاست که حتی اخبار مرسل ثبت شده در این کتاب،از سوی عالمان امامیه با دیده اهمیت نگریسته شده و مسئله اعتبار این مراسیل در سده های اخیر از مسائل مورد گفت وگو در محافل فقهی امامیه بوده است.برخی از علمای متأخر مراسیل ابن بابویه در من لایحضره الفقیه را از حیث اعتبار همپایه مسانید شمرده اند. (2)

1- (1) .همان.
2- (2) .خوانساری،روضات،ج6،ص133؛مامقانی،تنقیح،ج3،ص154.

کتاب های المقنع و الهدایه

در میان آثار بر جای مانده از ابن بابویه،آنچه به طور مشخص آثار فقهی او دانسته شده و برای دستیابی به فتاوای وی محل رجوع بوده،دو کتاب المقنع و الهدایه است که از صورت گردآوری حدیث خارج بوده است.به واقع این دو کتاب هر دو به شیوه کتاب الشرایع علی بن بابویه(پدر مؤلف)تألیف شده و ابن بابویه در آنها،احکام فقهی را با حداکثر استفاده از الفاظ منصوص،از متون احادیث استخراج کرده و در مقام کتاب مختصر فتوایی ارائه کرده است. (1)

زمان دقیق تألیف المقنع و الهدایه دانسته نیست؛ولی این اندازه معلوم است که این دو اثر از آثار متقدم ابن بابویه بوده اند و برخی از فتاوای قدیم ابن بابویه،چون قول به رؤیت در باب ماه رمضان در این دو کتاب نشانه ای بر این امر است.

در مقایسه میان این دو متن تفاوتی عمیق در چگونگی برخورد با مباحث دیده می شود.کتاب المقنع بیشتر زمینه فقهی دارد و مؤلف در تألیف آن از شرایع پدرش تأثیر فراوانی پذیرفته است؛در حالی که در کتاب الهدایه،رویکرد مؤلف با موضوعات،هماهنگ با عنوان کتاب برخوردی هدایتی است.ابن بابویه کتاب را با بحثی در اصول دین آغاز کرده و پس از ورود به مباحث فقهی،نگاهی اخلاقی و فرا فقهی را در جای جای مباحث کتاب حفظ کرده است. (2)و (3)

جریان اجتهاد

اشاره

چنان که گذشت در سده دوم و نیمه نخست سده سوم جریان ریشه داری در

1- (1) .ابن بابویه،المقنع،ص2.
2- (2) .اقتباس بخشی از الهدایه در الاعتقادات،ص95.
3- (3) .تاریخ فقه امامیه1،ص297-300.

حوزه فقه امامی وجود داشت که نمایندگان آن در نسل های پیاپی متکلمانی چون هشام بن حکم،یونس بن عبد الرحمن و فضل بن شاذان بودند.این جریان در مسیر حرکت خود فراز و فرودهایی داشته و در این دوره در مقابل مکتب حدیث گرای قم،قد علم کرده است.این جریان فکری در سده های چهارم و پنجم یعنی از ابن عقیل تا شیخ طوسی سه مرحله تکاملی را به ترتیب پشت سر نهاده است.در این قسمت تحولات ایجاد شده در جریان فکری اهل اجتهاد را پی می گیریم.

1-اجتهاد عقل گرا

اشاره

از میان فقیهان متعدد دو فقیه برجسته در قرن چهارم متهم به همسویی با این جریان فکری عقل گرا هستند.گزارش مختصری از اندیشه های فقهی این دو فقیه در پی می آید:

الف)ابن عقیل عمانی

اشاره

شیخ طوسی او را از متکلمان بزرگ امامیه شمرده و نجاشی ضمن اشاره به ستایش های مکرر شیخ مفید از وی،او را فقیه و متکلمی مورد وثوق شمرده است. (1)درباره دوره زندگی و زمان درگذشت او،اطلاعی به ثبت نرسیده است؛ولی از آن جا که ابن قولویه قمی(368ق)از وی اجازه روایت داشته،می توان او را قدری اقدم از ابن قولویه دانست و دوره درخشش علمی او را در نیمه اول سده چهارم هجری دانست. (2)درباره آثار علمی ابن ابی عقیل باید گفت تنها دو اثر از وی،یکی در کلام و دیگری در فقه شناخته شده است.نجاشی ضمن اشاره به

1- (1) .الفهرست طوسی،ص194؛همان،ص54؛رجال نجاشی،ص 48.
2- (2) .رجال نجاشی،ص48.

کتاب کلامی وی با عنوان الکر و الفر یادآور شده که موضوع کتاب امامت بوده و وی آن را نزد شیخ مفید خوانده است. (1)

اثر مهم ابن ابی عقیل،کتاب فقهی او با عنوان المتمسک بحبل آل الرسول صلی الله علیه و آله است که به گفته نجاشی و عبد الجلیل رازی،تا بیش از دو قرن از زمان تألیف،کتابی مشهور در میان امامیان بوده است.نجاشی در رونق این کتاب یادآور شده که افزون بر اهمیت آن در محیط عراق،حُجاجی که از خراسان برای سفر حج از عراق گذر می کرده اند،در پی آن بوده اند تا نسخه هایی از این کتاب را تهیه کرده و به دیار خود برند.شیخ طوسی نیز در وصف خود از کتاب«المتمسک»آن را کتابی گسترده و نیکو شمرده است. (2)کتاب المتمسک برای چندین سده در محافل امامیه تداول داشته و نسخه هایی از آن به دست عالمان حله چون حسن بن ابی طالب آبی و علامه حلی رسیده بوده و آراء فقهی او بر اساس این کتاب،به طور گسترده ای در منابع متأخر نقل شده است. (3)در سده های اخیر نسخه ای از این کتاب شناخته نشده است.

نزد متأخران،از او و ابن جنید،با تعبیر«قدیمین»یاد شده و این نامگذاری از آن روست که این دو تن را قدیمی ترین فقیهان اهل استنباط می دانستند که فتاوایی گسترده از آنان برجای مانده بود.با وجود آن که روش فقهی این دو تن تفاوت های اساسی با یکدیگر داشته،مشترک بودن در برخی مبانی،به خصوص در حوزه منابع نقلی موجب شده تا در شمار قابل ملاحظه ای از فروع،موضعی مشترک اتخاذ کرده باشند. (4)

1- (1) .همان.
2- (2) .همان و عبد الجلیل رازی،نقض،ص50.
3- (3) .برای نقل قول گسترده،ر.ک:علامه حلی،المختلف.برای موارد پراکنده،ر.ک:ابن ادریس،السرائر،ص102؛آبی،کشف الرموز،ج1،ص101،153،235 و منابع دیگر چون آثار شهید اول.
4- (4) .تاریخ فقه امامیه1،ص323-324.

اندیشه های فقهی ابن عقیل

تاکنون مطالعه ای روش مند درباره تحلیل آراء فقهی ابن ابی عقیل و بازسازی اصول حاکم بر فقه او صورت نگرفته است.محمدتقی شوشتری نوشته است:ابن ابی عقیل هم چون دیگر متکلمان امامیه،اخبار آحاد را در فقه خود حجت نمی شمرده و روش فقهی او بنابر آن چه از آراء و فتاویش برمی آید،بر قواعد کلی قرآنی و احادیث مشهور و مسلم استوار بود.در مواردی که قاعده ای کلی در قرآن وجود داشته و در احادیث استثناهایی برای آن ذکر گردیده است،وی عموم و کلیت قاعده مزبور را حفظ می نمود و به آن احادیث اعتنا نمی کرد؛مگر آن که احادیث قطعی و تردید ناپذیر باشد. (1)هم چنین جای دارد به تعبیری از بحرالعلوم اشاره شود که معتقد بود،ابن ابی عقیل نخستین کسی است که فقه را تهذیب کرد و«نظر»را در آن به کار گرفت و بحث در اصول و فروع را در آغاز غیبت کبرا برشکافت. (2)و (3)

اندیشه های اصولی ابن عقیل

مبانی استنباط و اصول حاکم بر فقه ابن ابی عقیل را در دو زمینه می توان پی جویی کرد:بخشی از این اصول و مبانی ناظر به مباحث لفظی و حوزه تفسیر نصوص دینی است و بخشی دیگر از بحث به کاربرد اصول و مبانی عقلی در استنباط فقهی بازگشت دارد.

در مطالعه استدلال های فقهی بر جای مانده از ابن ابی عقیل برخی از مباحث لفظی اصول فقه،هم چون مبحث عام و خاص و مطلق و مقید در سطح وسیعی مورد توجه

1- (1) .شوشتری،قاموس الرجال،ج3،ص198 و مدرسی،ص41.
2- (2) .بحر العلوم،الفوائد الرجالیه،ج2،ص229؛برای تعابیری مشابه،ر.ک:خوانسای،روضات،ج2،ص259.
3- (3) .تاریخ فقه امامیه1،ص325.

قرار گرفته و در جای جای مباحث،بر استدلال های فقهی وی سایه افکنده است. (1)ابن عقیل بر اساس پایبندی بر ظواهر نصوص،درباره اوامر در صورت اطلاق،آن را حمل بر وجوب کرده و این برخورد او هم در تفسیر اوامر کتاب و هم در برداشت از اوامر سنت نمونه هایی آشکار و صریح داشته است.در واقع برخی از فتاوای خاص و غریب ابن ابی عقیل ریشه در همین تفسیر او درباره اوامر دارد؛نمونه آن که در قول به وجوب تکبیر برای رکوع و سجود و وجوب قنوت در نماز نمود یافته است. (2)

در سخن از اصول عقلی نیز،پیش از همه باید به اصل برائت اشاره کرد که اصولاً در دستگاه فقهی متکلمان،اصلی بنیادین و بسیار توسعه یافته بوده و در فقه ابن ابی عقیل نیز با برخورداری از جایگاهی مشابه،کاربردی وسیع داشته است.

در این جا باید برخی از اصول حاکم بر فقه ابن ابی عقیل را مورد نظر قرار داد که بر پایه مباحث کلامی استوار شده بودند.مورد نخست از این اصول،اصل«قبح تکلیف بما لایطاق»است که وی ثمرات فقهی خاصی را بر آن مترتب ساخته است؛از جمله این که وی برای کسی که قبله به جهت تاریکی،یا ابر و غبار بر او پنهان گشته و نماز به غیر قبله نهاده و پس از فراغ از نماز جهت قبله را خلاف پندار خود یافته،قضاء نماز خوانده شده را واجب ندانسته است.وی در مقام استدلال چنین بیان کرده که این فرد اگر در زمان عدم علم به قبله،مأمور به روی کردن به قبله بوده باشد،از این امر«تکلیف بما لایطاق»لازم خواهد آمد.نمونه ای دیگر،اصل ارتفاع تکلیف از انسان پیش از بلوغ است که وی آن را فرعی بر مباحثِ کلامی تکلیف،پذیرفته و آن را پایه برخی از مناقشات فقهی خود نهاده است.ثمره ای از این اصل در باب کودک از دنیا

1- (1) .ر.ک:علامه حلی،المختلف،324،331،403.
2- (2) .همان،96-97.

رفته است که وی به فتوای غریب گراییده و بر آن است که بر انسان نابالغ به طور کلی نماز میت خوانده نمی شود. (1)و (2)

ب)ابن جنید اسکافی

اشاره

در نیمه دوم سده چهارم هجری،در محافل فقهی امامیه،ابن جنید اسکافی شخصیتی استثنایی است که با حجت شمردن قیاس و اتخاذ روشی نزدیک به روش های اصحاب رأی،نظام فقهی-اصولی کاملا متفاوتی را عرضه کرد که به سختی می توان در جست و جو از پیشینه،آن را با مکتبی به خصوص در میان مکاتب امامیه پیوسته دانست.با این حال،باید در مقام مطلبی اساسی در تحلیل شخصیت ابن جنید،این نکته را ملحوظ داشت که او در طی زندگی علمی خود،همواره سعی داشته تا ریشه های افکار غریبش را در تاریخ مذهب امامیه جست و جو کند و خود را احیا کننده اندیشه های ناب سلف امامیه به شمار آورد.

ابن جنید گرچه در کنار دانش فقه،به کلام و حدیث نیز اهتمام داشته،جنبه بارز شخصیت علمی وی در فقه اجتهادی اوست. (3)گفتنی است که تعالیم ابن جنید به رغم بی عنایتی عراقیان نسبت به آن،در خراسان-که حوزه نفوذ تعالیم فضل بن شاذان بوده-دست کم در زمان حیاتش از پذیرش ویژه ای برخوردار بوده است. (4)

گذری بر زندگی و شخصیت علمی ابن جنید

ابو علی محمد بن احمد کاتب اسکافی،فقیه و متکلم امامی سده چهارم قمری،فردی برخاسته از خاندان بنی جنید بود که در اسکاف از نواحی نهروان،

1- (1) .نقل از علامه حلی،همان،ص119.
2- (2) .تاریخ فقه امامیه1،ص334-336.

3- (3) .برای جایگاه او در دانش کلام و حدیث،ر.ک:پاکتچی،ابن جنید،260-261.
4- (4) .مفید،المسائل الصاغانیه،ص250.

بین بغداد و واسط،ریاست داشتند. (1)درباره تاریخ ولادت او در منابع گزارشی دیده نمی شود؛اما از آن جا که قدیمی ترین استاد شناخته شده او حمید بن زیاد نینوایی در 310 قمری درگذشته است، (2)وی می بایست مدتی پیش از 300 قمری متولد شده باشد.درباره وفات وی در منابع به نقل از مأخذی نامعلوم گفته شده که او در 381 قمری در ری درگذشته است؛ (3)ولی با توجه به این که ابن ندیم در الفهرست که آن را در 377 قمری به پایان رسانده،از ابن جنید با عبارت«قریب العهد»یاد کرده است، (4)وی باید مدتی پیش از 377 قمری وفات یافته باشد.

اطلاعات موجود درباره زندگی ابن جنید بسیار ناچیز است.گفته اند که او در 340 قمری به نیشابور رفته است. (5)از قراین مختلف چون بررسی مشایخ و راویان وی،و نیز گفته های شیخ مفید (6)می توان نتیجه گرفت که ابن جنید پیش از سفر به نیشابور و پس از آن بیشتر در عراق،به خصوص بغداد،اقامت داشته است.

نجاشی بدون ذکر منبع،خبر داده که مقداری مال و یک شمشیر متعلق به امام غایب،نزد ابن جنید بوده است. (7)شیخ مفید در المسائل الصاغانیه،ضمن این که از یک حنفی مخالف ابن جنید نقل کرده که وی مدعی مکاتبه با امام بوده،به شدت ادعای هرگونه رابطه مستقیم وی با امام را رد کرده است. (8)

1- (1) .ابن ادریس،السرائر،ص99 و یاقوت،معجم البلدان،ج1،ص252.
2- (2) .رجال نجاشی،ص132.
3- (3) .بحر العلوم،الفوائد الرجالیه،ج3،ص222 و اردبیلی،جامع الرواه،ج2،ص59.
4- (4) .الفهرست ابن ندیم،ص246.
5- (5) .مفید،المسائل الصاغانیه،ص249؛نیز برای گزارش دیداری در همان سال،ر.ک:طوسی،تحریم الفقاع،ص259-260.
6- (6) .مفید،المسائل الصاغانیه،ص249-250.
7- (7) .نیز برای برداشتی در این باره،ر.ک:بحر العلوم،همان،ج3،ص221.
8- (8) .مفید،المسائل الصاغانیه.

روش ابن جنید در استناد به حجیت ظنون که به شکل مبنایی کلی بر فقه او سایه افکنده،در استنادات او به نصوص نیز تأثیری اساسی نهاده است.در تحلیل نظریه ابن جنید در باب قیاس و رأی بر پایه باورهای کلامی اش در باب امامت و علم ائمه علیهم السلام،می توان گفت به همان اندازه که وی پذیرش حجیت رأی و قیاس را بر می تافته،نسبت به دیگر ادله ظنی نیز پذیرا بوده است. (1)ابن جنید بر مبنای باور کلامی اش در باب علم ائمه علیهم السلام اقوال فقهی امامان را بر اساس رأی ایشان می انگاشته و بر همین پایه،بخش مهمی از اختلاف در روایات فقهی را ناشی از اختلاف امامان در رأی می دانسته است. (2)از همین رو طبیعی است که وی برای ترجیح یک روایت بر دیگری،روشی کاملاً متفاوت با روش معمول بین فقیهان امامی زمان خود داشته باشد.

اگر چه موارد زیادی در دست است که ابن جنید روایتی را بر دیگری ترجیح داده،مشکل می توان قاطعانه درباره ملاک های ترجیح او سخن گفت.در این باره،باید نکته ای را لحاظ کرد و آن این است که وی در مسائل مربوط به عبادات بارها روایت احوط را برگزیده است؛بدین معنا که گاه بر اساس روایت احوط فتوا داده (3)و گاه آن را به همان صورت احتیاط مطرح کرده است. (4)در مقابل از بررسی فتاوا و استدلالات فقهی او چنین احساس می شود که در مباحث احکام و سیاسات،احتیاط را به معنایی متناسب گرفته و مثلاً میان روایات مربوط به نصاب در قطع

1- (1) .مفید،اجوبه المسائل السرویه،ص222-223 و المسائل الصاغانیه،ص250-251.
2- (2) .مفید،اجوبه المسائل السرویه،ص224.
3- (3) .برای نمونه،ر.ک:علامه حلی،المختلف،ص15،سطر29 و حر عاملی،وسائل الشیعه،ج1،ص144-146.هر چند حدیث مورد استناد احتمالی که طوسی در تهذیب،ج1،ص410،آورده،از نظر سند به شدت ضعیف است.
4- (4) .برای نمونه،ر.ک:علامه حلی،المختلف،ص202،سطر 18.

دست سارق،بین یک چهارم و یک پنجم دینار،نصاب دوم را ترجیح داده و بر خلاف همه فتاوای مشهور بین شیعه و اهل سنت حکم کرده که شاید نشان دهنده تمایل او به سخت گیری باشد. (1)از دیگر مشخصه های ترجیح وی این است که گاه معدودی روایات را بر انبوهی ترجیح داده و از حکم فقهای امامیه که وجه تمایز آنان با اهل سنت شمرده شده، (2)به حکم گروه اخیر گرویده است. (3)

وی به جهت موافقت روایتی با قیاس و استحسان،آن را بر روایت مشهورتر ترجیح داده است. (4)از آن جا که ابن جنید اقوال امامان را رأی می داند کاملاً طبیعی است که به دلایل ظنی (5)چون«ظواهر کتاب،اخبار آحاد و قیاس»عمل کند؛برای نمونه در عمل به ظواهر کتاب،در موارد مصرف خمس در آیه شریفه، (6)بر پایه ظاهر آیه فتوا داده و با نپذیرفتن تخصیصات موجود در حدیث،در مقابل اتفاق فقهای امامی قرار گفته است. (7)

در مورد تمسک به خبر واحد،ابن جنید بر خلاف روش فقیهان متکلم امامیه و بر وفق نظر فقیهان اهل سنت و البته اخباریان امامی (8)به حجیت خبر واحد قائل

1- (1) .همان،ج4،ص220؛حر عاملی،وسایل الشیعه،ج18،ص482-487؛ ابن هبیره،الافصاح،ج2،ص414؛ترمذی،ج4،ص50-51.
2- (2) .حر عاملی،وسایل الشیعه،ج6،ص74.
3- (3) .علامه حلی،المختلف،175،سطر18؛ابن براج،شرح،251؛حر عاملی،وسایل الشیعه،ج6،ص72-75؛ابن هبیره،الافصاح،ج1،ص132.
4- (4) .ر.ک:علامه حلی،المختلف،ص57،سطرهای 15-24.
5- (5) .مفید،اجوبه المسائل السرویه،ص222-223؛و المسائل الصاغانیه،ص250-251.
6- (6) .انفال،41.
7- (7) .علامه حلی،المختلف،ص205 و 721.
8- (8) .مفید،اوائل،ص 139؛سید مرتضی،الذریعه،ج2،ص517؛همو،جوابات المسائل التبانیات،ج1،ص21.

بوده و عمل به آن در بسیاری از استدلالات او به چشم می خورد (1)و شیخ مفید از این بابت بر او خرده گرفته است. (2)

دیگر ویژگی ابن جنید در برخورد با اخبار آن است که وی به احادیث مضبوط نزد اهل سنت و زیدیه نیز به دیده اعتبار می نگریسته و در استدلالات خود به چنین نصوصی تمسک می جسته است. (3)

در فهرست آثار او عنوان دو تک نگاری در پیوند با مباحث اصولی الفاظ به ثبت رسیده است.عنوان نخست«استخراج المراد من مختلف الخطاب»است (4)که به شهادت عنوان کتاب،در باب اقسام خطاب ها و راه های دست یابی به معنا در موارد تعارض ظاهری خطابات است و در مقایسه با نمونه های شناخته از دوره های متقدم و نیز با ملحوظ داشتن نظریات ابن جنید در باب تعارض اخبار،به نظر می رسد محور این کتاب بر خطابات قرآنی بوده باشد.عنوان دوم،اثری به نام«اَلْفَسْخُ عَلی مَنْ اجَازَ النَّسْخَ لِمَا تَمَّ شَرْعُهُ وَ جَلَّ نَفْعُه»است (5)که مؤلف در آن به بررسی یکی از فروع کهن مبحث نسخ پرداخته است.

هم چنین پرداختن فقیهی چون ابن جنید به برخی مسائل دلالت در کلام عرب در اثری با عنوان«کتاب فی تفسح العرب فی لغاتها و اشارتها الی مرادها فی معنی الاشارات الی ما ینکره العوام و غیرهم من الاسباب(یا«الاسلوب»)»، (6)با وجود

1- (1) .علامه حلی،المختلف.
2- (2) .مفید،اجوبه المسائل السرویه،ص223.
3- (3) .ر.ک:علامه حلی،المختلف،ص27.
4- (4) .ضبط عنوان:ابن ندیم،ص246 و طوسی،الفهرست،ص134.
5- (5) .ضبط عنوان:ابن ندیم،همان جا؛نجاشی،ص388:«تم نفعه و جمل شرعه»؛طوسی،الفهرست،ص134 بدون«لما....».
6- (6) .ابن ندیم،طوسی،همان مواضع.

ابهامی در عنوان از نظر مباحث اصولی الفاظ شایان تأمل و تحلیل است.

با آن که عنوان اثری از ابن جنید در مباحث اوامر به ثبت نرسیده،شواهدی در دست است که نشان می دهد،وی در این مبحث دیدگاه های خاصی داشته است؛برای نمونه از تحلیل استدلالات وی برای فتاوای شاذش چنین برمی آید که وی امر را در صورت اطلاق،دال بر وجوب می شمرده و نمونه ای از آن در قول وی به وجوب سنت تکبیر در شب عید فطر دیده می شود. (1)

قیاس و رأی در فقه ابن جنید

در منابع تصریح شده است که ابن جنید قائل به حجیت قیاس به شیوه ابوحنیفه و دیگر فقهای اهل سنت بوده (2)و در فهرست آثار او نیز دو عنوان از تألیفات او با عناوین دفاع از حجیت قیاس و اجتهاد الرأی به ثبت رسید است. (3)

ابن جنید در مبانی فقهی خود،بر خلاف روش مشهور نزد امامیان عصر خود،به صراحت حجیت قیاس و عمل به اجتهاد الرأی را مطرح کرده و در این باره آثاری نیز پرداخته است. (4)وی این روش خود را در مذهب امامی بدعت نمی شمرد و بر آن بود که مسئله قیاس و رأی،در پس پرده ای از ابهام و حتی ستر عامدانه دگرگون جلوه گر شده است.اگر چه ابن جنید این باور را در دو تک نگارِ اصولی مطرح ساخته که اکنون در ردیف آثار از دست رفته جای گرفته اند،عناوین این دو اثر به صورت«کتاب کشف التمویه و الالباس علی اغمار الشیعه فی امر القیاس»و«کتاب اظهار ما ستره اهل العناد من الروایه

1- (1) .ر.ک:علامه،المختلف،ص115.
2- (2) .مفید،المسائل الصاغانیه،ص251؛نجاشی،ص388؛ طوسی،الفهرست،134.
3- (3) .نجاشی،ص387.
4- (4) .مرتضی،الانتصار،ص238؛نجاشی،ص387-388.

عن ائمه العتره فی امر الاجتهاد» (1)هر یک به اندازه کتابی در این باره،مطلب دربردارد.

نگاهی به عنوان این دو اثر نشان می دهد که ابن جنید در باب قیاس و اجتهاد الرأی گروهی از عالمان نسل های پیشین را به پنهان کردن بخشی از آموزش های ائمه علیهم السلام متهم می کرده و از تعبیر«اهل العناد»او آشکارا برمی آید که دست کم برخی از ایشان را در این پنهان سازی متعمد می دانسته است.

دست کم بخشی از آن چه وی در باب قیاس در اعماق تاریخ فقه امامیه جست و جو می کرده،به گواهی اسناد تاریخی در سده های دوم و سوم هجری در برخی از محافل امامیه،به خصوص در تعالیم مکتب کلام گرای هشام بن حکم وجود داشته است.با آن که آثار قلمی ابن جنید در طی سده ها آسیبی اساسی دیده و جز اشاره ها و گزیده هایی منقول از سخنان او برجای نمانده است،همین اندک بر جای مانده ها نشان از آن دارد که وی در جست و جوی خود در تاریخ فقه امامیه،به شناختی نسبی از تعالیم مکتب هشام و نمایندگان آن دست یافته است.ردیه ای که ابن جنید بر زجّاجی نیشابوری نوشته و در آن به دفاع از فضل بن شاذان برخاسته است، (2)اجمالاً می تواند نشانگر این نکته باشد که ابن جنید مایل بوده اندیشه خود را در جهت اندیشه فضل و با قدری تعمیم در پیوند با مکتب هشام بن حکم معرفی کند.

عمل به قیاس در جای جای فقه ابن جنید از جمله در مسئله تعمیم زکات به اجناس غیر منصوص به ویژه زیتون و عسل (3)دیده می شود.استدلالات استحسانی

1- (1) .نجاشی،همان جا.
2- (2) .نجاشی،ص388.
3- (3) .علامه حلی،المختلف،180 و ابن براج،شرح،ص244.

را نیز می توان به کثرت در مباحث ابن جنید ملاحظه کرد؛ (1)اما در مواردی که مبنای امر علت تشریع حکم باشد استدلالش کمتر سلیقه ای است. (2)و (3)

2-اجتهاد معتدل

اشاره

مرحله دوم فقیهانی روی کار آمدند که جریان اجتهاد معتدل بر پایه اصول و مبانی صحیح را پایه گذاری کردند و مسیر اجتهاد متهم به عقل گرایی را به سمت اجتهاد معتدل تغییر داده و جریان فکری مقتدر بر مبنای صحیح شیعه را پایه گزاری کردند.

شیخ مفید رحمه الله بنیانگذار اجتهاد معتدل بر مبنای صحیح شیعه می باشد.راه شیخ مفید را شاگردش سید مرتضی ادامه داد و شیخ طوسی کمال بخشید.اجتهاد در این مرحله امتیازها و برجستگی های بسیاری دارد؛ از جمله:

-مستدل بودن: فقیهان این دوره برای آرای فقهی خود،مبانی ویژه بیان می کرده و بر اساس آن مبانی به استدلال می پرداخته اند.

-هماهنگی با دلیل ها و اصول معتبر :آرای فقهی در این دوران،بر اصول معتبری استوار بوده و بر اساس این اصول،از کتاب و سنت،استخراج شده اند.

-استواری :ویژگی دیگر فقه این دوران،استواری و ثبات آن است و همین ویژگی سبب شده که فقه دین دیر بپاید و شاخ و برگ بگستراند.

فقیهان فراوانی در تحولات فقه و اصول شیعه و پایه گذاری اجتهاد معتدل نقش داشته اند و ما برای رعایت اختصار،سه فقیه ممتاز را که بیشترین تأثیر را در پایه گذاری مکتب فقهی معتدل بغداد از خود بر جای گذاشته اند معرفی می کنیم.

1- (1) .برای نمونه در مسئله اجل در بیع سلف،ر.ک:علامه حلی،المختلف،364،سطر13.
2- (2) .برای نمونه قول او به عدم اشتراط ضیق وقت در تیمم،ر.ک:علامه حلی،المختلف،ص47،سطر 33.
3- (3) .تاریخ فقه امامیه1،ص336-345.

الف)شیخ مفید

اشاره

(1)

در حقیقت مرز فاصل میان اجتهاد عقل گرا و اجتهاد معتدل حضور علمی و فنی محمد بن محمد بن نعمان المفید است که دگرگونی ژرفی در فقه و شکوفایی و بالندگی آن پدید آورد.

ص:102

1- (1) .ابن نعمان ملقب به شیخ مفید،در سال 336 یا 338 قمری در روستایی به نام عکبراء از توابع بغداد تولد یافت.او از همان کودکی به علم و ادب،اشتیاق فراوانی داشت؛به طوری که در دوران طفولیت«ابن المعلم»لقب گرفت.شور فراوان و پشتکار علمی او بدان جا رسید که در پنج سالگی از ابن ابی الیاس اجازه روایت گرفت؛چنان که هفت سال و چند ماه داشت که از ابن سماک روایت نقل کرد.(احمد لقمانی،شیخ مفید معلم امت،ص21-22)محمد بن نعمان با پدر خویش برای فراگیری علم به بغداد-که در آن روزگار از مراکز علمی مهم جهان اسلام محسوب می شد- سفر کرد.وی از محضر اساتید صاحب نام آن دوران بهره های علمی بسیاری برد.فقه را نزد جعفر بن محمد بن قولویه فرا گرفت و از محضر ادیب و مورخ چیره دست،محمد بن عمران مرزبانی مؤلف معجم القراء علم روایت آموخت.علم کلام را در محضر مظفر بن محمد و ابو یاسر و ابن جنید اسکافی آموخت.(احمد لقمانی،شیخ مفید معلم امت،ص22-23)شیخ در علوم مختلف اسلامی تبحری بی وصف داشت.او در اصول،فقه،کلام،تفسیر و تاریخ،کتاب های گران قدری نوشت.برخی از آثار او را در فقه المقنعه،در کلام اوائل المقالات و تصحیح الاعتقاد و در تاریخ الارشاد را می توان نام برد.یکی از ویژگی های بارز و کم نظیر شیخ مفید در مباحث علمی،مناظره ها و گفت و گوهایی است که با علمای مذاهب دیگر انجام داد.بخشی از این مناظره ها در کتاب الفصول المختاره آمده است.مناظره های او طبق اصول علمی و همراه با متانت بود و روح ادب اسلامی در آنها موج می زد.وی در مباحث مختلف کلامی،فقهی،اصولی و...با صاحبان مذاهب مناظره کرد و در همه آنها با سربلندی و اقتدار به

دفاع از نظریه های علمی شیعه پرداخت.یکی دیگر از صفحه های زرّین زندگی علمی شیخ،توجه عمیق او به مسائل روز جامعه اسلامی است و به حق می توان او را عالم به زمان دانست.در میان کتاب های شیخ،المسائل الصاغانیه وجود دارد که در آن به شبهه های عالم حنفی بر فقه شیعه پاسخ داده است.هم چنان که کتاب المسائل السرویه پاسخ شیخ به مسائل مردم ساری است.

رخشانی و شکوفایی فقه شیعه،وامدار تلاش های این شخصیت بی همتا و بزرگ است.شیخ مفید اولین اصولی شیعه است که برای نخستین بار تألیف جامعی در مباحث مختلف اصول عرضه کرد.شیخ مفید،در مبانی فقه و نیز در آرا و فتاوای فقهی،مرحله ویژه ای را تأسیس و بنیان نهاد و بسیار به جاست که این نوع از اجتهاد را مکتب فقهی شیخ مفید بنامیم.اکنون مباحث مربوط به این فرزانه جاوید را در سه محور ذیل پی می گیریم:

یکم)مبانی اصولی شیخ مفید

اشاره

مبانی و معیارهایی که امروزه فقیهان برای بیرون آوردن و دریافت احکام شرعی از کتاب و سنت،به آنها توجه دارند،پیش از شیخ مفید،کاربرد نداشته است.این مبانی و معیارها برای نخستین بار از سوی این فقیه فرزانه و اندیشه ور بزرگ،به کار بسته شده و رواج یافته است.اکنون،برای روشن شدن بحث،به پاره ای از آنها اشاره می کنیم:

شیخ مفید در کتاب التذکره باصول الفقه ابتدا اصول دلایل و مستندات احکام شرعیه را به سه منبع تقسیم کرده که عبارتند از:«کتاب خدا،سنت پیامبر صلی الله علیه و آله،اقوال ائمه علیهم السلام».سپس سه راه را به دست آوردن آنها معرفی کرده:عقل که راه شناخت حجیت قرآن است؛ آشنایی با زبان عربی که راه دریافت معانی کلام است؛اخبار که راه به دست آوردن اقوال ائمه است. (1)

در ادامه درباره مباحث مختلف اصولی به طور مختصر بحث کرده؛ مانند«مباحث اوامر،نواهی،عام و خاص و مفاهیم»؛اما آن چه را که می توان شاکله اصلی دستگاه اجتهاد شیخ مفید نام برد،دیدگاه شیخ مفید در مسائل ذیل است:

1- (1) .شیخ مفید،التذکره باصول الفقه،ص28.

خبر واحد

شیخ مفید در کتاب التذکره باصول الفقه کراجکی که تلخیص کتاب اصولی شیخ مفید است،خبر واحد را دو قسم دانسته است:خبر واحدی که همراه خود دلیل موجب علم مانند عقل،اجماع یا شاهد عرفی دارد و خبر واحدی که هیچ یک از موارد فوق را به همراه ندارد.در این میان،قسم اول خبر قاطع عذر و معتبر است؛ولی قسم دوم حجت نیست و موجب علم و عمل نمی گردد؛ (1)بر همین اساس شیخ مفید چنین خبری را شایسته تخصیص عام نمی داند. (2)

شهرت و اجماع

پیش از شیخ مفید،به شهرت و اجماع،توجه نمی شده؛به گونه ای که دیدگاه ها و فتواهای غیرمشهور و ناسازگار با اجماع،از فقیهان پیش از شیخ مفید بسیار نقل شده یا در نوشته ها و کتاب های فقهی آنان موجود است؛ (3)برای نمونه ابن جنید معتقد است:مذی با شهوت،باطل کننده وضوست:«ان خرج عقیب شهوه ففیه الوضوء».

علامه حلی در این باره نوشته است:«اتفق علماؤنا علی أن المذی لاینقض الوضوء و لا أعلم فیه مخالفا منا الا ابن الجنید». (4)توجه به اجماع از مبانی بسیار مهم شیخ مفید است.شیخ مفید اولین فقیه شیعه است که حجیت اجماع را بر اساس مبانی شیعه اصلاح کرد.از نظر او حجیت اجماع ذاتی نیست؛بلکه حجیت اجماع از جهت کشف از قول معصوم است.شیخ مفید برای اجماع کاربردهای مختلفی

1- (1) .شیخ مفید،التذکره باصول الفقه،ص44-45.
2- (2) .همان،ص38.
3- (3) .نجس شدن آب قلیل در برخورد با نجاست؛علامه حلی در المختلف در این باره می نویسد:«اتفق علماءنا الا ابن عقیل،علی ان الماء القلیل،ینجس بملاقاه النجاسه».
4- (4) .شیخ مفید،التذکره باصول الفقه،ص45.

را قائل است و اگر خبر واحدی با اجماع موافق باشد آن را حجت می داند.(1)و در مواردی اجماع را کاشف از قول معصوم دانسته و حکم شرعی را با اجماع ثابت می کند؛ (2)حتی در لغت نیز برای اجماع کاربرد قائل است و معتقد است برای تشخیص حقیقت از مجاز از اجماع اهل لسان می توان بهره جست.

عقل

اثرگذاری دیگر شیخ مفید در مبانی فقه شیعه،استفاده اصولی و صحیح از دلیل های عقلی است.پس از تلاش های عالمانه و دقیق شیخ مفید در زمینه به کاربردن اصولی و صحیح دلیل های عقلی در استنباط احکام فقهی،فقیهان پس از شیخ مفید از عقل در جایگاه یکی از منابع احکام شرعی استفاده کردند.

مطالب شیخ مفید در باب عقل بر دو قسم است:

-عقل به تنهایی برای هدایت انسان کافی نیست؛ (3)

-عقل طریقی است برای دستیابی به احکامی که در منابع قرآنی،سنت و اجماع تشریع شده است.

ایشان قسم دوم را به دو دسته تقسیم می کند:

-مستقلات عقلیه؛

-غیر مستقلات عقلیه. (4)

در مستقلات عقلیه مانند حرمت ظلم،عقل می تواند حکم کند؛اما در غیر مستقلات عقلیه نیز در مسائل ذیل برای عقل نقش قائل است:

1- (1) .شیخ مفید،التذکره باصول الفقه،ص44.
2- (2) .همان،ص45،42.
3- (3) .مصنفات شیخ مفید،اوائل المقالات،ج4،ص44.
4- (4) .مصنفات شیخ مفید،تصحیح الاعتقاد،ج5،ص143.

-آیا امر به شیىء مقتضی نهی از ضد است یا نه؟فرموده:«و باستحاله اجتماع الفعل و ترکه یقتضی صحه النهی عن ضد ما امر به». (1)

-در مقدمه واجب نوشته است:«و ما لایتم الفعل الا به فهو واجب کوجوب الفعل المأمور به». (2)

-در مبحث اجزاء فرموده:«و امتثال الأمر منجز لصاحبه و مسقط عنه فرضها کان وجب من الفعل علیه». (3)

-دلیل عقلی می تواند عام را تخصیص بزند. (4)

-عقل و شرع ملازم یکدیگرند و عقل هیچ گاه از سمع(نقل)جدا نمی شود. (5)

4.توجه به قواعد تعادل و تراجیح.

شیخ مفید و شاگردان مکتب او با این که منکر حجیت خبر واحدند در مقام فتوا،به مرجحات یکی از دو روایت توجه کرده بر اساس آن فتوا می داده اند. (6)

رد قیاس و رأی

از نگاه شیخ مفید قیاس و رأی اعتبار ندارند؛نه مفید علمند و نه می توان با آنها عامی را تخصیص زد یا خاصی را تعمیم داد. (7)

در این باره نوشته است:«لیس عندنا للقیاس و الرأی مجال فی استخراج الاحکام الشرعیه و لا یعرف من جهتها شیئ من الصواب و من اعتمدها فی المشروعات فهو علی

1- (1) .مصنفات شیخ مفید،مختصر کتاب اصول الفقه،ج9،ص31.
2- (2) .همان.
3- (3) .همان.
4- (4) .التذکره باصول الفقه،ص38.
5- (5) .همان،ص43.

6- (6) .شیخ مفید،التذکره باصول الفقه،ص45.
7- (7) .همان،ص38.

ضلال».در اینجا موضع گیری صریح شیخ مفید در مقابل ابن جنید راه شیخ را از ابن جنید جدا کرده و رویگردانی مفید از عقل گرایی افراطی را به خوبی نشان می دهد.

اصول عملیه

شیخ مفید از اصول عملیه تنها استصحاب را ذکر کرده است.وی بدون این که از استصحاب تعریفی کند یا اصل و اماره بودنش را متذکر شود به حجیت آن اشاره کرده و معتقد است طبق استصحاب حال حکم واجب است؛زیرا حکم حال با یقین ثابت شده و چیزی که با یقین ثابت شده تغییر آن بدون دلیل جایز نیست. (1)

دوم)اثرگذاری شیخ مفید بر شیوه آموزش فقه شیعه

در آغاز قرن پنجم،شیوه آموزش فقه شیعه نیز با دگرگونی همه سویه و ژرفی رو به رو گردید که بنیاد آن را شیخ مفید گذاشت؛زیرا پیش از ایشان،درس فقه شیعه به شیوه کلاسیک و سازمان یافته،رایج و دایر نبود.آن چه در دوران پیش از شیخ مفید،رایج بود برگزاری کلاس های نقل متون احادیث بود.افراد،یا نزد اساتید و فقیهان اهل سنت و در کلاس های فقه آنان علم فقه را آموخته و با شیوه های استنباط و استظهار احکام از ادله شرعی آشنا می شدند و در نتیجه همان روش ها را در استفاده از اخبار اهل بیت علیهم السلام به کار می بردند یا در محضر صاحب نظران و فقیهان شیعه درس می آموختند؛ولی به گونه انفرادی و خصوصی و بدون سازمان و تشکیلات سامان مند و گروهی.شیخ مفید آموزش فقه و کلام شیعه را به صورت سازمان یافته دایر ساخت و صدها نفر از مشتاقان فقه اهل بیت در محضر درس ایشان حاضر می شدند.

1- (1) .همو،التذکره باصول الفقه،ص45.

سوم)آثار فقهی و اصولی شیخ مفید

آثار فقهی
الإعلام بما اتفقت علیه الإمامیه من الأحکام

(1)

این کتاب به درخواست سید مرتضی و متممی است بر کتاب اوائل المقالات.کتاب اوائل المقالات به عقاید و اصول مختص شیعه پرداخته و در نتیجه با ضمیمه این دو کتاب به هم،به ویژگیهای اصول و فروع شیعه و اهل تسنن پی می بریم.

ویژگیهای کتاب

-نویسنده تنها مسائلی را ذکر کرده که امامیه در آن اتفاق نظر دارند و همه اهل سنت با آن مخالفند.در نتیجه با خواندن این کتاب به مسائل اختصاصی شیعه در فروعات پی می بریم.

-در این اثر،استدلال و برهان به چشم نمی خورد.نویسنده تنها در بعضی موارد اشاره به دلیل فتوا نموده؛مثلاً می نگارد:

و اتفقت الإمامیه علی إرسال الیدین فی الصلاه و أنه لایجوز وضع إحداهما علی الاخری کتکفیر أهل الکتاب،و أن من فعل ذلک فی الصلاه،فقد أبدع و خالف سنه رسول الله صلی الله علیه و آله و الأئمه الهادین من أهل بیته علیهم السلام.و أنکروا ما تعلقت به العامه فی هذا الباب من حدیث أبی هریره،لتهمته فی الحدیث،و تکذیب أمیرالمؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام له،و تکذیب عمر و عائشه له أیضا فیما کان یرویه من مناکیر الأخبار،و لعدم الثقه بروایته عن أبی هریره أیضا،و کون الحدیث به مضطرب الاسناد. (2)

شیخ مفید در اینجا اشاره به دلیل عامه در این مسئله نموده است.

1- (1) .مصنفات شیخ مفید،ج9.
2- (2) .همان،ج9 و الاعلام،ص23 و 22.

المسائل العویصه

(1)

این کتاب شامل دسته ای از سؤال و جواب ها است که از شیخ مفید شده است.و شیخ پاسخ داده است.بنا به نوشته شیخ مفید در مقدمه،مسائل مطرح در این کتاب حاصل گفت وگوهایی است که در جلسات متعدد با مردی نیشابوری داشته است و علت نوشتن مباحثات،درخواست یکی از حاضران در آن جلسه از مرحوم شیخ مفید بوده است و خواسته است مسائلی را هم که در آن همه یا بعضی عامه متفق یا مخالف با نظر شیعه هستند را متذکر شود.مرحوم شیخ مفید هم به درخواست او قول مساعد داده و در نتیجه به نوشتن آن مباحث پرداخته است.

رساله المتعه

مرحوم شیخ مفید کتاب های متعددی را در باب متعه نوشته که در بعضی از آنها مثل خلاصه الایجاز سعی وافر نموده که از براهین برای إثبات مشروعیت آن استفاده نماید؛اما در این کتاب فقط از روایات اهل بیت علیهم السلام برای اثبات مشروعیت آن استفاده نموده و 43 روایت در این باره نقل کرده است.به نظر می رسد مشی شیخ در این کتاب،مشی اهل حدیث است.

المقنعه

(2)

از مهم ترین کتاب های فتوایی شیخ مفید المقنعه است.بعضی شیوه فقهی او را در این کتاب شیوه اهل حدیثی دانسته اند. (3)

به نظر می رسد این نظر درست نباشد؛زیرا شیخ رحمه الله در این کتاب فتاوایی

1- (1) .همان،ج6.
2- (2) .همان،ج14.
3- (3) .ادوار اجتهاد،جناتی،ص239.

دارد که منشأ حدیثی و روایی ندارد؛مثلاً در لباس و مکان نمازگزار فرموده است:«و من صلی فی ثوب مغصوب لم یجزه ذلک و وجب علیه إعاده الصلاه و من صلی فی مکان مغصوب لم یجزه ذلک و وجب علیه إعاده الصلاه». (1)

اکثر فقها که این فتوا را داده اند،منشأ آن اجتماع امر و نهی است.منشأ این فتوای مفید نیز یا اجتماع امر و نهی بوده یا چیز دیگر غیر از آیات و روایات؛چون آیه یا روایتی به این مضمون نداریم».

ویژگی های مقنعه

-مباحث اکثر کتاب های فتوایی از طهارت شروع می شوند؛اما شیخ مفید در این کتاب از اعتقادات شروع نموده؛یعنی چیزهایی که اعتقاد به آنها واجب است.

-این کتاب نسبت به کتاب های موجود زمان خود از نظم بیشتری برخوردار است و مطالب با دسته بندی ارائه شده اند.

-مطالبی مثل دعا و زیارات،اکثراً در کتاب هایی غیر از کتاب های فقهی نوشته می شوند؛اما در این کتاب بعضی از این دعاها و زیارات مثل نمازهای مستحبی و دعاهای مستحبی در شبهای ماه مبارک رمضان و زیارات ائمه علیهم السلام آورده شده اند.

-از دیگر خصوصیات کتاب این است که نویسنده در آخر کتاب بابی دارد به نام«باب مختصر رسوم کتب الوصایا»که در آن چگونگی نوشتن وقف نامه،وصیت نامه و...را یاد می دهد.در این کتاب در کنار کتاب خمس و زکات بابی را اضافه نموده است به نام«باب الجزیه».

1- (1) .مصنفات شیخ مفید،ج14،المقنعه،ص149.

-در کتاب های فعلی ابوابی وجود دارند که در مقنعه نیست؛هر چند امکان دارد مسائلی که در این باب ها مطرح می شوند،در باب های دیگر مقنعه موجود باشند؛اما با این عناوین وجود ندارند.و آنها عبارتند از:باب های حجر،غصب،احیاء موات و مشترکات،صلح،جعاله،دین و قرض.

احکام النساء

شیخ مفید در این کتاب به بیان احکام مخصوص زنان پرداخته است.روش او در این کتاب،اجتهادی است.

الإشراف

(1)

با توجه به این که الاشراف با اختصار زیاد نگاشته شده تشخیص شیوه اجتهادی یا غیر اجتهادی در آن مشکل است؛اما شیخ در این اثر فتوایی داده که نشان دهنده شیوه اجتهادی او است و آن عبارت است از:بطلان نماز در مکان غصبی و با لباس غصبی و نماز با وضویی که آب آن غصبی بوده است.در منابع روایی روایتی به این مضمون وجود ندارد؛پس منشأ این فتوا اجتهاد خود شیخ است.شیخ از جمله مواردی که اعاده نماز واجب است را چنین برشمرده است:«و الصلاه فی ثوب مغصوب و الصلاه فی مکان مغصوب و الصلاه بما قد حضر من الوضوء بماء مغصوب». (2)

ویژگی های الإشراف

-این کتاب فقط مشتمل بر عبادات است؛از این رو از وضو شروع و به حج پایان می یابد.بسیاری از مسائل فقهی پراکنده در کتاب های دیگر را در این کتاب برای سهولت یادگیری جمع آوری نموده و به طور منظم بیان کرده است؛مثل

1- (1) .همان،ج9.
2- (2) .همان،ج9،کتاب الاشراف،ص34.

مواضع قنوت.بسیاری از فقها در مسئله قنوت می فرمایند:در رکعت دوم نماز بعد از حمد و سوره قنوت مستحب است.آن وقت در بحث نماز جمعه می فرمایند:رکعت اول نماز جمعه هم قنوت دارد؛اما شیخ مفید در این کتاب بابی با عنوان«باب مواضع قنوت»گشوده می فرماید:

و موضعه من جمیع الصلوات الفرائض و النوافل فی الرکعه الثانیه قبل الرکوع إلا فی صلوه الجمعه لمن صلاها رکعتین مع إمام فی جماعه فإنه فی الأوله قبل الرکوع.و لابأس به بعد الرکوع لمن نسیه قبله و ذکره قبل السجود،بل هو لازم.و فی المفرده من الوتر. (1)

-در بعضی از عبادات ابوابی را باز نموده که در سایر کتب فقهی نیست؛ مثل«باب حدود الصلوه».

المسائل الطوسیه

(2)

این کتاب مشتمل بر سیزده سؤال است که شیخ طوسی در موضوعات مختلف از شیخ مفید پرسیده است.بیشتر جواب های شیخ مفید به این سؤالها در کتاب مقنعه موجود است.

المسائل الصاغانیه

شیخ در این کتاب به جواب مسائلی می پردازد که وکیل او در صاغان سؤال نموده است.این سؤالها اشکالات عالمی حنفی به نام ابو العباس صاغانی نسبت به بعضی از احکام شیعه است.

رساله المسح علی الرجلین

(3)

1- (1) .همان،ج9،الإشراف،ص20.
2- (2) .همان،ج3.
3- (3) .مصنفات شیخ مفید،ج9،ص32.

این کتاب در بردارنده مناظره ای است میان شیخ مفید با فقیهی حنفی به نام ابوجعفر معروف به نسفی عراقی درباره مسح بر دو پا در وضو.

خلاصه الإیجاز فی المتعه

(1)

شیخ مفید کتاب های متعددی را در متعه نوشته که یکی از آنها الموجز فی المتعه است.

جوابات أهل الموصل فی العدد و الرؤیه

(2)

ظاهراً شیخ مفید این کتاب را در جواب سؤال های نماینده خود در موصل نوشته است.به این بیان که شخصی از اهل موصل از نماینده ایشان چند سؤال کرد:

-آیا ماه مبارک رمضان 29 روز می شود یا نه؟

-آیا بر 29 روز،ماه کامل اطلاق می شود یا نه؟

-چرا بعضی از اصحاب ما گفته اند ماه رمضان 29 روز نمی شود؟

-آیه وَ لِتُکْمِلُوا الْعِدَّهَ 3 آیا در مورد قضای روزه های فوت شده است یا منظور تکمیل ماه است.

-منظور از این حدیث امام صادق علیه السلام چیست که فرموده:«اذا أتاکم عنا حدیثان مختلفان فخذوا بأبعدهما من قول العامه».

رساله فی المهر

(3)

کتاب در موضوع مهر نکاح دائم است.شیخ رساله را با بیان این مطلب شروع می کند که شخصی که او را«الاخ الفاضل»لقب می دهد از گفته عالمی که شیخ او را

1- (1) .همان،ج6.
2- (2) .همان،ج9.
3- (4) .مصنفات شیخ مفید،ج9.

شیخ فاضل می نامد،اظهار تعجب کرده؛زیرا شیخ فاضل گفته است:این حدیث امام صادق علیه السلام که فرموده:«إن المهر ما تراضی علیه الناس»درباره نکاح متعه است.

شیخ در ابتدا،این حرف شیخ فاضل را به جهت فضلی که دارد اشتباهی بزرگ می شمارد و سپس به جواب از گفته های او می پردازد.

آثار اصولی

این آثار در فهرست آثار اصولی شیخ مفید درج شده است:«التذکره بأصول الفقه؛مسئله فی القیاس؛ (1)کتاب فی القیاس؛ (2)مسئله فی الاجماع؛ (3)المقالات؛ (4)کتاب اصول الفقه؛ (5)کتاب اجتهاد الرأی؛ (6)کتاب الرساله الی اهل التقلید». (7)

ب)سید مرتضی

اشاره

بعد از شیخ مفید،راه او را شاگرد برجسته اش سید مرتضی (8)ادامه داده و

1- (1) .سید محسن امین،اعیان الشیعه،ج9،ص420؛رجال النجاشی،ج2،ص330.
2- (2) .به ترتیب پاورقی قبل:همان و همان،ص331.
3- (3) .سید محسن امین،همان،ج9،ص423.
4- (4) .همان،ص424.
5- (5) .رجال النجاشی،ج2،ص328.
6- (6) .سید محسن امین،همان،ج9،ص423.
7- (7) .رجال النجاشی،ج2،ص328.
8- (8) .سید مرتضی در ماه رجب سال355 قمری در شهر بغداد دیده به جهان گشود.مادرش فاطمه و پدرش نقیب ابو احمد حسین نام داشت.ابو احمد حسین در دولت بنی عباس و آل بویه مورد احترام و تجلیل بود.(خوانساری،روضات الجنات،ج4،ص295)وی به دلیل مخالفت با دستگاه

خلافت عضد الدوله دیلمی در سال 369 قمری دستگیر و اموالش مصادره و به شیراز تبعید شد و تا سال 376 قمری به مدت هفت سال در زندان به سر برد؛از این رو سرپرستی سید و برادرش رضی بر عهده مادرش بود.فاطمه برای تربیت و رشد فرزندان خود آنان را نزد مرجع و عالم بزرگ شیعی آن زمان،شیخ مفید برده و از ایشان خواست تا علم فقه را به آنان بیاموزد.سید در سن دوازده یا پانزده سالگی به تحصیل علوم ادبی اشتغال ورزید.(عبد الرزاق محی الدین،ادبی المرتضی،ص2)نتیجه تلاش علمی او به سرعت آشکار شد و هنوز 27 سال از عمر پر افتخارش نگذشته بود که مرجع فقهی و کلامی به شمار می رفت و نامه های متعددی برای دریافت پاسخ گویی به مشکلات علمی برای او ارسال می شد.(آقا بزرگ تهرانی مقدمه الذریعه،ص3)شهرت علمی سید به گونه ای بود که کتابش پیش از اتمام تألیف،میان مردم منتشر می شد؛به طوری که گاهی از دست او خارج می شد و دیگر فرصتی برای تجدید نظر در آن برای او فراهم نمی شد.(عبد الرزاق محی الدین،ادب المرتضی،ص100)سید مرتضی در رشته های مختلف علوم اسلامی متخصص و صاحب نظر بود.از میان این علوم می توان به فقه،اصول،تفسیر،فلسفه،فلک و نجوم و علوم ادبی اشاره کرد.شریف مرتضی در زمره عالمانی است که علم و سیاست را با یکدیگر توأم کرد و از او فقیهی سیاست مدار و مجتهدی زمان شناس پدید آورد.وی در سال 406 قمری پس از وفات برادرش سید رضی سه مسئولیت مهم اجتماعی را به دوش کشید:یکی نقابت،دیگری امارت و سرپرستی زائران خانه خدا و سومی نظارت بر دیوان مظالم بود.سید مسئولیت های اجتماعی متعددی داشت.همین امر باعث شد تا وی هر چه بیشتر با نیازهای زندگی مردم آشنا شود و زمینه مناسبی را برای مباحث فقهی جدید و اصول فقه برابر با نیازهای جامعه فراهم آورد.این بُعد از زندگی سید تأثیر بسزایی در واقع بینی های مباحث فقهی او بر جای گذاشت.

توانست با تثبیت قواعد عقلی و لفظی،فقه امامیه را نظام ببخشد.اختلاط با اندیشه ها و مذاهب مختلف فقهی غیر شیعی که اغلب آنها بیشتر به سامان دادن مبانی و ادله فقهی خود اقدام نموده بودند،به طور طبیعی اقتضا می نمود که امامیه نیز در اصول فقه به ابراز عقیده بپردازد و کلیات قواعد آن را از نصوص موجود اما غیر منسجم و اصول عقلی مبتنی بر شرع،استخراج و مرتب نماید.

در این راه برای شیخ مفید جز نوشتن چند رساله مختصر (1)توفیق چندانی حاصل نشد و این مهم به دست شاگردان مکتب او سید مرتضی و شیخ طوسی-با نوشتن ذریعه (2)و عده الاصول انجام گرفت.آنها برای نخستین بار طرح جامعی

1- (1) .التذکره باصول الفقه(مصنفات الشیخ المفید)ج9.
2- (2) .سید جز ذریعه که اکنون در دست ماست،کتب اصولی دیگری نیز تألیف نموده که به ما نرسیده است.

از اصول فقه امامیه ترسیم نمودند و در ضمن آن به نقل و نقد آراء عامه نیز نایل شدند.در این جا اهمیت جایگاه رفیع فقه و اصول سید مرتضی نیز در تاریخ فقه امامیه روشن تر می گردد و لزوم دقت و تعمق بیشتر در مبانی،ادله و به طور کلی فقاهت او نمایان می شود.

سید مرتضی با استخراج،تهذیب و تثبیت قواعد و اصول عقلی و لفظی فقه امامیه،به ارائه نظامی مبتنی بر اصول موضوعه دست زد و فقه خود را بر آن بنیان نهاد.

او با وارد نمودن ادله عقلی پذیرفته شده از سوی شارع،در فقه امامیه و با پای بند نگشتن به نصوص اخبار،به تفریع (1)و تطور در فقه دست زد و زمینه بروز اجتهاد مصطلح را در میان امامیه پی ریزی نمود.در این زمینه صاحب روضات الجنات نوشته است:

إنه رحمه الله کان اصولیا بحتا،و مجتهدا صرفا،قلیل التعلق بالأخبار،کثیر الاستدلال بالأدله العقلیه المتفقه مع الکتاب و السنه،فلا ضرر أن یکون من مجتهدی الفقهاء و فقهاء المجتهدین. (2)

او باز گفته است:

إنه اول من فتح أبواب التدقیق و التحقیق،و استعمل فی الأدله و تشقیقها النظرالدقیق. (3)

او ادله فقهی خود را چیزهایی معرفی می کند که مفید علم و یقین باشند (4)و در تطبیق نیز کاملاً بر رعایت این اصل دقت می کند.در این جا ردپای مبانی

1- (1) .نمونه های از تفریع فقهی او مواردی است که ایشان تصریح می کند که نصی نیافته.
2- (2) .روضات الجنات،ج4،ص301.
3- (3) .همان،ص300.
4- (4) .المسائل التبانیات(رسائل الشریف المرتضی)ج1،ص7 تا 10.

کلامی وی را به وضوح مشاهده می کنیم؛به طوری که این مسلک(اعتماد به ادله علم آور)حتی در اندیشه های اصول شناختی نیز رسوخ نمود. (1)

یکم)مبانی اصولی سید مرتضی

اشاره

سید مرتضی نخستین فقیهی است که اصول فقه را به صورت مفصل و با تنظیم و دسته بندی بسیار جالبی عرضه کرد.وی در کتاب ارزشمند الذریعه الی اصول الشریعه مباحث اصول را در پانزده باب سامان داده است.هفت باب آن مربوط به مباحث الفاظ است.در این ابواب درباره خطابات شرعی،اقسام آنها و احکام هر یک،امر،احکام و اقسام آن،نهی،عام و خاص،انواع تخصیص،مجمل و مبین و نسخ بحث کرده است،و هشت باب را به مباحث حجت اختصاص داده است و در این ابواب درباره«اخبار و افعال معصومان،اجماع،قیاس،اجتهاد،اصل حظر یا اباحه،و اصل استصحاب»بحث کرده است.

فهرست مبانی اصولی سید در مباحث الفاظ از این قرار است:اول این که استعمال دلیل بر حقیقت است؛ (2)بر همین اساس قائل به اشتراک امر بین ندب و وجوب،مره و تکرار و فور و تراخی است.دوم این که امر مقتضی نهی از ضد نیست. (3)سوم،قضا را تابع ادا نمی داند. (4)چهار این که نهی مقتضی فساد نیست (5)و

1- (1) .منظور این است که فقها دلیل حجیت قواعد و اصول فقه را نیز دلیل عقل یا نقل متواتر قرار می دادند.مثلاً استصحاب یا برائت را اماره نمی دانستند؛بلکه ادله مبتنی بر عقل اعتبار می کردند(الشهید الصدر،المعالم الجدیده للاصول،ص49).
2- (2) .سید مرتضی،الذریعه،ج1،ص13.
3- (3) .همان،ص386.
4- (4) .همان،ص116.
5- (5) .همان،ج1،ص181.

پنجم این که حجیت مفاهیم وصف،لقب،شرط و غایت را منکر است، (1)و فقط مفهوم حصر را حجت می داند.از میان این مباحث به چند مبحث مهم- که مبانی اصولی سید را تشکیل می دهند-اشاره می شود:

ظواهر آیات

سید مرتضی ظواهر را حجت می داند؛ (2)تا جایی که با دلیل قطعی معارض نباشد.تنوع استدلال هایی که در اثبات احکام فقهی به ظواهر آیات و عمومات آن می کند،به حدی است که می توان آن را امتیاز بارز و مشخصه اصلی فقه او قلمداد نمود.او معتقد است خبر واحد نمی تواند ظواهر آیات را تخصیص بزند.در فقه نیز این امر را کاملاً مراعات کرده است.او در تفسیر و استظهار آیات بر اساس رأی امامیه،در جایگاه ادیب و مفسری توانا قرار دارد؛به طوری که با بزرگ ترین نحوی معاصرش(ابوالحسن علی بن عیسی ربعی)به بحث می پردازد (3)یا این که آیات دال بر حلیت متعه،چگونگی وضو و...را بر اساس استشهادهایی از لغت،شعر و ادب،تفسیر و استظهار می کند. (4)

اجماع

سید مرتضی اجماع امامیه را حجتی قاطع و دلیلی علم آور می داند و در همه مسائلی که متفرد در آنهاست اجماع از هر دلیل دیگر کفایت می کند. (5)او

1- (1) .همان،ص407.
2- (2) .الانتصار،ص500.
3- (3) .رسائل الشریف المرتضی،ج1،ص159-173(رساله فی عدم وجوب غسل الرجلین فی الطهاره).
4- (4) .الانتصار،ص268-278 و نیز:مسئله فی نکاح المتعه(رسائل الشریف المرتضی)،ج4،ص300-306.
5- (5) .الإنتصار،ص81؛الذریعه،ج2،ص360؛جوابات المسائل الرسیه الاولی(رسائل الشریف المرتضی)ج2،ص366.

حجیت اجماع را به سبب در برداشتن قول امام معصوم علیه السلام،می داند که عقل دلالت دارد بر این که هیچ زمانی از امام خالی نیست و او محفوظ از خطای در قول و فعل است. (1)

وی فرقی نمی گذارد که اجماع کنندگان همه امت باشند یا مؤمنین یا علما؛ بلکه مهم داخل بودن امام معصوم علیه السلام در میان آنها است. (2)سید مرتضی در مورد چگونگی رجوع به اجماع بر این عقیده است که«در هر حکمی که آن را به وسیله ظاهر کتاب یا نقل متواتر موجب علم از رسول یا امام علیه السلام دریافت نکنیم،به اجماع رجوع می شود...و بعد از به دست آمدن اجماع لازم نیست دلیل و مستند آن یا عین دلیل اقوال مجمعین،دانسته شود و همین قدر،در حجیت و علم آور بودن اجماع کفایت می کند. (3)

گرچه قبل از سید نیز استادش شیخ مفید و برخی از اصحاب به اجماع استناد نموده و آن را بر اساس مذهب امامیه توضیح داده اند؛ (4)لیکن سید مرتضی نخستین کسی است که در عمل اجماع را مستند جمع کثیری از احکام فقهی قرار داد و به طور دقیق و فنی در تبیین آن کوشید و به تفصیل،شبهات و اشکالات پیرامون آن را پاسخ گفت.

اخبار

سید مرتضی در شناخت احادیث شیعه و سنی و وجوه تأویل و تفسیر آنها و

1- (1) .الانتصار،ص81.
2- (2) .الذریعه،ج2،ص604.
3- (3) .المسائل التبانیات(رسائل الشریف المرتضی)ج1،ص17-19.
4- (4) .شیخ مفید،التذکره باصول الفقه(مصنفات شیخ مفید)ج9،ص45؛ المسائل الصاغانیه(مصنفات)ج3؛تحریم ذبائح أهل الکتاب(مصنفات)ج9،ص23،و 24 المسح علی الرجلین(مصنفات)ج9،ص20 و 24.

موارد استدلال به روایات در درجه ای بسیار شامخ و رفیع قرار داشته است.او در فروع و اصول شرع،اخباری را مستند حکم می داند که مفید علم و یقین باشند،که اخبار متواتر محفوف به قرائن علم آور (1)و آن چه امت بر قبول آنها اجماع دارند (2)از آن جمله است و گاهی در مباحث فقهی خود از تواتر اخبار به«تظاهر الآثار فی الروایات»تعبیر می کند (3)بر این اساس اخبار آحاد را به دلیل ظنی بودن،از درجه اعتبار و حجیت شرعی ساقط گرداند و آن را برای اثبات حکم شرعی کافی ندانست.او در تحکیم و استدلال بر این مبنا در کتب و رساله های بسیاری به تفصیل سخن راند (4)و حتی رساله ای با عنوان«فی ابطال العمل بخبر الواحد» (5)تألیف نمود.سید به اصل امکان تعبد به خبر واحد معترف است؛اما بر این باور است که هیچ دلیلی از سوی شارع بر تعبد به خبر واحد وارد نشده است و در احکام شرعی،فقدان دلیل،بر عدم حکم دلالت می کند. (6)سید در الذریعه به نه دلیل از دلایل مخالفان پاسخ داده است و در ادامه برای تثبیت عدم حجیت خبر واحد به اجماع امامیه و خدشه در اسناد اخباری استدلال کرده است که دال بر حجیت خبر واحد هستند.

1- (1) .المسائل التبانیات(رسائل الشریف المرتضی)ج1،ص21-29،الذریعه،ج2،ص480 به بعد.
2- (2) .رسائل الشریف المرتضی،ج2،ص21.
3- (3) .در مسئله عدم جواز استنجا از بول با سنگ می فرماید:«و حجه الشیعه علی مذهبنا هذا...تظاهر الآثار فی روایاتهم»الانتصار،ص98 م80،نیز همان،ص23 م111 و الموصلیات الثالثه(رسائل الشریف المرتضی)ج3،ص241.
4- (4) .المسائل التبانیات(رسائل الشریف المرتضی)ج1،ص21 به بعد؛ الذریعه،ج2،ص480 به بعد،و مسائل شتی(رسائل الشریف المرتضی)ج4،ص335.
5- (5) .چاپ شده در رسائل الشریف المرتضی،ج3،ص308-313.
6- (6) .سید مرتضی،الذریعه،ج1،ص46.

بدین ترتیب به طور طبیعی برای او لازم بود جهت دستیابی به اخبار علم آور،آشنایی کامل با مصادر احادیث داشته باشد؛چیزی که عاملین به خبر واحد از آن بی نیاز بودند. (1)او در استدلال های فقهی خود ظواهر را با اخبار هر چند معروف و زیاد باشند تخصیص نمی زند؛بلکه در مواردی تصریح دارد که اخبار(شیعی یا سنی)مخصص ظاهر کتاب نیستند. (2)این مطلب را از جهت نظری در اصول خود نیز اثبات نموده است. (3)همین مبنا سبب شده در برخی اقوال بر خلاف مشهور پیش برود. (4)

4-عقل

پس از شیخ مفید سید مرتضی نیز در آثار خود از دلیل عقل یاد نموده و نقش آن را مورد توجه قرار داده است:

در جواب«مسائل موصلیات»در پاسخ به این سؤال که در صورت اختلاف امامیه و ثابت نشدن اجماع و فقدان کتاب و سنت قطعی در مسئله ای شرعی،چگونه باید به حق رسید،می فرماید:هر گاه حادثه ای باشد که امامیه نه به نحو اختلاف و نه به نحو اتفاق،نظری درباره آن نداشته باشد و در ادله موجب علم هم،راهی برای رسیدن به حکم آن نباشد،در آن حادثه به حکم عقل ملتزم می شویم. (5)سید در این جا حکم عقل را دلیلی در طول سه دلیل دیگر به شمار آورده است.

1- (1) .روضات الجنات،ج4،ص300.
2- (2) .الانتصار،ص499 م274،و نیز الموصلیات الثالثه(رسائل المرتضی)ج1،ص257،م91،و ص238،48.
3- (3) .الذریعه،ص554 و تاریخ فقه و فقها،ص172.
4- (4) .مانند نفی اختصاص حبوه(اموال اختصاصی پدر مثل شمشیر و کتاب و...)به پسر بزرگ.الموصلیات الثالثه(رسائل المرتضی)ج1،ص257،م91.
5- (5) .رسائل الشریف المرتضی،المجموعه الاولی،ص210.

سید مرتضی تخصیص عموم به عقل را بدون هیچ شبهه ای جایز می داند. (1)

وی نسخ را به دلیل عقلی جایز می داند. (2)

نیز دست برداشتن از ظاهر قرآن را به دلیل عقلی جایز می داند. (3)

وی در مبحث حظر و اباحه در اشیا قائل به اباحه می شود و در رد نظر مخالفین،به دلیل عقلی استدلال می کند. (4)

او در مبحث اخبار،دلیل عقل را به طور صریح در ردیف کتاب،سنت و اجماع قرار می دهد.او خبر را به دو قسم می داند و در تعریف قسم دوم می نویسد:«اما خبری که به سبب اکتساب،به بطلانش علم پیدا می کنیم،خبری است که به دلیل عقلی یا کتاب یا سنت و اجماع،محتوای آن با آن چه دلالت دارد،مطابق نباشد». (5)

از موارد نقل شده که عمده موارد مربوط به عقل در آثار سید مرتضی است روشن می شود که ایشان به دلیل عقل توجه داشته و حتی آن را در ردیف ادله سه گانه کتاب،سنت و اجماع قرار داده است؛اما آن را منبعی مهم همانند ادله سه گانه دیگر برای استنباط احکام نمی داند؛شاهد آن که درکتاب پر حجم الذریعه در حالی که از سایر ادله و منابع به طور مفصل در بخش های مستقل بحث می کند،از دلیل عقلی بسیار کم-آن هم به صورت پراکنده و جزئی-سخن می گوید.

1- (1) .سید مرتضی،الذریعه،ج1،ص277.
2- (2) .همان،ص278.
3- (3) .همان،ص287.
4- (4) .همان،ج2،ص821؛«...و لنا عنها جوابان:احدهما ان الدلیل العقلی...».
5- (5) .همان،ص511.

ملاک حجیت آنها را دلیل و نص شرعی و عقلی می داند و ادله ای چون قیاس و استحسان را به علت نهی شرعی و عقلی که دارند از درجه حجیت ساقط می کند (1)و در موارد متعدد اقوال و ادله ابن جنید را به سبب تمسک به قیاس و رأی،رد می کند (2)از اصول عملیه از چند اصل ذیل در فقه استفاده کرده است:

قاعده اشتغال: این قاعده راه اصلی سید مرتضی در اثبات احکامی است که نص صریح علم آور بر آنها نیست و حکم شرعی سابق بر آن نیز محرز است؛به طوری که اشتغال ذمه یقینی به آن حکم پدید آمده است؛پس لازم است ذمه مکلف به طور یقینی بری گردد.ریشه این قاعده به مبنای او در اثبات احکام با ادله قطعی بر می گردد.

برای نمونه در استدلال بر مقداری که برای کفاره شکستن تخم شتر مرغ در حال احرام تعیین می کند،می گوید:«ان الیقین ببراءه الذمه بعد العلم باشتغالها لایحصل إلا بما ذکرناه و أیضا فهو أحوط فی منفعه الفقراء فیجب أن یکون أولی». (3)

نمونه های دیگری از این قبیل نیز وجود دارد. (4)

اصل احتیاط: گاهی از آن به عنوان دلیل و گاهی مؤید حکم و با تعابیری مثل«ارجحیت»و«اولویت»یاد می کند؛چنان که در مثال قبل دیده شد موارد اجرای این اصل گاهی شک در تکلیف است؛مثلاً در قول خویش مبنی بر کراهت تثویب در اذان،احتیاط را مستند قرار می دهد (5)و در مواردی شک در مکلف به

1- (1) .الذریعه،ج2،ص669 به بعد.
2- (2) .همان،ص495،م272،و ص500،م274،و ص502،م275و ص488،م271.
3- (3) .همان،ص250،م132.
4- (4) .همان،ص235،ص141،و ص150 و ص135،م31 و 32 و ص250.
5- (5) .همان،ص138،139،م36.

است؛مثل حکم به بنا بر اکثر هنگام شک در تعداد رکعت های نماز،که به احتیاط تمسک می کند. (1)

اصل برائت: در آن جا که از سوی شارح نص قطعی نرسیده است و ذمه مکلف به حکمی اشتغال ندارد،اصل برائت جاری می کند؛مثلاً در مورد عدم ناقضیت مذی و وذی در وضو می گوید:

ان نقض الطهر حکم شرعی لامحاله،لایجوز اثباته إلا بدلیل شرعی،و لا دلیل أنهما ینقضان،و الرجوع الی الاخبار الآحاد فی ذلک غیر مغن؛لأنا قد بینا فی مواضع أن اخبار الآحاد لایعمل علیها فی الشریعه. (2)

سید استصحاب را حجت نمی داند و معتقد است عقل بر نفی حجیت استصحاب دلالت دارد. (3)

سید مرتضی یکی از پایه گذاران شیوه تألیف فقه مقارن در میان امامیه است و تألیفات متعدد در این باره دارد؛به طوری که تقریباً همه کتب و بیشتر رساله های استدلالی موجود او متأثر از این سبک بوده و فقه را در این قالب عملی کرده است.

«علم الخلاف»یا«فقه تطبیقی»یکی از سبک های تألیفات فقهی است که در آن آرا و انظار مختلف فقها بیان می شود و ضمن ارائه استدلال بر رأی مختار،به رد ادله دیگران و مناقشات آنها می پردازد.حال گاهی اختلاف آراء بین فقهای امامیه بیان می شود و گاهی بین آراء امامیه و دیگر مذاهب تطبیق می گردد که تألیفات علم الخلافی سید مرتضی از قسم دوم است. (4)

1- (1) .الانتصار،ص156،م54 و نیز الانتصار،ص332 و ص245،م128 و ص169،م68.
2- (2) .همان،ص120،م20.ممکن است این دلیل را استححاب شک در واقع نیز قلمداد کنیم؛اما اصل برائت عام تر است؛به خصوص آن که دلیل برائت را حکم عقل می دانستند.
3- (3) .سید مرتضی،الذریعه،ج1،ص356.
4- (4) .فقه اهل بیت،شماره 17 و 18.

دوم)آثار فقهی و اصولی سید مرتضی

اشاره

سید محسن امین 89 عنوان کتاب و رساله برای سید مرتضی شمرده است (1)که برخی از آنها عبارتند از:شافی،انتصار،الذخیره،تنزیه انبیا،و امالی.

شریف مرتضی به مباحث اصول فقه توجه عمیقی داشته و در پی آن کتاب و رساله های مختلفی درباره مباحث اصولی به نگارش درآورده است که برخی از آنها عبارتند از:

الخلاف فی اصول الفقه، (2)المسائل المفرده فی اصول الفقه، (3)مسائل منفردات فی اصول الفقه، (4)الذریعه الی اصول الشریعه، (5)حجیه الاجماع، (6)دلیل الخطاب، (7)مسئله فی عدم حجیه الخبر الواحد، (8)مسئله فی عدم الدلیل،دلیل العدم و بیان مورده، (9)مسئله فی طریق الاستدلال علی فروع الامامیه، (10)ابطال القیاس، (11)ابطال العمل بخبر الواحد، (12)مسائل الخلاف فی الاصول، (13)جواب المسائل التبانیات، (14)

1- (1) .سید محسن امین،اعیان الشیعه،ج8،ص219.
2- (2) .همان،و آقا بزرگ تهرانی،الذریعه،ج7،ص236.
3- (3) .سید محسن امین،اعیان الشیعه،ج8،ص219.
4- (4) .خوانساری،روضات الجنات،ج4،ص302.
5- (5) .آقا بزرگ تهرانی،همان،ج10،ص26.
6- (6) .همان،ج6،ص269.
7- (7) .سید محسن امین،همان،ج8،ص219؛آقا بزرگ تهرانی،همان،ج20،ص386.
8- (8) .آقا بزرگ تهرانی،همان،ج20،ص389.
9- (9) .همان،ص390.
10- (10) .همان،ص389.
11- (11) .همان،ج1،ص70.

12- (12) .ادب المرتضی،ص411.
13- (13) .آقا بزرگ تهرانی،همان،ج20،ص389.
14- (14) .سید مرتضی،رسائل الشریف،ج1،ص5-21.

جواب المسائل الموصلیات الثالثه، (1)جواب الطرابلسیات الثانیه (2)و المصباح فی اصول الفقه. (3)

مهم ترین اثر اصولی سید مرتضی کتاب الذریعه است که ویژگی های این کتاب در پی می آید.

گستردگی

الذریعه اولین کتاب گسترده اصولی شیعی است که همه مباحث اصولی را به صورت مفصل و جامع بررسی کرده است.پیش از آن،کتاب التذکره باصول الفقه شیخ مفید است که به رئوس کلی عناوین اصولی بسنده کرده و حجم آن به سی صفحه هم نمی رسد؛در صورتی که الذریعه در دو جلد و به صورت وسیع،همه مباحث اصولی را با شیوه ای عالمانه بررسی کرده است.

استدلالی

سید در همه مباحث اصولی ضمن بیان رأی مورد نظر،به استدلال و ابطال استدلال های مخالفان پرداخته است.بر این اساس،الذریعه کتابی علمی بوده و همواره مورد توجه دانشمندان پس از او بوده است.این ویژگی(استدلالی بودن)یکی از امتیازات الذریعه نسبت به التذکره است.

بیان دیدگاه های مختلف

سید به دلیل احاطه فراوانی که بر اقوال و دیدگاه های مختلف در مباحث اصولی داشته،پیوسته در آغاز هر بحثی به آرا و مکاتب مختلف اصولی اشاره کرده و به گونه ای عالمانه آنها را به بوته نقد کشانده است.در این باره به مرزهای

1- (1) .همان،ص200-212.
2- (2) .همان،ص315-371.
3- (3) .مقدمه الذخیره فی علم لکلام،ص56.

مذهبی منحصر نشده و بر این اساس دیدگاه های«فقها»و«متکلمان»دو مکتب معروف در اصول را نقل کرده است.

نوگرایی

علم الهدی کتاب خود را در میان کتاب های دیگر اصولی،بی نظیر توصیف کرده است. (1)او در ادامه،بار دیگر بر نوگرایی در اصول تأکید کرده و گوشزد می کند که در این جهت از کتاب های عامه کمکی نگرفته است. (2)

نقّادی

او تنها به تصویر و بیان دیدگاه های مختلف اکتفا نکرده؛بلکه نقد و انتقاد بر اساس اصول علمی را در این کتاب در نظر آورده است؛ازاین رو چنین اظهار می کند:«گرچه پس از تحریر و تنقیح دلایل آنان،به نقد و تبیین سستی آنها پرداخته ایم». (3)

ج)شیخ طوسی(مکتب فراگیر)

اشاره

شیخ الطائفه،ابوجعفر محمد بن حسن بن علی طوسی(389-460ق) (4)

1- (1) .همان،ص5.
2- (2) .همان،ص6.
3- (3) .همان،ص5.
4- (4) .شیخ در سال 385 قمری به دنیا آمد و در سال 408 قمری(23 سالگی)از خراسان به بغداد مهاجرت کرد.از زندگی او در خراسان اطلاعات زیادی در دست نیست.پنج سال نزد شیخ مفید تلمذ کرد.پس از آن به حلقه شاگردان سید مرتضی ملحق شد.سید بیش از همه بدو عنایت داشت و هر ماه دوازده دینار برای او مقرر داشته بود.پس از وفات سید مرتضی ریاست و مرجعیت بدو منتقل شد.او 24 سال زعامت شیعه را بر عهده داشت که نیمی از آن را در بغداد ماند تا این که سال 448 قمری

طغرل بیک(نخستین پادشاه سلجوقی)وارد بغداد شد و آتش فتنه میان شیعه و سنی بالا گرفت.به فرمان او کتابخانه بزرگ شیعه که ابونصر شاپور بن اردشیر(وزیر بهاء الدوله بویهی)تشکیل داده بود و از غنی ترین کتابخانه های بغداد بود به آتش کشیده شد.شیخ طوسی از این کتابخانه و کتابخانه استادش سید مرتضی-که می گویند مشتمل بر هشتاد هزار کتاب بود-بهره می برد.سرانجام،آتش آن فتنه،دامان شیخ طوسی و یارانش را فرا گرفت و کتاب های او و کرسی درس او را نیز در آتش سوزاندند یا به تاراج بردند و او مجبور به هجرت به نجف اشرف شد و دوازده سال پایان عمر خود را همان جا ماند.و در سال 460 قمری در 75 سالگی دنیا را ترک گفت.نجف اشرف که پیش از آمدن شیخ،پایگاه معدود محدثان شیعه بود،پس از هجرت او حوزه ای عظیم گشت و به تدریج جایگزین حوزه بغداد گردید.او بر حسب وصیت خود،در خانه خویش مدفون شد؛خانه ای که بعدها به مسجد تبدیل شد و امروزه یکی از مهم ترین مساجد نجف اشرف است.تا حدود یک قرن پیش،هر گاه فقها به طور مطلق می گفتند«شیخ»مقصودشان شیخ طوسی بود و اگر«شیخان»می گفتند،مقصودشان شیخ مفید و شیخ طوسی بود.از اساتید شیخ،علاوه بر شیخ مفید و سید مرتضی،می توان از حسین بن غضائری و شیخ ابوالحسین نجاشی نام برد که دو شخصیت بزرگ در علم رجال و صاحب تألیف در این زمینه هستند.شاگردان او از اهل سنت،بسیار است و از شیعه تا حدود سیصد نفر را ذکر کرده اند که از جمله آنها پسرش ابوعلی،ملقب به مفید ثانی(522 ق)است.او شرحی بر کتاب النهایه پدرش نگاشت.ابوعلی فرزندی داشت به نام شیخ ابوالحسن محمد که مردی عالم و عابد و زاهد بود و پس از وفات پدر،ریاست و مرجعیت بدو منتقل شد.دختران شیخ طوسی نیز اهل فضل و عالم به فقه بودند.از دیگر شاگردان شیخ،می توان نجم الدین حلبی(447ق)،قاضی ابن براج(481ق)ابوالفتح کراجکی(449ق)را نام برد.

دست پرورده مکتب فقهی-کلامی بغداد و خود صاحب مکتب فقهی پر دامنه ای است که پس از گذشت بیش از هزار سال،باز هم آرا و اندیشه ها و نیز مبانی و منهج فقهی وی مورد توجه پژوهشگران و فقیهان است.

یکم)خدمات شیخ به فقه امامیه

-از انزوا درآوردن فقه شیعه و طرح آن در میان سایر مذاهب اسلامی؛

-استحکام و تقویت احکام فقهی مختص شیعه و پاسخ گویی به شبهات مخالفین درباره تفرد شیعه در آن احکام؛

ص:128

-زدودن مسائل غیر فقهی از فقه و به تبع آن اصول فقه و پیراستن و تنظیم و ترتیب فقه،در سبک های مختلف آن؛

-تحکیم مبانی فقهی متداول در میان امامیه و نیز ارائه دیدگاه این فرقه درباره برخی از ادله و مبانی احکامی که در میان دیگر فرقه های اسلامی متداول بوده و تعیین دایره مشروعیت آنها؛

-اعلام دیدگاه امامیه درباره فروع و موضوعات فقهی متداول در میان فرقه های اهل سنت و از این طریق پاسخ گویی به تنقیص و تشنیع شیعه از سوی مخالفان،به علت کمی فروع فقهی امامیه،که در واقع توانایی مبانی ایشان را در ارائه حکم شرعی در مورد آن فروع،هدف قرار داده بودند.شیخ الطائفه در زمان خود مواجه بود با نوع دیگری از اشکال تراشی و عیب جویی از جانب عامه،که این بار فقه شیعه را به کمی تفریعات متهم می کردند.باید بدانیم که در عصر او،به سبب اقدامات مؤثر استادانش در زدودن اشکال درباره مسائل متفرد شیعه،تا حد زیادی از شدت این مسئله کاسته شده بود و شیخ نیز دغدغه کمتری در مورد آن داشت.

دوم)تنظیم و عرضه فقه در سبک های مختلف

اشاره

شیخ طوسی فقه امامیه را در سبک های مختلف تنظیم و عرضه کرد.در این قسمت به طور مختصر این سبک ها را مرور می کنیم:

فقه تطبیقی

در میان فقهای امامیه-تا آن جا که از آثار بر جای مانده از ایشان بر می آید-آغازگر این روش مکتب بغداد به زعامت شیخ مفید (1)و پس از او سید مرتضی

1- (1) .کتاب فقهی وی در این باره عبارت است از:الاعلام فیما اتفقت الامامیه علیه من الاحکام مما اتفقت العامه علی خلافهم فیه،که آن را به درخواست شاگردش،سید مرتضی تألیف کرده است.

است.هدف عمده آنان مقابله با نسبت ها و عیب جویی های ناروای فقهای عامه درباره فقه امامیه بود و مهم تر از همه،این که می گفتند:برخی از آرای فقهی امامیه بر خلاف دیگر مذاهب فقهی و اجماع مسلمانان است؛ ازاین رو،آن را بدعت خوانده و خروج از دین تلقی می کردند.فقهای عامه با بزرگ نمودن این مطلب،می کوشیدند به اختلافات دامن زده و تا به انزوای امامیه و دور شدن حکومت و مردم از پیشوایان آنها بینجامد؛از این رو،دفاع از مذهب-که یکی از بهترین راه های آن روش فقه تطبیقی وعلم الخلاف بود-در صدر اهداف فقهای امامیه در این دوره قرار گرفت.

شیخ طوسی نیز پس از استادان خود،با همین انگیزه به تألیف در فقه تطبیقی اقدام کرد و اثر اصلی وی در این مورد کتاب الخلاف است.اگر چه در دیگر آثار فقهی خود-به خصوص کتاب مبسوط-نیز به بیان دیدگاه های عامه و مقایسه آن با فقه امامیه پرداخته است؛اما در شیوه اعمال این روش و برخورد با مخالفان و عرضه فقه الخلاف،میان او و استادانش تفاوت های ظریفی وجود دارد،که در پی به آنها اشاره می کنیم:

اول این که شیخ نیازی نمی دید مانند شیخ مفید و سید مرتضی،در ظاهر عبارات خود و در هر یک از فروع،پیاپی به این نکته تصریح کند که این حکم به شیعه اختصاص دارد و سپس با لحنی همراه با جدل،از آن دفاع نماید.این بدان معنا نیست که او لحن تند و دفاع گونه استادان خود را نمی پسندید؛بلکه دلیل این نوع موضع گیری آن است که وی دیگر نیازی به این تعابیر تند نمی دید و اقدامات استادان خود را برای به ثمر رسیدن بخشی از اهدافشان کافی می دید و اکنون لازم می دانست با این شبهات و اشکالات،به صورت عادی تر برخورد کرده

و بهای چندانی به آنها ندهد و در عوض،برای فقه شیعه،در میان دیگر مذاهب فقه اسلامی-به خصوص در روش علم الخلاف-جای تازه ای باز نماید،و این امر می بایست با سبک و لحن عادی و متداول آن روش فقهی انجام می پذیرفت،که شیخ سعی داشت آن را رعایت کند.

بنابراین،روش فقه تطبیقی شیخ در هدف،مطابق با کارهای استادانش و متأثر از آنهاست؛چنان که در روش استدلال نیز از ایشان الگو گرفته است؛ اما در کلیت کار و پردازش عبارات و مناقشات،به روش اصلی و متداول علم الخلاف و آن چه در آن زمان مرسوم بوده،پای بند شده است و چه بسا همین امر موجب شده کتاب خلاف او نسبت به آثار مفید و مرتضی در فقه تطبیقی،از شهرت بیشتری برخوردار باشد و اغلب،او را بانی این روش فقهی بدانند.

دومین تفاوت-که در واقع متفرع بر تفاوت اول نیز می باشد-آن است که شیخ بیش از دیگران به بیان فروع فقهی می پردازد و حجم کتاب خلاف او،در عین ایجاز در عبارت،بسیار بیشتر از انتصار است.این بدان دلیل است که شیخ در خلاف می کوشد از شیوه متداول فقه تطبیقی استدلالی،پیروی کند؛ازاین رو،خود را مانند سید به ذکر فروع متفرد امامیه ملتزم نمی کند؛بلکه از احکامی که در آنها اغلب فقیهان عامه با امامیه اتفاق نظر دارند نیز یاد می کند. (1)هم چنین وی بیش از سید،به نقل آرای فقها و استقصای اقوال می پردازد؛امری که لازمه یک کتاب خلاف و از مؤلفه های اصلی آن می باشد.از عوامل مهم که موجب فراوانی

1- (1) .مانند خلاف،ج1،ص78،م26،و ج4،ص185،م7،و ج4،ص171،م2،و ج6،ص85،م16.اینها نمونه هایی است که فقهای عامه و خاصه در آنها تقریباً اتفاق دارند؛اما فروعی که میان امامیه و برخی از فقها و مذاهب عامه یا بیشتر آنها،اتفاق نظر هست،از تعداد زیادی برخوردارند که این امر با مراجعه ای اجمالی به کتاب خلاف به دست می آید.

تفریعات شیخ در خلاف شده،این است که شیخ در بیشتر آثار فقهی اش،بر آن است که بر فروع فقهی شیعه بیش از پیش بیفزاید و در مورد هر یک،رأی و نظر امامیه را بر اساس مبانی آن تعیین کند.

فقه فتوایی

از دیگر روش هایی که شیخ الطایفه به وسیله آن،به عرضه فقه امامیه و تثبیت آن پرداخته است،روش«فقه فتوایی»است.پیش از وی نیز بزرگان فقه شیعه،هر یک به نوعی،به بیان آراء و انظار و محصول اجتهاد خویش،در قالب فتاوای عاری از استدلال و مناقشه اقدام می کرده اند.کتاب هایی نظیر هدایه و مقنع از شیخ صدوق رحمه الله،مقنعه از شیخ مفید و جمل العلم و العمل از سید مرتضی،از این نوع آثار هستند.معمولاً هدف هر یک از این آثار آن بوده است که با دسته بندی و تنظیم فتوای آن فقیه،آنها را در اختیار جامعه علمی و فقهی و نیز مقلدان وی قرار دهد.

اما در این میان،روش فتوایی شیخ طوسی رحمه الله از ویژگی ها و برجستگی هایی برخوردار است که او را از دیگران ممتاز کرده و تأثیر بسیار عمیقی در جهت گیری و تطور این روش،در آیندگان بر جای گذاشته است.مهم ترین اثر شیخ در این روش،کتاب النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی می باشد.شیخ در این اثر،جز آن که در هدف فوق(تنظیم و تنقیح فروع و دسته بندی آنها)از موفقیت های بسیاری برخوردار بوده،بر آن است که تا حد ممکن،همه فروع و احکام شرعی مورد ابتلا و بحث در میان امامیه و گاهی عامه را در عباراتی هماهنگ و سهل الوصول،ترکیب و عرضه کرده و از هر گونه ایجاز و اطناب مخل به فهم معانی،پرهیز کند.

شیخ با رعایت ترتیب متداول ابواب فقهی،در هر یک از ابواب سعی می کند فروع مورد نظر را در جای خود قرار دهد و هر یک از موضوعات و فصول را به ترتیب منطقی آنها بچیند.هم چنین می کوشد فقه فتوایی خود را بدون ذکر هر گونه استدلال یا قول دیگران عرضه کند.

فقه تفریعی

فقه تفریعی از دیگر روش های فقهی شیخ است که به دلیل مبدع بودن وی در آن،بیش از سایر مناهج فقهی وی مورد توجه فقه پژوهان واقع شده است و بر اساس همین روش،شیخ فروع بسیاری از اهل سنت را وارد فقه امامیه کرد و این فروع تا مدتی طولانی در متون فقهی شیعه باقی ماند.

در واقع میان فقه تفریعی و فقه تطبیقی شیخ ارتباط زیادی وجود دارد؛ بدین صورت که یکی در خدمت دیگری است و از آن بهره برداری می کند.آن چه شیخ با عنوان مسائل فروع در ذیل یک فصل ذکر می کند،بیش از هر چیز ناظر به اقوال و آرای دیگر اصحاب امامیه و در غالب موارد عامه است و این خود نوعی فقه تطبیقی و علم الخلاف است که هدف اصلی و جنبه آشکارتر آن ارائه اقوال مختلف در مسئله نیست؛بلکه منظور آن است که اقوال و فروع مختلف در هر مسئله بیان شود و به واسطه آن،دیدگاه امامیه در مورد صحت و سقم و دلیل اقوال عامه و نیز مناقشه با آن ذکر شود و بالاخره به فروعی که شاید بر اساس مبانی امامیه جایی برای ذکر آنها نیست،نیز به طور مستدل پرداخته شود.شیخ در این روش ابتدا حکم اصلی و کلی مسئله را مطرح و سپس شقوق و محورهای مختلف آن را بیان می کند. (1)

1- (1) .فقه اهل بیت،ش 23،ص227.

فقه استدلالی

شیخ طوسی یکی از بزرگ ترین بنیان گذاران و توسعه دهندگان روش اجتهاد و استنباط فقهی است که مانند آن در ادوار گذشته فقه امامیه،متداول نبوده است.البته ما معتقدیم که شیخ این روش اجتهاد و استدلال را در محضر استادان خود(شیخ مفید و سید مرتضی)فرا گرفته؛از این رو به نظر می رسد این که برخی وی را مؤسس اجتهاد مطلق معرفی کرده اند،وجهی نداشته باشد. (1)و (2)سبک فقه تفریعی و استدلالی شیخ،در کتاب ارزشمند المبسوط خود را نشان داده است.

سوم)ویژگی های مکتب فقهی شیخ طوسی

توجه به علم اصول و تنقیح و تدوین منابع استنباط و حدود و شرایط بهره برداری از آن،در مکتب بغداد به اوج خود رسید و آن به طور عمده تحت تأثیر دو عامل بود:

-اختلاف میان مکتب محدثان و متکلمان بغداد در چگونگی استناد به اخبار و شرایط قبول آن؛

-اختلاف میان فقیهان امامیه و عامه در مشروعیت و صحت استناد به برخی ادله فقه؛مانند قیاس و استحسان،و نیز شرایط و محدوده دلالت برخی دیگر؛مانند اخبار.

بنابراین شاگردان شیخ مفید کوشیدند اصول فقه شیعه را به صورت مستدل و مستقل پایه گذاری کنند.سید مرتضی،کتاب ذریعه و شیخ طوسی عده الاصول را نگاشت.

1- (1) .علامه آقا بزرگ تهرانی در مقدمه خود بر تفسیر تبیان می گوید:«وفقد أسس طریقه الاجتهاد المطلق فی الفقه وأصوله».
2- (2) .فقه اهل بیت،ش23.

درباره شیخ طوسی،افزون بر دو عامل پیشین باید مورد دیگری را اضافه کنیم و آن نقد و تصحیح برخی از مبانی استادش،سید مرتضی در عمل به خبر واحد است.

شیخ طوسی ملاک در تنظیم مباحث اصول را خطاب(ادله فقه)قرار داده و معتقد است که مباحث اصول یا پیرامون خود خطاب و اقسام آن است یا راه های اثبات خطاب یا آن چه خطاب طریق به آن است. (1)وی ابتدا مباحث خبر را مطرح می کند؛زیرا خبر طریق اثبات خطاب است؛آن گاه اقسام خطاب را مطرح می کند که عبارتند از:اوامر و نواهی،عام و خاص،مطلق و مقید،مجمل و مبین،ناسخ و منسوخ و در خاتمه مبحث اجماع،قیاس و اجتهاد و حظر و اباحه.

شیخ علاوه بر تدوین و تنقیح علم اصول و تحکیم مسائل آن،به صورت عملی نیز در استنباط احکام و استدلال بر فروع فقهی،نسبت به برخی از ادله عنایتی ویژه مبذول داشته که عبارتند از:

-گسترش دامنه استدلال به آیات شریفه؛

-توجه به اجماع در جایگاه یکی از ادله احکام؛

-توسعه ادله روایی و رشد فقه استظهاری.

ویژگی مکتب فقهی شیخ و نوآوری ها و دست آوردهای آن را می توان زاییده سه اصل فوق دانست که او هر سه را با هم در نظر می گرفت و حرکتی تناوبی و رفت و برگشت به هر سه داشت.ما این سه اصل را به هرمی تشبیه می کنیم که رأس آن را آیات قرآن و دو گوشه دیگر را اخبار و اقوال فقها(اعم از امامیه و عامه)در بر می گیرد،و عامل ناظر بر استناد به هر سه،ضروریات عقلی است.

از ویژگی های بسیار مهم شیخ-که آن را نسبت به مکاتب فقهی پیش از وی

1- (1) .العده فی اصول الفقه،ج1،ص7و8.

ممتاز کرده و تا حدود زیادی نیز می توان آن را متأثر از مکتب شیخ مفید قلمداد کرد-آن است که او به هر سه اصل فوق،با هم توجه داشته و معمولاً یکی را فرو نمی گذارد تا به دیگری بپردازد.وقتی که اخبار را مورد استناد قرار می دهد،توجه دارد اگر خبری بر خلاف صریح آیات قرآن است،آن را از درجه اعتبار ساقط کند و اگر به آیه ای استناد می کند،مقیدها یا مخصص های آن را در اخبار،مورد توجه قرار دهد.و بالاخره در هر دو مورد به اقوال امامیه و عامه توجه کرده و ملزم است بر خلاف اجماع طایفه امامیه حکمی ندهد.هر چند مخالف همه مذاهب دیگر باشد. (1)

چهارم)توجه به نقش عقل در استنباط

پس از شیخ مفید و سید مرتضی،شیخ طوسی نیز به دلیل عقل توجه نموده و در مواردی از نقش عقل و دلیل عقلی در آثار خود یاد کرده است:

-همانند شیخ مفید و سید مرتضی به وسیله دلیل عقلی عموم را تخصیص می زند. (2)

-او معتقد است به سبب دلیل عقلی از ظاهر و حقیقت کتاب دست برداشته می شود و به مجاز تبدیل می گردد؛ (3)

-عقل را در باب اطاعت و عصیان حاکم می داند؛ (4)

-دلیل عقل را یکی از قراین صحت خبر واحد و اعتبار آن می داند؛ (5)

1- (1) .فقه اهل بیت،ش24.
2- (2) .شیخ طوسی،عده الاصول،ج1،ص336،«تخصیص العموم بادله العقل و...صحیح».
3- (3) .همان،ص337؛«...ان ظاهر الکتاب و حقیقته یترک الی المجاز بدلیل العقل...».
4- (4) .همان،ص331؛«...علمنا بالعقل ان الله تعالی یثیب المؤمن علی طاعته...».

5- (5) .همان،ص143.

-در مسائل جدید،درصورتی که حکمشان بیان نشده باشد عقل را مرجع می داند. (1)

با این حال شیخ طوسی نیز همانند فقها و اصولیین پیش از خود از دلیل عقلی در جایگاه منبعی در کنار سایر منابع استنباط احکام یاد نکرده و بحث مستقلی را به آن اختصاص نداده است.

پنجم)حجیت خبر واحد

یکی دیگر از ویژگی های مکتب فقهی شیخ طوسی آن است که شیخ طوسی بر خلاف استادان خود،خبر واحد را حجت دانست و گفت:«هر گاه خبر واحد از طریق اصحاب امامیه و از پیامبر صلی الله علیه و آله یا یکی از ائمه علیهم السلام نقل شود و در روایت راوی آن طعنی نباشد و در نقلش سدید باشد،عمل به آن جایز است». (2)

نکته تعجب انگیز این که شیخ طوسی درست در مقابل سید مرتضی که مدعی اجماع امامیه بر انکار اخبار واحد بود،مدعی اجماع فرقه محقه بر اعتبار آن شدند و همین امر باعث گردید فقهای متأخر در صدد توجیه و جمع بین این دو ادعای اجماع برآیند. (3)او هم چنین معتقد است قراین بر صحت مضمون اخبار دلالت دارد؛نه بر صحت خود اخبار؛زیرا ممکن است اخبار جعلی باشند.سپس اشاره می کند که«هر گاه خبری از این قراین خالی باشد خبر واحد محض خواهد بود و چنین خبری در صورتی که دلیلی از کتاب و سنت و اجماع بر خلافش دلالت

1- (1) .همان،ج2،ص434؛«و متی حدث حادثه و لم یبین الحکم فیها فان ذلک یدل علی أنها باقیه علی حکم العقل....».
2- (2) .شیخ طوسی،عده الاصول،ج1،ص126.
3- (3) .در این زمینه به نظر می رسد شیخ انصاری در رسائل خود کامل ترین بحث را مطرح و بین این دو ادعا جمع نموده اند(رسائل،ج1،ص145 و 162).

نکند و نظر طایفه درباره آن روشن نباشد،مورد بررسی قرار می گیرد که آیا خبر دیگری معارض با آن هست یا خیر؟چنان چه معارض داشت به مرجحات رجوع می شود؛ولی اگر معارض نداشت عمل به آن واجب است؛ زیرا در این صورت اجماع فقها بر نقل آن است و وقتی بر نقلش اجماع باشد و دلیلی هم بر خلافش نباشد عمل به آن قطعی می شود». (1)

ششم)آثار فقهی و اصولی شیخ

حدود پنجاه اثر در رشته های مختلف علوم اسلامی برای شیخ نام برده اند.او در فقه سنتی به روش محدثان،کتاب النهایه و در فقه تفریعی،المبسوط و در فقه تطبیقی و مقارن،کتاب الخلاف را نگاشت.کتاب النهایه تا پیش از تألیف شرائع الاسلام به قلم محقق حلی،متن درسی حوزه های شیعه بوده است.کتاب المبسوط در عصر خود،مشروح ترین کتاب فقهی شیعه بوده است که در آن،فروع همراه با استدلال های مختصر و روان بیان شده است.نگارش المبسوط تحولی عظیم در فقه شیعه رقم زد.شیخ در مقدمه این کتاب می گوید:

من همواره از سوی جماعت مخالفان شیعه و متفقهان آنها می شنیدم که فقه ما اصحاب امامیه را سبک می شمردند و شیعه را به کم بودن مسائل و فروع فقهی شان متهم می ساختند...؛البته این نشانه بی خبری آنها از مذهب ما و کمی تأمل آنها در اصول ماست.اگر آنها در اخبار و فقه ما نظر می کردند،می فهمیدند که عمده مسائلی که ذکر می کنند در اخبار ما موجود و از ناحیه ائمه ما منصوص است؛امامانی که سخن آنها چون سخن پیامبر حجت است.هر مسئله و هر فرعی که آنها در کتاب های خود افزوده اند،ریشه اش در اصول ماست؛ولی نه بر اساس قیاس ظنی،بلکه به طریقی که

1- (1) .شیخ طوسی،عده الاصول،ج1،ص372-373.

علم به حکم پیدا شود.من همواره در این آروز بودم که کتابی در این باره بنویسم،ولی موانع و مشاغل متعدد مرا باز می داشت و البته بی رغبتی طایفه امامیه به این مباحث نیز همواره انگیزه مرا ضعیف می کرد.علت عدم توجه امامیه بدین مباحث آن بود که آنها اخبار را تدوین و عین الفاظ احادیث را حفظ می کردند؛به گونه ای که اگر کسی لفظ حدیث را در مورد مسئله ای عوض می کرد و همان معنا را با لفظ دیگری می آورد،باعث تعجب و موجب قصور در فهم مسئله می شد.من در قدیم که کتاب النهایه را نگاشتم،آن جا مصنفات اصحاب و همه مسائلی را که در اصول به طور متفرقه قرار داده بودند،جمع و به ترتیب کتاب های فقه ذکر کردم و انگیزه این کار را در اول همان کتاب گفتم؛ولی در آن جا متعرض مسائل تفریعی نشدم و در تعلیق بر مسائل را به الفاظ منقول در احادیث آوردم تا موجب وحشت نگردد.در آن جا وعده دادم که به تصنیف کتابی مخصوص به فروع اقدام کنم که به انضمام کتاب النهایه مجموعه ای کامل و کافی برای نیازمندان باشد.سپس در نظرم آمد که شاید این کار چندان نتیجه بخش نباشد و فهم آن بر خوانندگان مشکل گردد؛زیرا فرع وقتی فهمیده می شود که اصل در کنارش درج شود؛از این رو به نگاشتن کتابی که مشتمل بر همه ابواب سی گانه فقه باشد،عدول کردم و سعی می کنم که در هر باب،الفاظ را به مختصرترین شکل ممکن بیاورم و بر مجرد فقه بدون ذکر ادعیه و آداب بسنده کنم.در این جا،ابواب مختلف قرار می دهم و مسائل را تقسیم بندی و نظایر را کنار هم جمع می کنم و سعی در استیفای مباحث دارم.بیشتر فروعی را که مخالفان متعرض شده اند،ذکر می کنم و آن چه به نظرم می رسد و اصول و مذهب ما اقتضا دارد،بیان می کنم...و اگر خداوند اتمام این کتاب را برایم فراهم سازد،کتابی بی نظیر در میان کتب اصحاب و کتب مخالفان خواهد شد؛زیرا من تاکنون حتی یک کتاب از فقها سراغ ندارم که بر طبق مذهب ما و به طور مستوفا،اصول و فروع را بحث کرده باشد.کتب فقیهان سنی گرچه بسیار است،هیچ اثری از آنها اصول و فروع

را یک جا در بر ندارد.در میان اصحاب ما نیز جز آثار مختصر،در این زمینه چیزی نوشته نشده است. (1)

اما کتاب الخلاف از نظر ایجاز و حسن اسلوب و سلامت استدلال و ذکر اقوال همه مذاهب هنوز بی مانند است.شیخ علاوه بر نقل اقوال مختلف در این کتاب،به بررسی و موازنه علمی میان آنها پرداخته است.این کار،تکمیل کار سید مرتضی در الانتصار و شیخ مفید در الاعلام فیما اتفقت...است.

شیخ در اصول فقه،کتاب العده را نگاشت و در حدیث،دو اثر از کتب اربعه شیعه،یعنی تهذیب الاحکام و الاستبصار حاصل زحمات او است.عجیب تر آن که او در حدود 27 سالگی به نگاشتن تهذیب الاحکام اهتمام ورزید.

در رجال،از چهار کتاب اصلی این فن،سه کتاب به قلم شیخ طوسی است که عبارت اند از:الرجال که در آن حدود ده هزار از رجال به ترتیب طبقات معرفی شده اند.الفهرست در معرفی اصحاب امامیه و صاحبان اصول و کتب،و رجال کشی که اصل آن به دست ما نرسیده و تنها تلخیص شیخ طوسی از آن در اختیار ماست.این کتاب و دو کتاب الأمالی و المبسوط از ثمرات دوران اقامت شیخ در نجف اشرف است.در این دوران که شیخ از بیشتر شاگردان خود منفصل شده بود،با تألیف المبسوط در محیط آرام و خلوت نجف،کار علمی عظیمی انجام داد. (2)

نکته ها و پیام ها

1-تدوین اصول فقه

این دوره را می توان آغاز تدوین اصول فقه به صورت کتاب های جامع و

1- (1) .با اختصار و اندک تغییرات.
2- (2) .برای آشنایی با ابعاد شخصیت علمی شیخ طوسی به آثار منتشره شده از سوی کنگره هزاره شیخ طوسی-که در سال 1348 در دانشگاه مشهد برگزار شد-مراجعه کنید.

مستقل به حساب آورد و سه کتاب ارزشمند اصول فقه در این دوره تدوین شده است.التذکره باصول الفقه به دست شیخ مفید،الذریعه الی اصول الشریعه،سید مرتضی،و عده الاصول شیخ طوسی.

2-تدوین فقه مقارن

در این دوره ابتکار تدوین فقه مقارن به دست فقیهان برجسته آغاز گردید.چنان که گذشت در این باره کتاب الاعلام به دست شیخ مفید و الانتصار و الناصریات به دست سید مرتضی و کتاب الخلاف به دست شیخ طوسی نوشته شد.

3-تفریع فروع و فقه استدلالی

در این دوره با استفاده از قواعد و اصول کلی فروعات زیادی وارد فقه گردید.فقیهان در این دوره از عرضه فقه در محدوده روایات خارج شده و با استفاده از اصول و قواعد به استنباط بسیاری از فروعات فقهی که نص خاصی نداشت نائل شدند.

4-توسعه در ادله استنباط و وارد کردن عناصری مانند اجماع و عقل در منابع استنباط.

5-تفکیک صفوف اهل حدیث و اهل اجتهاد از یکدیگر و غلبه اهل اجتهاد بر اهل حدیث.

6-تدوین موسوعه های حدیثی و کتب اربعه شیعه.

7-بنیانگذاری شیوه اجتهاد معتدل و انقراض شیوه های عقل گرایی افراطی.

8-مدرسه های فعال این دوره

اشاره

در این دوره سه مدرسه فعال بودند:

مدرسه قم و ری

این مدرسه پایگاه اهل حدیث بود.از بزرگان این مدرسه به صدوقین،(پدر و پسر)اشاره کرد.جمع آوری،تنظیم و تبویب احادیث از خدمات این مدرسه است.

ص:141

مدرسه بغداد

این مدرسه پایگاه اهل اجتهاد بود.شیخ مفید و شاگردانش نظیر سید مرتضی و شیخ طوسی در این مدرسه نشو و نما کردند.

مدرسه نجف

پایه گذار این مدرسه شیخ طوسی است.شیخ طوسی در پایان عمرش به نجف هجرت کرده و حوزه دیرپای نجف را پایه گذاری کرد.

ص:142

3-دوره رکود اجتهاد

اشاره

هدف های آموزشی این فصل عبارتند از:

1.بررسی دوره رکود اجتهاد؛

2.آشنایی با فقیهان وابسته به جریان فکری متکلمان؛

3.آشنایی با فقیهان وابسته به جریان فکری اهل حدیث؛

4.آشنایی با فقیهان وابسته به جریان فکری شیخ طوسی.

این دوره به دوره رکود اجتهاد نامبُردار شده است.فقیهان این دوره به پیروی و تقلید از شیخ طوسی شهرت یافته اند.واقعیت آن است که در این دوره گرچه مکتب فقهی شیخ طوسی رواج بیشتری یافته بود،سه جریان فکری دوره قبل ادامه پیدا کرد.نخست جریان فکری متکلمان که افزون بر بغداد،شام و مصر در حوزه های امامی مناطق مختلف ایران هوادارانی استوار داشته است.دوم جریان فکری اهل حدیث و سوم جریان فکری شیخ طوسی که در مناطق مختلف جهان اسلام به ویژه ایران،طرفدارانی داشت و ما در این فصل به معرفی برجسته ترین چهره های هر یک از سه جریان می پردازیم.

فقیهان وابسته به جریان فکری متکلمان

اشاره

در این دوره فقیهانی وابسته به جریان فکری متکلمان در حوزه های مختلف ایران فعالیت داشته اند.

1-قزوینی رازی(حوزه ری)

از حوزه ری می توان«نصیرالدین عبد الجلیل قزوینی رازی» (1)نام برد.درباره تولد و وفات او گزارشی به دست نرسیده است.در زمینه حیطه دانش و فعالیت او منتجب الدین در شرح حالی که برای وی گشوده،از او با نام شیخی واعظ و عالمی فصیح یاد کرده است؛اما داده های رافعی در این باره دقیق تر است.او قزوینی رازی را واعظی اصولی دانسته و یادآور شده که وی افزون بر برخورداری از کلامی شیرین در وعظ،صاحب آثاری در باب اصول(ظاهراً اصول دین)نیز بوده است. (2)اطلاعات شوشتری درباره شخصیت علمی وی،برداشت هایی از کتاب نقض اوست (3)و مضامین آثار رجالی پسین،افزوده ای بر این چند منبع ندارد. (4)به هر روی مضامین کتاب نقض،به روشنی حکایت از تعمق او در مباحث کلامی و نیز چیرگی او بر مباحث فقهی دارد.

قزوینی رازی در بخش مهمی از کتاب نقض به پاسخ ایرادات فقهی مؤلف سنی کتاب بعض فضائح الروافض پرداخته و در عمل مباحثی تطبیقی و استدلالی

1- (1) .رافعی کنیه او را ابوالرشد(یا ابو الرشید)گفته است.(رافعی،التدوین،ج3،ص131؛ضبط محدث ارموی،مقدمه نقض،ص19).نسبت قزوینی که منتجب الدین و رافعی به وی داده اند و یادکرد او از سوی رافعی در شمار علمای قزوین(منتجب الدین،الفهرست،ص129 و رافعی،همان)حاکی از آن است که خاستگاه وی قزوین بوده و در آن محیط برآمده است.به تصریح رافعی،وی بعدها به ری کوچیده و آن دیار را موطن گزیده است.(رافعی،همان،ج3،ص132).همین امر موجب شده است تا در کنار نسبت قزوینی،نسبت رازی نیز به وی داده شود.
2- (2) .رافعی،التدوین،ج3،ص132.
3- (3) .شوشتری،مجالس المؤمنین،ج1،ص482.
4- (4) .حر عاملی،امل الآمل،ج2،ص143؛افندی،ریاض العلماء،ج3،ص71-73؛محدث ارموی،مقدمه نقض،ص20.

در حیطه انفرادات فقهی امامیه ارائه کرده است.قزوینی رازی چنان که بارها در اثنای کتاب تصریح کرده،مشرب اصولی دارد و توجه ویژه او به آراء سید مرتضی و عالمان مکتب متکلمان در سراسر کتاب،نشان از تعلق او به این مکتب دارد.وی در موضعی از کتاب به بحث درباره حجیت خبر واحد-یکی از اختلافات شاخص میان مکتب متکلمان و مکتب شیخ طوسی- نیز پرداخته و موضع خود را نشان داده است.با وجود احتیاط بسیار در پرهیز از موضع گیری در مسئله ای که از اختلافات داخلی امامیه است،قزوینی رازی در این موضع از کتاب،خود از موضع تحدید حجیت در خبر متواتر و خبر محفوف به قراین سخن گفته و حجیت خبر واحد در غیر این حالت را تنها قول برخی از امامیه شمرده است. (1)وی در موضعی دیگر با وضوحی بیشتر حجیت خبر واحد را به نقد گرفته است. (2)از استادان او تنها برادرش اوحد الدین حسین قزوینی (3)و ابو منصور مظفر عبادی (4)در متن نقض ضبط شده است؛اما انتظار می رود او از عالمان برجسته مکتب متکلمان در نسل پیش از خود چون رشید الدین عبد الجلیل رازی و بزرگان دیگری که بارها در کتاب نقض از آنان تجلیل کرده نیز دانش آموخته باشد.از شاگردان او کسی شناخته شده نیست.

2-طبرسی(حوزه خراسان)

اشاره

از حوزه خراسان امین الدین،ثقه الاسلام،ابو علی فضل بن حسن بن فضل

1- (1) .قزوینی رازی،نقض،ص573-575.
2- (2) .همان،ص39 و ص30.
3- (3) .همان،ص495.
4- (4) .همان،ص522.

طبرسی (1)(548 ق)فقیه و مفسر نامدار سده ششم هجری را که بیشتر به سبب تفسیرش(مجمع البیان)شهرت یافته می توان نام برد.در منابع،شخصیت وی با عنوان فقیه مورد توجه قرار نگرفته و شخصیت فقهی او تحت الشعاع شخصیت تفسیری اش بوده است.تنها شوشتری با استناد به نقل فتوایی از او در اللمعه الدمشقیه از شهید اول،استنتاج کرده که وی«مجتهد»نیز بوده است. (2)وی افزون بر فقه و تفسیر،در قرائت،نحو و شعر نیز تبحر داشته و این چیرگی به خوبی در آثار او،به ویژه مجمع البیان بازتاب یافته است.بیهقی یادآور شده که طبرسی افزون بر قرائات،در حیطه نحو نیز بی نظیر بوده و در علومی دیگر«به درجه افادت رسیده بوده»است. (3)از جمله ذکر کرده که طبرسی در علوم حساب و جبر و مقابله مشارالیه بوده است. (4)طبرسی به گفته بیهقی آثاری پرشمار داشته که در فهارس موجود تنها عناوین بخشی از آنها مضبوط مانده است.در میان آثار برجای مانده از طبرسی،این عناوین از اهمیت فقهی برخوردارند:

الف)مجمع البیان: عنوان تفسیر مشهور طبرسی که مؤلف در آن،ضمن تفسیر آیات الاحکام به بحث های فقهی نیز پرداخته و به بحث خود تا اندازه ای چهره مقایسه ای و استدلالی نیز داده است.وی در بررسی های مقایسه ای خود،فقه

1- (1) .طبرسی چنان که از اشارات خویش در مقدمه مجمع البیان و جوامع الجامع بر می آید،در حدود 470 قمری دیده به جهان گشود(طبرسی،مجمع البیان،ج1،ص34 و جوامع الجامع،ج1،ص2).درباره دوران تحصیل او،تنها با توجه به دانسته ها از استادانش،می توان گمانه هایی داشت.به هر روی به نظر می رسد که او تحصیل را در بیهق و دیگر نقاط خراسان آغاز کرده است.بخش مهمی از استادان طبرسی از عالمان خراسانند.
2- (2) .شوشتری،مجالس المؤمنین،ج1،ص490.
3- (3) .بیهقی،تاریخ بیهق،ص242.
4- (4) .همان،ص242.

امامیه را با دیدگاه فقیهان برجسته اهل سنت و در مواردی زیدیه به همسنجی نهاده است. (1)این تفسیر که مؤلف جلد نخست از آن را در سال 530 قمری به پایان آورده،به سرعت انتشار یافته (2)و در میان قرون متمادی،همواره از پر کاربرد تفاسیر امامیه بوده و بارها به چاپ رسیده است.

ب)المؤتلف من المختلف: این اثر که گزیده ای از الخلاف شیخ طوسی است،در هیچ یک از فهرست های به دست آمده از شاگردانش یاد نشده و تنها از طریق نسخه های خطی کتاب شناخته شده است.در حال حاضر نسخه هایی از این اثر در کتابخانه های حکیم،ملک و مجلس،در ایران و عراق شناخته شده است. (3)این اثر به کوشش مهدی رجایی در مشهد،1410 قمری به چاپ رسیده است.

مبانی اصولی طبرسی

طبرسی در مسئله حجیت خبر واحد نسبت به دیدگاه های شیخ طوسی نگاهی تأمل آمیز داشته و از تندی مخالفت های متکلمان با حجیت خبر واحد،در عبارات او کاسته شده است.طبرسی با حذف مطالبی که شیخ طوسی در تفسیر التبیان در ذیل آیات سه گانه مربوط به خبر واحد آورده است،نشان می دهد که به یک باره از موضع متکلمان درباره حجیت خبر واحد روی برنگردانده است؛اما از اعلام الوری،استفاده می شود که موضع شیخ طوسی در این باره،ذهن او را به خود مشغول داشته است.مباحثی دیگر چون مستقلات عقلی هم هست که در آنها طبرسی در کنار سید مرتضی جای گرفته و بر تأیید نظریه او اصرار ورزیده است. (4)

1- (1) .برای زیدیه،مثلاً ر.ک:طبرسی،مجع البیان،ج2،ص84 و 127 و ج3،ص280 و 284.
2- (2) .مثلاً ابن شهر آشوب،المناقب،ج1،ص14.
3- (3) .برای نسخ خطی،مدرسی طباطبایی،مقدمه ای بر فقه شیعه،ص79.
4- (4) .ر.ک:انصاری،مطارح الانظار،ص243.

به هر روی گفتنی است در برخی منابع متأخر اصولی،به وضوح طبرسی در کنار کسانی چون سید مرتضی،ابن براج،ابن زهره و ابن ادریس،از مخالفان قاطع حجیت خبر واحد نام برده شده است. (1)ویژگی دیگر او در حجیت ظواهر کتاب بوده است.طبرسی در بیانی که درباره حدیث«من فسّر القرآن برأیه...» (2)به دست داده،از این موضع دفاع کرده که ظواهر کتاب حجت است. (3)این دیدگاه طبرسی که در تعبیر اصولی از آن به«حجیت ظواهر کتاب»تعبیر شده در آثار متأخر اصولی مورد توجه قرار گرفته و او در جایگاه یکی از نظریه پردازان شاخص این حجیت،مطرح گشته است. (4)سرانجام باید یاد آور شد در برخی کتب متأخر اصولی،منع از عمل به ظن نزد امامیه-جز در مواردی منصوص مانند شهادت عدلین-دیدگاه طبرسی دانسته شده (5)و این از جمله مواضعی است که او از مواضع شیخ طوسی در التبیان فاصله گرفته است. (6)موضع نقل شده برداشتی از

1- (1) .انصاری،فرائد الاصول،ج1،ص240؛آخوند خراسانی،کفایه الاصول،ص294؛عراقی،نهایه الافکار،ج2،ص102؛مظفر،اصول الفقه،ج2،ص77.
2- (2) .مآخذ شیعی حدیث با قدری اختلاف در الفاظ عیاشی،ج1،ص17؛ ابن بابویه،کمال الدین،ص257؛ابن ابی جمهور،غوالی اللئالی،ج4،ص104؛ همین تعبیر در منابع اصولی و علوم قرآن از اهل سنت:سرخسی،الاصول،ج1،ص127،ج2،ص121؛غزالی،المنخول،ص427؛ زرکشی،البرهان،ج2،ص164؛با تعبیر من«من قال فی القرآن برأیه...»در منابع حدیثی اهل سنت:ترمذی،السنن،ج5،ص199؛نسایی،السنن الکبری،ج5،ص31 و شماری دیگر از منابع حدیثی.
3- (3) .طبرسی،مجمع البیان،ج1،ص39-40.
4- (4) .تونی،الوافیه،ص139-140؛فیض کاشانی،الاصول الاصلیه،ص33،ص196؛قمی،قوانین الاصول،ص397-398؛انصاری فرائد الاصول،ج1،ص140-141.
5- (5) .محمدتقی اصفهانی،هدایه المسترشدین،ص388،ص482 و انصاری،فرائد الاصول،ج1،ص246.
6- (6) .طبرسی،مجمع البیان،ج2،ص107،ج7،ص103؛ طوسی،التبیان،ج2،ص250،نیز ج2،ص74.

عبارات طبرسی در مجمع البیان است.طبرسی در مجمع البیان فتاوایی را نیز صادر کرده،از جمله او فتوای شیخ طوسی دایر بر کراهت تصویر موجودات ذی روح را تأیید کرده است. (1)هم چنین باید به فتوای او مبنی بر حرمت ذبیحه کسی که به ظاهر مسلمان است و باور به تشبیه یا تجسیم و جبر دارد اشاره کرد که موضع ویژه او بوده است. (2)وی هم چنین در کتاب غیر فقهی اعلام الوری نظرات مهمی درباره حکم قاضی به علمش،و اجرای حدود در زمان غیبت ارائه کرده است. (3)نمونه هایی نادر از فتاوای او،مانند فتوا بر عدم اشتراط اتحاد فحل،مورد توجه عالمان پسین چون شهید اول قرار گرفته است. (4)

3-ابن شهر آشوب(حوزه طبرستان و گرگان)

از حوزه طبرستان و گرگان،رشید الدین ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب سروی(588ق)را می توان نام برد.از نظر زمینه تخصص،تبحر ابن شهر آشوب در علوم قرآنی و حدیث از آثار بازمانده او به خوبی آشکار است؛اما گستره دانش او در حیطه فقه معمولاً از نظرها دور مانده است.اگرچه ابن شهر آشوب نوشته ای مستقل در باب فقه یا اصول نپرداخته،افزون بر طرح مباحث فقهی در دیگر آثارش،دانش او بر فقه در منابع کهن مورد تأکید قرار گرفته است.

1- (1) .طبرسی،همان،ج1،ص212؛طوسی،همان،ج1،ص236-237.
2- (2) .طبرسی،همان،ج3،ص271.
3- (3) .طبرسی،اعلام الوری،ص469-477.
4- (4) .طبرسی،مجمع البیان،ج3،ص54-55؛شهید اول،اللمعه الدمشقیه،ص188؛شهید ثانی،الروضه البهیه،ج7،ص353؛برای تحلیل این قول،ر.ک:شوشتری،مجالس المؤمنین،ج1،ص490؛گرجی،مقدمه جوامع الجامع،ج6؛برای نقلی دیگر از طبرسی،ر.ک:آبی،کشف الرموز،ج2،ص553.

باید توجه داشت که شاگردان ابن شهر آشوب اغلب در یادکرد استاد،وی را با لقب«فقیه»می خوانده اند. (1)ابن ابی طی از شاگردان او یادآور شده که وی دانش فقه اهل بیت علیهم السلام را به«نهایت»رسانیده بوده و بر اصول نیز آگاهی گسترده داشته است. (2)هم چنین گفتنی است ابن شاکر کتبی در توضیحی که درباره دانش آموزی ابن ابی طی نزد ابن شهر آشوب داده،یادآور شده که وی نزد ابن شهر آشوب فقه امامیه خوانده بوده است. (3)

ابن شهر آشوب دیدگاه های فقهی و اصولی خود را در کتاب متشابه القرآن و مختلفه-که گونه ای از تفسیر موضوعی قرآن است (4)-بیان کرده است.این کتاب بر اساس موضوعات گوناگون اصول عقاید،فقه،اصول فقه،علوم قرآن،ادبیات و غیر آن ترتیب یافته و مؤلف به دنبال پی جویی مباحث این علوم به صورت موضوعی در آیات قرآن کریم بوده است.بخش مربوط به اصول فقه و فقه از این کتاب،از ارزش فقهی قابل ملاحظه ای در حیطه تاریخ فقه امامیه در سده ششم برخوردار است (5)و بخش اصلی داشته های ما درباره اندیشه های فقهی-اصولی ابن شهر آشوب وامدار آن است.این اثر در تهران و در سال 1369 قمری،در دو جلد به چاپ رسیده است.

شاهد قاطع برای تبیین رابطه ابن شهر آشوب با مکتب متکلمان دیدگاه او درباره حجیت خبر واحد است که در این باره موضعی صریح بر خلاف تعالیم

1- (1) .ابن بطریق،خصائص الوحی المبین؛مشهدی،ص544؛ابن زهره،الاربعون،ص60،77.
2- (2) .ابن حجر،لسان المیزان،ج5،ص310.
3- (3) .ابن شاکر،فوات الوفیات،ج4،ص269.
4- (4) .مدرسی طباطبایی با تکیه بر همین اثر،او را در مقدمه ای بر فقه شیعه،ص85،جای داده است.
5- (5) .برای فهرستی از آثار،ر.ک:ابن شهر آشوب،معالم العلماء،ص119.

شیخ طوسی و موافق مکتب متکلمان اتخاذ نموده است.وی در توضیحات خود درباره آیه نفر و دیگر آیات مورد استشهاد در اثبات حجیت خبر واحد،این حجیت را مورد نقد قرار داده و بر این نکته که خبر واحد هم چون قیاس موجب علم و به طبع موجب عمل نیست،پای فشرده است.وی هم چنین با تکیه بر آیه «وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ» ، (1)یادآور شده که این آیه بر فساد عمل به خبر واحد دلالت دارد.او در ادامه افزوده که عامل به خبر واحد در شرع،عامل به ظن بدون علم به صدق راوی است و از همین رو داخل در تحت نهی این آیه خواهد بود. (2)همین موضع ابن شهر آشوب به خوبی نشان می دهد که در طبقه بندی مکاتب تاریخی فقه امامیه،او را نباید در شمار پیروان مکتب شیخ طوسی جای داد. (3)

فقیهان وابسته به جریان فکری اهل حدیث

جریان دوم در این دوره،جریان اصحاب حدیث است که در گذشته غالب بوده و هم چنان در طی این دوره به بقای محدود خود ادامه داده است؛از جمله شخصیت های وابسته به این گرایش در ری و نواحی مرکزی ایران،منتجب الدین ابو الحسن علی بن عبید الله رازی است.ابن فوطی او را محدث می خواند (4)و رافعی بارها با تعبیر«حافظ»از او یاد کرده است. (5)شاگرد دیگرش،محمد بن محمد حمدانی نیز از او با تعابیر«حافظ»،«سید الحفاظ»،«رئیس النقله»و«خادم

1- (1) .بقره،169.
2- (2) .ابن شهر آشوب،متشابه القرآن،ج2،ص153-153.
3- (3) .مدرسی طباطبایی،مقدمه ای بر فقه شیعه،ص51.
4- (4) .ابن فوطی،تلخیص مجمع الآداب،ویرایش قاسمی،ص5،ج775.
5- (5) .رافعی،همان،ج1،ص118،ج2،ص163،ج3،ص372.

حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله»نام برده است. (1)در یادکردهای متقدم از وی با عنوان فقیه یاد نشده و تنها در منابع متأخر به جنبه فقهی شخصیت او توجه شده است؛برای نمونه افندی در ریاض العلماء از او با عنوان فقیهی محدث یاد کرده است. (2)منتجب الدین گرایش فقهی را فرعی بر گرایش حدیثی خود داشته؛اما به هر روی چنان که افندی نیز توجه کرده،نسبت به فقه بی اهتمام نبوده است.تنها اثر فقهی شناخته شده از او،کتاب العصره است.این کتاب ردیه ای است بر قائلین به مضایقه در وقت قضای نماز فوت شده که برجسته ترین فرد قائل بدان در آن عصر ابن ادریس حلی بوده است.منتجب الدین در این اثر دیدگاه شیخ طوسی را نیز نقد کرده است. (3)

فقیهان وابسته به جریان فکری شیخ طوسی

اشاره

جریان سوم را مروجان فقه شیخ طوسی تشکیل می دهند که بیشترین موفقیت خود را در ایران به دست آورده است.

1-ابو علی حسن بن محمد طوسی«شیخ مفید ثانی»(بعد511ق)

ابو علی طوسی فرزند شیخ طوسی مهم ترین مروج فقه پدرش و انتقال دهنده آن به نسل های بعدی بوده است.از جزئیات زندگی او گزارش های دقیقی به دست نرسیده است؛ولی بر پایه دانسته ها از استادان و شاگردانش،می توان گمانه

1- (1) .سند آغازین الفهرست منتجب الدین،مقدمه کتاب،ص8.
2- (2) .افندی،ریاض العلماء،ج4،ص140.
3- (3) .صاحب جواهر،جواهر الکلام،ج13،ص34-35،ج13،ص78؛قابل مقایسه با نمونه ای متأخرتر از تک نگاری ها در این باره ابن طاووس،«رساله عدم مضایعه الفوائت»،سراسر اثر.

زد که در زمان درگذشت پدرش در 460 قمری،حدود دو دهه از عمر او سپری شده بوده است.وی در 455 قمری از پدرش اجازه ای دریافت کرده که گمان می رود در نوجوانی بوده است. (1)وی بیش از پنجاه سال پس از درگذشت پدر زیسته و از همین رو،نقش مهمی در پیوند شیخ طوسی با طبقات بعدی ایفا نموده است. (2)ابو علی در طول تحصیل خود افزون بر پدرش، (3)از شیوخی از امامیه و اهل سنت چون سلارِ دیلمی (4)و ابوالطیب طبری (5)دانش آموخت. (6)در میان شاگردان او نیز نام کسانی چون عماد الدین طبری، (7)فضل بن حسن طبرسی، (8)حسین بن ابی الفتح بکرابادی، (9)ابو الفتوح رازی، (10)عبیدالله بن حسن بن بابویه، (11)محمد بن حسین شوهانی، (12)حسین بن هبه الله بن رطبه سوراوی، (13)

1- (1) .آقا بزرگ تهرانی،حیاه الشیخ الطوسی،ص48.
2- (2) .برای بررسی این جنبه از شخصیت او،ر.ک:دائره المعارف بزرگ اسلامی،ج6،ص46.
3- (3) .ابن شهر آشوب،المناقب،ج1،ص11-12؛منتجب الدین،الفهرست،ص42؛ابن حجر،لسان المیزان،ج2،ص250؛و حجم وسیعی از اجازات و اسانید امامیه.
4- (4) .ابن ابی الرضا،الاجازه الکبیره،ص160.
5- (5) .ابن حجر،لسان المیزان،ج2،ص250.
6- (6) .برای دیگر شیوخ او،ر.ک:ابن حجر،لسان المیزان،ج2،ص250؛برای استماعش از محمد بن حسین بن صقال:عمادی الدین طبری،بشاره المصطفی،ص137؛نقد آن:افندی،ریاض العلماء،ج1،ص336.
7- (7) .عماد الدین طبری،بشاره المصطفی،ص2.
8- (8) .ابن شهر آشوب،المناقب،ج1،ص11.
9- (9) .منتجب الدین،الفهرست،ص46.
10- (10) .ابن شهر آشوب،المناقب،ج1،ص11.
11- (11) .منتجب الدین،الفهرست،ص42.
12- (12) .ابن شهر آشوب،المناقب،ج1،ص11.
13- (13) .منتجب الدین،الفهرست،ص52.

الیاس بن هشام حائری، (1)حسین بن احمد بن طحال مقدادی (2)و ابو جعفر محمد بن علی حلبی (3)به چشم می آید. (4)

عماد الدین طبری و منتجب الدین،بر فقاهت ابو علی تأکید داشته اند. (5)با آن که ابو علی در تاریخ فقه امامیه،بیشتر در جایگاه مروج و شارح اقوال پدرش شناخته شده،باید توجه داشت که او برخی فتاوای خاص نیز داشته است.وی گاه فرعی جدید مطرح نموده و گاه در فرعی با سابقه،فتوایی ویژه صادر کرده است.از نمونه های طرح فرعی جدید،باید به دیدگاه او در«منزوحات بئر»اشاره کرد که میان انسان مسلمان و کافر برای نخستین بار تفصیل نهاده و چندی بعد،همین دیدگاه مورد پسند منتقدی چون ابن ادریس قرار گرفته است. (6)از نمونه های فتاوای ویژه نیز باید قول او به وجوب استعاذه در قرائت را به یاد آورد که در آن به ظهور امر در وجوب استناد کرده است. (7)وی در این فتوا در کنار ظاهریان و مقابل عامه فقیهان از امامیه و اهل سنت قرار گرفته است. (8)ابن شهر آشوب در سخن از ابو علی

1- (1) .ابن طاووسی،فرحه الغری،ص77،101،107؛علامه حلی،الاجازه الی بنی زهره،ص98؛ابن ابی الرضا،الاجازه الکبیره،ص158؛ مشهدی،المزار،ص523؛شهید اول،الاربعون،ص22،46؛ابن ابی جمهور،غوالی اللئالی،ج1،ص11.
2- (2) .ابن شهر آشوب،المناقب،ج1،ص11.
3- (3) .همان.
4- (4) .برای دیگر شاگردان و راویان،ر.ک:ابن شهر آشوب،المناقب،ج1،ص11 و ابن حجر،لسان المیزان،ج2،ص250.
5- (5) .عماد الدین طبری،بشاره المصطفی،ج2،ص93 و منتجب الدین،الفهرست،ص42.
6- (6) .شهید اول،الذکری،ص10؛طوسی،المبسوط،ج1،ص11؛ابن ادریس،السرائر،ص10-11.
7- (7) .شهید اول،الذکری،ص191.
8- (8) .طوسی،الخلاف،ج1،ص63 و ابن حزم،المحلی،ج3،ص247-248.

طوسی،کتاب المرشد الی سبیل المتعبد را از او شمرده (1)و آقا بزرگ طهرانی المرشد را نامی برای شرح النهایه دانسته که در سده های میانه هجری،در محافل فقهی رواج داشته است. (2)نسخ شرح ابو علی بر النهایه شیخ طوسی،دست کم تا سده هشتم هجری بر جای بوده و مورد استفاده مکرر شهید اول در آثارش قرار گرفته است. (3)گفتنی است رافعی نیز در التدوین به کتابی از ابو علی طوسی با عنوان الاحکام اشاره کرده که ابو سلیمان فامی(از شاگردان ابو علی)در قزوین آن را تدریس می کرده است (4)که شاید مقصود از آن،شرح النهایه باشد. (5)

2-ابو الفتوح رازی

یکی دیگر از مروجان مکتب شیخ طوسی در ری و نواحی مرکزی ایران جمال الدین ابوالفتوح حسین بن علی خزاعی رازی(552 ق)است.ابوالفتوح رازی در کتب امامیه،بیشتر با عنوان مفسری با گرایش واعظانه معرفی شده است؛اما باید توجه داشت که وی در عصر خود به عنوان فقیهی توانا مطرح بوده است.دانسته ها از فقه ابوالفتوح رازی،همچون طبرسی معاصر وی در حد مباحثی است که وی به مناسبت تفسیر آیات الاحکام در تفسیر فارسی خود روح الجنان آورده است.اگر چه مباحث فقهی مطرح شده در روح الجنان گذراست و غالبا مؤلف از ورود به عمق مباحث پرهیز کرده است،نگاهی مقایسه ای میان فقه امامیه و

1- (1) .ابن شهر آشوب،معالم العلماء،ص37-38.
2- (2) .آقا بزرگ،الذریعه،ج14،ص110،ج20،ص305 و حر عاملی،امل الآمل،ج2،ص76.
3- (3) .ر.ک:الذکری،ص10.
4- (4) .رافعی،التدوین،ج1،ص222.
5- (5) .درباره امالی منتسب به وی،ر.ک:آقا بزرگ،حیاه الشیخ الطوسی،ص54.

مذاهب اهل سنت در سراسر مباحث فقهی روح الجنان دیده می شود.ابوالفتوح در تدوین روح الجنان به گونه ای محسوس از التبیان شیخ طوسی تأثیر پذیرفته. (1)برخی از فتاوای خاص ابوالفتوح رازی در حوزه حله مورد توجه قرار گرفته و در نوشته های ایشان به بحث نهاده شده است. (2)مهم ترین اثر مکتوب ابوالفتوح جز تفسیر روح الجنان،شرح او بر شهاب الاخبار قاضی قضاعی،با عنوان روح الاحباب و روح الالباب بوده که هر دو در همان سده،از رونقی بسیار برخوردار بوده است. (3)نسخ این اثر تا سده دوازدهم هجری باقی بوده و مورد استفاده مجلسی و افندی قرار گرفته است. (4)

3-ابن حمزه طوسی

یکی دیگر از مروجان مکتب شیخ طوسی در خراسان را می توان عماد الدین ابو جعفر محمد بن علی بن حمزه طوسی یاد کرد.مقایسه ای میان فتاوای ابن حمزه در الوسیله و فتاوای شیخ طوسی آشکار می سازد که او چارچوب فقه شیخ طوسی را پذیرفته است.ابن حمزه در تألیف الوسیله از میان آثار شیخ

1- (1) .یاحقی و ناصح،همان،ص63؛برای معرفی چکیده بررسی ها درباره روح الجنان،ر.ک:دائره المعارف بزرگ اسلامی،ج6،ص111-114.
2- (2) .آبی،کشف الرموز،ج2،ص105.
3- (3) .قزوینی رازی،نقض،ص41،280،526؛ابن شهر آشوب،معالم العلماء،ص141؛منتجب الدین،الفهرست،ص45.
4- (4) .مجلسی،بحار الانوار،ج1،ص22؛افندی،ج2،ص157،161؛برای معرفی نسخه ای از آن،ر.ک:دانش پژوه،فهرست کتابخانه مرکزی.،ج3،ص1336؛محدث ارموی که این نسخه را با نسخ دیگر مقابله کرده و انتشار داده،انتساب آن به ابوالفتوح را نقد کرده و کتاب را بدون تعیین مؤلف چاپ کرده است.

طوسی،بیش از همه بر النهایه تکیه داشته است؛ (1)از همین روست که گاه ابن ادریس،معاصر منتقد وی بدون تصریح به نام او،او را از تابعان کتاب النهایه دانسته است. (2)با این همه،سخن ابن ادریس را باید تا حدودی مبالغه دانست؛زیرا ابن حمزه در مواردی با آراء شیخ مخالفت کرده و شاید گاهی سعی در تعدیل فتوای او داشته است.از این موارد می توان به قول او در باب استحباب تقدیم مضمضه بر استنشاق و نیز قول او در تسعیر در فروع تجارت اشاره کرد. (3)ابن حمزه در مواردی به فروع جدیدی نیز پرداخته که در آثار شیخ طوسی مطرح نبوده است. (4)مقایسه میان مندرجات فقه القرآن راوندی با الوسیله،نشان می دهد که راوندی در مباحث خود از ابن حمزه تأثیر پذیرفته است. (5)ابن زهره حلبی(585 ق)نیز در غنیه النزوع تا اندازه ای از مباحث وی تأثیر پذیرفته است. (6)

ابن ادریس حلی در کتاب السرائر که تألیف آن را در خلال سال های 587-588 قمری به پایان آورده،به تکرار از الوسیله ابن حمزه نقل قول کرده و از آن به«بعض کتب اصحابنا»تعبیر کرده است.ابن ادریس در این نقل قول ها اغلب دیدگاه های ابن حمزه را به نقد گرفته است؛ (7)اما در مواردی نیز موضعی همسو با

1- (1) .برای نمونه مقایسه شود میان،ابن حمزه،الوسیله،ص346 و طوسی،النهایه،ص369.
2- (2) .ابن ادریس،السرائر،ص380-381؛ابن حمزه،الوسیله.
3- (3) .علامه حلی،مختلف الشیعه،ص26،346.
4- (4) .ر.ک:ابن حمزه،الوسیله،ص244؛علامه حلی،مختلف الشیعه،ص361.
5- (5) .برای نمونه ر.ک:راوندی،فقه القرآن،ج1،ص189-199،ج2،ص58،211،212؛ابن حمزه،الوسیله،ص144-146،265،340،342.
6- (6) .برای نمونه،ابن زهره،غنیه النزوع،ص40،43،44 و ابن حمزه،الوسیله،112،114،121.
7- (7) .برای نمونه ر.ک:ابن ادریس،السرائر،ص35،38؛ابن حمزه،الوسیله،112،114،121.

ابن حمزه اتخاذ نموده است. (1)در پی جویی از پیوندهای محتوایی میان الوسیله و آثار فقهی بازمانده از سده ششم هجری،رساله«ازاحه العله»شاذان بن جبرئیل را نیز باید تفصیل و تکمیل مندرجات الوسیله در باب تعیین قبله دانست. (2)

درباره جایگاه الوسیله در حوزه حله سخن را باید از محقق حلی آغاز کرد که بدون تصریح به نام او،سبک رده بندی و ساختار کتاب الوسیله را مورد توجه قرار داده و آن را مبنای کار در تدوین کتاب الشرایع،به خصوص در ابواب عبادات قرار داده است.محقق حلی نه تنها در فصل بندی بخش عبادات از کتاب الشرائع،دقیقاً از ابن حمزه پیروی کرده،بلکه در عناوین باب ها،شیوه طرح مسائل و گاه در محتوا نیز تا حد قابل ملاحظه ای از او تأثیر پذیرفته است.ابن حمزه در کتاب الوسیله ابتدا در هر مسئله ای شقوق مختلف را با قید عدد به طور مجمل بیان می کند و سپس به تفصیل یکایک آن شقوق می پردازد.او در این تقسیمات خود واجب و مستحب،حرام و مکروه،فعل و ترک،کمیت و کیفیت را از یکدیگر متمایز ساخته و هر کدام را به تفکیک تبیین کرده است.ابن حمزه خود در مقدمه به این ویژگی اثرش توجه داده و یادآور شده است که این روش طرح مباحث موجب سهولت یادگیری است. (3)افزون بر آن چه درباره رده بندی کتاب گفته شد،فتاوای ابن حمزه در الوسیله نیز در حوزه حله مورد توجه قرار گرفته و فتاوای او با تصریح به نام وی،در آثار گوناگون فقه مقایسه ای چون نزهه الناظر منسوب به یحیی بن

1- (1) .ابن ادریس،السرائر،ص173؛ابن حمزه،الوسیله،ص282؛نیز ر.ک:نزهه الناظر،منسوب به یحیی بن سعید،ص89.
2- (2) .ابن حمزه،الوسیله،ص85-86؛نیز نک:طوسی،المبسوط،ج1،ص77-78.
3- (3) .ابن حمزه،الوسیله،ص42-43.

سعید حلی، (1)کشف الرموز آبی (2)و گسترده تر از همه،در سراسر مختلف الشیعه علامه حلی نقل شده است.بر پایه برخی گزارش ها الوسیله از رایج ترین کتب امامیه در محیط عراق در سده هفتم هجری بوده است. (3)

از دیگر شاگردان ایرانی شیخ طوسی که تا اندازه ای در ترویج مکتب فقهی او ایفای نقش کرده اند،می توان محمد بن حسن فتال از حوزه متکلمان خراسان،حسین بن مظفر حمدانی از حوزه متکلمان ری،منتهی بن ابی زید کیابکی از حوزه متکلمان گرگان، (4)و شهر آشوب سروی،نیای ابن شهر آشوب از حوزه متکلمان طبرستان (5)را یاد کرد.اما باید توجه داشت که اینان صرفاً ناقل آثار شیخ طوسی بوده و در عمل به مکتب او تعلق نداشته اند.شاخص شاگردان شیخ طوسی که به واقع می توان آنان را پیرو مکتب قلمداد کرد،عبد الجبار بن عبدالله رازی است. (6)در نسل پسین از مروجان مکتب شیخ طوسی در ایران باید از شاگردان ابو علی طوسی و عبد الجبار رازی یاد کرد که تعالیم مکتب را در نقاط مختلف ایران،به خصوص در منطقه ری و خراسان منتشر ساخته اند.اما گاه در

1- (1) .نزهه الناظر،منسوب به یحیی بن سعید،ص6.
2- (2) .آبی،کشف الرموز،ج1،ص40.
3- (3) .سبکی،طبقات الشافعیه الکبری،ج8،ص265.
4- (4) .درباره این سه شخصیت ر.ک:پاکتچی،مکاتب فقه امامی ایران،بخش دوم،بندهای 2-2،2-3،2-4.
5- (5) .درباره شهر آشوب ر.ک:ابن شهر آشوب،المناقب،ج1،ص9-10،12،ج2،ص323،ج4،ص196؛صفدی،الوافی بالوفیات،ج4،ص164؛حر عاملی،امل الآمل،ج2،ص133؛افندی،ریاض العلماء،ج3،ص13؛احتمال ارتباط او با فقیه شهر آشوب دیلمی یاد شده در اسانید زیدیه،مثلاً عزالدین،المشیخه،ص173،صعدی،الشموس و الاقمار،184،186.
6- (6) .ر.ک:پاکتچی،مکاتب فقه امامی ایران،بندهای 2-2.

میان شاگردان ابو علی طوسی و عبد الجبار کسانی نیز از بوم های دیگر یافت می شود که شاید در حد خود برای ترویج تعالیم شیخ طوسی در منطقه خویش کوشیده اند و به سبب نامساعد بودن محیط،در عمل چندان توفیقی در این راه کسب نکردند.

برجسته ترین نمونه از این دست،موفق الدین حسین بن ابی الفتح بکرابادی واعظ جرجانی(536 ق)،از عالمان برخاسته از منطقه گرگان است که بر اساس داده ها،او را باید در طبقه فعال(در فاصله 510-535)جای داد.قزوینی رازی او را یکی از فقیهان مهم امامیه نزدیک به عصرش خوانده است (1)و منتجب الدین از او با عناوین واعظ و فقیهی مورد وثوق یاد کرده است. (2)وی فقه شیخ طوسی را در نجف از ابوعلی طوسی فرا گرفته (3)و به نوبه خود به ترویج آن،به خصوص کتاب النهایه پرداخته است. (4)او بخش مهم تعلیم خود را در شهرهای خراسان،به ویژه مشهد،نیشابور و بیهق انجام داده (5)که برای ترویج مکتب شیخ طوسی بسیار مساعدتر از گرگان بوده است.در میان شاگردان و راویان او نام کسانی از خراسان و ری چون فضل بن حسن طبرسی، (6)سید شرفشاه افطسی (7)و سدید الدین حمصی (8)دیده می شود؛بدون آن که نامی از شاگردان گرگانی و طبری در

1- (1) .قزوینی رازی،نقض،ص211.
2- (2) .منتجب الدین،الفهرست،ص46.
3- (3) .همان،ص46؛ابن ابی الرضا،الاجازه الکبیره،ص158؛طبرسی،مکارم الاخلاق،ص458.
4- (4) .ابن ابی الرضا،الاجازه الکبیره.
5- (5) .طبرسی،مکارم الاخلاق،ص458 و بیهقی،تاریخ بیهق،ص249.
6- (6) .طبرسی،همانجا.
7- (7) .ابن ابی الرضا،الاجازه الکبیره،ص158.
8- (8) .منتجب الدین،الفهرست،ص46.

میان باشد.بیهقی اشاره کرده که او در اواخر عمر به گرگان بازگشت. (1)

در پایان سخن از مروجان آثار طوسی در ایران،بسیار مناسب است از شخصیتی گمنام سخن به میان آید که اگر چه چهره تاریخی او ناشناخته مانده،جایگاه او در ترویج فقه شیخ طوسی در میان طبقات گوناگون مردم ایران،انکار ناپذیر است.این شخصیت ناشناخته،مترجم فارسی کتاب النهایه است که بسته به اختلافات موجود در گمانه زنی،در برهه ای از سده ششم هجری می زیسته (2)و با اقدام خود به این ترجمه،امکان دسترسی عامه مردم به این مرجع فتوایی را فراهم آورده است. (3)ترجمه النهایه،از دیدگاه معادل سازی اصطلاحات فقهی عربی با واژگان سره فارسی،درخور توجه است.

1- (1) .بیهقی،تاریخ بیهق،ص249.
2- (2) .آقا بزرگ،حیاه الشیخ الطوسی،ص37؛دانش پژوه،ترجمه النهایه،مقدمه؛همو،فهرستواره.،ص35.
3- (3) .چاپ به کوشش محمد باقر سبزواری،تهران،1333-1334ش؛به کوشش محمد تقی دانش پژوه،تهران،1342-1343ش؛برای نسخه خطی،ر.ک:مدرسی طباطبایی،مقدمه ای بر فقه شیعه،ص80.

4-دوره نقد

اشاره

هدف های آموزشی این فصل عبارتند از:

1.مروری بر دوره نقد دیدگاه های شیخ طوسی؛

2.گذری بر افکار و دیدگاه نقادانه قطب الدین راوندی؛

3.بررسی افکار نقادانه سدیدالدین حمصی؛

4.آشنایی با مبانی فقهی و اصولی و مهم ترین اثر ابن ادریس حلی.

این دوره بعد از رکودی نسبی در حوزه فقه و اصول به دست سه فقیه سخت کوش پایه گذاری شد.در این دوره فقه شیخ طوسی از سوی این سه فقیه مورد نقد قرار گرفت،مبانی آن بازبینی شد و فروع آن یکایک به بحث نهاده شد و ما در این فصل به ترتیب تاریخی،افکار و مبانی آن سه شخصیت و نقشی که در تحولات فقه امامیه داشته اند را بررسی می کنیم.

قطب الدین راوندی

اشاره

با آن که راوندی (1)خود یکی از راویان و مروجان کتاب النهایه بوده (2)و شروح

1- (1) .قطب الدین ابوالحسین سعید بن هبه الله بن حسن راوندی(573 ق)،از مشاهیر فقهای امامیه در سده ششم هجری است که تبحر او در علوم گوناگون مورد توجه محققان سده های پسین قرار گرفته است.راوندی از جمله فقیهانی است که به دشواری می توان درباره تعلق او به مکتبی خاص سخن آورد.بر اساس داده ها،او را باید در شمار متقدمان از طبقه ای جای داد که دوره فعالیت آنان در حدود 560-585 قمری بوده است.

2- (2) .به نقل ابن حجر،لسان المیزان،ج3،ص48.

متعدد او بر این کتاب،نشان از اهتمام ویژه اش به تبیین فقه شیخ طوسی است،باید توجه داشت در دیدگاه ها و مبانی فکری او ویژگی هایی دیده می شود که او را در جایگاه شخصیتی ویژه مطرح می سازد و در زمره منتقدان سده ششم جای می دهد.

در این جا باید یادآور شد که دیدگاه راوندی نه تنها در باب حجیت خبر واحد با نظریه شیخ طوسی هماهنگ نیست؛بلکه ویژگی هایی چون برخورد او با کتاب و عقل نیز او را به مشخصه های منتقدان نزدیک ساخته است.هم چنین باید به توجه خاص راوندی به تعالیم اصولی و فقهی سید مرتضی اشاره کرد که از دیگر ویژگی های مشترک در منتقدان این دوره بوده است. (1)در جهت همین توجه است که وی نسبت به تبیین و بسط مبانی اصولی سید مرتضی در الذریعه اهتمام ورزیده و کتاب المستقصی فی شرح الذریعه را در سه جلد تألیف کرده است. (2)در بررسی دستگاه ادله فقهی نزد راوندی،باید گفت وی دستگاهی مرکب از عقل،کتاب،سنت و اجماع را عرضه داشته که در حد شناخت ما،نخستین مطرح کننده این دستگاه چهارگانه در تاریخ فقه امامیه است. (3)وی در باب کتاب،سنت،عقل و اجماع دیدگاه های مشخصی دارد که یکایک بررسی خواهند شد.

1-اجماع

راوندی با تجدید نظرهای خود در باب کتاب و عقل،جایگاه اجماع را در عمل تنزل داده است.

1- (1) .پاکتچی،«اصول فقه»،ص300.
2- (2) .منتجب الدین،الفهرست،ص87.
3- (3) .راوندی،فقه القرآن،ج1،ص6.

2-کتاب

کتاب فقه القرآن راوندی،نخستین نوشته مستقل امامیه در باب احکام القرآن است که به تصریح مؤلف در مقدمه آن،وی تا روزگار خود کتابی از امامیه در این باره نمی شناخته است.تألیف کتاب با این محور موضوعی،پس از فقه القرآن نیز تا چندگاهی انجام نگرفت و تنها در پی تلاش بزرگان حله و گذشت زمانی دراز،این امکان در پایان قرن هشتم به وجود آمد که باب تألیف در این زمینه گشوده گردد و راه رفته راوندی در حله و بعد دیگر مراکز امامیه پی گرفته شود. (1)با پیشینه تاریخی یاد شده،فقه القرآن راوندی در پرداخت امامیان به احکام القرآن باید نقطه عطفی مهم به شمار آید و پدید آوردن چنین نقطه عطفی،باید ناشی از ذهنی دگراندیش و جویای نوآوری باشد.او در مقدمه فقه القرآن باور سنتی برجای مانده از عصر فقیهان برجسته بغداد را بازگو کرده است که دلیل اصلی در استدلالات امامیه اجماع طایفه است و افزودن دلیلی دیگر از کتاب یا جز آن،فضیلت و دلیلی افزون بیش نیست. (2)وی در اثنای کتاب نیز بارها ادله را بر چهار دانسته و در آنجا کتاب را پیش از سنت و اجماع برشمرده است؛ (3)اما در داوری تاریخی باید گفت پیروی او از این ترتیب سنتی جز از روی میانه روی در برخورد با روش مشهور نزد امامیان نبوده و او در عمل،با تألیف فقه القرآن راهی دگر را پیموده است.در تأیید این راه دگر که همان اهمیت دادن به جایگاه ظواهر کتاب در استنباط احکام فقهی است،باید گفت راوندی در جای جای فقه

1- (1) .پاکتچی،«آیات الاحکام»،ص722-723.
2- (2) .راوندی،فقه القرآن،ج1،ص4.
3- (3) .همان،ج1،ص6.

القرآن به تلویح بر این مقصود تأیید نهاده است. (1)فارغ از فقه القرآن وی به مباحث ناسخ و منسوخ در احکام فقهی قرآن،توجهی ویژه مبذول کرده و در این زمینه-که مدت ها کمتر مورد توجه امامیان قرار داشته-دیگر بار به تألیف پرداخته است. (2)

راوندی در مسیر اهمیت دادن به جایگاه ظواهر کتاب،بارها بحث از حجیت قرائات را نیز مطرح کرده و این مبنا را مطرح ساخته است که دو قرائت در صورت صحت،هم چون دو آیه اند که عمل به مضمون آنها واجب خواهد بود. (3)راوندی چنان که بارها اشاره کرده،عمومات کتاب را حجت و قابل استناد می داند؛مگر آن که دلیلی برای تخصیص وارد شده باشد.این مخصص در دیدگاه او افزون بر آیات مخصص،تنها می تواند دلیلی قاطع چون سنت یا اجماع طایفه باشد؛ (4)اما وی ترک ظاهر قرآن و از جمله تخصیص آن بر پایه اخبار آحاد را به شدت انکار کرده است. (5)مباحث طرح شده در فقه القرآن راوندی درباره وجوه تفسیری قرآن (6)و نیز درباره کتاب به سنت نیز حائز اهمیت است. (7)

3-اخبار

راوندی را باید از جمله شخصیت هایی شمرد که زبان به انتقاد از حجیت خبر واحد گشوده و این مبنای مهم در فقه شیخ طوسی را به مناقشه گرفته است.وی

1- (1) .همان،ج1،ص25،ج2،ص106،360.
2- (2) .معرفی کتاب الناسخ و المنسوخ راوندی و اشاره به نسخه آن:آقا بزرگ،الذریعه،ج24،ص14.
3- (3) .ر.ک:راوندی،فقه القرآن،ج1،ص55،310 و ج 2،ص 380.
4- (4) .برای موارد مکرر،ر.ک:همان،ج1،ص30،315،416 و ج2،ص93.
5- (5) .ر.ک:راوندی،فقه القرآن،ج1،ص25 و ج2،ص106،360.
6- (6) .همان،چ1،ص6-8.
7- (7) .همان،ج2،ص370.

افزون بر تعبیر تلویح آمیزی که در مقدمه کتاب داشته، (1)در جای جای کتاب فقه القرآن به صراحت و به تکرار در انکار حجیت خبر واحد سخن آورده است. (2)با وجود گرایش راوندی به نفی حجیت خبر واحد،نیاز او در نظام فقهی خود به پرداخت مباحث اختلاف الحدیث،محدودتر می گردد؛اما به هر حال نمونه هایی از توجه او به این مباحث به دست رسیده است.وی در جای جای آثار خود،اجماع را مؤیدی بر صحت صدور اخبار دانسته و بدین ترتیب در زمره مؤیدان اجماع بر خبر قرار گرفته است. (3)روش پر سابقه حمل یکی از طرفین تعارض بر تقیه که به خصوص در مکتب فقهی شیخ طوسی توسعه ای قابل ملاحظه یافته بود،در مباحث فقهی راوندی نیز،در سطحی محدودتر نمونه هایی دارد. (4)در موضعی از کتاب فقه القرآن،نمونه ای از عملکرد در جمع دو خبر متعارض نیز دیده می شود. (5)راوندی رساله ای در بررسی احوال احادیث امامیه نوشته بوده که محور موضوعی آن احادیث متعارض و مسئله اختلاف الحدیث بوده است.این رساله که تنها گزیده ای از اخبار مندرج در آن به دست ما رسیده است،از سویی بر ضرورت عرض اخبار بر کتاب الله و از دگر سو بر لحاظ تقیه و ضرورت کنار نهادن اخبار موافق عامه تکیه کرده که هر دو مواضعی قابل انتظار از شخصیت فقهی راوندی است. (6)

1- (1) .همان،ج1،ص4؛توجه به موضع او در این مقدمه،مدرسی طباطبایی،مقدمه ای در فقه شیعه،ص51.
2- (2) .راوندی،فقه القرآن،ج1،ص25 و ج2،ص106،360،428.
3- (3) .همان،ج1،ص2،6،ج2،ص429.
4- (4) .همان،همان،ج1،ص39.
5- (5) .همان،ج2،ص25.
6- (6) .یادکرد این رساله،حر عاملی،امل الآمل،ج2،ص127؛گزیده احادیث آن،حر عاملی،وسائل الشیعه،ج18،ص84-86.

4-عقل

راوندی در شمارش ادله شرعی دستگاهی با ترتیب«عقل،کتاب،سنت و اجماع»مطرح کرده و عقل را پیشاپیش ادله سمعی جای داده است.(1)طی قرون،همواره عقل در جایگاه دلیل در پس پرده ای از ابهام قرار داشته و در بررسی نظام فقهی هر فقیهی،باید دید که او از دلیل عقل چه تعریفی داشته است.بخشی از مصادیق تاریخی دلیل عقل،اصول کاربردی مانند برائت و استصحاب بوده (2)و بخشی دیگر از آن روش های فهم از خطاب،هم چون دلیل الخطاب بوده است. (3)

وی خود از«حجه العقل»مورد نظرش تعریفی به دست نداده و با همین دو واژه از بحث گذشته است؛اما بر پایه آن چه از مباحث استدلالی او در فقه القرآن،دریافت می شود،شاید عقل در حد کوششی ذهنی برای دستیابی به رابطه های مفهومی میان نصوص پراکنده مورد نظر او بوده است.شاهد بر این برداشت،توضیح او در مقدمه کتاب درباره این گونه کوشش هاست که گاه از سوی برخی به قیاس و اجتهاد الرأی تشبیه می گردد.وجود همین روش در استدلالات فقهی راوندی است که او را وادار کرده با درک کافی از اتهاماتی که ممکن بوده است بر وی وارد آید،بارها برای«دفع دخل مقدر»به نقد قیاس و اجتهاد الرأی بپردازد و تفاوت روش مورد استفاده خود را باروش های مردود نزد امامیه آشکار سازد. (4)وی در سخن پایانی خود در فقه القرآن،یادآور شده که امامیه در فقه نیازمند قیاس و اجتهاد الرأی نبوده اند و همه احکام برای ایشان در کتاب و سنت پیامبر و

1- (1) .راوندی،فقه القرآن،ج1،ص6.
2- (2) .ر.ک:غزالی،المستصفی،ج1،ص217،221.
3- (3) .ر.ک:محقق حلی،المعتبر،ج1،ص31.
4- (4) .ر.ک:راوندی،فقه القرآن،ج1،ص5-6،ج2،ص383.

گفتار ائمه علیهم السلام بیان شده است.وی پس از تأکید بر لزوم آگاهی یافتن بر صحت صدور اخبار،وارد بحث از فهم نصوص شده و کاربرد عقل در فقه خود را در قالبی مثالی نمایان ساخته است.او در این مثال و در چند جمله آمیخته به ابهام و احتیاط آمیز که در مقام نتیجه گیری آورده،بر ضرورت به کارگیری عقل در فهم نصوص و برداشت از آنها تأکید کرده و برخی از پیشینیان را به سبب سکوت در«عقلیات»و بسنده کردن به«شرعیات»تخطئه کرده است. (1)

در تألیفات فقیهان مرتبط با حوزه حله موارد پرشماری از فتاوا و نظرات فقهی راوندی نقل شده که بخش مهمی برگرفته از الرائع و بخشی برگرفته از دیگر آثار از دست رفته او بوده است.نمونه این فتاوا را می توان در نوشته های ابن ادریس، (2)محقق حلی، (3)حسن بن ابی طالب آبی، (4)علامه حلی، (5)فخر المحققین (6)و شهید اول (7)بازجست.بدین ترتیب آثار برجای مانده از حوزه حله،منبع ارزشمندی برای بازیابی آن دسته از دیدگاه های فقهی راوندی است که در فقه القرآن او دیده نمی شود.

توجه ویژه راوندی به النهایه شیخ طوسی و تألیف چند شرح بر آن،تألیف

1- (1) .همان،ج2،ص429-430.
2- (2) .ابن ادریس،السرائر،ص35،338.
3- (3) .محقق حلی،المعتبر،ج1،ص74،257،435،446،ج2،ص89؛المسائل العزیه،ص129؛المسائل المصریه،ص201،205،209.
4- (4) .آبی،کشف الرموز،ج1،ص111،117،137،254،321،....
5- (5) .علامه حلی،مختلف الشیعه،ج1،ص184،476،482،484؛منتهی المطلب،ج1،ص41،ج3،ص254،274،276؛تذکره الفقهاء،ج1،ص20،72؛ تحریر الاحکام،ج1،ص160،162.
6- (6) .فخر المحققین،ایضاح الفوائد،ج3،ص186.
7- (7) .شهید اول،الذکری،چ11،15،16،17،34؛ البیان،ص191،193،201،311،337؛ الدروس،ج1،ص439،ج2،ص273،336؛غایه المراد،ج1،ص17،83؛شهید ثانی،الروضه البهیه،ج5،ص401،ج8،ص57.

شرحی بر دو متن مختصر الجمل و العقود و الایجاز از شیخ طوسی،بذل توجه به مسئله اختلاف الحدیث،و سرانجام توجه خاص راوندی به تفسیر نگاری،از ویژگی هایی است که ارتباط ریشه دار فقه راوندی با سنت های مکتب شیخ طوسی را نشان می دهد.در مقابل تألیف شرحی بر الذریعه،سید مرتضی و تألیف رساله ای در اختلافات کلامی میان شیخ مفید و سید مرتضی (1)از جمله مواردی است که در کنار موضع راوندی در قبال حجیت خبر واحد ارتباط او با تعالیم مکتب متکلمان را آشکار می سازد.در مجموع چنان که بررسی شد،اندیشه فقهی راوندی را باید برآیندی از ریزبینی های دو مکتب و نگرش انتقادی شخص راوندی تلقی کرد.

سدیدالدین حمصی

اشاره

(2)

حمصی در عصر خود بیشتر در جایگاه متکلم شناخته شده بود.منتجب الدین از شاگردان خاص حمصی،او را علامه زمانش در اصول خوانده است.در آثار مرتبط با حوزه حله،حمصی فقیهی مطرح بوده و برخی فتاوای او مورد توجه ایشان قرار گرفته و در آثارشان نقل شده است. (3)

1- (1) .ابن طاووس،کشف المحجه،ص20 و افندی،ریاض العلماء،ج2،ص421.
2- (2) .سدید الدین محمود بن علی بن حسن حمصی رازی،عالم برجسته امامی در اواخر سده ششم هجری که نام او در صدر منتقدان عصر خویش جای گرفته است.بر اساس داده ها،او را باید در طبقه ای جای داد که دوره فعالیت آنان در حدود 560-585 قمری بوده است.زندگی حمصی در پرده ای از ابهام قرار دارد و از آثار او نیز جز کتابی در کلام بر جای نمانده است.با این همه یادداشت های پراکنده گواه بر نقش حساس حمصی در نقد و بازسازی اندیشه فقهی عصر خود،شخصیتی تاریخ ساز از او ترسیم کرده است.
3- (3) .علامه حلی،مختلف الشیعه،ج9،ص25،27؛فخر المحققین،ایضاح الفوائد،ج4،ص228؛شهید،الدروس،ج2،ص337؛غایه المراد،ج1،ص100؛ابن فهد،المهذب،ج4،ص395؛شهید ثانی،الروضه البهیه،ج8،ص57.

نگاهی به عناوین ثبت شده از آثار حمصی نیز نشان از این واقعیت دارد که وی در درجه نخست از شخصیتی کلامی برخوردار بوده و در درجه دوم،به اصول فقه اهتمام ورزیده است و در فروع فقهی،هیچ نوشته مشخصی به وی نسبت داده نشده است.

در زمینه اصول فقه،تنها اثر شناخته شده از حمصی،المصادر فی اصول الفقه است که منتجب الدین از آن یاد کرده است. (1)این اثر مورد توجه ابن ادریس حلی قرار داشته و ضمن ستایش از مؤلف آن،بخشی کوتاه از مضامین کتاب در رد نظریه شیخ طوسی در حجیت خبر واحد را نقل کرده است. (2)در سده های بعد نشانی از المصادر حمصی دیده نمی شود و اکنون نیز اثری یافت نشده است.با توجه به استفاده ابن ادریس از مصادر،و تألیف السرائر در سال های 587-588 قمری،نگارش المصادر باید مدتی پیش از این تاریخ بوده باشد.

در بازگشت به قطعه نقل شده از کتاب المصادر در سرائر ابن ادریس،باید گفت وی به مناسبت نقدی بر شیخ طوسی،چنین آورده است:

شیخ ما محمود حمصی در آن چه در کتابش المصادر فی اصول الفقه آورده نیکو گفته است،آن جا که کلام شیخ ابو جعفر(طوسی)را در العده نقل کرده،جمله(سخن طوسی در)باب اخبار را یاد کرده و بر معظم آن به تفصیل ایراد کرده است.

وی سپس عباراتی را عیناً از حمصی نقل کرده که در مجموع روشن می سازد وی نسبت به حجیت خبر واحد موضعی مخالف داشته است.بر پایه این نقلیات حمصی مبنای شیخ طوسی در محدود کردن پذیرش حجیت خبر واحد به اخبار

1- (1) .منتجب الدین،الفهرست،ص164.
2- (2) .ابن ادریس،السرائر،ص409،410.

رسیده از طریق راویان طایفه امامیه، (1)تاخته و با تکیه بر آن که این تفاوت بین راوی امامی و غیر امامی قابل دفاع نیست،اساس گشودن باب حجیت خبر واحد را به انکار گرفته است. (2)

موضع صریح حمصی نسبت به حجیت خبر واحد نشان می دهد که چگونه وی محوری ترین تعلیم مکتب فقهی شیخ طوسی را به نقد گرفته و در کتاب از دست رفته خود،طرحی دیگر را در اصول فقه امامیه دنبال نموده است.البته اظهار نظر صریح درباره مواضع اصولی سدید الدین حمصی،در حد یافته های کنونی با دشواری رو به روست؛اما به هر حال به نظر می رسد این فرض باید کنار نهاده شود که حمصی مطلقاً با همه گرایش های شناخته شده در عصر خود مخالف بوده و خود اندیشه فقهی ویژه ای را عرضه می داشته که هیچ نشانی از آن برجای نمانده است.

حمصی در ستیز با تقلید

در کنار جریان اهل حدیث که هم چنان از رقابت با اصولیه برکنار نبود،عامل نگران کننده دیگر در محافل امامی سده ششم هجری،نقل و پیروی بی اندیشه از آراء و آثار پیشینیان است که حوزه های کلامی و فقهی را در آن روزگار روی به ضعف برده و دایره تحقیق و نواندیشی را محدود کرده بود.در این میان،به طور خاص گروهی از پیروان مکتب فقهی شیخ طوسی برای نواندیشان،هدف انتقاد بودند که بدون کوششی در جهت فهم عمیق تعالیم شیخ طوسی،به نقل و تدریس سطحی آثار او اهتمام داشته و گاه دایره علم و عمل ایشان از النهایه شیخ

1- (1) .طوسی،العده،ج1،ص126 به بعد.
2- (2) .ابن ادریس،السرائر.

طوسی فراتر نمی رفته است.این مقلدان النهایه-که شاید شمار آنان نیز در آن روزگار اندک نبوده-بارها در آثار منتقدان سده ششم هجری مورد انتقاد و نکوهش قرار گرفته اند. (1)

در چنین شرایطی،حمصی ستیز با تقلید را شعار فعالیت های علمی خود قرار داد و این ستیز او صورتی حماسی به خود گرفت.پیش از ورود به حوزه مطالعات فقهی،باید گفت وی حتی در عقاید بسیاری از معاصران خود را مقلد تعالیم پیشینیان می دانسته و با همین اندیشه،کتاب خود را المنقذ من التقلید(رهایی بخش از تقلید)نام نهاده است. (2)

اکنون در بازگشتی به حوزه فقه،باید گفت حمصی به سبب نکوهشی که نسبت به فقیهان عصر در باب تقلید از پیشینیان داشته،در تاریخ فقه امامیه،شهرتی ویژه یافته است.مبنای این شهرت حمصی،جمله ای کوتاه،اما پر معنا و اندیشه برانگیز است که ورام بن ابی فراس از او نقل کرده است.وی از استادش چنین آورده است:«اکنون برای امامیه،صاحب فتوایی اهل تحقیق بر جای نمانده است؛بلکه همگی اهل نقلند». (3)

این جمله چنان ورام بن ابی فراس را تحت تأثیر قرار داده که آن را برای سال ها به دل سپرد و برای نواده اش رضی الدین بن طاووس بازگو نمود.ابن طاووس نیز به نوبه خود،این سخن را با دیده اهمیت نگریست و همراه با شرحی و تعلیقه ای در وصیتش به فرزند خود،مکتوب ساخت. (4)سخن کوتاه

1- (1) .حمصی،المنقذ من التقلید،ص18،270،325،336،428،460.
2- (2) .برای این نامگذاری،ر.ک:حمصی،المنقذ من التقلید،ج1،ص18.
3- (3) .ابن طاووس،کشف المحجه،ص127:«لم یبق للامامیه مفتی علی التحقیق،بل کلهم حاک».
4- (4) .همان.

حمصی،همدلی ورام بن ابی فراس و درنگ ابن طاووس،خود سابقه ای بود که در سده های پسین،هر شخصیت تقلیدستیز و نواندیش را تحت تأثیر قرار داده و موجب شده است این یادداشتِ به ظاهر شخصی،بسان اعلامیه ای تاریخی مورد توجه قرار گیرد.

به هر حال فارغ از بازگویی های مجدد این گفتار در منابع پسین،باید بر این نکته تکیه کرد که روی خطاب در نقد حمصی با عالمان عصر خود بوده و تقلید نکوهیده در زبان حمصی،منحصر به پیروان شیخ طوسی نبوده است؛ اما در بازگویی های پسین،از خاطر رفتن نمایندگان مکتب متکلمان در نسل های پس از شیخ طوسی و فقیهان صاحب نظر در مکتب شیخ طوسی،در کنار شهرت گرفتن این تصور که پس از شیخ طوسی تا اواخر سده ششم،فقه شیخ طوسی بر همه محافل امامیه سایه افکنده بوده،موجب شده است نقد سدید الدین حمصی به نقد پیروی از شیخ طوسی تفسیر گردد. (1)

ابن ادریس

اشاره

ابن ادریس (2)در فقه و شیوه اجتهاد،ابتکارهایی داشت.وی به شیوه جالبی

1- (1) .شهید ثانی،الرعایه،ص28ت29؛صاحب معالم،معالم الاصول،ص179؛مدرسی طباطبایی،مقدمه ای بر فقه شیعه،ص50.
2- (2) .تاریخ تولد و وفات محمد بن ادریس حلی مورد اختلاف است.تولد ابن ادریس را بعضی تاریخ نویسان 544 قمری(معارف و معاریف،ج1،ص67)و بعضی دیگر558 قمری(تأسیس الشیعه،ص305-الذریعه،ج20 ص175)ذکر کرده اند.در مورد وفات ابن ادریس هم اختلاف زیادی به چشم می خورد.محمد بن اسماعیل نوشته است:مشهور است که ابن ادریس در جوانی و قبل از سن 25 سالگی وفات یافته است.(منتهی المقال،ج5،ص347)علامه مجلسی نوشته است:ابن ادریس 578 قمری وفات یافته است.(بحار الانوار،ج102،ص279)طبق این نظریه ابن ادریس در سن 35 سالگی از دنیا رفته است.ذهبی وفات ابن ادریس را 597 قمری ذکر کرده و ابن حجر عسقلانی همین قول را پذیرفته است.(معجم الألقاب،ج3،ص127)کفعمی از فرزند ابن ادریس نقل کرده که پدرم 18

شوال 598 وفات یافته است.(فوائد الرضویه،ص383)از چند جای سرائر استفاده می شود که مصنف بعد از سال 586ق در قید حیات بوده(سرائر،ج2،ص45-66)پس قول اول و دوم باطل است.محل وفات و مدفن او شهر حله است و مرقدش در محله«جامعین»زیارتگاه است(زندگی و اندیشه های ابن ادریس).

قواعد اصولی را در فقه اجرا کرد و به رغم انکار حجیت خبر واحد،از عهده اجتهادِ بدون تمسک به اخبار واحد برآمد و کمبود اخبار واحد را با تمسک گسترده به دلیل عقل و مقتضای مذهب و نیز بهره گیری فراوان از آیات قرآن جبران نمود.ابن ادریس با نقدهای گسترده بر آراء و افکار شیخ طوسی،فصل نوینی در تاریخ تحول فقه و اصول شیعه رقم زد و خدمت بزرگی به فقه و اصول شیعه نمود.

1-مهم ترین اثر فقهی ابن ادریس

اشاره

مهم ترین اثر فقهی ابن ادریس کتاب السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی است که به«سرائر»شهرت یافته و در برخی کتب تراجم،از آن به«الحاوی لتحریر الفتاوی»یاد شده است (1)

ابن ادریس در مقدمه سرائر،کتاب خود را چنین توصیف می کند:

سرائر کتابی است که با ضعف حال و گذر سریع زمان پیوسته آن را ملاحظه کرده و در آن اندیشه،نظر و تأمل می نمودم؛به امید این که نقصی بیابم و خلل و سستی ببینم تا با این کتاب بر طرف نمایم؛در حالی که وقت بر اهلش تنگ می آید و به اولش بر نمی گردد.با اهتمام و بزرگداشتی که

1- (1) .سیر اعلام النبلاء،ج21،ص332.

برای این کتاب داشتم و با چنگ زدن به عوامل مربوط به آن،معتقدم بهترین اثری است که در فن خود نگارش یافته و بر همه آثار هم نوع خود سبقت گرفته است. (1)

علامه مجلسی نیز درباره آن فرموده است:«وثوق و اطمینان به کتاب سرائر و مؤلفش،بر صاحبان بصیرت مخفی نیست». (2)

صاحب تأسیس الشیعه نیز می نویسد:

از جمله کتاب های ابن ادریس،کتاب سرائر است که مشتمل بر همه ابواب فقهی است و مؤلف آن را از تحقیق و تأسیس در تفریع بر اصول و استنباط مسائل فقهی از ادله شرعی پر کرده است؛به گونه ای که کسی پیش از او در این تحقیقات بر او سبقت نگرفته و او فتح کننده این باب برای فقهای بعد از خود است». (3)

در نامه دانشوران نیز آمده است:«...آن کتاب از تمامیت مؤلفات فقها به اشتمال دقایق ادیبه و لطایف غریبه امتیاز تمام دارد». (4)

ذهبی در تاریخ الاسلام خود از آن به کتابی که مشهور بین شیعه است یاد کرده (5)و بالاخره در تقریظی بر چاپ سنگی کتاب در سال 1270 قمری در پایان کتاب به شکل مبالغه آمیزی نوشته شده است:«کتاب سرائر از بزرگ ترین کتب فقهی است،زیرا کسی که بر آن احاطه داشته باشد آن را کتابی خواهد دید که

1- (1) .سرائر،ج1،ص46.
2- (2) .محمدباقر مجلسی،بحار الانوار،ج1،ص33.
3- (3) .سید حسن صدر،تأسیس الشیعه،ص 305.
4- (4) .نامه دانشوران،ج1،ص400.
5- (5) .شمس الدین ذهبی،تاریخ الاسلام،ص314.لازم به یادآوری است که در این نسخه به جای واژه«مشهور»واژه«مشکور»آمده است؛ولی به نظر می رسد همان طور که در معجم الالقاب از ذهبی نقل شده،لفظ«مشهور»صحیح است.

توصیف کنندگان همه عالم از توصیف آن عاجزند و به ذخایر گنج ها و جواهر آن نخواهند رسید».

الف)انگیزه تألیف

اشاره

ابن ادریس در مقدمه سرائر انگیزه اش از تألیف را این گونه توضیح داده است:

یک.ماندگارسازی دانش فقه

ابن ادریس،این فقیه آینده نگر با انگیزه ماندگارسازی دانش فقه به تألیف کتاب ارزشمند سرائر دست زده است.او در مقدمه سرائر ضمن نقل حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در اهمیت مکتوب کردن دانش و معرفت و نقل جملات جالبی از دانشمندان،در اهمیت و آثار کتاب و کتاب خوانی می گوید:

کتاب در هر جایی خوانده می شود و به هر زبانی جاری می گردد و به رغم تفاوت ادوار و فاصله شهرها در هر زمانی یافت می شود؛کاری که بر نویسنده کتاب ناممکن است؛چراکه پرسش ها و پاسخ های حضوری و ارشاد و هدایت های شفاهی از مجلس گفت و گو فراتر نمی رود.چه بسا حکیمی دار فانی را وداع می گوید؛ولی نوشته هایش می ماند و اندیشمندی در می گذرد و اثری از وی باقی نمی ماند؛از این روی است که اگر محققان و دینداران با فکر و ژرف اندیش به نگارش کتاب و اشتغال به آن و کوشش در جهت جاودان سازی شگفتی های حکم و تدوین سرگذشت ها نمی پرداختند به گونه ای که به آن چه بر ما پوشیده بود آگاهی یابیم،و آن چه را باب فهمش بر ما بسته بود بگشاییم...شناخت ها کم،همت ها کوتاه،آرزوها ناقص،اندیشه ها نازا و خردها بیمار می گشت.به درستی که کتاب بهترین ذخیره و سرمایه و بهترین هم نشین و سرپرست،بهترین نسیم و تفریح،بهترین شغل و حرفه و بهترین مونس در هنگام تنهایی و بهترین آگاهی و ره نما در دیار غربت و بهترین همراه و کوچ کننده و بهترین مشاور و مهمان است. (1)

1- (1) .سرائر،ج1،ص42.

دو.نجات دانش از رکود

از دیگر انگیزه های ابن ادریس در تألیف سرائر،شکستن رکود علمی در عصر خویش و خارج نمودن جامعه از بی توجهی به علم و دانش بود.ابن ادریس عصر خود را عصر رکود علمی و رویگردانی مردم از شناخت احکام و شریعت محمدی توصیف نموده که در آن بزرگسالان در نگهداری امانت روزگاران و تلاش برای فراگیری آن چه دانشش لازم است بی تلاش و مقصر و جوانان در بولهوسی و شهوات فرو رفته و عنان دانش یله و رها بوده است.این وضعیت تأسف آور،ابن ادریس را بر آن داشته تا با نگارش کتاب سرائر تحرکی دوباره به کاروان دانش بخشد و آن را از رکود و خمودی به درآورد.

سه.مبارزه با تقلید و عرضه افکار نو

از ویژگی های منفی عصر ابن ادریس،عدم استقبال از افکار نو و بلکه مبارزه با آن بوده و نوآوری را سنت شکنی و تخطی از سیره سلف می دانستند و اندیشه نو را به جرم این که پیشینیان نگفته اند پذیرا نبودند.این جو غالب به رواج پدیده نامیمون تقلید و تکرار آرای پیشینیان دامن زده و قدرت ابتکار و جرئت اظهار افکار نو را از بسیاری دانشمندان سلب کرده بود.از همه مهم تر،سطوت علمی شیخ طوسی-که به حق شیخ الطائفه بود-بر پهنه آرای فقهی سایه افکنده و فقهای شیعه را تحت تأثیر قرار داده بود؛به گونه ای که تا مدت ها کسی یارای نقد گسترده آرای شیخ طوسی را نداشت و افکار نو به بازار فقاهت عرضه نمی شد.

در چنین موقعیتی ابن ادریس با نهایت شجاعت و ایثار،با نگارش سرائر به نقد آرای پیشینیان و به ویژه نقد بسیار گسترده آرای شیخ طوسی پرداخت و صفحه صفحه این کتاب را به نقد و بررسی آرای آنها زینت بخشید.بی شک از مهم ترین انگیزه های ایشان در تألیف سرائر همین بوده که با شکستن جو تقلید و

نقد آثار و افکار پیشینیان،راه عرضه افکار نو و تکامل فقه شیعه را هموار سازد.

ب)ویژگی های کتاب سرائر

اشاره

ویژگی های این اثر ارزشمند را در دو ناحیه مورد توجه قرار می دهیم:

یک.ویژگی های نگارشی

اشاره

شیوه نگارشی و چگونگی ارائه مطالب نقش مؤثری در تفهیم و یادگیری مطالب دارد.چه بسا مطالب بسیار مهم و جالبی که در اثر عدم نگارش درست،به سهولت قابل استفاده نگردیده و در نتیجه اعتبار کتاب و نگارنده آن،آن طور که می بایست شناخته نشده است.در مقابل،چه بسا مطالب ضعیف که به علت ارائه شدن در قالب های مناسب و نگارش به شیوه درست،مطالبی مهم و صحیح جلوه داده شده است.ابن ادریس حلی با هنرمندی از شیوه های کارآمد و تا حدودی ابتکاری در سرائر بهره جسته و از این طریق بر اعتبار و ارزش اثر خود افزوده است و مهارت و هنرمندی خویش را در حدود نهصد سال پیش به نمایش گذاشته است.برخی از مهم ترین ویژگی های این کتاب عبارت اند از:

ارائه سرفصل های مطالب

بیان سر فصل های هر مبحث و این که نویسنده در هر فصل یا باب چه مطالبی را ارائه می دهد در یادگیری و فهم آنها بسیار مؤثر است؛چرا که خواننده دورنمایی هر چند کلی از مباحث پیدا کرده و با آمادگی بیشتر به مطالعه ادامه داده و از خلط کردن مطالب و مبهم باقی ماندن آنها مصون می ماند.ابن ادریس نیز بر این اساس در ابتدای هر باب فقهی سر فصل مطالب مورد بحث را ارائه داده است. (1)

1- (1) .برای نمونه در آغاز«کتاب الصلاه»می نویسد:«و القول فیها لایخرج عن ذکر شروطها و بیان کیفیه فعلها و یجب او یستحب فیها من ذکر او غیره و الفرق بین فرضها و نفلها و بین ما یعرض فیها فیفسدها و یوجب القضاء و بین ما یعرض فلایوجب القضاء لکنه یوجب تلافیا مخصوصا و بین ما لا یوجب ذلک و بیان ضروبها کصلاه المنفرد و المؤتم و الامام و ما یضاف منها الی اوقاتها کصلاه الجمعه و العیدین و ما یضاف منها الی اسبابها کصلاه المسافر و المعذور و الخسوف و الکسوف و الزلازل و الریاح و الآیات المهوله و الخوف و الاستسقاء و النذر و الطواف و القضاء و الجنازه و غیر ذلک»(سرائر،ج1،ص192).

تلخیص و جمع بندی مطالب

تلخیص و جمع بندی مطالب نیز در سهولت یادگیری و به خاطر سپاری آنها بسیار مفید است؛از این رو ابن ادریس در موارد متعدد در سرائر،تحت عناوین«جمله الامر و عقد الباب»، (1)«جمله القول و عقد الباب»، (2)«تلخیص الکلام و تجمیله»، (3)«جمله القول»،«جملته» (4)و«جمله الامر»به ارائه خلاصه مطالب و جمع بندی آنها اقدام کرده است.البته ایشان غالبا در ضمن همین جمع بندی،نظر نهایی خود را به طور کامل بیان می نماید. (5)

دسته بندی مطالب

یکی دیگر از ویژگی های کتاب سرائر دسته بندی و تقسیم عناوین و مطالب است (6)که این شیوه نیز در فهم و فراگیری بسیار مؤثر است.

1- (1) -2.همان،ص449.
2- (2) .همان،ص521.
3- (3) .همان،ص73.
4- (4) .همان،ج3،ص415.
5- (5) .ر.ک:همان،ج1،ص111.
6- (6) .برای نمونه در کتاب شهادت اقسام حقوق را چنین بیان می کنند:«..و جملته ان الحقوق ضربان:حق الله و حق الآدمی؛فاما حق الأدمی فانه ینقسم فی باب شهاده ثلاثه اقسام:احدها لایثبت الا به شاهدین ذکرین...والثانی ما یثبت بشاهدین و شاهد و امرأتین الثالث ما یقبت بشاهدین و شاهد و امراتین و اربع نسوه...فاما حقوق الله تعالی هی علی ثلاثه اضرب:الاول ما لایثبت الا باربعه...و الثانی ما لایثبت الا بشاهدین...والثالث ما اختلف فیه...(سرائر،ج2،ص115 و ج1،ص78،84،242،254،439،و ج3،ص444).

توضیح چگونگی عمل به احکام

از نکاتی که ابن ادریس در نگارش سرائر مورد توجه قرار می دهد بیان چگونگی عمل به احکام شرعی و توضیح دادن بعضی اصطلاحات و نیز تعیین حدود بعضی از احکام شرعی است.کتاب سرائر با این که کتابی استدلالی است،چنان در مواردی به توضیح احکام اقدام می کند که گویا کتابی صرفاً فتوایی و رساله عملیه است و حتی از کلی گویی و عدم تطبیق و تعیین مصداق دوری کرده و مقلدین احتمالی خود را از بعضی ابهامات مسائل رهانیده است. (1)

استفاده از مثال

از دیگر نکات مورد توجه مؤلف،استفاده از مثال در مواردی است که به نظرش احتیاج بیشتری به توضیح داشته است؛ (2)به ویژه در ابوابی که مباحث آن

1- (1) .برای نمونه در مسئله پاک کردن چاه نجس،تراوح را چنین توضیح می دهد:«و کیفیه التراوح ان یستقی اثنان بدلو واحد یتجاذبانه الی ان یتعبا فاذا یستریحان الی ان یتعب القائمان فاذا تعبا قعدا و قاما هذا و استراح الآخران،هکذا»(سرائر،ج1،ص70)و نیز در مسئله مریضی که نمی تواند ایستاده نماز بخواند یا روزه بگیرد،حد مرضی را که باعث چنین حکمی گردیده،بیان می کند:«و حد المرض الذی یبیح الصلاه جالسا ما یعلمه الانسان من حال نفسه ان لایتمکن من الصلاه قائما و هو ابصر بشأنه»(همان،ص349)و در مورد روزه می فرماید:«و حد المرض الذی یجب معه الافطار اذا علم الانسان من حال نفسه انه ان صام زاد ذلک فی مرضه و اضر به و الانسان علی نفسه بصیره»(همان،ص400 و همان،ج3،ص91)کیفیت خاک مال کردن ظرف نجس(همان،ص159)کیفیت غسل میت(همان،ص96-97).

2- (2) .برای نمونه،بیع کالی به کالی را با ذکر مثال بسیار روشن چنین توضیح می دهد:«بیع الکالی بالکالی و هو بیع الدین بالدین و مثاله ان یسلم الانسان فی طعام او غیره الی وقت معلوم فاذا حل الاجل لم یجد الذی علیه ذلک طعاما فیتباعه من الذی هو له بدین الی اجل آخر... (سرائر،ج2،ص55)و نیز در تعیین ارش از مثال کمک می گیرد:«الارش و هو ما بین قیمته صحیحا و معیبا و کیفیه ذلک و بیانه أن یعتبر قیمته و یرجع

بحصه ذلک من ثمنه مثاله اذا اشتری عبدا فأصاب به عیباً فان المشتری یرجع علی البایع بأرش العیب و هو ان یقال کم قیمته و لا عیب فیه؟ قالوا:مأه.قلنا و کم قیمته و هذا العیب فیه قالوا:قلنا فالعیب عشر قیمته فیجب علی البایع ان یرد عشر قیمته»(همان،ص296 و ج1،ص123،ج2،ص169،553،555؛و ج3،ص262،278،454،و 506(.

مشکل تر بوده یا نیاز به محاسبه دارد؛مانند مبحث ارث و دیات و جنایات. (1)

تعریف و توضیح عناوین کتاب و ابواب

ابن ادریس غالباً در آغاز کتب و ابواب سرائر،معنای لغوی و اصطلاحی عناوین آنها را بیان می کند و گاهی نیز به نقد و بررسی تعاریف و معانی دیگر فقها می پردازد؛برای نمونه،در آغاز کتاب طهارت معنای لغوی و اصطلاحی آن را بیان نموده،سپس تک تک قیود تعریف را توضیح می دهد. (2)

پیش گیری از خلط آرای خود با دیگران

ابن ادریس در مواردی که نقل اقوال می کند و نیز در مواردی که خود نظر خاصی غیر از دیگران دارد،برای جلوگیری از خلط آرای خود با دیگران و مشخص نمودن رأی خود،به طور مکرر در سرائر عبارت«قال محمد بن ادریس»را در آغاز ذکر می کند. (3)

دو.ویژگی های محتوایی

اشاره

علاوه بر ویژگی های شکلی مربوط به شیوه نگارش،کتاب سرائر از نظر محتوا و مباحث مطرح شده نیز ویژگی هایی دارد که آن را از سایر کتب فقهی متمایز می گرداند:

1- (1) .در مبحث ارث در جلد سوم در صفحه های 316،307،304،303،300(2مورد)و در دیات و جنایت،صفحه های 420،409،399،389 از مثال استفاده کرده است.
2- (2) .سرائر،ج1،ص56-57«الطهاره فی اللغه هی النظافه فاما فی عرف الشرع فهی عباره عن ایقاع افعال فی البدن مخصوصه علی وجه مخصوص...».
3- (3) .برای نمونه همان،ج1،ص161،170،173،181،182،187،.

در بر داشتن مطالب گسترده غیر فقهی

سرائر منبع فقهی شیعی است و در موضوع فقه نگارش یافته است؛اما در کنار مباحث فقهی،مباحث اصولی،کلامی،لغوی،رجالی،تاریخی،انساب و اطلاعات عمومی را در خود جای داده است که این ویژگی از آن اثری دایره المعارف گونه در حوزه فقه و علوم مرتبط با آن ساخته است.

استدلالی بودن

از ویژگی هایی مهم سرائر این است که صرفاً کتابی مشتمل بر فروعات فقهی نیست؛بلکه ضمن نقل فروعات فقهی،کتابی استدلالی نیز می باشد،و وجود«ان قلت قلت»ها و طرح اشکالات مقدر فراوان و پاسخ به آنها شاهدی بر این مدعا است. (1)البته سرائر کتابی صد در صد استدلالی نیست و ادله همه فروعات را بیان نکرده است؛اما آن گاه که پا به عرصه استدلال گذاشته چنان مفصل و گسترده استدلال می کند که در کم ترین کتاب فقهی قبل از آن مشاهده می شود.

ابن ادریس در مواقعی که فقیهی بزرگ قول اختصاصی داشته یا در میان اقوال قول نادری باشد یا خود نظر خاصی داشته باشد بیشتر استدلال می نماید و در دو مورد این استدلال به اوج خود می رسد:یکی در مقابل شیخ طوسی به دلیل عظمت علمی و جو حاکم بر عصر او و دیگری در مقابل اهل سنت آن گاه که در مقام اثبات نظر شیعه و رد نظر عامه بر می آید؛ برای نمونه،در دو مسئله«سه طلاق در مجلس واحد» (2)و«حلال بودن متعه» (3)چنان گسترده استدلال کرده و ادله مخالفین را رد نموده است که هر انسان منصفی را به اعجاب و تحسین وا می دارد.

1- (1) .برای نمونه همان،ص65،67،78،206،207،273.
2- (2) .همان،ج2،ص678-686.
3- (3) .همان،ص 618-630.

بیان مراد اصحاب

ابن ادریس در سرائر تلاش نموده مواردی را توضیح دهد که اقوال و آرای امامیه در آن مبهم بوده و احیاناً موجب سوء برداشت و خلط مطالب شده است و این توضیح گاهی جنبه کلی داشته و فقیه خاصی مد نظر وی نیست (1)و گاهی مرادِ فقیه خاصی را بیان می کند که می توان به مراد کلام شیخ مفید، (2)شیخ طوسی و (3)سید مرتضی (4)اشاره نمود.

بیان موارد اشتباه و خلط فقها

از دیگر ویژگی های کتاب سرائر تذکر موارد اشتباه و خلط فقها و نیز مواردی است که ممکن است مورد خلط آنان قرار گیرد؛چنان که در مقدمه سرائر نیز بدین ویژگی اشاره شده (5)و مؤلف در بین ابحاث،ضمن تعرض به این موارد،مطلب صحیح را ارائه کرده است.به طور کلی برخی از این موارد

1- (1) .برای نمونه ضمن بیان شرایط نماز عید فطر و قربان،می فرماید:«و هما سنه اذا صلیا علی الانفراد».سپس در توضیح آن می نویسد:«معنی قول اصحابنا علی الانفراد لیس المراد بذلک ان یصلی کل واحد منهم منفردا بل الجماعه ایضا عند انفرادها من دون الشرایط مسنونه مستحبه و یشتبه علی بعض المتفقهه هذا الموضع...»(سرائر،ج1،ص315-316)هم چنین در مورد کسی که نسبت به ثلث مالش برای کسی وصیت کند سپس برای دیگری نیز همان را وصیت نماید،به طور کامل توضیح می دهد و حکم آن را بیان می نماید؛آن گاه در پایان می فرماید:«فهذا معنی قول اصحابنا و ما یوجد فی الکتاب انه اذا اوصی الانسان بوصیه ثم اوصی بأخری...»(همان،ج3،ص195 و 416).
2- (2) .همان،ج2،ص429.
3- (3) .همان،ج3،ص19.
4- (4) .همان،ج1،ص370-371.
5- (5) -همان،ص51.

مربوط به نکات لغوی و بخشی دیگر درباره نکات فقهی است. (1)

اشاره به مسائل مشکل

یکی دیگر از ویژگی های سرائر اشاره به مسائل مشکل و پیچیده است.ابن ادریس هم چنان که در مقدمه سرائر بدین امر تصریح کرده (2)هر گاه به مسئله ای دقیق و مشکل می رسد به حلاجی و نقض و ابرام آن می پردازد و در پایان،با عبارت هایی نظیر«فانه غامض»و«فقیه غموض»به مشکل بودن آن و لزوم تأمل و دقت بیشتر و نیز غنیمت شمردن مطلبی که خود در آن مسئله بیان کرده است،اشاره می کند. (3)

توجه زیاد به نقل اقوال فقها و اختلاف آنها

از دیگر ویژگی های سرائر توجه به مسائل اختلافی و نقل اقوال اصحاب است.ابن ادریس در مقدمه سرائر ضمن بیان روش خود در نگارش کتاب تصریح می کند که«هر گاه در میان ابواب به مسئله مورد اختلاف مصنفین از اصحاب برسم آن را بیان کرده و نظر خود و ادله آن را بیان می کنم».مصنف بدین وعده خود وفا نموده و ضمن بیان مسائل اختلافی بیشترین استدلال ها را در چنین

1- (1) .برای نمونه در مسئله قضای دین می گوید:«و قد یشتبه هذا الحکم علی کثیر من اصحابنا حتی سمعت جماعه یسألون عنه». (همان،ج2،ص46)یا در مسئله اقرار می گوید:«و قد یشتبه هذا الموضوع علی کثیر من المتفقه...»(همان،ج2،ص106؛ج1،ص136،ص304،و 316؛ ج2،ص165،236،296،360؛ج3،ص170).

2- (2) .همان،ج1،ص51.

3- (3) .برای نمونه در باب ربا در مسئله بیع گوسفند به گوشت،در پایان بررسی می فرماید:«فلیتأمل ذلک و یفهم عنی ما سطرته فان فقهه غامض الا علی المحصل الاصول المذهب(همان،ج2،ص258)یا در باب خمس در پایان مسئله غوص می فرماید:«فلیحصل عنی ما ذکرته ففیه غموض»(همان،ج1،ص490؛ج2،ص269،403،437؛ج3،ص215،488).

مسائلی مطرح کرده است و کتاب سرائر تا حدود زیادی از این جهت رنگ استدلالی به خود گرفته است. (1)

2-مبانی اصولی و فقهی ابن ادریس

اشاره

کتاب سرائر از نظر کاربرد مسائل اصولی در فقه الگوی مناسبی است و تأثیر مبانی اصولی در آرای فقهی در این کتاب به خوبی به نمایش گذاشته شده است.

در این قسمت برای رعایت اختصار دیدگاه های اصولی ایشان را فهرست وار بر اساس ترتیب فعلی کتاب های اصولی ذکر می کنیم.

الف)مباحث الفاظ

مهم ترین دیدگاه های ابن ادریس در مباحث الفاظ بدین قرار است:ظهور صیغه امر در وجوب، (2)دلالت امر بر فوریت، (3)عدم تبعیت قضاء از اداء، (4)وجوب مقدمه واجب، (5)دلالت نهی بر حرمت (6)و فساد، (7)حجیت مفهوم اولویت و مفهوم شرط، (8)وجوب عمل به عام قبل از دستیابی به خاص، (9)عدم مجازیت عام بعد از تخصیص. (10)

1- (1) .برای نمونه ر.ک:همان،ج1،ص462،565 و 606؛ج2،ص254،358؛ ج3،ص8،408،409.
2- (2) .ابن ادریس،سرائر،ج1،ص236.
3- (3) .همان.
4- (4) .همان،ج1،ص205.
5- (5) .همان،ج1،ص33.
6- (6) .همان،ج2،ص236.
7- (7) .همان،ج1،ص272.
8- (8) .همان،ج3،ص163.
9- (9) .همان،ج1،ص575.
10- (10) .همان،ج2،ص354.

ب)مباحث حجّت

1-کتاب

ابن ادریس در بحث ارث می گوید:«با وجود دختر،خواهر میت،دیگر نصف ما ترک را به ارث نمی برد».برای اثبات آن به ظاهر آیه إِنِ امْرُؤٌ هَلَکَ لَیْسَ لَهُ وَلَدٌ 1 تمسک می کند و در برخورد با روایات متعارض می فرماید:«هر گاه اخبار تعارض نمایند ساقط گردیده و رجوع به ظاهر قرآن واجب است». (1)

البته از این عبارت معلوم می گردد که ایشان فقط در صورت نبود دلیل قطعی به ظاهر قرآن تمسک می کند؛از این رو در صورت تعارض اخبار و سقوط آنها رجوع به ظاهر قرآن را واجب می داند؛وگرنه ایشان معتقد است در صورت وجود دلیل قطعی،نوبت به ظاهر قرآن نمی رسد.

2-خبر واحد

اشاره

با در نظر گرفتن محدودیت آیات مربوط به احکام در قرآن و موارد دلیل عقلی و بازگشت حقیقت اجماع به قول معصوم علیه السلام روشن است که از مهم ترین و گسترده ترین منابع استنباط در فقه شیعه،روایات معصومین علیهم السلام هستند؛بر همین اساس دانش هایی چون رجال و درایه در دامن حدیث متولد گردیده و پرورش یافته و از مقدمات مهم اجتهاد و استنباط به حساب آمده اند؛اما به علت فاصله تدریجی از عصر معصومین علیهم السلام و به وجود آمدن واسطه های بسیار و نیز وجود انگیزه های جعل حدیث و دیگر علل و عوامل،نمی توان به هر حدیثی اعتماد نمود؛از این رو اخبار به مراتب و درجات گوناگون مانند اخبار متواتر،

1- (2) .سرائر،ج3،ص256.

آحاد و محفوف به قرینه تقسیم گردیده اند که در این میان،اخبار متواتر و محفوف به قرینه قطعی و قابل اعتماد به حساب آمده و اخبار واحد،محل بحث و نظر می باشند.

در این جا مشکل این است که اخبار متواتر و محفوف به قرینه به مقداری نیستند که در کنار سایر ادله از عهده استنباط همه یا اکثر احکام بر آیند،و در این جاست که جایگاه ویژه و اهمیت بالای اخبار آحاد آشکار می گردد و روشن می شود که اجتهاد بدون معتبر دانستن اخبار آحاد یا ناممکن است یا دست کم آثار و نتایج زیادی را به دنبال دارد.

اهمیت و جایگاه ویژه اخبار آحاد در فقه شیعه از یک طرف و شهرت ابن ادریس به انکار آن در شیوه اجتهادی خود از طرف دیگر،پرسش هایی را در اذهان بر می انگیزاند،از جمله این که:آیا به راستی ابن ادریس منکر اعتبار خبر واحد بود؟در صورت مثبت بودن پاسخ،ابن ادریس و فقهای همانند او چه توجیهی برای این انکار داشته اند؟و آیا ابن ادریس به این مبنای خود در عرصه اجتهاد و فقاهت وفادار ماند؟در صورت وفادار بودن بر مبنای خود چه آثار و عواقبی به دنبال داشت؟و بالاخره ایشان برای جبران آثار حاصل شده و پرکردن خلأ اخبار واحد چه تدابیری اندیشید و چه عناصر و ادله ای را جایگزین آنها کرد؟

خبر واحد از دیدگاه فقهای سده ششم

به نظر می رسد با گذشت یک قرن از وفات شیخ طوسی،فقهای سده ششم در مورد خبر واحد دوباره به آرای سید مرتضی برگشته و عمدتاً آن را بی اعتبار دانسته اند.از مشهورترین آنها می توان از ابن شهرآشوب،علامه طبرسی و ابن زهره یاد کرد.ابن شهر آشوب در کتاب متشابه القرآن در ذیل آیه وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ ما لا

تَعْلَمُونَ 1 می فرماید:«این آیه بر فساد عمل به خبر واحد دلالت دارد؛زیرا کسی که در شرع به آن عمل کند بدون آن که علم به صدق راوی داشته باشد،به ظن عمل کرده و مشمول نهی می گردد». (1)بالاخره ابن زهره در غنیه النزوع ضمن آن که همانند سید مرتضی از نظر عقلی تعبد به خبر واحد را جایز دانسته معتقد است،در شرع تعبد به آن وارد نشده؛بنابراین موجب علم نمی شود و در صورت عادل بودن راوی فقط موجب غلبه گمان می گردد. (2)

ابن ادریس و خبر واحد

انکار خبر واحد از مشهورترین مبانی فقهی ابن ادریس است و به طور صریح در موارد متعدد در سرائر آن را غیر معتبر دانسته است و بلکه می توان ادعا نمود که ایشان در انکار آن حتی از سید مرتضی نیز موضع شدیدتری داشته است؛چرا که معتقد بود:«عمل به خبر واحد هر چند راویش هم ثقه باشد،جایز نیست» (3)و بر این نظر بود که:«حتی در صورت عادل بودن راویان نیز اصحاب ما عمل به آن را جایز نمی دانند». (4)

ابن ادریس پا را از این هم فراتر می گذارد و در موضع گیری صریح و تند عمل به اخبار آحاد را مایه نابودی اسلام می داند. (5)ابن ادریس نه تنها خود منکر اخبار آحاد است بلکه معتقد است انکار آن مورد اتفاق و اجماع اصحاب امامیه

1- (2) .ابن شهر آشوب،متشابه القرآن،ج2،ص153.ایشان هم چنین معتقد است آیه شریفه لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ بر عدم جواز عمل به قیاس و خبر واحد دلالت دارد.
2- (3) .حجرات،60.
3- (4) .سرائر،ج1،ص495:«لایجوز العمل باخبار الآحاد و ان کانت رواتها ثقه».
4- (5) .همان،ص127.
5- (6) .همان،ص51،«فهل هدم الاسلام الا هی...».

نیز می باشد؛چنان که ایشان در احکام نماز مسافر ضمن رد کلامی از شیخ طوسی که مستندش خبر واحد است می فرماید:«خبر واحد موجب علم و عمل نمی گردد؛به خصوص بر مذهب اصحاب ما که سلف و خلف فقهای اهل بیت علیهم السلام بر ترک عمل به آن اجماع دارند». (1)در جای دیگر تصریح می کند که«روشن و[بلکه]ضروری است که مذهب اصحاب ما بر ترک عمل به خبر واحد است و هیچ یک از آنها در این مسئله مخالفت نکرده و استثنا نگردیده اند». (2)حتی طبق یک احتمال می توان از عبارت ایشان در سرائر برداشت نمود که ترک عمل به اخبار واحد ضروری مذهب امامیه است.

ایشان در مبحث احکام جنابت به مناسبت نقد کلامی از شیخ طوسی که به نظر ابن ادریس مستند به خبر واحد است می فرماید:«مذهب اصحاب ما عمل به اخبار؛واحد را تجویز نمی کند؛بلکه ترک عمل به اخبار در مذهب آنها معلوم است،زیرا عمل تابع علم است و اخبار واحد مفید علم و عمل نمی باشند و ترک عمل به خبر واحد ضروری مذهب ماست». (3)ابن ادریس هم چنین می گوید:«ترک عمل به خبر واحد چنان در مذهب امامیه معروف است که مخالفین در کتاب هایشان می گویند شیعه امامیه به خبر واحد عمل نمی کنند». (4)بالاخره ایشان

1- (1) .همان،ص330.
2- (2) .البته با این که در این جا می فرماید:«اصحاب ما بدون استثنا عمل به اخبار واحد را ترک کرده اند»،در جای دیگری درباره شیخ طوسی می فرماید:«شیخ در اکثر کتاب هایش عمل به خبر واحد را مردود دانسته است؛ولی در کتاب عده الاصول عمل به اخبار واحد را جایز می داند»(سرائر،ج1،ص249).
3- (3) .سرائر،ج1،ص127«هذا یکاد یعلم من مذهبنا ضروره»البته این احتمال مبتنی بر این است که مشار الیه هذا،ترک عمل باشد نه عدم افاده علم.
4- (4) .همان،ج3،ص289.

معتقد است حتی نزد اهل بیت علیهم السلام نیز اخبار واحد حجت نبوده است. (1)

بنابراین مسلم است که ابن ادریس اخبار آحاد را معتبر نمی داند،اما سؤال قابل طرح این است که آیا ابن ادریس به طور مطلق هر نوع خبر واحدی را انکار می کند یا تحت شرایطی عمل به خبر واحد را جایز می داند؟آن چه از جملات گذشته بر می آید انکار به طور مطلق است؛لکن با بررسی کامل و جامع سرائر روشن می شود که ایشان همانند فقهای پیش از خود خبری را که به یکی از ادله سه گانه کتاب،سنت قطعی یا اجماع تقویت گردد،معتبر دانسته و عمل به آن را جایز می داند؛چنان که در باب اشتراک جنایات بعد از نقل چند روایت و بررسی آنها می فرماید:«همه این روایات خبر واحدند؛ولی اگر کتاب یا سنت یا اجماع آنها را تأیید نماید به آنها عمل می شود». (2)هم چنین وی خبر واحدی را که اصحاب امامیه در تصانیف خود ذکر نمایند و در فتواهایشان بر آن اجماع داشته باشند،معتبر می داند.

در بحث کفاره روایتی را نقل می کند که دلالت دارد اگر کسی در مرگ اهل و نزدیکان خود لباس پاره کند کفاره قسم واجب می شود؛آن گاه در نقد روایت می فرماید:

این روایت شاذ است و کم تر نقل شده؛تنها در ابواب زیادات از راوی واحد نقل می شود و ما بیان کردیم که خبرهای واحد موجب علم و عمل نمی گردد؛لکن اصحاب ما در نوشته ها و فتواهایشان بر این روایت اجماع کرده اند و این اجماع حجت و دلیل بر آن است. (3)

1- (1) .همان،ج1،ص397،و ص394و 495.
2- (2) .همان،ج3،ص375.
3- (3) .همان،ص78.

علاوه بر این،ایشان به طور کلی معتقد است که اخبار واحد را باید بر سایر ادله عرضه کرد و صحت و سقم آنها را بررسی نمود.در مسئله احیای زمین موات ضمن نقل چند فرع فقهی از نهایه شیخ طوسی در پایان می فرماید:«همه اینها خبر واحدند...بهتر است آنها را بر ادله عرضه نمود؛پس آن چه را ادله تصحیح نماید صحیح خواهد بود و آن چه را ادله صحیح ندانند باطل است». (1)

بنابراین چنین نتیجه می گیریم که ابن ادریس به طور مطلق هر خبر واحدی را منکر نمی شود؛بلکه فقط خبر واحد محض را بی اعتبار و غیرقابل عمل می داند.

علت انکار خبر واحد

آیا علت انکار خبر واحد مفید علم نبودن آن است یا علل و انگیزه های دیگری نیز در انکار نقش داشته است؟آن چه از کتب فقهی و اصولی منکرین اخبار واحد تا عصر ابن ادریس بر می آید این است که علت اصلی انکار و عدم جواز عمل به این اخبار،مفید علم نبودن آنها است و چون مستند احکام شرعی باید قطعی باشد،به خبر واحد که بیش از افاده ظن و گمان دلالتی ندارد نمی توان عمل نمود.ابن ادریس نیز علت عدم عمل اصحاب به خبر واحد را مفید علم نبودن اخبار می داند؛ (2)چنان که پیش از او نیز دیگران همین امر را علت انکار دانسته اند. (3)با این حال به نظر می رسد علاوه بر آن،علل و انگیزه های دیگری از قبیل انگیزه های سیاسی و مذهبی نیز در انکار خبر واحد نقش داشته است؛زیرا

1- (1) .همان،ج2،ص375.
2- (2) .همان،ج1،ص127-495.
3- (3) .شیخ مفید،التذکره باصول الفقه،ص45؛سید مرتضی،الذریعه،ج2،ص517؛طبرسی،مجمع البیان،ج9،ص221؛قطب راوندی،متشابه القرآن،ج2،ص154؛ابن زهره،غنیه النزوع،ج1،ص356،و 354.

تعابیری مانند این که اخبار آحاد مایه انهدام اسلام است یا اصحاب امامیه شدیدترین عیب جویی ها را بر قائلین به اخبار واحد دارند و امثال آن،بعید است که بدون انگیزه های سیاسی باشد؛به ویژه آن که جریان انکار اخبار واحد عمدتاً در مقطع خاصی بوده و غالب فقهای شیعه از زمان علامه به بعد اخبار آحاد را معتبر دانسته اند.

این که این انگیزه ها چه بود،برخی معتقدند که انکار خبر واحد در آن،بُعد کلامی داشته و متکلمان شیعه در مقام محاجه با اهل سنت حجیت خبر واحد را منکر شده اند تا خصم آنان نتواند با استناد به روایات خود،به تخطئه عقاید شیعیان بپردازد. (1)این توجیه و انگیزه با توجه به این که اکثر فقیهان منکر اخبار واحد،متکلم (2)نیز بوده و خود را مسئول پاسداری از عقاید شیعه می دانسته اند،بعید به نظر نمی آید.

انگیزه دیگری که می توان به آن اشاره نمود این است که فقهای عامه در استنباط احکام به اموری چون قیاس و استحسان تمسک می جستند؛اما فقهای شیعه این امور را به علت عدم افاده علم مردود می دانستند و بر فقهای عامه ایراد می گرفتند.از سوی دیگر،نهایت تأثیر خبر واحد بدون قرینه نیز افاده ظن و گمان بود،حال اگر فقهای شیعه به چنین اخباری تمسک می جستند ممکن بود از طرف فقهای عامه مورد انتقاد و شماتت واقع گردند که شما وقتی ظن و گمان را معتبر نمی دانید و ادله ما را مخدوش می کنید،چرا خود به اخبار واحد عمل می کنید؟

1- (1) .مجید معارف،پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه،ص522-523.
2- (2) .فقیهانی مانند شیخ مفید،سید مرتضی،ابن شهر آشوب،و طبرسی،علاوه بر جنبه فقاهت،جنبه کلامی هم دارند و بلکه جنبه کلامی برخی از آنها بر فقاهتشان فزونی دارد.

شاید بتوان در عرض هم قرار دادن قیاس و اخبار واحد و انکار هر دو را در کلمات فقهای شیعه،شاهدی بر این احتمال گرفت. (1)

میزان وفاداری ابن ادریس به مبنای انکار خبر واحد

آیا ابن ادریس در استنباط احکام به مبنای انکار اخبار واحد وفادار ماند؟

پیش از پاسخ به این پرسش بیان دو نکته مفید به نظر می آید:نخست آن که ابن ادریس به طور مطلق خبر واحد را انکار نمی کند و همانند فقهای پیش از خود خبر واحدی را که همراه قرینه باشد و به نحوی موافق و مورد تأیید ادله معتبر همانند کتاب،سنت و اجماع قرار گیرد،معتبر می داند و بلکه ایشان میزان موافقت با ادله را بسیار توسعه داده و حتی روایتی را که توجیه معقول داشته و با برخی اصول فقهی (2)موافق باشد،معتبر و قابل عمل می داند؛بنابراین،با توجه به این که امکان موافقت خبر با ادله به ویژه دلیل عقلی که به نظر ایشان عمدتاً همان اصول عملیه است،زیاد می باشد بسیاری از اخبار آحاد از دایره انکار خارج گشته و معتبر خواهد بود.

1- (1) .مبحث علل و انگیزه های انکار حجیت خبر واحد نیاز به بررسی و تأمل بیشتری دارد که از حوصله این نوشتار و اهداف آن خارج است و ما به همین مقدار اکتفا می کنیم.

2- (2) .برای نمونه:در احکام نماز مسافر نظر او موافق با نظر شیخ در نهایه و مخالف با نظر او در استبصار است و شیخ در هر دو کتاب در اثبات نظر خود به خبر واحد تمسک نموده است و ابن ادریس در توجیه ترجیح نظر شیخ در نهایه بر استبصار چنین می فرماید:«و ما اخترناه هو اختیاره فی نهایته و هو الصحیح لانه صلی صلاه شرعیه مأمورا بها ما کان یجوز له فی حال ما صلاها الا هی و الاعاده فرض ثان یحتاج الی دلیل و لا دلیل علی ذلک فعمل علی خبر زراره فی نهایته و عمل علی خبر سلیمان بن حفض المروزی فی استبصاره و الذی ینبغی ان یعمل علیه من الخبرین ما عضده الدلیل لابمجرد الخبر لأنا قد بینا ان العمل باخبار الآحاد لایجوز عندنا»(سرائر،ج1،ص341-342)ملاحظه می شود که ایشان یکی از دو خبر واحد را به علت موافقت با چنین دلیلی که مبنایی اصولی است معتبر دانسته و به آن عمل می کند و اگر آن را معتبر نمی دانست نوبت به تعارض نمی رسید و مناسب بود اخبار را کنار بگذارد.

نکته دیگر این که ایشان در سرائر در موارد متعددی در احکام الزامی و غیر الزامی به اخبار معصومین علیهم السلام به ویژه سخنان رسول گرامی صلی الله علیه و آله استدلال می کند،و این خود به چند صورت است:گاهی متن حدیث را نقل می کند (1)و گاهی صرفاً در آغاز فرع فقهی تعبیر«و قد روی» (2)و یا در پایان تعبیر«علی ما روی» (3)را ذکر کرده و همان را متن فرع فقهی قرار می دهد،و آن گاه که متن حدیث را نقل می کند،معمولاً اگر خبر مجمع علیه،متفق علیه،متواتر یا متلقی به قبول نزد اصحاب باشد یا حتی مستفیض در نقل باشد،به آن تصریح می نماید. (4)

ولی در موارد متعددی فقط به اخبار تمسک می جوید و هیچ اشاره ای به این ویژگی ها یا موافقت آنها با ادله نمی نماید و این جاست که تأمل بیشتر را می طلبد و این سؤال را به ذهن تداعی می کند که آیا چنین اخباری نیز به نحوی موافق با ادله اند؛هر چند به قرینه یا وجه موافقت آنها با ادله اشاره نکرده است یا این که اینها از موارد نقض مبنای ایشان به شمار می روند؟

برای این که روشن شود آیا این روایات به واقع دارای قراینی بوده،یا موافق با ادله بوده اند،لازم است تک تک این موارد به طور جداگانه بررسی شود؛ (5)ولی

1- (1) .برای نمونه:سرائر،ج1،ص128،197،198،199،257،2،3،358،474،479،481؛ ج2،ص64،65،122؛ ج3،ص118،124،125،130،131،130،131،152،166،168؛ ج3،ص19،24،43،424،467.

2- (2) .همان،ج1،ص106،141،158،204،228،229.

3- (3) .همان،ج 1،ص202،210،308.

4- (4) .در فصل سوم در مباحث درایه ای سرائر به آنها اشاره کرده ایم.

5- (5) .البته این مقدار را می توان گفت که هر جا علاوه بر سایرادله مانند کتاب و اجماع به اخبار نیز تمسک می کند و به داشتن قرینه یا مجمع علیه بودن و سایر ویژگی ها اشاره نمی کند،همین همراهی نشانه موافقت آنها با سایر ادله است؛چنان که در مسئله تطهیر آب قلیل متنجس،در کنار آیات

به اخبار تمسک کرده و از مجمع علیه بودن آنها سخنی به میان نیاورده است.

از آن جا که بررسی جامع این مطلب از حوصله این نوشتار خارج است،از این امر صرف نظر می کنیم و در پایان این نکته را متذکر می شویم که به نظر می آید ایشان در مجموع به منبای خود حتی در این موارد نیز وفادار بوده است و شاهد بر این ادعا دو امر می باشد:

نخست آن که ایشان در مقام نقد و بررسی آرای شیخ طوسی در کتاب نهایه در موارد متعدد تصریح می کند که این آرای شیخ بر اساس خبر واحد است و خبر واحد نزد امامیه معتبر نیست؛از این رو در چنین مواردی به وجوه دیگری تمسک جسته و فتاوایی متفاوت با فتاوای شیخ طوسی ارائه می دهد.

امر مهم دیگری که بر وفاداری ایشان به مبنای انکار اخبار واحد دلالت دارد آثار و نتایجی است که در شیوه اجتهادی ایشان بر این مبنا مترتب گردید و از مهم ترین آنها آرا و فتاوای شاذ و نادر است که در بحث بعدی به آنها خواهیم پرداخت.

آثار انکار خبر واحد

همان طور که پیش از این اشاره شد روایات معصومین علیهم السلام مهم ترین و گسترده ترین منبع استنباط فقه شیعی است و با توجه به محدود بودن اخبار متواتر و دارای قرینه،عمده اخبار،به اخبار آحاد منحصرند؛ بنابراین انکار خبر واحد برای فقیهانی که بخواهند درعرصه اجتهاد به این مبنای خود وفادار باقی بمانند می توانند شیوه فقاهت آنان را از دیگر فقیهان متمایز ساخته و صبغه دیگری به آن بخشد؛از همین روست که کتب و آرای فقیهان منکر خبر واحد در بسیاری موارد به هم شباهت دارند.بهترین شاهد بر این مدعا مقایسه دو کتاب الانتصار سید مرتضی و غنیه النزوع ابن زهره است که با مقایسه آن دو مشترکات فراوانی به خصوص در شیوه استدلال می توان یافت.

بنابراین آثاری که در این جا بیان می کنیم عمدتاً می تواند برای دیگر فقیهان هم

مسلک ابن ادریس نیز مطرح باشد؛ولی به نظر می رسد برای بررسی آثار و نتایج انکار اخبار واحد،کتاب سرائر در مقایسه با کتب دیگر فقیهان بهترین منبع و مرجع است؛چرا که در میان آثار و کتب منکرین خبر واحد تا عصر ابن ادریس از نظر کمی و استدلالی بودن،کتاب فقهی به گستردگی و اهمیت سرائر وجود ندارد؛از این رو این آثار را از نگاه ابن ادریس در سرائر بررسی می کنیم.

آرای شاذ

از جمله آثار انکار خبر واحد،سر در آوردن اجتهاد ابن ادریس از شذوذات و آرای ویژه است که در میان فقهای شیعه سابقه نداشته یا فقیهان اندکی در این مبنا با او مشترک اند؛برای نمونه با این که در مسئله«قی کردن روزه دار»روایاتی دال بر بطلان و لزوم قضا وجود دارد و حتی صاحب وسائل بابی را با عنوان«باب بطلان الصوم بتعمد القی»مطرح و در آن ده حدیث گردآوری نموده است، (1)ایشان به دلیل واحد دانستن این اخبار به آنها توجهی نمی کند و به جای آن به اصل برائت تمسک جسته و همانند حقنه کردن با مایعات،در مورد فرد روزه داری که عمداً قی نماید نیز به عدم لزوم قضا فتوا می دهد.هم چنین با این که طبق روایات،اگر کسی با خاله یا عمه خود زنا کند ازدواج با دختر او حرام ابدی می شود،ایشان به دلیل عدم توجه به اخبار آحاد،به خلاف سایر فقها و حتی سید مرتضی،قائل به تحریم نمی شود و چنین استدلال می کند:«اگر بر حرمت،اجماع قائم باشد همان اجماع دلیل می شود و ما قائل به حرمت می شویم؛ولی اگر اجماع نباشد دلیل دیگری از کتاب و سنت و دلیل عقل وجود ندارد و اجماع با کلام دو یا سه نفر و نیز کسانی که نسبشان معلوم است محقق نمی شود». (2)

1- (1) .حر عاملی،وسائل الشیعه،ج4،ص60.
2- (2) .سرائر،ج2،ص529-530.

تردیدی نیست که بدون دلیل معتبر نمی توان امری را شرعی و جزء احکام شریعت به حساب آورد.از طرفی از مهم ترین ادله احکام،اخبار ائمه علیهم السلام می باشند که عمده آنها از نوع خبر واحدند.حال اگر فقیهی این اخبار را معتبر نداند،مسائل و احکامی را که با این روایات بیان گردیده است،شرعی نمی داند در نتیجه دایره احکام شرعی محدود شده و به مواردی منحصر می گردد که شرعیت آنها از غیر طریق خبر واحد اثبات شده باشد.

ابن ادریس حلی نیز به دلیل انکار خبر واحد در مواردی احکام مستفاد از این اخبار را غیرشرعی تلقی می کند؛برای نمونه،شیخ طوسی در مبحث حج نهایه طبق روایات،این فرع فقهی را مطرح می کند که:«اگر کسی بخواهد قربانی را از باب تطوع به حج بفرستد می تواند با دوستانش که به حج رفته اند روزی را برای قربانی تعیین کند و خودش در وطن از محرمات اجتناب نماید و در آن روز تعیین شده مُحِل شود».

ابن ادریس در نقد این مسئله شرعی می فرماید:«این مسئله واضح نیست و اینها اخبار واحدند و به آنها توجه و اعتماد نمی شود و این موارد امور شرعی هستند که مثبت و مدعی آنها احیتاج به اقامه دلیل شرعی دارد؛حال آن که دلیلی از کتاب،سنت قطعی و اجماع وجود ندارد؛از این رو اصحاب امامیه این فروع را در کتب خود نمی آورند و شیخ طوسی هم آنها را از باب اعتقاد به آنها ذکر نکرده؛زیرا کتاب نهایه کتاب خبر است؛نه کتاب بحث و نظر». (1)

هم چنین در نقد کلام دیگری از شیخ در نهایه که به جواز بیع اشیای موجود

1- (1) .همان،ج1،ص641-642.

یا ممکن الوجود ولی غیر حاضر فتوا داده است،می فرماید:

این[مسئله]مضمون خبر واحدی است که شیخ در تهذیب الاحکام به نقل از ابن سنان آورده و نمی توان به آن عمل نمود؛زیرا بیع یا بیع اعیان است یا بیع سلم و بیع مورد بحث هیچ کدام از اینها نیست؛بنابراین داخل بیع غرری می شود و از بیع غرری نهی شده است.علاوه بر این،بیع یک حکم شرعی است و اثبات آن نیاز به دلیل شرعی دارد و نمی توان[برای شرعیت آن]به خبر واحد رجوع نمود». (1)

روی آوردن زیاد به سایر ادله

از بارزترین آثار انکار خبر واحد در عرصه اجتهاد و استنباط،روی آوردن و تکیه بیشتر ابن ادریس به سایر ادله است و به همین دلیل به آیات قرآن،اجماعات،قواعد فقهی،مباحث عرف و لغت،اهمیت به سزایی می دهد.

بی نیازی از مبحث تعادل و تراجیح در محدوده اخبار واحد

(2)

فلسفه وجودی مبحث تعادل و تراجیح،تعارض ادله به ویژه اخبار و روایات است.بدیهی است فقیهی که خبر واحد را معتبر نداند نیازی به این مبحث در قلمرو خبر واحد ندارد.بر این اساس ابن ادریس از طرح بحث تعارض اخبار خودداری می نماید؛برای نمونه،در مسئله وکالت در طلاق که خبر واحدی با اخبار دیگر معارضه می کند،شیخ طوسی در استبصار برای حل تعارض چاره جویی می کند و بین اخبار جمع می نماید؛ولی ابن ادریس در نقد کار ایشان می فرماید:«رفع تعارض هنگامی لازم است که اخبار متواتر و

1- (1) .همان،ج2،ص290 و ص147،322،343و....
2- (2) .بیان این مورد با آن چه در مباحث اصول در بحث تعادل و تراجیح بیان شد منافات ندارد؛زیرا در این جا صرفا بحث از خبر واحد است؛در حالی که در آن جا بحث در مطلق اخبار بود.

متکافیء باشند؛اما این خبر[واحد]شاذ با اخبار متواتر تکافی ندارد تا نیاز به حل تعارض باشد». (1)

ادله جای گزین اخبار آحاد

با توجه به اهمیت اخبار در اجتهاد شیعه،بی اعتبار دانستن طیف وسیعی از اخبار،محدودیت هایی را در عرصه استنباط احکام برای فقیه ایجاد می کند و فقیه ناچار است این خلأ را با تمسک جستن به وجوه دیگری جبران نماید.اکنون این سؤال مطرح است که ابن ادریس،به ویژه در جایگاه فقیهی که گرایش به فقه استدلالی دارد،خلأ اخبار واحد را چگونه پر کرده و چه عناصری را جایگزین آن نموده است و آیا اصولاً ایشان توانسته است از عهده اجتهاد بدون اخبار واحد موافق بر آید؟

در پاسخ باید گفت هر چند انکار خبر واحد آثار نه چندان مطلوبی را در عرصه اجتهاد برای ایشان به بار آورده است،به جرئت می توان گفت که ایشان به خوبی توانسته از عهده اجتهاد بدون اخبار واحد بر آید و اگر این ویژگی سرائر را ملاحظه نماییم که در میان کتب منکرین اخبار واحد تا عصر ابن ادریس استدلالی ترین کتاب است،سزاوار است که اجتهاد بدون تکیه بر اخبار واحد را از مهم ترین ابتکارات ابن ادریس در فقاهت بدانیم؛ اما آن چه مهم می نماید نحوه اجتهاد بدون اخبار و عناصر جایگزین در این نوع اجتهاد است و این که ایشان چه عوامل و ادله ای را جایگزین اخبار واحد نموده است؟

ابن ادریس برای جبران این خلأ از عناصری بهره جسته است که در ذیل به آنها اشاره می کنیم:

1- (1) .سرائر،ج2،ص96،و ر.ک:ص422.

تمسک به مقتضای اصول مذهب (1)گرچه اختصاص به ابن ادریس حلی ندارد و فقهای پیش از او نیز در شیوه اجتهادی خود از آن بهره جسته اند؛ اما این عنصر در شیوه اجتهادی ابن ادریس جایگاه ویژه ای پیدا کرده و در واقع یکی از مهم ترین عناصر جایگزین اخبار واحد گردیده است؛برای نمونه،در مسئله مضاربه مال یتیم شیخ طوسی در نهایه متن روایت واحدی را فتوا قرار داده و فرموده است:«اگر کسی مال یتیم را به مضاربه به دیگری بدهد،چنان چه سودی حاصل شود طبق توافق انجام شده بین آن دو تقسیم می گردد؛اما در صورت زیان،ضمان بر عهده کسی است که مال یتیم را به مضاربه به دیگری

1- (1) .از مجموع کاربردهای اصول مذهب می توانیم نتیجه بگیریم که مراد ابن ادریس از اصول مذهب عبارت است از:ضابطه ها و مسائل کلی که در حوزه فقه و دانش های وابسته یا مرتبط با آن مانند اصول فقه،لغت،کلام و...مسلم گشته و مورد قبول و اتفاق همه یا اکثر فقهای امامیه واقع گردیده است.از تعریف فوق نکات زیر روشن می شود:اصول مذهب کلی هستند و شامل مسائل جزئی نمی شوند.1.هر چند اصول مذهب عمدتاً در خصوص حوزه فقه مطرح اند و اکثر موارد استعمال واژه اصول مذهب در سرائر در همین زمینه است،از نظر ابن ادریس اختصاص به فقه ندارد و شامل دانش های مقدماتی فقه و دانش هایی که متکفل بیان اصول موضوعه فقه هستند نیز می گردد.2.مراد از مذهب،مذهب امامیه است و بنابراین این اصول نیز برگرفته از مذهب اهل بیت علیهم السلام هستند؛در نتیجه مورد توافق همه یا اکثر فقهای امامیه می باشند؛ بنابراین می توان گفت که مراد از اصول مذهب در نظر ابن ادریس نه اصول اعتقادی است،نه اصول عملیه،نه قواعد فقهی و نه ادله اربعه؛هر چند هر کدام از این ها می تواند مبنا و پشتوانه برای اصول مذهب باشد و از طریق آنها اصول مذهب استنباط گردد.هم چنین روشن می شود که اصول مذهب در آن جا که به تنهایی و با فقدان سایر ادله مورد استناد و استدلال واقع گردند دلیل مستقل اند و در جایی که در کنار سایر ادله معتبر مورد تمسک قرار گیرند مؤیدی می شوند برای ادله اربعه.

داده است».ابن ادریس در نقد این کلام می فرماید:

اگر این فرد ناظر شرعی در مال یتیم باشد،از دو حال خارج نیست:یا وصی در این مسئله است یا ولی و در هر دو صورت می تواند آن چه نفع و صلاح یتیم در آن است انجام دهد،و در این صورت اگر خسران ببیند چیزی بر عهده او نیست و اصول مذهب همین را اقتضا دارد. (1)

هم چنین در باب اشتراک در جنایت بعد از آن که چند روایت را متن فتوا قرار داده،می فرماید:«همه این ها خبرهای واحدند؛بنابراین اگر کتاب یا سنت یا اجماع آنها را تأیید نماید به آنها عمل می کنیم و در غیر این صورت طبق مقتضای مذهب حکم می کنیم». (2)در این عبارت ملاحظه می شود که ایشان به طور صریح در صورت واحد بودن اخبار و عدم موافقت ادله،مقتضای مذهب را جایگزین اخبار واحد قرار داده و آن را مرجع می داند.

اصول عملیه

عنصر دیگری که زیاد مورد توجه ابن ادریس بوده و به طور گسترده در سرائر به آن استدلال نموده،اصول عملیه است.ایشان در هر مسئله ای که اجماع،کتاب و سنت وجود نداشته باشد،اخبار واحد را مورد تمسک قرار نداده و به جای آنها به اصول عملیه تمسک می جوید؛برای نمونه،در این مسئله که اگر کسی نذر کند اولین عبدی که مالک شود آزاد گردد و به طور اتفاقی در یک زمان چند عبد را مالک شود،شیخ طوسی در نهایه طبق برخی اخبار واحد،فتوا به قرعه داده است؛

1- (1) .همان،ج2،ص411.
2- (2) .سرائر،ج3،ص375 و نیز برای اطلاع بیشتر.ر.ک:همان،ج1،ص249،267،271،299،530،566،624؛ ج2،ص37،121،334،352،411،431،632،644،660؛و ج3،ص9،169،192،206،207،210،222،330،335،341،354،377،468 .15،32،63،3

ولی ابن ادریس با نقد این فتوا می فرماید:«بر این مسئله دلیلی از کتاب،سنت و اجماع نیست و اخبار واحد هم معتبر نیستند؛بنابراین فقط دلیل اصل یعنی بقای ملکیت و ثبوت آن،باقی می ماند». (1)

ظواهر،عمومات کتاب و سنت قطعی

از دیگر عناصر جایگزین اخبار واحد،ظواهر و عمومات قرآن و سنت قطعی است.ابن ادریس به دلیل معتبر ندانستن خبر واحد در مواردی که در مقابل عموم قرآن یا سنت خبر واحدی در مسئله باشد خبر واحد را صالح برای تخصیص عمومات ندانسته و به ظواهر و عمومات آن دو تمسک می جوید؛ (2)برای نمونه،در مورد روزه فرد مریضی که مرضش تا سال بعد ادامه داشته باشد شیخ طوسی با تمسک به اخبار فتوا می دهد که در صورت امکان برای هر روز دو مد طعام به فقیر بدهد و اگر نمی تواند یک مد و اگر این مقدار هم تمکن ندارد ذمه او بری است و قضا بر او واجب نیست؛ ولی ابن ادریس به دلیل واحد بودن اخبار،آنها را معتبر ندانسته و به جای آن ظاهر آیه وَ مَنْ کانَ مَرِیضاً أَوْ عَلی سَفَرٍ فَعِدَّهٌ مِنْ أَیّامٍ أُخَرَ 3 تمسک جسته و به وجوب قضای آن در سال بعد فتوا داده است. (3)

3-اجماع

اشاره

یکی از منابع استنباط احکام شرعی اجماع است که در کنار سه منبع دیگر یعنی کتاب،سنت و عقل در جایگاه منبع فقهی در عرصه اجتهاد مورد استفاده قرار می گیرد.

1- (1) .همان،ج2،ص172؛ج1،ص650؛ج2،ص278،436،607،687.
2- (2) .برای اطلاع از موارد تمسک به عموم آیات ر.ک:همان،ج1،ص508،ج2،ص288،317،392،689،و ج3،ص328.و در مورد عموم اخبار نیز ر.ک:همان،ج1،ص630،و ج2،675.
3- (4) .سرائر،ج1ف ص395.

هم چنان که فقهای پیش از ابن ادریس به اجماع توجه خاص نموده اند ایشان نیز در عرصه استنباط جایگاه ویژه ای برای آن قائل اند و بلکه می توان ادعا نمود دو عامل،توجه و نیاز بیشتر ایشان به اجماع را تقویت می نمود:عامل نخست انکار اخبار آحاد و ترک عمل به آنها بود که باعث می شد دست او از تمسک به اخبار بسیاری کوتاه گردد و در نتیجه،ادله به سه دلیل کتاب،اجماع و عقل محدود گردد.این عامل گرچه برای فقهای پیش از او،به خصوص سید مرتضی که منکر اخبار آحاد بود نیز وجود داشت؛اما آنان به دلیل نزدیکی بیشتر به عصرمعصومین علیهم السلام و امکان دسترسی بیشتر به قراین قطعی در مقایسه با ابن ادریس،نیاز کمتری به اجماع داشتند.

عامل دیگر،روند تکاملی گرایش فقه شیعه به سوی استدلالی شدن بود (1)و اجماع در جایگاه یک دلیل در این زمینه می توانست بیشتر مورد توجه قرار گیرد.بنابراین،مجموعه عواملی چون انکار اخبار آحاد و ترک عمل به آنها،فاصله گرفتن بیشتر از عصر معصومین علیهم السلام و در نتیجه دسترسی کم تر به قراین قطعی،اخبار و روند رو به رشد گرایش به فقه استدلالی،همه دست به دست هم داده و نیاز تمسک بیشتر ابن ادریس به اجماع را لازم گردانید؛از این رو اجماع در مقام یکی از ادله اربعه،از مبانی مهم فقهی ایشان گردید.در ذیل به نمونه هایی از شواهدی که بر اهمیت اجماع نزد ایشان دلالت دارد اشاره می کنیم:

-ابن ادریس در مورد اجماع می فرماید:«اجماع امامیه از بزرگ ترین و قوی ترین دلیل هاست». (2)

1- (1) .از این رو کتاب سرائر در مقایسه با کتب فقهی پیش از خود به مراتب در بر دارنده استدلال های گسترده تری است.
2- (2) .سرائر،ج1،ص135.

-مخالفت با اجماع را لغزش فاحش می داند و در نقد کلامی از قطب راوندی می فرماید:«کلام ایشان،خطای بزرگ و لغزش فاحشی است؛زیرا باعث نابودی و خرق اجماع اصحاب می گردد». (1)

-در صورت وجود ادله متعدد بر یک مسئله،در بعضی موارد اجماع را بر سایر ادله حتی آیه قرآن مقدم می کند. (2)

-او معتقد است با وجود اجماع،نیازی به وجود روایت در مسئله نیست. (3)

مبنای حجیت اجماع

تفاوت مهم فقهای شیعه با عامه در مبحث اجماع،تفاوت آنان در ملاک اعتبار و حجیت اجماع است؛زیرا بر خلاف اصولیین اهل سنت که اجماع را از حیث اجماع بودن معتبر دانسته اند،اصولیین و فقهای شیعه اجماع را به ملاک داخل بودن قول و رأی معصوم در میان مجمعین معتبر می دانند و ابن ادریس در مقام یکی از فقهای شیعه نیز همین دیدگاه را پذیرفته و در سرائر بدان تصریح نموده است. (4)اما آن چه نیاز به دقت بیشتری دارد پاسخ به این سؤال است که از دیدگاه ایشان اجماع از چه طریقی کشف از قول معصوم می نماید و اصولاً ایشان چه نوع اجماعی را حجت می داند؟

تا عصر ابن ادریس مهم ترین راه های کشف دو راه بود:یکی طریق حس یا اجماع دخولی که طریق مورد قبول اکثر قدما از جمله سید مرتضی بود و دیگری

1- (1) .همان،ص177.
2- (2) .همان،ص197 و 206«دلیلنا...بعد الاجماع قوله تعالی: «وَ حَيْثُ ما كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ» .
3- (3) .همان،ج3،ص294؛«فاذا اجمعوا علی القول فلاحاجه لهم الی روایه تروی عن الصادقین علیهما السلام اذ لا دلیل فیها بل اجماعهم علیها هو الدلیل علی صحتها...».
4- (4) .همان،ج2،ص530«لانّ وجه کون الاجماع حجه عندنا دخول قول معصوم عن الخطاء فی جمله للقائلین بذلک».

طریق لطف یا اجماع لطفی که مورد پذیرش شیخ طوسی واقع گردید.از سرائر چنین بر می آید که ابن ادریس نیز همانند سید مرتضی طریق حس را پذیرفته است و به همین دلیل مخالفت فقهای معلوم النسب را مضر به اعتبار اجماع نمی داند.

احداث قول ثالث

از آن جا که اجماع به مناط در برداشتن قول معصوم مفید علم است و از ادله چهارگانه احکام به شمار می رود،اگر همه فقهای شیعه بر دو نظر مختلف اجماع نمایند قائل شدن به فتوایی که خارج از این باشد جایز نیست و به اصطلاح،خرق اجماع محسوب می گردد و اعتبار ندارد.

ابن ادریس نیز قول سوم در یک مسئله را جایز ندانسته و آن را خارج از دایره حق به حساب آورده است؛چنان که در مسئله میراث مجوس در نقد کلام شیخ طوسی می فرماید:

شیخ طوسی در تهذیب الاحکام گفته است اصحاب امامیه در مسئله میراث مجوس فقط دو دیدگاه دارند:یکی دیدگاه یونس و پیروانش و دیگری دیدگاه ابن شاذان و پیروانش؛بنابراین با این که طبق گفته خودشان اصحاب فقط دو قول دارند چگونه خود در مسئله قائل به قول سومی شده است؛در حالی که هر گاه اصحاب فقط بر دو قول اتفاق نمایند بدون هیچ اختلافی احداث قول سوم جایز نیست؛زیرا حق از آن چه گفته اند،خارج نیست». (1)

کارکردهای اجماع

از دیدگاه ابن ادریس اجماع کارکردها و نقش های مهمی دارد که باعث گردیده از جایگاه ویژه ای برخوردار شود.این کارکردها عبارت اند از:

اثبات احکام شرعی

چنان که پیش از این اشاره شد از دیدگاه ابن ادریس اجماع از بزرگ ترین و

1- (1) .همان،ج3،ص293.

قوی ترین ادله احکام شرعی است؛از این رو می توان گفت کارکرد مهم اجماع و نقش آن اثبات احکام شرعی است؛به گونه ای که با وجود آن،فقیه در بیان حکم و فتوا تردیدی به خود راه نمی دهد و اگر به جز آن هیچ دلیل دیگری در مسئله نباشد به تنهایی در اثبات حکم کافی خواهد بود.بر این اساس ابن ادریس در جای جای سرائر و به طور گسترده به آن تمسک و استدلال می کند و کم تر مبحثی است که در آن از دلیل اجماع یاد نکند.

میزان صحت و سقم روایات

از دیدگاه ابن ادریس روایتی که مخالف با اجماع باشد اعتباری ندارد و در مقابل،روایتی که بر مضمون آن اجماع داشته باشد معتبر و صحیح بوده و می توان به آن عمل نمود؛از این رو ابن ادریس در نقد کلام شیخ طوسی که در مسئله وکالت در طلاق،به خبر جعفر بن سماعه استدلال نموده و طبق آن فتوا داده است،می فرماید:«ظاهر این روایت مخالف اجماع مسلمین است و روایتی که چنین باشد اعتباری ندارد». (1)در جای دیگر نیز ذیل نقل حدیث اسحاق بن عمار می نویسد:«این روایت صحیح می باشد؛زیرا اجماع اصحاب ما بر آن منعقد گردیده است». (2)

قرینه بر مراد آیات قرآنی

گاهی ابن ادریس به آیه ای از قرآن استدلال می کند که در تعیین مراد از آن بیش از یک احتمال قابل تصور است.در چنین شرایطی ایشان به کمک اجماع برخی از احتمالات را از اعتبار ساقط نموده و با روشن شدن مراد آیه،به آن

1- (1) .همان،ص96:«و ظاهره مخالف لاجماع المسلمین قاطبه و ما هذا حاله لایلتفت الیه و لایعرج علیه».
2- (2) .همان،ص200،و ص695.

استدلال می نماید؛چنان که در مسئله وطی در دبر در ایام حیض فتوا به جواز می دهد و ضمن استدلال به آیه شریفه فَاعْتَزِلُوا النِّساءَ فِی الْمَحِیضِ 1 می فرماید:«آیه از دو احتمال خارج نیست:یا مراد ترک وطی در زمان حیض است یا مراد ترک مباشرت در محل حیض؛یعنی خون است؛لکن اگر احتمال اول باشد این خلاف اجماع خواهد بود؛بنابراین فقط احتمال دوم باقی می ماند». (1)

تخصیص عمومات قرآنی و روایی

شکی نیست که عمومات قرآنی و روایی قابل تخصیص اند؛اما آن چه محل بحث است این است که چه ادله ای صلاحیت تخصیص عمومات را دارند.از نظر ابن ادریس اجماع از جمله ادله ای است که صلاحیت تخصیص عمومات را دارد.بر این اساس در مبحث ربا،می فرماید:

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حدیثی عام وارد شده است که«هر گاه کالا مختلف بود هر طور که خواستید معامله کنید.»و عموم این حدیث شامل معامله نسیه ای درهم و دینار نیز می گردد؛ولی از آن جا که اجماع بر حرمت چنین معامله ای قائم شده،عموم حدیث شامل خصوص معامله درهم و دینار نمی شود و در این مورد تخصیص می خورد. (2)

4-دلیل عقل

مراد ابن ادریس از دلیل عقل

ابن ادریس در سرائر با تعبیرهای مختلف از عقل و دلیل عقلی یاد می کند؛ گاهی به«دلیل العقل» (3)تعبیر می کند که این تعبیر بیشترین کاربرد را در سرائر

1- (2) .سرائر،ج1،ص150.
2- (3) .همان،ج2،ص254.
3- (4) .سرائر،ج1،ص46،495،496 و ج2،ص19،116،449،484،529 و 536.

دارد،گاهی«ادله العقل» (1)را در مقابل«ادله السمع»به کار می برد و گاهی با عنوان«العقول»یا«اصول احکام العقلیه» (2)یاد می کند؛با همه این تعابیر،ابن ادریس هیچ گاه مراد خود از دلیل عقلی را به طور صریح بیان نمی کند؛بنابراین لازم است با بررسی موارد استعمال دلیل عقل در سرائر،هم مراد ایشان از دلیل عقل و هم تا حدودی قلمرو و نقش آن در فقاهت ابن ادریس مشخص گردد:

از برخی موارد معلوم می شود که مراد ایشان از دلیل عقل همان اصل عملی است؛چنان که در بحث خمس می فرماید:«مسئله شرعی جز از چهار طریق دانسته نمی شود:کتاب الله،سنت متواتر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اجماع شیعه امامیه و اگر این سه طریق نبود به سراغ دلیل عقل می رویم و همین دلیل عقل معنای کلام فقهاست که به«دلالت اصل»تعبیر می کنند. (3)

گاهی هم به طور صریح از اصل برائت به دلیل عقل تعبیر می کند.در کلام دیگری نیز اصل اباحه را از مصادیق دلیل عقل به شمار آورده است.

تا این جا آن چه از مصادیق دلیل عقل بیان نمودیم همه از اصول بودند.حال این سؤال قابل طرح است که آیا از نظر ابن ادریس دلیل عقل منحصر به موارد اصول است یا این که شامل موارد دیگر نیز می گردد؟

از مجموع کاربردهای ابن ادریس از دلیل عقل نتایج زیر به دست می آید:

1.مراد ایشان از دلیل عقل،هر چیزی است که در محدوده حکم عقل باشد و در مقابل دلیل کتاب،سنت و اجماع مطرح می شود.

1- (1) .همان،ج2،ص334«من ادله العقل و ادله السمع...».
2- (2) .همان،ص388.
3- (3) .همان،ج1،ص495.

2.قلمرو دلیل عقل از نظر ابن ادریس فراتر از اصول عملیه است و شامل دلیل عقلی مستقلی و استدلال های عقلی نیز می گردد.

3.با توجه به تفسیری که ایشان از دلالت اصل در کلام فقها نمود و آن را همان دلیل عقلی به حساب آورد می توان گفت که در دیدگاه فقهای پیش از ایشان نیز تمسک به اصول عملیه از مصادیق تمسک به دلیل عقل به حساب می آمده است و تمسک زیاد آنان به این اصول در قالب همین امر توجیه ناپذیر است.

مرتبه دلیل عقل

از مطالب گذشته روشن گردید که ابن ادریس اهمیت زیادی به دلیل عقل داده و بیش از دیگر فقها برای آن اهمیت قائل شده است.در این جا این سؤال مطرح است که این دلیل چه جایگاه و منزلتی در نظر ابن ادریس داشته است؟آیا از نظر ایشان دلیل عقلی هم سنگ و هم رتبه با ادله سه گانه کتاب و سنت و اجماع بوده یا این که در رتبه بعد از این ادله قرار می گرفته و فقط در صورت نبود آنها به این دلیل تمسک می نموده است؟

ابن ادریس در سه جای سرائر تصریح می کند که مرتبه دلیل عقل در طول سایر ادله است و در صورت فقدان سایر ادله مورد تمسک قرار می گیرد و نه تنها دیدگاه او چنین است؛بلکه او معتقد است نزد محققین شریعت نیز چنین بوده است.ایشان در مقدمه سرائر می فرماید:«حق از چهار طریق تجاوز نمی کند:کتاب خدا،سنت متواتر مورد اتفاق،اجماع و دلیل عقل». (1)هر گاه سه دلیل اول در مسئله ای وجود نداشته باشد از دیدگاه محققین در منبع شریعت،آن چه در عمل مورد اعتماد قرار می گیرد دلیل عقل است؛زیرا در این صورت مسائل

1- (1) .سرائر،ج1،ص46.

شریعت وابسته به دلیل عقل بوده و به آن واگذار شده است.علاوه بر مورد فوق،در کتاب خمس (1)و کتاب صوم (2)نیز راه های شناخت و به دست آوردن احکام شرعی را به کتاب،سنت،اجماع و دلیل عقل منحصر دانسته است و در صورت نبود سه طریق اول،دلیل عقل را مرجع معرفی می کند.

5-مبحث تعادل و تراجیح

اشاره

ابن ادریس به طور پراکنده در سرائر به مباحث تعادل و تراجیح اشاره نموده و در استنباط فروعات فقهی از آن بهره جسته است.مجموع این مباحث را می توان در سه بحث:«تقدم جمع بین روایات بر طرح آنها،رجوع به مرجحات و انواع آنها و وظیفه مکلف در صورت نبود مرجحات»خلاصه نمود:

تقدم جمع روایات بر طرح آنها

ابن ادریس معتقد است در صورت تعارض اخبار مادامی که جمع بین آنها و عمل به مضمون همه ممکن باشد،این جمع بر طرح بعضی اخبار مقدم است.وی در مسئله عزل غیابی وکیل،ضمن نقل کلام متفاوت شیخ طوسی در خلاف و نهایه،نظر شیخ در نهایه را ترجیح داده و چنین استدلال می کند:«قول قوی تر نزد من نظر شیخ در نهایه است؛زیرا این قول،وجه جمع بین اخبار است».در پایان نیز می فرماید:«پس اخبار بر این اعتبار حمل می شوند؛حال آن که از تعارض در امان مانده اند و به همه آنها عمل شده است؛بدون این که برخی کنار گذاشته شوند». (3)

1- (1) .همان،ص495.
2- (2) .همان،ص377.
3- (3) .سرائر،ج2،ص93:«فیحمل الاخبار علی هذا الاعتبار و قد سلمت من التعارض و عمل بجمیعها من غیر اطراح لشیء منها».

هم چنین ایشان در هنگام تعارض ظاهری دو آیه قرآن معتقد است:

مادامی که امکان عمل به مقتضای هر دو باشد مورد از مصادیق باب نسخ به حساب نمی آید و در مسئله وصیت مریض مشرف به مرگ که آیه وصیت و ارث در ظاهر متنافی به نظر می رسند،می فرماید:هرگاه امکان عمل به مقتضای هر دو وجود داشته باشد،ادعای نسخ صحیح نیست. (1)

رجوع به مرجحات و انواع آنها

هر گاه امکان جمع بین اخبار نبود و ناچار از عمل به بعضی و طرح بعضی دیگر بودیم لازم است در صورت وجود مرجح،به خبری که مرجح دارد عمل کرده و دیگری را طرح نماییم.این مرجحات نزد ابن ادریس عبارت اند از:

تأیید ادله

به طور کلی از نظر ابن ادریس در تعارض اخبار،هر گاه روایتی با ادله دیگر تقویت و تأیید گردد،مقدم می شود؛مثلاً در مورد کسی که قصد مسافرت دارد و در وقت نماز می خواهد نماز بخواند اخبار مختلف است.ابن ادریس ضمن نقد کلام شیخ طوسی در خلاف می فرماید:«در صورت تعارض سزاوار است به خبری عمل شود که دلیل آن را تأیید می کند». (2)هم چنین در مبحث نواقض طهارت می فرماید:«هر گاه قرآن و سایر ادله یکی از دو روایت را تأیید نماید عمل به آن روایت و کنار زدن روایت دیگر به علت نداشتن برهان،واجب است». (3)

هر چند در این عبارت،ایشان قرآن را در عرض ادله دیگر ذکر نموده است؛ لکن این از باب عطف عام بر خاص و ذکر فرد اظهر است؛وگرنه مراد وی از

1- (1) .همان،ج3،ص186.
2- (2) .همان،ج1،ص334.
3- (3) .همان،ص110-111.

ادله،ادله چهارگانه و از جمله قرآن است.وی در مسئله نماز مسافر نیز می فرماید:«هر گاه همراه یک روایت،قرآن و اجماع باشد،چگونه بر خبری که ادله قاهره را همراه ندارد عمل می شود؟» (1)

موافقت با اصول مذهب

در تعارض اخبار هر گاه خبری طبق مقتضای اصول مذهب باشد به نظر ابن ادریس مقدم است؛مثلاً در مورد قرائت مأموم در نماز جماعت،ایشان به شش دسته اخبار اشاره کرده و به دسته ای عمل می کند که مطلقاً قرائت را از مأموم ساقط می کند و در مقام استدلال می گوید:«ابن روایت بین روایات ظاهرتر و طبق مقتضای اصول مذهب است». (2)

اظهر بودن

به نظر ایشان از دیگر مرجحات اخبار،اظهر بودن خبر است؛چنان که در عبارت فوق به آن تصریح نموده است.

اشهر بودن

اشهر بودن روایات نیز از جمله مرجحات اخبار در نزد ابن ادریس است.وی در مسئله بالابردن دست ها در هنگام گفتن تکبیرات نماز میت،به عدم وجوب فتوا می دهد و چنین استدلال می کند:«این روایت از مشهورترین روایات است». (3)

کثرت اخبار

به نظر ابن ادریس هر گاه دو دسته از اخبار با هم متعارض باشند دسته ای که از نظر تعداد بیشترند مقدم می گردد،چنان که در مسئله کیفیت خواندن هزار رکعت

1- (1) .همان،ص334.
2- (2) .همان،ص284،و ص561.
3- (3) .همان،ص356.

نماز مستحبی در ماه رمضان،ایشان کیفیت مورد قبول شیخ طوسی و شیخ مفید را از بین آرای مختلف پذیرفته و وجه آن را بیشتر بودن تعداد روایات می داند. (1)

عادل تر بودن راویان

از دیگر مرجحات مورد قبول ابن ادریس عادل تر بودن راوی یا راویان است.چنان که در همان مسئله کیفیت نمازهای ماه رمضان،وجه دیگر تقدیم روایات مورد نظر خویش را عادل تر بودن راویان آنها ذکر می کند. (2)

وظیفه مکلف در صورت نبود مرجحات

هر گاه هیچ یک از اخبار متعارض مرجحی نداشته باشد،هر دو از حجیت ساقط شده و قابل تمسک نخواهند بود؛اما این که وظیفه در این صورت چیست،می توان دو راهکار از کلمات ابن ادریس ارائه داد:

یکی رجوع به ظاهر قرآنی در صورتی که چنین ظاهری در مسئله وجود داشته باشد و دیگری رجوع به اصول عملیه،چنان که در مسئله بلند یا آهسته خواندن قرائت نماز ظهر در روز جمعه،فتوا به آهسته خواندن آن می دهد و چنین استدلال می نماید:«اجماع وجود ندارد و روایات هم مختلف اند و فقط عمل به اصول باقی می ماند و اصل برائت ذمه هاست». (3)

در عبارت فوق فرض مسئله نبود مرجحات است؛وگرنه می بایست همانند موارد دیگر،اخبار دارای مرجح را مقدم می نمود؛البته در این جا این سؤال قابل طرح است که آیا به نظر ابن ادریس ظاهر قرآن و اصول عملیه در عرض هم اند یا این که با وجود ظاهر قرآن نوبت به مراجعه به اصول نمی رسد؟در کلمات ایشان

1- (1) .سرائر،ج1،ص311.
2- (2) .همان.
3- (3) .همان،ص298.

در سرائر به پاسخ صریحی در این زمینه دست نیافتیم؛ولی از اطلاق عبارت«فلم یبق الا لزوم الاصول»می توان چنین استظهار نمود که اگر ظاهر قرآن وجود می داشت مقدم می گردید؛علاوه بر این که قاعده«الاصل دلیل حیث لا دلیل»نیز مؤید این نظر است.

3-قواعد فقهی از نگاه ابن ادریس

اشاره

برای قاعده فقهی تعریف های مختلف اما نزدیک به هم ارائه شده است (1)و هر کدام دارای نقاط قوت و ضعفی است و شاید مناسب ترین تعریف،تعریفی مرکب از عناصر اصلی تعریف های ارائه شده باشد و آن این که:قاعده فقهی قضیه ای کلی است که بر همه جزئیات خود منطبق است و به طور نوعی (2)در ابواب مختلف فقهی جریان دارد.طبق این تعریف،تفاوت عمده آن با مسئله فقهی،توسعه و شمول بیشتر آن و نیز جریان آن در ابواب مختلف فقهی است.

حال پس از تعریف قاعده فقهی،در این مبحث در پی پاسخ گویی به سه سؤال زیر هستیم:

نخست این که آیا ابن ادریس در سرائر به قواعد فقهی توجه داشته و در استنباطات خود از آنها بهره گرفته است یا خیر؟سؤال دوم این است که در صورت بهره گرفتن از آنها،کیفیت آن کدام است و بالاخره قواعد ذکر شده در سرائر کدامند؟

1- (1) .برخی از این تعاریف عبارت اند از:«القواعد الفقهیه هی احکام عامه فقهیه تجری فی ابواب مختلفه»(ناصر مکارم شیرازی،قواعد الفقهیه،ج1،ص17)«امر کلی منطبق علی جمیع جزئیاته عند تعرف احکامه منه»(تهانوی،کشاف اصطلاحات الفنون،ج5،ص1176-1177)و«القاعده الفقهیه قضیه کلیه منطبقه علی جمیع جزئیاته»(فاضل لنکرانی،القواعد الفقهیه،ج1،ص8).
2- (2) .ذکر این قید برای جلوگیری از نقض تعریف در مثل قاعده امکان(کل ما یمکن ان یکون حیضا فهو حیض).

هر چند قواعد فقهی ریشه در آیات قرآن و سخنان گهربار معصومین علیهم السلام دارد و بسیاری از آنها قواعد منصوص اند؛اما در میان شیعه،تدوین قواعد فقهی و بحث جداگانه درباره آنها عمدتاً به قرن هشتم برگشت دارد و با کتاب القواعد و الفوائد شهید اول آغاز می گردد،و پیش از شهید اول،به خصوص در میان قدمای اصحاب امامیه،قواعد فقهی به صورت غیر مدون و پراکنده در ابواب فقهی مورد استفاده قرار می گرفت.بنابراین در پاسخ سؤال اول می توان گفت که هر چند ابن ادریس به طور منظم و مدون از قواعد فقهی بحث نکرده است،در لابه لای سرائر در موارد متعدد به طور ضمنی و بدون تصریح به قاعده فقهی،از قواعد فقهی منصوص بهره جسته است.

یکم)چگونگی استفاده ابن ادریس از قواعد

در پاسخ به این سؤال که ابن ادریس چگونه از این قواعد بهره می جست،به چند نکته اشاره می کنیم:

-ابن ادریس این قواعد را عمدتاً در قالب آیات و روایات بیان می کند؛به این بیان که از طریق استدلال به آیات و روایاتی که متضمن قاعده کلی است به طور ضمنی و غیرمستقیم از قواعد فقهی بهره می برد که برای نمونه می توان به قاعده های:«نفی سبیل،احسان،نفی ضرر و تسلیط»اشاره نمود.

-گاهی نیز در مقام استدلال بر فروعات فقهی به طور مستقیم از قاعده ای فقهی کمک می گیرد؛هر چند چنین مواردی هم در محدوده قواعد منصوص اند؛برای نمونه در مورد جاریه ای که مشترک بین چند نفر است و یکی از آنها با او وطی می کند به قاعده«الحدود تدرء بالشبهات»تمسک می کند.

-در بعضی موارد ابن ادریس قواعد فقهی را از مصادیق اصول مذهب بر

شمرده است؛البته نه به این معنا که اصول مذهب منحصر و مساوی با قواعدی فقهی باشد؛ (1)برای نمونه در بحث دیات در مسئله ای که فرد در نگهداری شترش کوتاهی کرده و شترش فرد دیگری را مجروح نموده و آن فرد اقدام به کشتن شتر نموده است در نقد کلام شیخ طوسی که فرد مجروح را ضامن دانسته می فرماید:«کلام شیخ روشن نیست و آن چه اصل مذهب امامیه اقتضا می کند این است که به سبب زدن شتر ضمانی بر عهده اش نمی آید؛زیرا او در کارش محسن است و خداوند تعالی فرموده است:بر محسنین حرج و زحمتی نیست». (2)

ملاحظه می شود که در این عبارت ایشان از قاعده احسان به اصل مذهب،تعبیر نموده که آن هم از جمله قواعد منصوص است.

دوم)قواعد ذکر شده در سرائر

برخی از قواعدی که به طور ضمنی در سرائر آمده عبارت اند از:

-قاعده«الفراغ»؛ (3)

-قاعده«البناء علی الکثیر»؛ (4)

-قاعده«عدم ضمان امین»؛ (5)

1- (1) .در این که مراد ایشان از اصول مذهب چیست،در آینده بحث خواهیم کرد.
2- (2) .سرائر،ج3،ص372:«هذا غیر واضح و الذی یقتضیه اصل مذهبنا انه لاضمان علیه بضرب البعیر لانه بفعله محسن و قال الله تعالی:ما علی المحسنین من سبیل».
3- (3) .همان،ص249:«و هذا الحکم فی جمیع ابعاض الصلاه اذا شک فی شیئ من ذلک بعد ان فارقه و انفصل عنه فکل هذه المواضع لاحکم للسهو فیها.».
4- (4) .همان،ص254:«و جمله الامر و عقد بابه ان مسئله اربع فی الفریضه فحسب و جمیعها عند شکه و تساوی ظنونه ای ظنون المصلی یبنی علی اکثر رکعاته و اکثر صلاته».

5- (5) .همان،ج2،ص409:«و المضارب مؤتمن لاضمان علیه الا بالتعدی».

-قاعده«لاشک لکثیر الشک»؛ (1)

-قاعده«الحدود تدرء بالشبهات»؛ (2)

-قاعده«اخذ الاجره علی الواجبات»؛ (3)

-قاعده«لزوم وفای به شرط»؛ (4)

-قاعده«احسان»؛ (5)

-قاعده«کل مبیع تلف قبل قبضه من مال بایعه»؛ (6)

-قاعده«البینه علی المدعی و الیمین علی من انکر»؛ (7)

-قاعده«اقرار العقلاء...»؛ (8)

-قاعده«لاضرر»؛ (9)

1- (1) .همان،ج1،ص248،«فاما الضرب الثانی من السهو و هو الذی لا حکم له فهو الذی یکثر و یتواتر و حده ان یسهو فی شیئ واحد او فریضه واحده ثلاث مرات فیسقط بعد ذلک حکمه».

2- (2) .همان،ج2،ص179:«فان فسقا بعد الحکم و قبل الاستیفاء فان کان حقا لأدمی لاینقض و امضی و ان کان حقا لله فانه لایمضی لقوله*:ادرؤ الحدود بالشبهات».و نیز همان،ص351،535،596.

3- (3) .همان،ص217:«و لایجوز اخذ الاجره علی الاذان و الاقامه و لا علی الصلوه بالناس و تغسیل الاموات».

4- (4) .همان،ص245:«واما المساقاه فلا یدخلها خیار المجلس لانها لیست بیعا و لایمنع مانع من دخول خیار الشرط فیه لقوله*:المؤمنون عند شروطهم».

5- (5) .همان،ص248:و ج3،ص192،193،361،367،370،372:«فاذا تقرر ذلک فقد تصرف فی ملکه تصرفا مباحا حسنا فدخل فی قوله تعالی:ما علی المحسنین من سبیل...».

6- (6) .همان،ص278:«ان المبیع اذا هلک قبل ان یقبضه بایعه للمشتری او قبل تمکین البایع للمشتری من قبضه فانه یهلک من مال بایعه و هذا من

ذلک».
7- (7) .همان،ص283:«...لان الاجماع منعقد علی ان علی المدعی البینه و علی الجاحد الیمین».
8- (8) .همان،ص286:«فان اقر البایع بشیئ لزمه اقراره علی نفسه فیحکم علیه باقراره علی نفسه».
9- (9) .همان،ص288-289:«و لایجوز للحاکم ان یجبره علی البرائه له و لا علی قبضه لان الحاکم منصوب للحق و ازاله الضرر غیر المستحق و لا دلیل علی وجوب اشتغال ذمه من علیه الحق بحفاظه او بارتهانها مشغوله بالدین یعنی ذمه من علیه و الرسول قال:لاضرر و لاضرار».

-قاعده«حجیت سوق المسلمین»؛ (1)

-قاعده«تسلیط»؛ (2)

-قاعده«سبق»؛ (3)

-قاعده«نفی سبیل»؛ (4)

-قاعده«علی الید ما اخذت حتی تؤدیه»؛ (5)

-قاعده«الرضاع»؛ (6)

-قاعده«ملازمه بین اذن بشیئ با اذن به لوازم آن شیئ» (7)

-قاعده«اضطرار»؛ (8)

ص:219

1- (1) .همان،ج3،ص107:«کل ما یباح فی اسواق المسلمین فجائز شراءه و اکله و لیس علی من یبتاعه التفتیش عنه».
2- (2) .همان،ج2،ص382،و ص382 و383:«و اما ان اراد ان یحفر بئرا فی داره او ملکه و اراد جاره ان یحفر لنفسه بئرا یقرب تلک البئر لم یمنع منه بلا خلاف فی جمیع ذلک و ان کان ینقص بذلک ماء البتر الاولی لأن الناس مسلطون علی املاکهم».
3- (3) .همان،ص384:«فاذا لم یقصد تملکه فانه یکون احق به مده مقامه،فاذا رحل فکل من سبق الیه فهو احق به،مثل المعادن الظاهره».
4- (4) .همان،ص387 و 543:«و اشترطنا ان یکون مسلما اذا کان المشتری کذلک تحرزا من الذمی لانه لایستحق علی مسلم شفعه بدلیل اجماع اصحابنا و ایضا قوله تعالی: وَ لَنْ یَجْعَلَ اللّٰهُ لِلْکافِرِینَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ سَبِیلاً» .
5- (5) .همان،ص437:«لانه قد اقر بان الشیء فی یده اولا و ادعی کونه ودیعه و الرسول قال:علی الید ما اخذت حتی ترده»و همان،ص425:«لانه قد اقر له انها له معه و بما ادعاه علیه ثم ادعی ما یبطل الاقرار من حصولها فی یده و الرسول قال:علی الید ما اخذت حتی تؤدیه».
6- (6) .همان،ص552:«یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب»و همان،ص539«جمیع المحرمات من جهه النسب یحرم من جهه الرضاع».

7- (7) .همان،ص598:«و كان الطلاق بيد الزوج دون مولاه و المهر على المولى و كذلک النفقه،لانه أذن فى شيئ فيلزمنه توابعه».
8- (8) .همان،ج3،ص125،126:«اذا اضطر الى اكل الميته يجب عليه أكلها».

-قاعده«دیه»؛ (1)

-قاعده«قرعه»؛ (2)

ابن ادریس در خصوص قرعه می گوید:این که گفته ایم در هر مورد مشکل از قرعه استفاده می کنیم در صورتی است که در آن مورد بیان شرعی و نصی نباشد که حکم آن را بیان کند و اما اگر از طرف شارع بیانی وجود داشته باشد بدون هیچ اختلافی رجوع به قرعه جایز نیست. (3)

1- (1) .همان،ص394،ص395:«کل شیئ من الاعضاء فی الانسان منه واحد ففیه الدیه کامله اذا قطع من اصله الا ما خرج بدلیل من الحشفه».
2- (2) .همان،ج2،ص170:«فلم یبق الاستعمال القرعه لاجماعهم علی ان کل امر مشکل فیه القرعه»و«تواترت به الاثار و اجمعت علیه الشیعه الامامیه»و ص20،69،111،169،194،432.
3- (3) .همان،ج3،ص282.نکته:ابن ادریس در کتاب سرائر در موارد متعددی مسائل فقهی را به صورت قضیه کلیه بیان می کند که توهم قاعده بودن آنها می رود؛ولی تعریف قاعده بر آنها صادق نیست.این مسائل دست کم شصت مورد است که در آغاز همه آنها کلمه«کل»آمده است.

5-دوره اقتدار فقه و اصول شیعه

اشاره

هدف های آموزشی این فصل عبارتند از:

1.آشنایی با ترتیب و تقسیم تازه و ابتکاری ابواب فقه به دست محقق حلی؛

2.بررسی نوآوری در تدوین کتاب های اصولی و طرح مسائل جدید در مباحث اصولی؛

3.آشنایی با تدوین کتاب های فقهی مفصل و متنوع در فقه؛

4.نظری به ابتکار تازه در تقسیم روایات اهل بیت علیهم السلام و تدوین کتاب های رجالی جامع و کامل؛

5.عرضه فقه در سبک های مختلف و فروعات جدید در حوزه فقه.

پیدایش حوزه حله

در نیمه قرن هفتم(656ق)وقتی که بغداد به دست هولاکوخان مغول اشغال شد مدرسه فقهی حله پدید آمد؛در حالی که پیش از حله،بغداد مرکز گردهمایی فقیهان و محققان و کانون جلسات بزرگ تدریس و پایگاه فعالیت های فکری به شمار می رفت.مرکزیت حلّه بدین گونه شکل گرفت که وقتی که بغداد را مغول تصرف کرده بود،اهالی حلّه عده ای را به نمایندگی نزد خان مغول فرستادند تا برای شهر و دیار خود امنیت طلب کنند.هلاکو وقتی راستی و صداقت گفتارشان را دید،خواهش آنان را پذیرفت و به آنان امنیت داد؛از این جهت،حله از حمله ویرانگرانه مغولان در امان ماند و حوزه بحث و تدریس و تحقیق در آن جا به

سوی طلاب و اساتید و پژوهشگران گشوده شد؛بدین ترتیب تعداد بسیاری از اساتید و طلاب در آن جا گرد آمدند و همراه این جمعیت،یک گروه علمی از بغداد وارد حلّه شد و این شهر(حلّه)در آن زمان به سبب فعالیت های گوناگون فکری مثل مجالس بحث و تدریس،کتابخانه ها و مدارس مثل بغداد به صورت یکی از پایگاه های بزرگ فرهنگ و دانش جهان اسلام درآمد و به این صورت مدرسه فقهی عظیمی در حلّه مستقر شد و فقیهان بزرگی در این شهر ظهور کردند که نقش شگرفی در تحول و دگرگونی فقه و اصول شیعه داشتند و در راه و روش اجتهاد و استنباط احکام و شیوه تنظیم فقه طرحی تازه و بدیع پدید آوردند؛همانند محقق حلی،علامه حلّی و فرزندش فخر المحققین و ابن نما،ابن ابی الفوارس،شهید اول،سید بن طاووس و ابن ورام. (1)

مکتب و مدرسه حله را می توان ادامه و امتدادی از مدرسه بغداد دانست که پس از شیخ طوسی مکتب فقهی بغداد را انسجام و نظم بخشید که با مقایسه نمودن شرایع الاسلام محقق و مبسوط و نهایه شیخ طوسی می توان آن را به خوبی دریافت.فقهای حلّه از جمله محقق و علامه میراث فقهی شیخ طوسی رحمه الله را که برخلاف وسعت و غنای فرهنگی خود،پراکنده و فاقد انسجام بود و بسیاری از عناصر پویایی که شیخ طوسی رحمه الله از فقه سنی به فقه شیعی منتقل ساخته بود و هنوز در این سیستم جدید جا نیفتاده بود و شکل اصولی و نظمی جدید نیافته بود،مدون و مرتب کردند.این ویژگی را در کتاب های محقق مثل شرایع و معتبر می توان مشاهده کرد. (2)مطابق آن چه که گفته شد مرکزیت حله در تاریخ فقه شیعه حدود سه قرن به طول انجامید و در حدود این سه قرن

1- (1) .محمد مهدی آصفی،مقدمه اللمعه الدمشقیه،شهید اول،ص68.
2- (2) .علیرضا فیض،مبادی فقه و اصول،ص133.

(6هجری تا 9 هجری)مشهورترین خاندان و طوایفی که در حلّه می زیسته اند و اکثر علمای حلّه را به خود منسوب می ساختند عبارتند از:آل نما،آل طاووس،هذلیون و اسدیون.

منظور از آل نما در لغت و مجاورت فقها عبارت است از شیخ نجیب الدین ابو ابراهیم محمد بن جعفر بن هبه الله بن نما حلی(متوفی645 ق)که از شاگردان ابن ادریس بود و از اساتید شیخ محقق حلی و شیخ یوسف بن مطهر حلی است.

آل طاووس فقیه نامدار حوزه حله که نسبتش به بزرگ خاندان حسنیون امام حسین علیه السلام می رسد که در کتب فقهی و رجالی نام چند تن از آنها آمده است.

منظور از هذلیون،محقق حلی و پسر عموی وی شیخ یحیی بن سعید است که در وصف محقق حلی سید حسن صدر در اجازه کبیره اش می نویسد:«اولین کسی است که تحقیق در فقه از او نشئت گرفت و پسر خواهرش علامه حلّی و...از او علم آموختند و در این طایفه بزرگ تر از او کسی نیست».

منظور از اسدیون،یوسف بن علی بن محمد بن مطهر اسدی حلی معروف به علامه حلی است و هر فردی که نسبتش به وی منتهی می شود. (1)

در این دوره شاهد به وجود آمدن تحولات اساسی در جریان های فکری در حوزه فقه هستیم.از سویی دو جریان فقهی متکلمان و شیخ طوسی در حوزه فقهی حله به هم پیوستند و جریان مقتدر فقهی را ایجاد کردند و از سوی دیگر جریان اهل حدیث نیز با اندکی اختلاف در این دوره ادامه پیدا کرد و در این دوره شاهد پدید آمدن طیفی از فقیهان اهل زهد و اخلاق هستیم که نوعی بی مهری نسبت به فقه رایج،از خود نشان داده اند و به تداوم تدوین فقه مستفاد از روایات اصرار داشتند.در این فصل به معرفی چند شخصیت مؤثر در هر یک از دو جریان بسنده می کنیم.

1- (1) .همان،ص366-370.

تداوم جریان حدیث گرایی

اشاره

ورود سدید الدین حمصی به حله،در مقام منتقدی تند که همه عالمان پس از شیخ طوسی را متهم به تقلید از او می کرد و بر آمدن ابن ادریس حلی از خود حله که دارای افکاری مشابه بود،تنها نمی توانست محرکی برای بازسازی فقه امامی به دست کسانی چون محقق حلی باشد؛بلکه در سوی دیگر،برای برخی از گروه های فکری که نسبت به ساختار فقه امامی دچار وازدگی شده بودند،انگیزه ای بود که بسیار از حمصی و ابن ادریس فراتر روند و راه چاره را نه در بازگشت به اجتهاد در فقه،بلکه اساساً در فاصله گرفتن از فقه و روی آوردن به زهد و اخلاق ببینند.اکنون با چند شخصیت برجسته از این طیف آشنا می شویم:

1-رضی الدین آوی

شناخته شده ترین عالم در ایران که می توان او را در طیف فقیهان اهل زهد و اخلاق طبقه بندی کرد سید رضی الدین محمد بن محمد بن محمد بن زید آوی حسینی (1)معروف به ابن داعی(654 ق)است که از فقیهان (2)و قاضیان امامیه در عصر خود بوده است. (3)او از پدرش محمد بن محمد بن داعی دانش آموخته

1- (1) .صاحب معالم،الاجازه الکبیره،ص28-29.
2- (2) .شهید ثانی،الاجازه الکبیره،ص163؛صاحب معالم،الاجازه الکبیره،ص18،28.
3- (3) .ابن طاووس،فتح الابواب،ص272؛مهج الدعوات،ص342؛ اقبال،ص470؛المواسعه،ص348؛نصیر الدین طوسی،اجازه به کمال الدین آبی،به نقل ابن فوطی،مجمع،ج4،ص156؛صاحب معالم،همان مواضع.برای منصب قضا نزد پدر و دیگر افراد خاندان او،ر.ک:ابن فوطی،مجمع،ج4،ص156.

است. (1)او در 632ق در حله بوده که سدید الدین حلی (2)پدر علامه و تاج الدین بن معیه (3)نیز از او روایت داشته اند.شهید اول تصریح کرده که وی در نجف مجاورت گزیده بوده است. (4)اشارات ابن طاووس نیز از مدت اقامت آوی در عراق و انتقال او میان حله و نجف حکایت دارد. (5)

وی در روایت آثار فقیهانی از مکتب متکلمان چون ابو الصلاح،سلار و ابن براج ایفای نقش کرده است؛ضمن این که از روایت آثار شیخ طوسی او نیز سخن آمده است. (6)

در بسیاری از یادکردهای متقدم،از او با تعبیر«الزاهد»یاد کرده (7)و در شرح حال وی را در شمار فقیهان اهل زهد آورده اند. (8)ابن طاووس از دوستان نزدیک او بوده و بارها خاطرات خود از همراهی با وی را با تعبیرهایی چون«اخی الصالح»و«اخی السعید»آورده (9)و مجموع یادکردهایش نشان از همفکری بسیار دارد.به هر روی،چنین می نماید که باید رضی الدین آوی را در کنار ابن طاووس و در شمار آن دست از فقیهان سده هفتم جای داد که رویکردی

1- (1) .شهید ثانی،الاجازه الکبیره،ص163؛صاحب معالم،الاجازه الکبیره،ص28.
2- (2) .علامه حلی،منهاج الصلاح،به نقل مجلسی،بحار،ج53،ص221.
3- (3) .ابن معیه،اجازه به شمس الدین موسوی،ص175 و صاحب معالم،الاجازه الکبیره،ص9.
4- (4) .شهید اول،الذکری،ص253.
5- (5) .به ویژه،ر.ک:ابن طاووس،المواسعه،ص348-349؛خاطره ای از سال 641ق.
6- (6) .صاحب معالم،الاجازه الکبیره،ص28-29 و حر عاملی،امل،ج2،ص298،303.
7- (7) .صاحب معالم،الاجازه الکبیره،ص18،28؛ابن عنبه،عمده،ص341؛به تعبیر«عابد»،شهید اول،الذکری،ص253.
8- (8) .افندی،ریاض،ج5،ص157.
9- (9) .ابن طاووس،فتح،ص272؛اقبال،ص470؛المجتنی،ص29؛ مهج،ص342؛المواسعه،ص349.

زاهدانه به علوم دینی داشته،بر اهمیت زهد و دعا پای می فشرده و از غلبه فقه استدلالی هراس داشته اند.

2-امیر ورام بن ابی فراس

ورام شخصیتی برخاسته از خاندان سیاسی-نظامی است (1)و خود نیز نخست در سلک نظامی گری بود. (2)لقب امیر که در برخی یادکردها به او داده می شود (3)از همین روست.او پس از چندی مناصب نظامی و سیاسی را وانهاد و روی به علم و عبادت آورد. (4)ورام از عالمانی چون عبدالله بن جعفر دوریستی، (5)محمد بن محمد بن هارون بن کیال (6)و سید علی بن ابراهیم عریضی (7)حدیث آموخت.او عماد الدین طبری را برای مدتی اقامت و تدریس به حله دعوت کرد (8)و شاید خود نیز از محفل او بهره جست.این دعوت باید مربوط به حدود 553 ق بوده باشد. (9)در طی حدود یک سال اقامت سدید الدین حمصی در حله

1- (1) .برای رجال کهن خاندان او،ر.ک:ابن جوزی،المنتظم،ج9،ص86-85؛ ابن اثیر،الکامل،ذیل 500 ق.
2- (2) .ابن حجر،لسان،ج6،ص218؛نیز خاطره ای از ابن طاووس در این باره،مجلسی،بحارالانوار،ج52،ص53-54،به نقل از بخش چاپ نشده فرج المهموم.
3- (3) .منتجب الدین،الفهرست،195.
4- (4) .ابن حجر،لسان،ج6،ص218؛نیز خاطره ای از ابن طاووس در این باره،مجلسی،بحارالانوار،ج52،ص53-54،به نقل از بخش چاپ نشده فرج المهموم.
5- (5) .مجلسی،بحارالانوار،ج106،ص105.
6- (6) .ورام،تنبیه،ج1،ص23.
7- (7) .همان،ج2،ص303.
8- (8) .ابن اسفندیار،تاریخ طبرستان،ص130.
9- (9) .مشهدی،المزار،ص473،به قرینه استماع مشهدی در این سال از عماد طبری در نجف.

در 581 ق، (1)ورام یکی از ملازمان محفل حمصی بوده (2)و تا پایان زندگی،همواره از ستایشگران وی (3)و مروجان افکار وی در حله بوده است. (4)در شمار شاگردان او افزون بر نواده اش رضی الدین بن طاووس، (5)نام محمد بن جعفر مشهدی و علی بن عبیدالله حسکا نیز ثبت شده است.

شگفت نیست که نواده او ابن طاووس،یادآور شده که نیایش از باورع ترین کسانی است که او دیده بوده است؛ (6)اما جالب توجه است که ابن اثیر جزری،از عالمان اهل سنت،در دو موضع از ورام با صفاتی هم چون زاهد و مردی صالح یاد کرده است. (7)به هر روی،ورام در منابع عموماً به همین ویژگی زهد و ورع شناخته شده (8)و کمتر به شخصیت او در رویکرد به فقه توجه شده است.منتجب الدین رازی افزون بر وصف زاهد،ورام را به فقاهت وصف کرده و ستوده است. (9)ابن طاووس نیز از وقوف نیایش ورام بر فقه و اصول فقه سخن آورده است. (10)از ورام تنها کتاب غیر فقهی تنبیه الخواطر،شناخته شده که اثری اخلاقی و متضمن

1- (1) .حمصی،المنقذ من التقلید،ج1،ص17-18.
2- (2) .منتجب الدین،الفهرست،ص195-196.
3- (3) .ابن طاووس،فرج المهموم،ص74-75،146.
4- (4) .منتجب الدین،الفهرست،ابن طاووس،کشف،ص127.
5- (5) .ابن طاووس،کشف،ص109،و مواضع مکرر از دیگر آثار.
6- (6) .ابن طاووس،فرج المهموم.
7- (7) .ابن اثیر،الکامل،ذیل 605 و 622ق.
8- (8) .ارزیابی روش او در محاسبه النفس روشی بدیع است(کفعمی،محاسبه النفس،ص14 و ورام،تنبیه،ج1،ص233).
9- (9) .منتجب الدین،الفهرست،ص195-196؛برای شرح حال،ر.ک:ابن حجر،لسان،ج6،ص218.
10- (10) .ابن طاووس،فرج المهموم،ص146.

احادیث مجرد از سند است و از بسیاری جهات با آثار فقهی اخلاقی مربوط به همین عصر در ایران،چون مصباح الشریعه و جامع الاخبار همسانی دارد؛ (1)اما دست کم از یک رساله کوچک او در مسئله مضایقه قضاء فوائت اطلاع داریم که مضمونی فقهی داشته و ورام در آن،قول به مضایقه را تقویت کرده است. (2)شهید اول در ذکر فقیهان قائل به مضایقه به نام او نیز اشاره کرده است. (3)

از جای جای تنبیه الخواطر،به روشنی بر می آید که ورام تربیتی فقهی داشته است؛ (4)اما ظاهراً به پیروی احادیث بدین باور رسیده است که فقیه واقعی،زاهد در دنیا و رغبت کننده در آخرت است؛کسی که به دین بصیرت دارد و به اسلام چنگ زده است. (5)این برداشت ظاهر گرایانه نیست و با آموزه های ابن طاووس نیز به خوبی تأیید می شود.برخی از اندیشه های مبنایی نزد ابن طاووس،چون سخن از اصول دین و علم شریعت به جای کلام و فقه، (6)و زمینه های نظریه تدبیر (7)نزد ورام نیز دیده می شود.

چنین می نماید که ورام در دوره ای از زندگی خود،تحولی روحی را تجربه کرده و در طی همین تحول بوده است که مجموعه بسیار غنی خود از کتب که از ترجمه

1- (1) .ر.ک:بخش ب-1 از همین اثر.
2- (2) .نقل از آن،شهید اول،غایه المراد،ج1،ص99،104-105.
3- (3) .شهید اول،غایه المراد،ج1،ص99؛نیز عاملی،مفتاح الکرامه،ج4،ص474؛انصاری،الرسائل،ص274.
4- (4) .ورام،تنبیه،ج1،ص93،241.
5- (5) .همان،ج2،ص216.
6- (6) .همان،ج1،ص152 و ج1،ص219.
7- (7) .همان،ج1،ص144،168،221 و ج2،ص252.

عربی تورات گرفته (1)تا مجموعه ای از کتب فقه امامیه را در بر می گرفته،در زمان حیات خود به خانواده دختری اش،(خانواده ابن طاووس)انتقال داده است. (2)

چنان که گفته شد،ورام مهم ترین هوادار حمصی در حله است که بسیار تحت تأثیر دیدگاه حمصی درباره تقلید عالمان پس از شیخ طوسی قرار داشته و در عمل،او تنها طریق نقل این سخن از حمصی است.او سالها پس از بازگشت حمصی به عراق،این باور او را برای نواده اش ابن طاووس بازگو کرده و بدین ترتیب زمینه ثبت این باور و نقل آن برای پسینیان را فراهم آورده است. (3)آن چه اغلب شیفتگان این سخن نادیده گرفته اند،این است که نقل کنندگان این نقد تند نسبت به فقیهان پس از شیخ طوسی،نه کسانی از اصولیان مکتب حله،بلکه ورام و ابن طاووس،دو تن از اصلی ترین شخصیت هایی هستند که به بازسازی فقه روی آورده اند.این در حالی است که نشانی از این نقد تند در آثار محقق حلی،حسن بن ابی طالب آبی یا علامه حلی از عالمان پیوسته به مکتب حله دیده نمی شود.

3-ابن طاووس

اشاره

ابن طاووس (4)در طی تحصیلات خود،با فقه متکلمان و فقه شیخ طوسی آشنا

1- (1) .ابن طاووس،سعد السعود،ص6.
2- (2) .ابن طاووس،کشف المحجه،ص129.
3- (3) .منتجب الدین،همانجا و ابن طاووس،کشف المحجه،ص127.
4- (4) .رضی الدین ابو القاسم علی بن موسی بن جعفر بن طاووس حسن(برای نسب کامل او،ر.ک:ابن طاووس،الاجازات،ص37-38؛ابن عنبه،عمده،ص191»(589-644ق)؛ضبط سال ولادت،ابن طاووس،کشف المحجه،ص4)عالمی برجسته از حوزه حله در نیمه اول و اواسط سده هفتم هجری است.نسب پدری او به محمد بن اسحاق ملقب به طاووس از فرزندان داود بن حسن مثنا از سادات حسنی می رسد و نیاکان ابن

طاووس،دست کم از روزگار ابو عبدالله محمد بن احمد بن طاووس،نیای ششم او در سوراء،شهرکی نزدیک حله ای که هنوز تأسیس نشده بود،اقامت گزیده و با تأسیس شهر حله،بدان منتقل شده بودند. (مروزی،الفخری،ص129 و ابن عنبه،عمده،ص190).

شده و مطالعات تکمیلی نیز در این باره داشته است. (1)با این حال نه تنها در منابع فقهی،بلکه حتی در اجازات نیز به هنگام نامبری از وی-در عین القاب پر طمطراقی که برای ستایش وی مورد استفاده قرار گرفته-درباره او تعبیر«فقیه»به کار گرفته نشده است. (2)

تنها نمونه یافت شده در اجازات که از ابن طاووس با عنوان فقیه یاد شده،استجازه یوسف بن حاتم شامی از ابن طاووس، (3)اجازه محمد بن صالح سیبی به طومان بن احمد عاملی (4)که از معدود ادامه دهندگان شناخته شده افکار ابن طاووس بوده است.به این مورد،باید یادکردهایی را افزود که نسخه برداران آثار ابن طاووس در زمان حیاتش یا اندکی پس از وفات او به هنگام نامبری از وی در آغاز،پایان یا اثنای آثارش آورده اند و در بسیاری از موارد،از او با عنوان فقیه یاد کرده اند.این ویژگی بیشتر در آثاری تکرار شده که به موضوع فقه نزدیک ترند. (5)از آن جمله باید حسین بن عمار بصری را یاد کرد که سال ها پیش از درگذشت،از او با نام فقیه یاد کرده است. (6)

1- (1) .ابن طاووس،کشف المحجه،ص127-130.
2- (2) .از جمله:علامه حلی،اجازه به بنی زهره،ص63-64 و شهید اول،الذکری،ص253.
3- (3) .مجلسی،بحارالانوار،ج104،ص45.
4- (4) .صاحب معالم،الاجازه الکبیره،ص18،به نقل از اجازه محمد بن صالح.
5- (5) .ابن طاووس،فلاح،ص2،9،17،29،31؛الدروع،ص33-35،77،170،266؛کشف المحجه،ص1؛مهج،ص2؛الیقین،ص86؛فرج،ص1؛ اقبال،ص13؛جمال،ص2.
6- (6) .ابن طاووس،الامان،ص198.

ابن طاووس هرگز با آن وضوح که به نقد کلام پرداخته،به نقد فقه روی نکرده است. (1)گویی او همواره با این پرسش مواجه بوده که چرا هم چون دیگر عالمان،به افتاء نمی پردازد و کتابی در فقه نمی نویسد،و بارها به پاسخ این پرسش برخاسته است.نمونه هایی آشکار از این پاسخ را می توان هم در کشف المحجه و هم الاجازات او یافت. (2)مواردی را که وی برای پرهیز از فقه یاد کرده است این گونه می توان جمع بندی کرد:

الف)کثرت اختلاف در فقه

ابن طاووس در الاجازات،نخستین توجیه خود را«کثرت اختلاف در روایت بین فقهای اصحاب در تکالیف نفلیه(استحبابی)»عنوان کرده است. (3)اما به نظر می رسد کثرت اختلاف در فقه،به طور کلی همواره برای ابن طاووس مسئله ای آزار دهنده بوده و به مناسبت های مختلف،تلویحاً اختلاف میان فقها را به نقد گرفته است.وی افزون بر نقدهای کلی که بر اختلاف در بیان شریعت وارد ساخته، (4)به طور خاص نیز نمونه هایی را مورد نقد قرار داده است؛از جمله در اختلاف اقوال شیخ مفید در مسئله واحد اشاره ای کرده (5)و ادعای اجماع سید مرتضی درباره عدم حجیت خبر واحد را که در عمل مقابل با رویه معمول نزد بسیاری دیگر از امامیه قرار گرفته را به نقد گرفته است. (6)او گستره

1- (1) .موارد محدودی از احاله به کتب فقهی،مثلا ابن طاووس،کشف،ص127؛فلاح،ص57.
2- (2) .ابن طاووس،کشف،ص109 و الاجازات،ص46.
3- (3) .ابن طاووس،الاجازات،ص46.
4- (4) .ابن طاووس،الطرائف،ج2،ص432،553.
5- (5) .ابن طاووس،فرج،ص30.
6- (6) .ابن طاووس،فرج،ص42-43.

اختلافات میان شیخ مفید و سید مرتضی را-هر چند در کلام-بزرگنمایی کرده است. (1)

ب)پرهیز از فتوا دادن به غیر مراد الهی

ابن طاووس این پرهیز را بارها مطرح کرده و نگرانی خود را از این که مصداق آیه «وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَیْنا بَعْضَ الْأَقاوِیلِ» (2)قرار گیرد و به خداوند دروغ بندد،اعلام داشته است. (3)با وجود آن که ابن طاووس سعی دارد این پرهیز را پرهیزی شخصی نشان دهد،در عمل نقدی است که بر کل سامانه وارد کرده است.آن چه ابن طاووس در نقد فقه اهل سنت با تعبیراتی چون«تغییر شریعت»، (4)«تغییر سنت»، (5)«زیادت در شریعت»، (6)و«نقض شریعت» (7)از آن یاد کرده و بارها نقدهای تندی بر آن وارد ساخته است،الزاماً چنین نیست که فراتر از فقه اهل سنت،نقدی نداشته باشد و به نحوی ناظر به همین نگرانی اوست.

ج)در افتادن با تقلید

تقلید مسئله ای که بارها در آثار ابن طاووس مورد نقد قرار گرفته و تقلید افراد،به مثابه خطر معرفی شده است. (8)او یادآور شده که بسیاری از افراد نه از سر عناد و

1- (1) .ابن طاووس،کشف،ص2-19؛فرج،ص41-42.
2- (2) .حاقه،(69)44.
3- (3) .ابن طاووس،الاجازات،ص46 و کشف المحجه،ص109.
4- (4) .ابن طاووس،الطرائف،ج1،ص5 و ج2،ص461.
5- (5) .ابن طاووس،الطرائف،ج2،ص531.
6- (6) .همان،الطرائف،ج2،ص463.
7- (7) .ابن طاووس،الطرائف،ج1،ص192 و ج2،ص472،542.
8- (8) .همان،الطرائف،ج1،ص8.

مکابره،بلکه از سر فهم نادرست از کتاب و سنت راه به خطا برده اند و تقلید فهم آنان بدون حجت،موجب پیروی از خطاست.با آن که هر دو مورد در بادی امر ناظر به نقد تقلید رایج در میان اهل سنت است،اما باز دلیلی در میان نیست که او نظیر چنین تقلیدی را در حیطه امامیه به همین اندازه خطا نشمارد.او در موضعی به صراحت بیان می دارد که«من راضی به تقلید کسی که احتمال اشتباه برای او وجود دارد نیستم»و مقصود او دیگر نه یک عالم اهل سنت،که سید مرتضی است. (1)

ابن طاووس در برخی یادکردهای خود،این که مردم از او در حکمی از احکام شرع،تقلید کنند را نپسندیده و پرهیز خود از این امر را تصریح کرده است؛ (2)اما بیشترنقدهای مربوط به تقلید،ناظر به تقلید در سطح فقهاست. (3)اوج این نگاه در نقل قول ابن طاووس از طریق ورام بن ابی فراس از سدید الدین حمصی دیده می شود که عالمان امامی پس از شیخ طوسی را به حکایت اقوال و تقلید متهم ساخته است. (4)باید دانست که حمصی خود کتاب المنقذ من التقلید را در دوره حضورش در حله،در جهت همین اندیشه تقلید ستیزی-البته در معنای کلامی آن-تألیف کرده است. (5)

ابن طاووس کوشش کرده تا پرهیز خود از تألیف در فقه را نیز در همان قالب پرهیزش از فتوا توجیه کند؛ (6)اما به واقع این پرهیز دلایل جدی تری داشته که

1- (1) .ابن طاووس،فرج،ص41.
2- (2) .ابن طاووس،الامان،ص95 و الاجازات،ص46.
3- (3) .ابن طاووس،فلاح،ص4-5.
4- (4) .ابن طاووس،کشف المحجه،ص127 و شهید ثانی،الرعایه،ص28.
5- (5) .حمصی،المنقذ من التقلید،ج1،ص23.
6- (6) .ابن طاووس،الاجازات،ص46 و فتح الابواب،ص292.

ابن طاووس مایل به باز کردن آن نبوده است.استفاده نکردن از غالب اصطلاحات و صورتبندی های معمول در کتب فقهی،ناظر به دوری جستن او از فقه متعارف است،و جدا نکردن واجبات و مستحبات،و نادیده گرفتن مرز آنها،گامی در جهت اهمیت دادن به ظرفیت فردی در عمل به شریعت است.

در همین جهت است که ابن طاووس در موضعی از نوشته های خود،عرف فقه نویسی را چنین تبیین کرده است:عرف اقتضا دارد که«فقه»(کتاب فقهی)عبارت باشد از یادکرد مسائل فقه بدون آن که اسانید روایی در میان باشد و بدون آن که تفصیل مباحث مربوط به عمل عبادات(آداب و تفصیلات عملی)در میان باشد. (1)ازاین رو،او به صراحت آثاری مانند الکافی کلینی و تهذیب شیخ طوسی را که کتبی روایی اند،فقه خوانده و آنها را از«بزرگ ترین کتب فقه»شمرده است؛اما اغلب خود نیز اصرار ندارد این گونه آثار را فقه بنامد؛از جمله،ابن طاووس در اجازات خود،اظهار می دارد که هیچ یک از آثار او«فقه»نیستند و تنها نوشته فقهی او کتاب غیاث سلطان الوری است که تک نگاری فقهی درباره قضای نماز برای مردگان است. (2)ابن طاووس در نامبری از افراد در خلال آثار خود نیز به ظرافت دیدگاه خود را درباره چیستی فقه ابراز داشته است؛از جمله این که در نامبری برخی از فقیهان اصحاب حدیث چون ابن قولویه قمی و حسین عبیدالله غضائری که در عرف فقیهان به فقاهت شناخته نمی شدند را با تعبیر فقیه یاد کرده است. (3)

آن چه ابن طاووس ترجیح می دهد به جای فقه به کار برد،تعبیر شریعت و

1- (1) .ابن طاووس،فتح الابواب،ص292.
2- (2) .ابن طاووس،الاجازات،ص46.
3- (3) .ابن طاووس،اقبال،ص5 و فرج،ص97.

علم شریعت است؛چنان که درباره کلام نیز تعبیر اصول دین را ترجیح می داده است. (1)علم شریعت،تعبیری بود که به نظر ابن طاووس می توانست هم فقه عرفی مورد نقد او و هم فقه به معنایی که او پیشنهای می کرد و اصرار نداشت نام آن را فقه گذارد،را در برگیرد.

اقتدار فقه و اصول

1-محقق حلی

اشاره

(2)

جایگاه محقق حلی در حله را باید در پرتو ستایش هایی که معاصرانش از او کرده اند،بازشناخت.بی تکلف ترین مدح در این باره از علامه حلی است که او را«افضل اهل عصر خود در فقه»شمرده (3)و آبی(صاحب کشف الرموز)نیز او را شاخص و رأس عالمان حله در عصر خود گفته است. (4)حسین بن فضل از دیگر شاگردان او از او با عنوان«شیخ بزرگان اصحاب امامیه و فضلای آن»یادکرده است. (5)

1- (1) .ابن طاووس،الطرائف،ج1،ص8.
2- (2) .زندگی نامه:تولد:602،وفات:676،کنیه:ابوالقاسم لقب:نجم الدین،محقق،محقق اول؛نام و نسب:جعفر بن حسن بن ابی زکریا یحیی الاکبر بن حسن ابن سعید هذلی حلی.
3- (3) .علامه حلی،اجازه بنی زهره،ص63.
4- (4) .آبی،کشف الرموز،ج1،ص38؛فاضل آبی در مقدمه کشف الرموز(شرح مختصر النافع)درباره محقق نوشته:«فاتفق توجیهی الی الحله السیفیه حماها الله من النوائب و جنبها من الشوائب.فقرأت عند الوصول ای الوصول الی الحله-بلده طیبه و رب غفور فکم بها من اعیان العلماء بهم التقیت و المعارف الفقها بایهم اقدیت اهتدیت-و کان صدر جریدتها و بیت قصیدتها جمال کمالها و کمال جمالها الشیخ الفاضل الکامل عین اعیان العلماء و رأس رؤسا الفضلا نجم الدین حجه الاسلام و المسلمین ابا القاسم جعفر بن الحسن بن سعید عظم الله قدره و طول عمره».

5- (5) .جعفر بن فضل،ارجوزه،مقدمه نسخه خطی آستان قدس رضوی،به نقل استادی،مقدمه الرسائل التسع،ص9.

وجود دست کم چهار رساله از رساله های محقق،یعنی الرساله المصریه،الرساله البغدادیه،الرساله الطبریه (1)و مکاتبه او با سدید الدین خوافی،نشان از آن دارد که نفوذ محقق در همان عصر خود،از حله بسیار فراتر رفته بوده و آموزه های او از خراسان و طبرستان تا مصر،جویندگانی داشته است

دور نیست اگر گفته شود اهمیت محقق حلی در عصر خود بیشتر منطقه ای است و در نسل های بعد چهره ای فراگیر به خود گرفته است.ستایش های شاگردان محقق با وجوه شیفتگی آنان نسبت به شخصیت وی،ناظر به اهمیت جایگاه او در محافل حله است؛در حالی که ستایش های نسلهای بعد مرزهای حله را درنوردیده است.

فخر المحقق حلی از محقق با عنوان«شیخ مشایخ اسلام»، (2)در دو نسل پس از محقق گامی در این جهت است و کم تر از یک سده بعد،ابن فهد حلی،او را با صفات«فقیه اعظم،قدوه المحققین و بزرگ ترین فقیهان متبحر»ستوده است. (3)این هر دو هنوز حلی اند و در آغاز سده دهم،محقق کرکی او را برای بار نخست فقیه اهل بیت لقب داده،و در زمان خود،محقق حلی را رئیس امامیه،محقق در مطالب فقهی و تنقیح کننده دلایل شرعی خوانده است. (4)این ستایش کرکی،ناظر به نوع تأملات محقق حلی در فقه و اصلاحات او در اصول فقه نیز هست.در دهه های انتقال از سده دهم به یازدهم،عالمان مختلف به گونه ای تعابیر کرکی را تکرار کرده اند.«شیخ محقق،امام طائفه(امامیه)و فقیه آن»در کلام صاحب

1- (1) .هر سه رساله ضمن الرسائل التسع به چاپ رسیده است.
2- (2) .بیاضی،اجازه به ناصر بویهی،ج104،ص 222.
3- (3) .ابن فهد،المهذب،ج1،ص63.
4- (4) .محقق کرکی،اجازه به قاضی صفی الدین،ج105،ص 71.

معالم، (1)«شیخ محقق...فقیه اهل بیت»در کلام قاضی نورالله شوشتری، (2)و«محقق مدقق،سلطان علما در زمان خود،که ریاست شیعه امامیه بدو رسیده است» (3)در کلام شیخ بهایی همه در همان جهت اند.

در این میان صاحب معالم،حتی محدود بودن جایگاه محقق حلی به عصر خود را وانهاده،در نقدی بر عبارت علامه حلی،یادآور شده است که سزاوار بوده علامه جایگاه محقق حلی را مقید به اهل زمان خود نمی ساخت.او سخن را چنین ادامه داده که در میان فقیهان ما(امامیه)محقق علی الاطلاق مانند او را ندیده است. (4)به هر روی،موقعیت ویژه محقق حلی و گرمی مجلس درس او،طالبان بسیاری را از حله و سرزمین های دیگر به گرد خود آورده بود؛چنان که ابن داوود حلی به بسیاری از فقیهان فاضل در میان شاگردان او اشاره دارد. (5)از میان شاگردان و راویان محقق،اینان شناخته شده اند:علامه حلی(نامدارترین شاگرد او و تکمیل کننده تعالیم او در مکتب حله)، (6)رضی الدین حلی برادر علامه (7)حسن بن ابی طالب آبی صاحب کشف الرموز، (8)تقی الدین بن داوود حلی، (9)صفی الدین محمد

1- (1) .صاحب معالم،الاجازه الکبیره،ص11.
2- (2) .شوشتری،مجالس،ج1،ص571.
3- (3) .شیخ بهایی،توضیح المقاصد،ص14.
4- (4) .صاحب معالم،الاجازه الکبیره،ص11.
5- (5) .ابن داوود حلی،الرجال،ص84.
6- (6) .علامه حلی،اجازه بنی زهره،ص62-63؛اجوبه المسائل المهنائیه،ص115؛شهید اول،اجازه به ابن خازن،ص188.
7- (7) .شهید اول،اجازه به ابن نجده،ص196؛شهید ثانی،اجازه به علی بن عبد الصمد،ص155.
8- (8) .آبی،کشف الرموز،ج1،ص156،224 و ج2،ص15،124.
9- (9) .ابن داوود،الرجال،ص4-5،شهید اول،اجازه به ابن نجده،ص196.

بن یحیی حلی (1)و زین الدین علی بن محمد بن سعید حلی (2)از افراد خاندانش،محمد بن صالح سیبی از شاگردان و علاقه مندان به افکار ابن طاووس، (3)غیاث الدین عبد الکریم ابن طاووس برادر زاده رضی الدین. (4)و (5)

الف)مبانی اصولی و فقهی

اشاره

محقق حلی دیدگاه های اصولی خود را در کتاب المعارج و مقدمه المعتبر و در لابه لای مباحث فقهی مطرح کرده است.مهم ترین مبنای محقق حلی در مباحث الفاظ تفکیک میان مباحث الفاظ و مباحث ملازمات عقلی است.در مباحث الفاظ تکیه بر ظواهر و اصل عدم نقل و عدم مجاز در موارد تردید،تکیه بر فهم عرف در درک معانی الفاظ از مهم ترین مبانی محقق در این بخش را تشکیل می دهد.اما در مباحث ادله به طور مختصر دیدگاه محقق را نسبت به ادله اربعه از نظر می گذرانیم:

یکم)کتاب

ظواهر قرآن با وجود قطعیت صدور،از آن رو که در دلالت ظنی هستند،در

1- (1) .شهید اول،اجازه به ابن نجده،ص196.
2- (2) .اجازه محقق به او به تاریخ سال 675 قمری بر ظهر نسخه ای از شرائع،آقا بزرگ،طبقات،قرن7،ص30،112.
3- (3) .شهید اول،اجازه به ابن خازن،ص189؛شهید ثانی،اجازه به حسین بن عبد الصمد،ص163؛صاحب معالم،الاجازه الکبیره،ص13،19.
4- (4) .ابن طاووس،فرحه الغری،ص50.
5- (5) .افزوده ها در منابع متأخر:صفی الدین عبد العزیز بن سرایا حلی(خوانساری،روضات،ج2،ص179)؛شرف الدین علی پسر وزیر ابن علقمی(همان،ج2،ص180؛امین،اعیان،ج4،ص92)؛جلال الدین محمد بن طاووس،خوانساری،همان،ج2،ص179؛امین،همان،ج4،ص91؛محفوظ بن

وشاح حلی(خوانساری،همان،ج2،ص180؛امین،همان،ج4،ص92)؛مورد اخیر بر پایه برداشتی از اشعار وی در:حر عاملی،امل الآمل،ج2،ص52.

مطالعات اصولی در زمره ادله ظنی قرار می گیرند و به طور کلی قول به حجیت ظواهر قرآن فرع بر قول به حجیت ظواهر به طور اعم است.در اندیشه اصولی بغدادیان،چه سید مرتضی و چه شیخ طوسی،ظواهر کتاب از اهمیت محدودی برخوردار بوده و در مقام تعامل با ادله دیگر،هم به طور گسترده از آنها تخصیص می پذیرفته (1)و هم در صحنه فقه تحت الشعاع دلیل اجماع قرار داشته و با اعتضاد به آن،مورد استناد قرار می گرفته است. (2)در سده ششم،کوشش های کسانی چون قطب راوندی،نه در مقام نظریه اصولی،اما در صحنه فقه بر اهمیت ظواهر کتاب افزوده بوده است. (3)

در مکتب حله،استنباط فروع فقهی از طرق ظنی بیش از پیش مورد توجه قرار گرفته و به طبع،اهتمام به ظواهر ظنی آیات نیز فزونی یافته است. (4)شخص محقق حلی در جایگاه بنیانگذار در واقع تنها زمینه این گرایش را فراهم آورده و با وجود تفاوت واضح در اندیشه محقق نسبت به پیشینیان در باب ظواهر کتاب،این مبحث کم تر در نوشته های بازتاب یافته است.اثر آن را بیشتر می توان در آثار شاگردانش چون علامه حلی و محقق آبی بازجست. (5)

تفاوتی محسوس میان دیدگاه محقق حلی و پیشینیان را می توان از دو حیث بازجست:هم این که محقق در اصول فقه،حجیت ظواهر کتاب را وضعیتی با ثبات بخشیده و تخصیص آن را به ادله دیگر،بسیار محدود ساخته است،هم

1- (1) .سید مرتضی،الذریعه،ج1،ص278 به بعد و طوسی،عده الاصول،ج1،ص336 به بعد.
2- (2) .سید مرتضی،الانتصار،ص81 و طوسی،الخلاف،ج1،ص45.
3- (3) .برای نظریه مشابه پیشینیان،ر.ک:راوندی،فقه القرآن،ج1،ص4؛ برای اثر عملی،ر.ک:سراسر کتاب.
4- (4) .محقق حلی،معارج،ص179-180؛علامه حلی،مبادی،ص240؛ابن میثم،قواعد،ص137.
5- (5) .برای توضیح،ر.ک:بخش های مربوط به اندیشه علامه حلی و آبی.

این که در صحنه فقه،بارها به ظواهر کتاب،بدون آن که اعتضادی به ادله دیگر،به خصوص اجماع،بوده باشد،استناد کرده است.

محقق حلی در معارج،مبحث تخصیص عموم کتاب با خبر واحد را موشکافی کرده،آراء مختلف را درباره آن آورده و با لحنی محتاطانه و غیر صریح،به طور ضمنی به عدم تخصیص گراییده است.او در تبیین مسئله،بر این مبنا پافشاری دارد که تخصیص عموم کتاب تنها به مواردی محدود شود که نسبت به تخصیص اجماع وجود دارد.بر این پایه،او تخصیص کتاب به خبر واحد را تنها در چنین مواردی می پذیرد و بعد خود خاطر نشان می سازد که در این موارد نیز،عملاً تخصیص به اجماع و نه به خبر واحد صورت گرفته است. (1)و (2)محقق در آثار فقهی خود نیز بارها یادآور شده که تخصیص کتاب با خبر واحد را پذیرا نبوده است. (3)

درباره استناد عملی به ظواهر کتاب،باید گفت نمونه هایی اگرچه که از چنین استناداتی در آثار فقهی محقق حلی دیده می شود که در مباحث عبادات،معاملات و احکام پراکنده است؛برای نمونه می توان به استناد به ظاهر آیه در ادا بودن نماز با وقت موسع، (4)و (5)منع مس نوشته مصحف بدون وضو، (6)و (7)مسئله تحریم نکاح

1- (1) .محقق حلی،معارج،ص96.
2- (2) .اینکه صاحب معالم و تونی از عبارت محقق،برداشت توقف کرده اند،با تدقیق در عبارت محقق در معارج،و نیز تصریحات او در آثار فقهی اش،قابل تأمل است؛ر.ک:صاحب معالم،معالم الاصول،ص140-141؛ تونی،الوافیه،ص135.
3- (3) .محقق حلی،المسائل العزیه،ص172؛المختصر،ص289؛ المعتبر،ص586.
4- (4) .اسراء،17،78.
5- (5) .محقق حلی،المسائل العزیه،ص105.
6- (6) .واقعه،56،79.
7- (7) .آبی،کشف الرموز،ج1،ص70،به نقل از محقق حلی.

زوجات پیامبر صلی الله علیه و آله در صورت مفارقت، (1)و (2)و الحاق آن کس که سلاح برکشد و مردم را بترساند به محارب، (3)و (4)اشاره کرد.آن چه فراتر در مباحث فقهی محقق دیده می شود،تکیه بر حجیت عمومات مستند به ظواهر کتاب و رابطه این عمومات با اخبار است. (5)

محقق حلی خود در عبارتی از المعتبر-که از آخرین نوشته های اوست-به بیان یک اصل درباره ظواهر کتاب پرداخته است.او می گوید:«مذهب ما تمسک به ظاهر است؛پس اخذ به آن چه با ظاهر منقول(اعم از کتاب و سنت)مطابق باشد به اصول ما اشبه است؛بنابراین،در هر موضعی که ما می گوییم«علی الاشبه»،مراد از آن همین معناست». (6)محقق آبی در شرح شرائع،برخی از این«اشبه»های محقق حلی را به آیات مربوط بازگردانده است. (7)

توجه به این که محقق حلی در شرایع،509 بار از تعبیر اشبه استفاده کرده،نشان از آن دارد که ظواهر کتاب تا چه اندازه در فقه محقق حلی اثرگذار بوده است. (8)از رقم یاد شده،140 مورد در عبادات،251 مورد در معاملات (9)و 118 مورد در احکام به معنی الاخص دیده می شود.

1- (1) .احزاب،33،6.
2- (2) .محقق حلی،شرائع،ج2،ص272.
3- (3) .مائده،5،33.
4- (4) .محقق حلی،شرائع،ج4،ص181.
5- (5) .مثلاً محقق حلی،شرائع،ج1،ص228،ج3،ص62،263،ج4،ص236.
6- (6) .محقق حلی،المعتبر،ج1،ص124؛تأیید همین مطلب،آبی،کشف الرموز،ج1،ص219.
7- (7) .آبی،کشف الرموز،ج1،ص219،490.
8- (8) .نیز 51 مورد در المختصر النافع،38 مورد در المعتبر،و سه مورد در الرسائل التسع.
9- (9) .183 مورد در عقود و 68 مورد در ایقاعات.

یکی از مباحث اصولی که محقق حلی نظر خاص درباره آن دارد و مشترک میان کتاب و سنت است،مسئله عام و خاص«متنافی الظاهر»است.او بر خلاف دیگر اصولیان که در این موارد،یا مانند ابن زهره و قول منقول از سید مرتضی و شیخ طوسی عام را ناسخ خاص،یا خاص را مخصص عام می شمارند،موضعی کاملاً متفاوت اتخاذ کرده است.از نظر او در این موارد تاریخ تخاطب است که اهمیت دارد و آنچه تعیین کننده است این است که کدامیک در تاریخ مقدم بر دیگری باشد. (1)

دوم)سنّت

می دانیم که مسئله حجیت خبر واحد پیش از مکتب حله معرکه آراء امامیه بوده است.فارغ از متقدمان امامیه،از سده پنجم هجری،مخالفت با حجیت آن از سوی متکلمان،و قول به حجیت آن از سوی مکتب شیخ طوسی،به مهم ترین امتیاز این دو مکتب تبدیل شده بود،و در جانب منتقدان شیخ طوسی چون ابن ادریس نیز،یکی از شاخصه ها بازگشت به عدم حجیت آن بود. (2)

اما به نظر می رسد در مکتب حله،داوری ها در مسئله به مسائل ظریف تری معطوف شده و شخص محقق حلی،از آن پرهیز داشته است که به سادگی خود را در شمار مؤیدان یا مخالفان حجیت خبر واحد قرار دهد.او قول به حجیت مطلق اخبار را به اهل ظاهر و حشویه نسبت می دهد، (3)با تفسیری که از کلام شیخ طوسی به دست

1- (1) .محقق حلی،معارج،ص98 و صاحب معالم،معالم الاصول،ص143.
2- (2) .به نقل از سدید الدین حمصی در کتاب المصادر،ابن ادریس،السرائر،ج3،ص290-291؛همان،ج1،ص19-20،47-51،82؛ابن داوود حلی،الرجال،ص498.
3- (3) .محقق حلی،معارج،140؛المعتبر،ج1،ص29؛فیض کاشانی،الاصول الاصلیه،ص61؛انصاری،فرائد الاصول،ج1،ص338. -تونی،الوافیه،ص158.

داده،این امر را که شیخ طوسی مطلقاً به خبر واحد عمل کند را نفی کرده است، (1)و در مقدمه المعتبر نیز چنان بحث کرده که در مخالفت نسبت به مدافعان حجیت خبر واحد قرار داشته است. (2)به نظر می رسد این اقتضای فضای حله در آن دوره بوده؛اما نباید از نظر دور داشت که بازاندیشی های محقق درباره خبر واحد،راه را برای علامه حلی چنان هموار ساخته که دعوی حجیت مطلق خبر واحد را مطرح ساخته است. (3)

محقق در بحث خود درباره حدیث،تا حد ممکن کوشش داشته تا قراینی بیرون از خبر را برای پذیرش یا رد آن مبنا قرار دهد و مستقیماً درگیر مسئله حجیت خبر واحد نشود.او هم چون عالمان پیشین امامیه به سراغ اجماع بر خبر می رود و یادآور می شود که آن خبر که اصحاب بر عمل بدان اجماع کنند حجت است،و آن چه اصحاب بر طرح آن اجماع کند،حجیتی در آن نیست. (4)اما او در تعبیرهای بعدی،اجماع را در حد قبول یا رد اصحاب فرو کاسته و سطح انتظار را کاهش داده است. (5)در عمل نیز تأیید حجیت خبر در مباحث فقهی محقق حلی،در قالب عمل اصحاب تجلی یافته است و رجوع آن عموماً به شهرت بین اصحاب و شهرت به عدم مخالفت اصحاب بوده است.تکیه بر عمل اصحاب به مضمون روایت در مباحث محقق بیشتر با وجهه سلبی دیده می شود.او در خلال آثار خود بارها به اخباری اشاره کرده و آنها را به دلیل شاذ بودن، (6)مهجور

1- (1) .محقق حلی،معارج،ص147.
2- (2) .محقق حلی،المعتبر،ج1،ص30.
3- (3) .تونی،الوافیه،ص158.
4- (4) .محقق حلی،المعتبر،ج1،ص29.
5- (5) .محقق حلی،المعتبر،ج1،ص29-30.
6- (6) .محقق حلی،شرائع،ج2،ص23،244،282،284؛ المختصر،233،241؛المعتبر،ج1،ص89،ج2،ص81،202،435،533.

بودن (1)و متروک بودن (2)طرح کرده است.تعبیر متروک به جای مهجور در آثار متقدم او کم تر به کار رفته؛اما در المعتبر،این تعبیر کاملاً جایگزین مهجور شده و نزد شاگردان علامه نیز تعبیر متروک معمول بوده است. (3)

تمییز میان دو نوع نقد حدیث،یعنی نقد اسناد حدیث و نقد عمل اصحاب به مضمون،نزد محقق حلی نیز دیده می شود؛با آن که محقق به وضوح شاگردش محقق آبی وجه این تمایز را بیان نکرده است.همان گونه که آبی تصریح کرده،ارزیابی منفی در گونه نخست از نقد،حدیث را«ضعیف»،و در صورت عمل نکردن به مضمون و«شاذ»شمردن آن از سوی اصحاب،آن را«متروک»قلمداد می کند. (4)محقق حلی در مواردی اشاره دارد که حدیث،هم در سند ضعیف و هم شاذ است، (5)یا در عین شاذ بودن،در سند آن نیز انقطاعی وجود دارد. (6)

محقق حلی در توضیحاتی پراکنده،حدیث متروک را حدیثی دانسته است که اصحاب بدان عمل نکرده (7)و بر اساس آن فتوا نداده اند. (8)مبنای سنجش،گاه طیفی

1- (1) .محقق حلی،شرائع،ج2،ص92،185،248،254؛المختصر،ص137.
2- (2) .محقق حلی،شرائع،ج2،ص306،340،المختصر،ص139،147،213،231؛ المعتبر،ج1،ص60،67،69،189،225،ج2،ص15،401.
3- (3) .آبی،کشف الرموز،ج1،ص166،209،294،علامه حلی،المختلف،ج1،ص218،327،ج2،ص173؛منتهی المطلب،ج1،ص112،127،291؛موارد محدود تعبیر مهجور:آبی،ج1،ص377،543 و ج2،ص256؛علامه حلی،قواعد،ج3،ص528.
4- (4) .آبی،کشف الرموز،ج1،ص229.
5- (5) .محقق حلی،المعتبر،ج1،ص257،ج2،ص613.
6- (6) .محقق حلی،المعتبر،ج1،ص82.
7- (7) .محقق حلی،المعتبر،ج1،ص254،ج2،ص534.
8- (8) .محقق حلی،المعتبر،ج1،ص60،67،189.

محدود چون متروک بودن حدیث نزد«محققین»از فقها، (1)یا نادر بودن عمل به حدیث، (2)و گاه طیفی وسیع چون اجماع طایفه امامیه بر ترک عمل به آن (3)را در بر می گیرد.گاه نیز حدیث را با احادیث دیگر سنجیده،و حدیثی را که مضمون آن با احادیث مشهور مخالف باشد،شاذ دانسته است. (4)

به هر روی در برخورد با مسئله شذوذ،همواره موضع محقق حلی طرح حدیث نیست و به ندرت می توان در نوشته های متقدم او نمونه هایی را یافت که او جمع را ترجیح داده و مثلاً امر موجود در حدیث شاذ را حمل بر استحباب کرده است. (5)گفتنی است در موارد مکرر،محقق حلی در نقد برخی اخبار از تعبیر«متروک الظاهر»استفاده کرده (6)که در عمل تفاوت معناداری با متروک بودن خبر ندارد.شاید بر پایه آن چه در جانب سلبی گفته شد و مجموع اظهار نظرهای محقق حلی در باب حجیت خبر واحد،گویاترین جمع بندی درباره موضع محقق حلی،همان برداشت شیخ انصاری باشد،مبنی بر این که نزد محقق«مناط در اعتبار اخبار آحاد،عمل اصحاب است». (7)

نسبت به خبر واحدی که قرائنی دال بر صدق-از جمله عمل اصحاب-مفقود باشد و چیزی دال بر خلاف مضمون آن هم در میان نباشد.محقق حلی

1- (1) .محقق حلی،المعتبر،ج1،ص94.
2- (2) .محقق حلی،المعتبر،ج2،ص689؛نیز تعبیر حدیث نادر:محقق حلی،شرائع،ج4،ص264؛المعتبر،ج2،ص399،433،586.
3- (3) .محقق حلی،المعتبر،ج1،ص202.
4- (4) .محقق حلی،المعتبر،ج1،ص435.
5- (5) .محقق حلی،المعتبر،ج2،ص68.
6- (6) .محقق حلی،المعتبر،ج2،ص278،391،433،483،567؛المسائل العزیه،ص177.
7- (7) .انصاری،فرائد،ج1،ص241.

عمل به این گونه خبر را با شرایطی جایز می شمارد که این شرایط را به تفصیل در معارج آورده است. (1)

درباره حدیث مرسل،محقق در معارج،کلام شیخ را آورده و خود سکوت کرده است؛ (2)سکوتی که از سوی اصولیان پسین،حمل بر توقف شده است. (3)باید توجه داشت که محقق در موضعی از المسائل العزیه نیز متعرض بحث از مرسل شده و در آن جا به صراحت بیان کرده است که تنها از باب ترجیح و جمع بین حدیثین،به احادیث مرسل عمل می کند.او در مقام استدلال،یادآور شده است که«مرسل آن اندازه قوت دارد که بتواند در جایگاه اماره ای موجب ظن عمل کند؛پس عمل به مرسل در واقع عمل به دلیل راجح و نه به مجرد اماره مرجِحه است». (4)و (5)

به طور کلی از سراسر فقه محقق،تکیه او بر اخبار و منابع روایی مستفاد می شود و در بسیار از موارد،مهم ترین انتقاد او بر فقیهان پیشین در فتاوایشان،نداشتن مأخذ روایی بوده است. (6)

محقق حلی ضوابطی نیز برای ارزیابی خبر و تراجیح میان اخبار به دست داده (7)که برخی از آنها،در دوره های بعد نیز مورد توجه فقیهان و اصولیان بوده است. (8)او

1- (1) .محقق حلی،معارج،ص148-154.
2- (2) .همان،ص151.
3- (3) .صاحب معالم،معالم الاصول،ص213-214.
4- (4) .محقق حلی،المسائل العزیه،ص109.
5- (5) .برای نمونه ای قابل تأمل از جمع بین حدیثین،ر.ک:آبی،کشف الرموز،ج1،ص55.
6- (6) .ر.ک:آبی،کشف الرموز،ج1،ص401،414،475،به نقل از محقق.
7- (7) .محقق حلی،معارج،ص149-157.
8- (8) .مثلا فخر المحققین،ایضاح،ج4،ص175؛صاحب معالم،معالم الاصول،ص204،207،251-255.

حدیثی را که عمل بدان نادر باشد،طرح می کرده و از فتوای نادر پرهیز داشته است؛بلکه چنین می نماید که از مسئله به ندرت،به عنوان مبنایی سلبی در مواضع مختلف استفاده کرده است.او در نکت النهایه،در باب کفارات حتی حدیثی را از آن جهت که موضوع آن نادر الوقوع است،طرح کرده است. (1)

محقق با تکیه بر این مبنا که حدیث متواتر الزاماً باید مستند به امری محسوس بوده باشد،ادعای تواتر در مورد امور خصوصی معصومین که عرفاً امکان حس آن برای جماعتی پرشمار وجود نداشته است را مطلقاً از دایره تواتر بیرون می داند. (2)این اندیشه درباره تواتر،از سوی غزالی مطرح شده و در عصر محقق حلی،از مباحث مورد بحث در محافل اهل سنت بوده است. (3)

سوم)اجماع

سید مرتضی در نظام اصولی خود،معظم احکام شرعی را بر پایه اجماع عالمان امامیه می دانست و همین موضع گیری او در آثار فقیهان برجسته بعدی،چون شیخ طوسی، (4)ابن زهره حلبی (5)و قطب الدین راوندی (6)کم و بیش دنبال شده است.اتفاقاً مسئله اجماع از جمله مباحثی بود که در نقدهای منتقدان

1- (1) .ر.ک:محقق حلی،نکت النهایه،ص82:«ما تضمنته الروایه نادر الوقوع»؛فخر المحققین،ایضاح،ج4،ص82.
2- (2) .محقق حلی،شرائع،ج4،ص134؛فخر المحققین،ایضاح،ج4،ص438.
3- (3) .غزالی،المستصفی،ص142؛ابن قدامه،روضه الناظر،ص96؛ابن صلاح،الفتاوی،ص86؛ادب المفتی،ص158؛نووی،المجموع،ج1،ص54؛روضه الطالبین،ج8،ص91؛همو،آداب الفتوی،ص72.
4- (4) .طوسی،الخلاف،ج1،ص45.
5- (5) .ابن زهره،غنیه،ص539-542.
6- (6) .راوندی،فقه القرآن،ج1،ص4.

شیخ طوسی نیز مورد توجه جدی قرار نداشت.

از سده هفتم هجری در تحقیقات اصولی عالمان مکتب حله و در رأس آنان محقق حلی،جایگاه اجماع در فقه و اصول امامیه مورد بازنگری قرار گرفت و بر اندک بودن کارآیی آن تأکید شد.محقق حلی ضمن پذیرش مبانی نظری حجیت اجماع، (1)در عبارتی کوتاه و گذرا در مقدمه کتاب المعتبر،بدون آن که نظریه ای جدید درباره چیستی اجماع ارائه کند،امکان بهره گیری عملی از اجماع در استنباط فروع فقهی را محدود دانست، (2)و این حرکتی بود که پی گیری آن را می توان در آثار سده های بعد چون الذکری از شهید اول،تمهید القواعد شهید ثانی و معالم الاصول شیخ حسن بازیافت. (3)

محقق بارها متقدمان و معاصران را به سبب دعوی اجماع در مواردی که به واقع اجماعی وجود ندارد به نقد گرفته و برخی از آنها را اتفاق چند نفر دانسته است. (4)او حتی در موضعی توضیح داده که چگونه شهرت یک فتوا در یک عصر و عملاً پس از گذشت نسلی،شبهه اجماع را پدید می آورد؛در حالی که به واقع اجماعی در میان نبوده است. (5)محقق مکرراً در نقد مدعیان اجماع اصرار دارد که تنها در مواردی اجماع تحقق می یابد که حضور امام معصوم علیه السلام در میان اجماع کنندگان به قطع معلوم باشد و آن چه چنین ویژگی

1- (1) .محقق حلی،معارج،ص125 به بعد.
2- (2) .محقق حلی،المعتبر،ج1،ص31.
3- (3) .شهید اول،الذکری،[4]؛شهید ثانی،تمهید القواعد،34؛صاحب معالم،معالم الاصول،ص172 به بعد.
4- (4) .محقق حلی،المعتبر،ج1،ص31،53،71؛ج2،ص472،794؛المسائل العزیه،ص229.
5- (5) .محقق حلی،المسائل العزیه،ص90.

در آن دانسته نباشد،اجماع نیست. (1)

آن چه حجیت را به وجود می آورد در واقع نه اجماع،که حضور امام در میان آنان است و حتی اگر دو نفر بر قولی مجتمع باشند که بدانیم یکی از آنها«لا بعینه»امام است،همان قول حجت است و قول کثیری که در برابر آن قرار گرفته اند حجیت نخواهد داشت. (2)

به هر روی،در آثار فقهی محقق حلی بسیار دیده می شود که او به صراحت دلیل حکم را اجماع گفته است؛ (3)اما بسیار بیش از آن توجه به شهرت دیده می شود که در فقه حلیان،تالی تلو اجماع است.موضع گیری های محقق به شدت به همراهی با غالب فقها گرایش دارد و او خود این گرایش را در مقام یک اصل چنین بیان کرده است:«[اینکه]اکثر اصحاب با آن چه گفته ایم همراه باشند،اماره رجحان است». (4)البته محقق شهرت فتوایی میان اصحاب را تا آن جا که به حد اجماع نرسد،دلیل شرعی نمی انگارد؛اما در دستگاه اصولی او چنین شهرتی در حد اماره ظن آور،و در حد مرجِح می تواند قابل تکیه باشد.

محقق خود تصریح کرده که هرگاه در آثارش تعبیر«الاشهر»را به کار برده،همین شهرت و همراهی اکثر اصحاب را مقصود داشته است (5)و در عمل،آثار

1- (1) .محقق حلی،المعتبر،ج1،ص31،53؛معارج،126،130؛المسائل العزیه،ص66-67،144؛توجه به دیدگاه او:صاحب معالم،معالم الاصول،173؛انصاری،فرائد الاصول،ج1،ص186.
2- (2) .محقق حلی،المعتبر،ص31 و معارج،ص126.
3- (3) .محقق حلی،شرائع،ج1،ص13،15،29 همو،المختصر،ص17،53،173،المعتبر،ج1،ص32،86،90،المسائل العزیه،ص149؛المسائل الطبریه،ص323؛المسائل الخمسه عشر،ص276.
4- (4) .محقق حلی،المعتبر،ج2،ص279.
5- (5) .محقق حلی،المعتبر،ج2،ص279؛ همان،ج2،ص86،180،298،387،554،768،که به لفظ واضحی درباره فتوای مشهور بین اصحاب سخن گفته است.

فقهی او،به ویژه آثار فتوایی مشحون از تعبیر الاشهر است (1)که میزان اثر گذاری این گرایش بر فقه او را نشان می دهد.تعبیر مشابه دیگر در آثار محقق تعبیر«اظهر»است که آن نیز ناظر به فتوای غالب در میان اصحاب است (2)و این تعبیر نیز به خصوص در آثار فتوایی او بسیار تکرار شده است. (3)

یکی از مسائل اجماع که محقق درباره آن اظهار نظر کرده و با قول شیخ طوسی مخالفت کرده است،سخن او درباره اتفاق اصحاب بر مسئله ای،پس از اختلاف است.شیخ در این باره معتقد بود که با تکیه بر مبنای قول به تخییر در صورت اختلاف،پس از حصول اتفاق،یکی از طرفین تخییر محکوم به بطلان خواهد بود؛اما محقق که اتفاق پس از اختلاف را تأیید کرده،یادآورد شده است که حتی با قول به تخییر،تخییر می تواند مشروط به عدم اتفاق در مابعد بوده باشد. (4)

چهارم)عقل و اصول عملیه

در آثار اصولی متأخر چنین شهرت دارد که ادله فقه نزد امامیه چهار دلیلند:کتاب،سنت،اجماع و عقل،با این همه،به رغم این شهرت فراگیر در نگرش تاریخی و محتوایی،دلیل چهارم در هاله ای از تاریکی قرار دارد.ابن ادریس،یکی از عالمان شناخته شده امامی که از ادله اربعه سخن گفته و عقل را چهارمین آنها شمرده است، (5)

1- (1) .محقق حلی،شرائع،ج1،ص60،61،75؛المختصر،ص11،21،35؛ المعتبر،ج1،ص47،ج2،ص312،313.
2- (2) .برای توضیح معنا،ر.ک:محقق حلی،المعتبر،ج1،ص55 و آبی،کشف الرموز،ج1،ص50.
3- (3) .محقق حلی،شرائع،ج1،ص12،13،15؛ المختصر،ص8،10،15،المعتبر،ج1،ص351؛ج2،ص631.
4- (4) .محقق حلی،معارج،ص133-134؛صاحب معالم،معالم الاصول،ص179-180؛قمی،قوانین،383.
5- (5) .ابن ادریس،السرائر،238.

به اجمال چنین آورده که تنها در صورت فقدان دلیلی از کتاب،سنت و اجماع به دلیل عقل تمسک می گردد.

حدود یک قرن بعد،در کلام محقق حلی تحول خاصی دیده می شود.او برخلاف مشهور،ادله احکام را پنج مورد دانسته و به این ادله،کتاب و سنت و اجماع و دلیل عقل،استصحاب را نیز افزوده است.از توضیحات او درباره این تقسیم آشکار می گردد که وی با الحاق اصل برائت به اصل استصحاب،اصول عقلیه را نه در قسم چهارم(دلیل عقل)،بلکه در قسم پنجم(عنوان کلی استصحاب)طبقه بندی کرده و برای دلیل عقل مصادیق خاص دیگری قائل شده است.او قسم چهارم از ادله،یعنی آن چه که آن را دلیل عقل نامیده است را بر دو گونه دانسته است:نخست دلالت های عقلی مربوط به خطاب،مشتمل بر«لحن الخطاب،فحوی الخطاب و دلیل الخطاب»و دوم مستقلات عقلیه. (1)اما باید توجه داشت که محقق حلی نیز در پیروی از سنت اصول نویسان امامی،بحث درباره عقل در جایگاه چهارمین از ادله فقه را در اثر اصولی خود نیاورده است.

درباره مستقلات عقلیه باید گفت عالمان امامیه پیش تر در مباحث کلامی خویش به تناسب اتخاذ موضع عدل گرایانه،به«حسن و قبح عقلی»افعال قائل بوده اند و همین امر موجب شده بود که برخی احکام مستقل،اعم از واجب و مندوب و مباح و مکروه و قبیح را برای عقل قائل باشند؛احکامی که در اصطلاح«مستقلات عقلیه»خوانده می شوند. (2)

سه اصطلاح لحن الخطاب،فحوی الخطاب و دلیل الخطاب در منابع اصولی

1- (1) .محقق حلی،المعتبر،ج1،ص31؛برای اظهار نظر،ر.ک:تونی،الوافیه،ص171.
2- (2) .ر.ک:کتب کلامی امامیه؛مانند سید مرتضی،الذخیره،ص276 به بعد؛ طوسی،تمهید الاصول،ص98 به بعد؛علامه حلی،کشف المراد،ص279 به بعد.

متأخر کاربرد چندانی ندارند.در توضیح باید یادآور شد که اصطلاح دلیل الخطاب برای مفهوم مخالف،فحوی الخطاب برای مفهوم موافق یا قیاس اولویت،و لحن الخطاب تقریباً و نه دقیقاً تعبیری برای دلالت اقتضاست.بدین ترتیب،محقق حلی مباحث مربوط به ملازمات عقلیه،یا دست کم بخش مهمی از این مباحث را در حیطه دلیل عقل گنجانیده است.باید گفت با توجه به این که مبحث مستقلات عقلیه کاربرد مستقیمی در حیطه مسائل فقه،جز برخی عموماتی که اختلافی نیز درباره آنها نیست،ندارد،عملاً در اصول محقق حلی دلیل العقل برابر با دلالت های عقلی،یا مبحث ملازمات بوده است.

درباره دلیل الخطاب محقق بدون آن که از این اصطلاح بهره گیرد در مباحث الفاظ کتاب معارج سخن گفته،و اقسام گوناگون مفهوم مخالف را از نظر دلالت لفظی غیر دال بر مفهوم دانسته و به تعابیر مبهم،نیاز به اعتباری زائد را برای دلالت مطرح ساخته است. (1)او در طی مباحث فقهی خود نیز بارها به«متروک»بودن دلیل الخطاب نزد خود اشاره کرده، (2)و همچنین تمسک به آن در معرض نص را اجماعا باطل دانسته است. (3)

درباره اصول عملیه باید گفت مباحث مربوط به برائت و استصحاب از عصر سید مرتضی و شیخ طوسی به طور جدی در کانون توجه اصولیان امامی قرار داشته و در سده ششم نیز مورد توجه ناقدان شیخ طوسی،چون ابن ادریس بوده است؛اما در کلام محقق حلی تحول خاصی در این باره دیده می شود.این که او اصرار داشته،استصحاب را در جایگاه یک دلیل،جدا از چهار دلیل دیگر بر آنها بیفزاید،باید بیش

1- (1) .معارج،ص69-70.
2- (2) .المعتبر،ج2،ص33،542.
3- (3) .همان،ج1،ص373-374.

از یک سلیقه در طبقه بندی بوده باشد.از توضیحات خود او درباره تقسیم پنج گانه آشکار می گردد که وی با الحاق اصل برائت به استصحاب،عملاً برای اصول عملیه،ماهیت و جایگاهی متفاوت از دلالت های عقلی می دیده است. (1)

در نگاهی تحلیلی و کلی به نظام فقهی حله،باید گفت که فرای نظریه های اصولی،در عمل بیشترین نمود اجتهاد حلّیان،نه در به کارگیری شیوه های محتواگرا،بلکه در بسیاری موارد در توسعه دادن به کاربرد شیوه های«شکل گرا»بوده است و همین ویژگی است که فقه حله را مرحله ای مهم در توسعه کاربرد اصول عملیه مطرح می سازد که از بارزترین نمودهای شکل گرایی در روش فقهی است.

به طور خاص درباره استصحاب باید گفت دو قرن پیش از محقق حلی مناقشاتی در بغداد روی داده که درک موضع محقق،مستلزم مروری بر آنهاست.شیخ مفید در مختصر اصولی خود،به طور گذرا و بدون توضیح،حکم به مقتضای«استصحاب الحال»را واجب دانسته (2)و همان گونه که شیخ طوسی نیز تصریح نموده،استصحاب مورد نظر او گویا چیزی جز«استصحاب الحال» (3)سنتی با مثال قالبی آن درباره مُتَیمِمِی که در اثنا نماز آب بیابد،نبوده است. (4)سید مرتضی اعتبار این استصحاب را به شدت نقد کرده و شاخص در مخالفت با استصحاب شهرت یافته است. (5)محقق حلی در معارج،نخست به دفاع از موضع شیخ مفید برخاسته و پس از پایان گفتگو در مقام نتیجه گیری،استصحاب حکم شرحی را در صورتی که دلیل

1- (1) .المعتبر،ج1،ص32.
2- (2) .مفید،التذکره،ص45.
3- (3) .پاکتچی،استصحاب،ص190.
4- (4) .طوسی،العده،ج2،ص756؛مفید،المقنعه،ص61.
5- (5) .مرتضی،الذریعه،ج2،ص345 به بعد؛طوسی،العده،ج 2،ص 756؛ ابن زهره،غنیه،ص548.

حکم مقتضی آن به صورت مطلق بوده باشد،روا شمرده و داوری به استمرار حکم را لازم دانسته است. (1)صاحب معالم به تفاوت ظریفی میان نتیجه گیری او و موضعی که نخست قصد دفاع از آن را داشته اشاره کرده است. (2)

چندی بعد محقق در المعتبر،استصحاب حکم شرع را هم چون سید مرتضی به کلی بی اعتبار شمرده و تنها استصحاب معتبر را در تمسک به برائت اصلیه،یا به تعبیر دیگر استصحاب برائت اصلیه منحصر کرده است. (3)او استصحاب را بر سه قسم دانسته است:استصحاب حال العقل،که همان تمسک به برائت اصلیه است و آن را معتبر می شمارد،گونه دوم آن که گفته شود دلیل بر این امر وجود ندارد،پس انتفاء آن واجب است و آن را معتبر نمی داند،و گونه سوم،استصحاب حال الشرع مانند مثال متیمم که آن را نیز حجت نمی شمارد.بر این پایه،استصحاب معتبر نزد محقق در عمل چیزی جز اصل برائت نیست.او در این یادکرد گذرا،میان دو نوع برائت تفاوت قائل شده است:برائت اصلیه مانند شک در وجوب نماز وتر،که در آن اصل را بر برائت ذمه نهاده است،و دوم همان که«گفته شود دلیلی بر این امر وجود ندارد،پس انتفاء آن واجب است».او در توضیح کوتاه خود،یادآور می شود که چنین نتیجه ای تنها زمانی صحیح است که بدانیم اگر دلیلی وجود داشت،ما بر آن دست می یافتیم؛اما اگر چنین نباشد(که نیست)،توقف واجب است.او قول به اباحه به استناد عدم دلیل بر وجوب یا حظر را نیز به همین قسم از برائت ملحق کرده است.

1- (1) .معارج،ص206 به بعد.
2- (2) .معالم الاصول،ص234.
3- (3) .محقق حلی،المعتبر،ج1،ص32؛برای تحلیل،ر.ک:تونی،الوافیه،ص178؛فیض،الاصول الاصلیه،ص85؛ استرابادی،الفوائد،ص156؛محمد تقی،هدایه،ص444؛قمی،قوانین،ص57.

به نظر می رسد دقیق ترین برداشت از این تفصیل محقق،برداشت میرزای قمی است که تفصیل مورد نظر محقق را تفصیل میان اعتبار اصل برائت در«ما یعم به البلوی»و غیر آن دانسته و یادآور شده که محقق برائت را در مورد نخست معتبر و در مورد دوم غیر معتبر می دانسته است. (1)برداشت قمی از عبارت محقق،با تکیه بر آگاهی او از اندیشه و زبان محقق است؛چه تعبیر ما یعم به البلوی،تعبیری است که محقق بارها در طی مباحث المعتبر از آن استفاده کرده است. (2)این برداشت زمانی تأیید می شود که بدانی محقق هم در المعتبر،هم در رساله عزی،بارها به اصل برائت،چه در شبهات وجوبیه و چه تحریمیه در مواردی که خود آن را«ما یعم به البلوی»خوانده تمسک کرده است. (3)افزون بر آن،توجه به گریز همیشگی محقق از موارد ندرت و آشنا بودن توقف او در چنین مواردی،برداشت قمی را می تواند مرجح سازد.

در برداشت مولی محمد تقی صاحب هدایه المسترشدین از گفتار محقق،او به تفکیک دو نوع برائت،یعنی برائت در شبهه وجوبیه و برائت در شبهه تحریمیه نزدیک شده (4)که می دانیم یکی از محوری ترین مسائل مورد اختلاف میان اصولیان و اخباریان در سده های پسین بوده است. (5)

اصولیان پسین از سویی با توجه به بافت گفتگویی عصر خود،از عبارت محقق چنین مبنایی را دریافته بودند و از سوی دیگر،در مقام یک اصولی متقدم

1- (1) .قمی،قوانین،ج2،ص15؛محمد تقی،هدایه،ص444؛انصاری،فرائد الاصول،ج2،ص93.
2- (2) .محقق حلی،المعتبر،ج1،ص128،418،ج2،ص224.
3- (3) .همان،ج1،ص418،ج2،ص224؛همو،الرساله العزیه،ص178؛نیز مقایسه با نمونه ای مشابه از علامه حلی در المختلف،ج1،ص464.
4- (4) .محمد تقی،هدایه المسترشدین،ص444.
5- (5) .استرابادی،الفوائد،ص106.

از موضع اخباری او در شگفت بودند.مولی محمد تقی،موضع محقق حلی در اجرای برائت را نزدیک به موضع اخباریه شمرده است؛ (1)اما شیخ انصاری این برداشت سخن محقق را نقد کرده است. (2)

درباره استصحاب به معنای مصطلح آن،فاضل تونی که محقق حلی را از منکرین می دانسته،او را به کاربردی از استصحاب در شرائع مأخوذ کرده است. (3)شیخ انصاری به دنبال تأویلی دقیق تر از دیدگاه محقق بوده و برداشت صاحب معالم و دیگری(فاضل جواد)که محقق را با منکرین استصحاب همراه می دانسته اند،بدفهمی از گفتار او انگاشته است. (4)

در یادکردهای شاگردش آبی،احتیاط در جایگاه یک اصل در فقه محقق معرفی شده است؛اگر چه سخن واضحی درباره آن در عبارات خود محقق دیده نمی شود.عبارات محقق در مقدمه المعتبر،درباره جاری نکردن اصل برائت در طیفی از موارد گونه ای از احتیاط است.به نقل آبی،اصل احتیاط به خودی خود نزد محقق دال بر وجوب نیست و به ندب بازگردانده می شود. (5)شاید نمونه آن تجویز نماز نافله به سوی غیر قبله باشد که تنها از باب احتیاط استقبال قبله را افضل و ترک آن را مکروه مؤکد دانسته است. (6)هم چنین در فقه محقق،اصل احتیاط در مقام ترجیح،مبنای عمل بوده است. (7)

1- (1) .محمد تقی،هدایه المسترشدین،ص444.
2- (2) .صاحب فصول،الفصول الغرویه،ص352؛انصاری،فرائد الاصول،ج2،ص53.
3- (3) .تونی،الوافیه،ص209.
4- (4) .انصاری،فرائد،ج3،ص41.
5- (5) .آبی،کشف الرموز،ج1،ص233.
6- (6) .محقق حلی،شرائع،ج1،ص67.
7- (7) .آبی،همان،ج1،ص276.

پنج)اصول فقه و اجتهاد

به عنوان پیشینه بحث امامیان در چیستی اصول فقه،باید به تعریف سید مرتضی در الذریعه اشاره کرد که اصول فقه را عبارت از«سخن درباره چگونگی دلالت ادله بر احکام به صورت فی الجمله نه به تفصیل»می دانست. (1)شیخ طوسی نیز آن را همان«ادله فقه»می دانست از حیث آن چه به اجمال اقتضا دارند؛نه از حیث فروعی که بر آنها دلالت دارند. (2)

تعریف بسیار کوتاه محقق حلی در معارج که می گوید:«اصول فقه عبارت است از طرق فقه علی الاجمال، (3)می تواند پلی میان تعریف شیخ طوسی با تعریفات متأخر تلقی گردد؛چرا که متأخران امامیه بر خلاف پیشینیان،بیشتر دانش اصول فقه را نه شناخت ادله،بلکه شناخت قواعد فراهم شده برای استنباط احکام شرعی می دانستند.

محقق حلی نخستین عالم امامی پس از رأی گرایان قرن چهارم است که نسبت به«اجتهاد»موضعی مثبت اتخاذ کرده است.اجتهاد که پیش از آن ناظر به اجتهاد الرأی و رأی مذموم بوده و از سوی عالمان امامیه امری مردود انگاشته می شده است،در مکتب حله و با کوشش محقق حلی،با پدید آوردن گسترشی در طیف معنایی،ظرفیت معنایی را یافت که بدان معنا فعالیت عالمان امامی برای دست یافتن به احکام شرعی نیز در دایره شمول آن قرار می گرفت.بدین ترتیب،محقق بدون این که از مواضع سنتی امامیه در نفی قیاس و رأی عدول کرده باشد،

1- (1) .مرتضی،الذریعه،ج1،ص7؛قریب به همین تعریف:همو،الحدود و الحقائق،ص262؛ابن زهره،غنیه النزوع،523.
2- (2) .طوسی،العده،ج1،ص7.
3- (3) .محقق حلی،معارج،ص47.

با پدیدآوردن تحولی در انگاره اجتهاد،امامیان اجتهاد ستیز را به امامیان مجتهد مبدل ساخت.

تعریفی که محقق حلی از اجتهاد ارائه داده بدین قرار است:«اجتهاد بذل جهد در استخراج احکام شرعی است».بدین ترتیب اجتهاد بسیار فراتر از اجتهاد به قیاس،هر گونه استخراج احکام از ادله شرع است؛از جمله با آن مبانی و شیوه ها که در میان امامیه معمول است. (1)

محقق حلی بی درنگ نکته دیگری را مطرح می کند که به مراتب اهمیت آن بیش از شمردن امامیه در عداد اهل اجتهاد است.وی اظهار می دارد که استخراج احکام از ادله از آن روی اجتهاد است و از آن رو نیازمند جهد و کوشش است که مطلوب در آن اغلب اعتباراتی نظری است و اغلب از ظواهر نصوص استفاده نمی شود. (2)

محقق حلی کم تر به طور مستقیم درباره ظن به طور کلی و ارزش آن سخن گفته است؛با این همه برخی اشاره های او اصولیان بعد را متوجه ساخته که گویی محقق برای مطلق ظن اعتباری قائل بوده است.از جمله عبارت محقق درباره واجب کفایی است که اگر فرد بداند یا ظن کند که دیگری فعل را انجام می دهد،از او ساقط می شود. (3)صاحب هدایه المسترشدین،از این عبارت در کنار اظهارات علامه حلی در نهایه الوصول،کفایت مطلق ظن را استظهار کرده است. (4)چنان که در دو موضوع استناد به حدیث مرسل و استناد به شهرت اشاره شد،محقق گرچه امور ظنی را که حکم به تعبد بدان در شرع نیامده را دلیل محسوب نمی داشته،اما

1- (1) .همان،ص179؛توضیح:محمد تقی،هدایه المسترشدین،ص473.
2- (2) .همان،ص179.
3- (3) .همان،ص75.
4- (4) .محمد تقی،هدایه المسترشدین،ص273.

ارزش آنها به مثابه اماره و استفاده از آنها در جایگاه مرجح میان ادله را همواره منظور داشته است.در مجموع چنین می نماید که در دستگاه اصولی علامه،اماره ها حامی ادله اند و به دلیل آن که مفید علم نیستند،از نظر دور داشته نمی شوند و از ظن حاصل از آنها صرف نظر نمی شود. (1)

محقق حلی در موضعی از معارج،این بحث قدیم را گشوده که احکام شرعی تابع مصالح اند. (2)درست است که هوشیاری نسبت به این مبنا،در بسیاری از دلالت های عقلی می تواند راهگشا باشد؛اما گام بعدی این باور،تعمیم احکام به غیر موارد منصوص نیز هست.محقق حلی که خود در مبحث اجتهاد از معارج،عزم امامیه بر پرهیز از قیاس را خاطر نشان کرده، (3)و بخشی مفصل از باب اجتهاد را نیز به رد قیاس اختصاص داده، (4)در عبارتی کوتاه قیاس منصوص العله را از اقسام قیاس مستنثا شمرده است.او تصریح دارد که اگر نصی بر علت حکم وجود داشته باشد و قرینه ای در میان باشد که نشان دهد غیر آن علت،امری معتبر نیست،این قیاس در حکم برهان است و حجیت آن محرز است. (5)تونی سعی داشته است تا نمونه هایی از تنقیح مناط را نیز در کتاب المعتبر نشان دهد؛ (6)اما محقق خود در نوشته هایش از اصطلاح تنقیح مناط و حتی مناط استفاده نکرده است.

محقق حلی مباحث مختلفی را درباره شرایط مجتهد،آداب فتوا و احکام

1- (1) .محقق حلی،المعتبر،ج2،ص279 و المسائل العزیه،ص109.
2- (2) .معارج،ص181.
3- (3) .همان،ص179-180.
4- (4) .همان،ص182-194.
5- (5) .همان،ص185 و معالم الاصول،ص226.
6- (6) .تونی،الوافیه،ص229 و محقق حلی،المعتبر،ج1،ص423.

تقلید آورده (1)که غالب آنها در کتب اصولی پیشین از امامیه مطرح نشده و بخش هایی از آن در منابع پسین مورد توجه خاص قرار گرفته است. (2)

ب)ابتکار در دسته بندی فقه

اشاره

محقق حلی با الهام از طرح های پیشینیان،توانست طرح جامعی در مورد باب بندی و دسته بندی بحث های فقهی،ارائه دهد.محقق حلی،در کتاب شرایع الاسلام،فقه را به چهار بخش تقسیم می کند:عبادات،عقود،ایقاعات و احکام.

عبادات را در ده کتاب قرار می دهد:طهارت،صلات،زکات،خمس،صوم،اعتکاف،حج،عمره،جهاد و امر به معروف و نهی از منکر.

عقود را در هجده کتاب قرار می دهد:تجارت،رهن،مفلس،حجر،ضمان[حواله و کفالت را در ضمن آن آورده]،صلح،شرکت،مضاربه،مزارعه،مساقات،ودیعه،عاریه،اجاره،وکالت،و قف،هبه،سبق و رمایه،وصیت و نکاح.

ایقاعات را در ده کتاب قرار می دهد:طلاق،ظهار،ایلاء،لعان،عتق،تدبیر،مکاتبه،استیلاد،اقرار،جعاله،أیمان و نذر.

احکام را در دوازده کتاب:صید و ذباحه،اطعمه و اشربه،غصب،شفعه،احیای موات،لقطه،فرائض،قضا،شهادات،حدود و تعزیرات،قصاص و دیات. (3)

بیشتر عناوین کلی که در دسته بندی محقق،به کار رفته،در کلام ابوالصلاح حلبی و سلار بن عبدالعزیز دیلمی،آمده است و تنها عنوانی که وی افزوده

1- (1) .معارج،ص197 به بعد،نیز 119-120.

2- (2) .صاحب معالم،معالم الاصول،ص245-247،251؛فیض کاشانی،الاصول الاصلیه،ص115؛استرابادی،الفوائد،ص157؛محمد تقی،هدایه المسترشدین،ص486،489.
3- (3) .شرایع الاسلام.

«ایقاعات»است که البته با افزودن آن،طرح کامل شده و دسته بندی مطالب،انسجام بیشتری گرفته است.

آقا بزرگ تهرانی می نویسد:«کتابه هذا من أحسن الکتب الفقهیه ترتیبا و أجمعها للفروع»؛ (1)کتاب شرایع محقق،از جهت ترتیب،از بهترین کتاب های فقهی است و از جهت در برگرفتن فروعات،از جامع ترین آنهاست».

از این روی،این دسته بندی،پس از وی،پذیرفته شد و فقیهانی،از جمله علامه (2)بر این اساس،مشی کردند.شیوه محقق،تا اکنون،رایج ترین شیوه در باب بندی بحث های فقه،به شمار می آید.

شماری از فقیهان نیز پس از محقق به توجیه علمی این دسته بندی پرداخته اند.شهید اول می نویسد:

و وجه الحصر أن الحکم الشرعی إما أن تکون غایته الآخره أو الفرض الأهم منه الدنیا و الأول العبادات و الثانی إما أن یحتاج إلی عباره أو لا و الثانی الأحکام و الأول إما أن تکون العباره من اثنین-تحقیقا أو تقدیرا-أو لا و الأول العقود و الثانی الإیقاعات؛ (3)وجه انحصار احکام[در چهار تا]این است که یا هدف حکم،امور اخروی است یا هدف مهم تر آن دنیوی است.نخست را عبادات نامند و در صورت دوم،یا احتیاج به عبارتی و لفظی دارد یا خیر؟دوم را احکام نامند و در صورت نخست،یا این تعهد و عبادت،از دو طرف است،تحقیقاً،یا تقدیراً،یا نه؟اولی را عقود و دومی را ایقاء نامند.

و فاضل مقداد،در مقدمه هفتم از مقدمات کتاب التنقیح الرائع،سه راه برای محدود کردن دایره فقه در این چهار راه نخست همان است که از شهید اول نقل

1- (1) .آقا بزرگ تهرانی،الذریعه ج13،ص 47.
2- (2) .تحریر الاحکام،ج1،ص 158 و ج2،ص51 و 123.
3- (3) .شهید اول،القوائد و الفوائد،ج1،ص30.

گردید.راه دوم،راه حکماست؛یعنی انسان به مقتضای طبیعت خویش و برای دست یافتن به کمال،به دنبال به دست آوردن سود و از بین بردن زیان است.در صورت نخست،یا سود فوری است یا در آینده به دست می آید.سود فوری با داد و ستد،اطعمه واشربه و ازدواج به دست می آید و رسیدن به سودهای آینده و مدت دار،با عبادات ممکن می گردد.جلوگیری از زیان،با قصاص و مانند آن انجام می پذیرد.

راه سوم:شرایع برای نگهداری پنج عنصر بنیادی زندگی انسان ها آمده اند:دین،جان،مال،نسب و عقل.

عبادات،حافظ و پشتوانه دین،احکام جزائی برای پاسداری از جان،معاملات برای تأمین مال ها،ازدواج برای نگهداری از نسب ها،تحریم مسکرات برای حراست از عقل تشریع شده اند و احکام قضا و شهادات و...برای حفظ کلیت نظام اسلامی و ضمانت اجرایی آنها در نظر گرفته شده است. (1)

گفتنی است که این دو راهی که فاضل مقداد،برای اثبات انحصار احکام در چهار عنوانی که محقق حلی مطرح کرده بود،یادآور شده،گرچه،مطالب بسیار ارزشمندی هستند،به هیچ روی،با مدعا برابری ندارند و حصر احکام را در چهار عنوان ثابت نمی کند؛بلکه بهتر بود این پنج عنصر را در جایگاه پنج هدفی که شرایع و ادیان با عنوان پنج هدفی که شرایع ادیان به دنبال تحقق بخشیدن به آنها و حفظ آنها تشریع شده اند،یاد می کرد،همان گونه که صاحب مفتاح الکرامه چنین کرده است؛ (2)نه برای حصر احکام در چهار عنوانی که محقق گفته است.

1- (1) .فاضل مقداد،التنقیح الرائع،ج1،ص14.
2- (2) .سید محمدجواد حسینی عاملی،مفتاح الکرامه،ج4،ص2.

از فقیهانی که درباره دسته بندی محقق حلی،مطالبی را ارائه کرده محقق نائینی است.وی پس از بخش بندی فقه به چهار قسم،به اطلاقات گوناگون هر یک از اقسام اشاره کرده و با شاخه شاخه کردن و دسته بندی فراگیری،طرح را نسبت به همه باب ها و کتاب های فقهی تضمین می کند.وی در مورد عبادات می نویسد:

عبادات سه معنا را در بر می گیرند:اعمالی که در آنان قصد قربت معتبر است و درستی عمل،بستگی به قصد قربت دارد؛مانند نماز و به این گونه اعمال،عبادات به معنای اخص می گویند.اعمالی که به قصد قربت آورده می شوند؛لکن درستی عمل بستگی به قصد قربت ندارد؛مانند جهاد،امر به معروف و نهی از منکر و این قسم را عبادت به معنای اعم می گویند و به همین روی،محقق کتاب جهاد و امر به معروف و نهی از منکر را جزو عبادات شمرده است.وظائف تعبدی که بر مکلفان مقرر شده و بستگی بر هیچ گونه انشایی ندارد و این،در برگیرنده تر از معنای دوم است و در برگیرنده بحثهای قضا و شهادات و مواریث نیز می گردد.

معاملات بر معانی گوناگونی اطلاق می شوند:

هر چیزی که درستی آن بستگی بر قصد قربت ندارد؛چه بر انشا بستگی داشته باشد،چه نداشته باشد و در صورت بستگی،چه این بستگی از یک سوی باشد یا از دو سوی.

هر چیزی که بستگی بر انشا دارد چه از یک سوی یا از دو سوی[این،اخص از معنای نخست است].

هر چیزی که بستگی به انشا از دو جانب باشد[این اخص از معنای دوم است].

عقود بر دو گونه است:

اذنی،مانند وکالت و اهانت؛و عهدی،که گاهی تعلیقی است؛مانند جعاله،مسابقه و وصیت و گاهی تنجیزی است و هر یک از این دو(چه تعلیقی و تنجیزی)تقسیم می گردد به تملیکی و غیر تملیکی و تملیکی

تقسیم می گردد به آن چه تعلق به اعیان دارد و آن چه که تعلق به منافع دارد و هر یک از این دو،یا معوضه است یا غیر معوضه.معوضه متعلق به اعیان،مانند صلح و بیع و غیر معوضه اش،مانند:هبه و معوضه متعلق به منافع،مانند اجازه؛غیرمعوضه نیز متعلق به منافع،مانند عاریه. (1)

نقد و بررسی طرح محقق

تقسیم و دسته بندی که محقق برای تنظیم کتاب ها و باب های گوناگون و گسترده فقه پیشنهاد کرده در نوع خود بی نظیر و از نظر فنی نیز بسیار دقیق است و همه اصول و قواعد تقسیم را،که اهل منطق ذکر کرده اند،داراست.و تنها ایرادی که بر تقسیم محقق می شود وارد کرد،این است که اساس و ملاکی را که وی برای دسته بندی کتاب های فقهی از آن سود جسته،امروزه کاربردی ندارد؛زیرا وی به داشتن عبارت«صیغه»و نداشتن آن و نیز دو طرفی بودن عبارت«صیغه»و یک طرفی بودن آن،به عنوان اساس و ملاک تکیه کرده و به ماهیت و طبیعت کتاب ها توجهی نکرده است؛در نتیجه،بسیاری از باب ها که از جهت ماهیت و طبیعت مناسب و در یک ردیف جای می گیرند،از یک دیگر جدا شده اند و بسیاری از کتاب های غیر مناسب کنار یک دیگر قرار گرفته اند که به شهید مطهری قسمت هایی از آن اشاره دارد:

«مرحوم محقق،نیازمندی به صیغه و بی نیاز بودن از آن دو طرفینی بودن صیغه یا یک طرفی بودن آن را ملاک تقسیم و جدا کردن قسمت ها و گروه گروه شدن باب های فقهی قرار داده است؛در نتیجه نکاح و طلاق که مربوط می شوند به حقوق خانوادگی،یکی برقراری پیوند زناشوئی است و دیگری گسسته شدن آن،در دو گروه قرار گرفته اند؛فقط به دلیل این که یکی عقد است و دیگری ایقاع.هم چنین اجاره و جعاله با همه نزدیکی ذاتی و ماهوی

1- (1) .تقریر درسهای میرزا نائینی،المکاسب و البیع،به قلم محمد تقی آملی،ج1،ص81.

که با یک دیگر دارند،به دلیل این که یکی عقد است و دیگری ایقاع،از هم جدا شده اند.سبق و رمایه به دلیل این که عقدند،از جهاد که به خاطر آن تشریع شده اند،جدا آمده اند.اقرار که از توابع کتاب«قضا»ست در بخشی غیر از بخش کتاب قضا واقع شده است.کتاب قضا و کتاب اطعمه و اشربه و کتاب ارث،بدون هیچ همانندی به دلیل این که نه عبادتند و نه عقد و نه ایقاع،در یک گروه جای گرفته اند.اساساً کلمه«احکام»که هم در تقسیم محقق و هم در تقسیم های پیش از ایشان آمده است،در این جا مفهومی نمی تواند داشته باشد،اصطلاحی است نه چندان مناسب،برای باب هایی که در بخش های پیش نمی گنجند. (1)

ج)آثار محقق حلی

اشاره

سی کتاب به محقق نسبت داده اند که مهم ترین آن در حوزه فقهی،اصولی است.

در حوزه فقه کتاب های محقق را به چهار دسته می توان تقسیم کرد:

یک.کتاب های تألیفی دوره کامل فقه که مهم ترینش عبارتند از:

-کتاب شرایع الاسلام. (2)این کتاب دارای ویژگی های فراوانی است،از جمله:

طرح جامع از دسته بندی کتاب های فقهی؛

دسته بندی مناسب از محتوای کتاب ها؛

جامعیت نسبت به گذشته؛

1- (1) .آشنایی با علوم اسلامی،ص 129.
2- (2) .در قاموس الرجال:«هو اول من جعل الکتب الفقهیه بترتیب المتأخرین فجمع فی شرائعه لب ما فی نهایه الشیخ الذی کان مضامین

الاخبار و ما فی مبسوطه و خلافه الذین کانا علی حذو کتب العامه فی جمیع الفروع».در مقدمه جواهر«انی قد رأیت کتاب الشرایع من مصنفات الامام المحقق الموفق نجم المله و الدین،اسکنه الله فی اعلی علیین قرانا فی الاحکام الشرعیه و فرقانا فی العلوم الفقهیه فائقا من تقدمه احاطه و جزاله و اتقانا و انموذجا لمن تأخر عنه».

-المختصر النافع،النافع فی مختصر الشرائع (1)و (2)

این کتاب از زمان تألیف از کتب درسی و رائج در حوزه های علمیه شیعه بوده.نسخه های خطی آن بسیار فراوان است و کم تر فهرست کتابخانه ای است که نسخه های این کتاب در آن معرفی نشده باشد.

شروح و حواشی مختصر نافع

در مجله فقه اهل البیت در مقاله ای از آقای جلالی بیش از شصت شرح و حاشیه بر مختصر نافع یاد شده است،از جمله:

-المهذب البارع فی شرح المختصر النافع؛تألیف ابن فهد حلی متوفای 841 قمری در چهار جلد در سال 1407 چاپ شده است.

-المقتصر من شرح المختصر؛تألیف ابن فهد حلی.در یک جلد در سال 1401 قمری چاپ شده است.

-ریاض المسائل،شرح کبیر؛تألیف سید علی طباطبایی متوفای 1231 قمری و شرح مزجی است.این شرح از کتاب های رائج در حوزه های علمیه و سال ها از کتب درسی طلاب علوم دینی بوده و از 1268 تا 1317 حدود ده بار چاپ شده است. (3)

1- (1) .ر.ک:مجله فقه اهل البیت،ش13.
2- (2) .این کتاب مختصر کتاب شرایع الاسلام مؤلف است.اگر تاریخ تألیف شرائع الاسلام آن طور که گفته شده 670 یا قدری قبل از 670 قمری باشد تاریخ تألیف این مختصر میان حدود 672-670 قمری است؛زیرا درسال 672 قمری شرح آبی بر مختصر به نام کشف الرموز در زمان حیات محقق حلی تألیف شده است.این کتاب در تعدادی از اجازه هایی که فقها برای هم نوشته اند ذکر شده:شهید اول در اجازه مورخ 770 قمری به ابن نجده می نویسد:«ابن نجده شرایع و مختصر آن که تألیف امام سعید فخر مذهب و محقق الحقائق[محقق حلی]است نزد من خوانده است».
3- (3) .فهرست کتاب های چاپی عربی،ص501.

-جامع المدارک فی شرح المختصر النافع؛تألیف سید احمد خوانساری از مراجع تقلید معاصر است.این کتاب در هفت جلد در سال 1338 به بعد در تهران و قم دو بار چاپ شده و مورد توجه خاص فقها و فضلای معاصر قرار گرفته است.

د)کتاب های تألیفی دوره ناقص فقه

دسته دوم از کتاب های محقق حلی درباره بخشی از مباحث فقهی است؛ مانند المعتبر(شرح المختصر النافع). (1)

محقق حلی پس از نگاشتن کتاب شرایع الاسلام،با تلخیص آن،المختصر النافع یا«النافع فی مختصر الشرائع»را تألیف کرد و چون کتاب دوم به دلیل شدت اختصار نیاز به شرح داشت،درصدد بود که شرحی شامل دلیل یا دلیل های هر مسئله بنگارد؛اما موانع،این کار را به تأخیر می انداخت تا این که بهاء الملة و الدین محمد بن محمد جوینی از او خواست که شرحی بر مختصر نافع بنویسد و این درخواست،موجب شد که کتاب المعتبر(المعتبر فی شرح المختصر)را برای وی و به نام وی بنگارد.

معتبر یکی از مهم ترین کتاب های فقهی استدلالی شیعه است که در هر مسئله علاوه بر نقل اقوال فقهای شیعه اقوال فقهای عامه را نیز یاد کرده و دلیل مختار و فتوای خود را بیان کرده است و می توان این کتاب را از کتاب های فقه مقارن به شمار آورد.

این کتاب در دو جلد شامل مقدمه ای در اصول فقه،و کتاب طهارت تا

1- (1) .الذریعه،ج20،ص58.

بخشی از کتاب حج است و تاکنون سه بار چاپ شده است. (1)

سه.کتاب هایی که در پاسخ به سؤالات فقهی نوشته است.

-المسائل البغدادیه،جواب المسائل البغدادیه،اسئله ابن حاتم که پاسخ چهل و دو سؤال فقهی است؛

-المسائل الخمسه عشر؛

-المسائل العزیه،جواب المسائل العزیه،المسائل التسعه؛

-المسائل العزیه[الثانیه]؛

-المسائل الکمالیه،المسائل الکمالیات؛

این رساله پاسخ ده سؤال است که کمال الدین محمد بن محمد بن سهل آبی از او پاسخ خواسته است.

-المسائل المصریه،جوابات المسائل المصریات.

این رساله پاسخ چند مسئله فقهی است که سید شریف از ایشان سؤال کرده است.

چهار.کتاب هایی که در شرح یا تلخیص کتاب های بزرگان نوشته است.

-المقصود من الجمل،اختصار الجمل،اختیار الجمل و العقود

الجمل و العقود فی العبادات متن منظم و فشرده ای است در عبادات خمسه(طهارت تا جهاد)تألیف شیخ طوسی که تاکنون چند بار چاپ شده است و نسخه های کهنی هم از آن موجود است و این رساله محقق حلی تلخیص آن است؛اما با مطالعه آن معلوم شد که صرف تلخیص نیست؛بلکه هر جا نظر محقق با شیخ اختلاف داشته نظر خود را نوشته است.

1- (1) .در ریاض العلماء ج1 ص106 و نیز در ذریعه،ج20،ص10 آمده:«خرج منه العبادات و بعض التجاره».اما در نسخه های موجود فقط تا بخشی از کتاب حج است و صاحب ریاض هم در تعلیقه بر امل الامل گفته:«در نسخه ها بحث تجارت نیست».

-نکت النهایه(شرح نکت النهایه)

یکی از تألیفات بسیار مهم و مشهور شیخ طوسی النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی است.این کتاب از طهارت تا دیات و شامل سی و شش هزار مسئله است.

این کتاب در زمان های نزدیک به شیخ طوسی کتاب درسی بوده و شروح متعددی نیز بر آن نوشته شده است. (1)

-تلخیص المراسم،اختصار المراسم،مختصر المراسم

المراسم فی فقه الامامیه تألیف ابویعلی حمزه بن عبدالعزیز دیلمی ملقب به سلار متوفای 463 قمری است و یک بار در مجموعه الجوامع الفقهیه چاپ سنگی و بار دیگر با تحقیق دکتر محمود بستانی در بیروت چاپ شده است.محقق حلی این کتاب را تلخیص کرده است.در ریاض العلماء و تعلیقه امل الآمل به نام اختصار المراسم یاد شده است.

2-علامه حلی و ارائه فقه در سبک های مختلف

اشاره

(2)

یکی دیگر از فقیهان برجسته در این دوره علامه علی الاطلاق،علامه حلی است که با تألیف بیش از بیست کتاب فقهی مستدل و غیر مستدل مختصر و مفصل در فقه و اصول و ارائه فقه در سبک های مختلف در لیست برترین و مؤثرترین فقیهان این دوره جای گرفته است.

خانواده علامه خانواده فقاهت بود.شهید اول از پدر علامه به امام اعظم و حجت و افضل المجتهدین یاد کرده.دایی او محقق حلی است که ذکرش

1- (1) .ر.ک:الذریعه،ج3،ص57؛ج14،ص110؛ج20،ص305؛ج21،ص296؛ ج24،ص306.

2- (2) .ولادت:9 رمضان 648 قمری شهر حله،وفات:21 محرم 726 قمری،محل دفن نجف اشرف،کنیه:ابومنصور،لقب:علامه،جمال الدین،نام:حسن بن یوسف بن علی مطهر حلی.

گذشت.پسرش فخر المحققین شیخ محمد نویسنده کتاب ایضاح الفوائد فی شرح القواعد است که خیلی مورد اعتماد پدر بود تا آن جا که علامه سفارش کرد:«همه کتاب های ناتمام مرا تکمیل کن».هر کس نیز از او یادکرده با عظمت و تجلیل یاد کرده است.

فرزندش فخر المحققین این چنین از پدر یاد کرده است:«المؤید بالنفس القدسیه و الاخلاق النبویه». (1)محدث نوری علامه را این گونه توصیف کرده است:«الشیخ الاجل الاعظم،بحر العلوم و الفضائل و الحکم...صاحب المقامات الفاخره و الکرامات الباهره و العبادات الزاهره و السماحات الظاهره...آیه الله التامه العامه و حجه الخاصه علی العامه،علامه المشارق و المغارب...». (2)

یکی از خدمات بزرگ علامه به شیعه،شیعه کردن سلطان محمد خدابنده(الجایتو حاکم مغول)است.سلطان پس از قبول تشیع دستور داد نام امامان را در خطبه های جمعه بیاورند و بر سکه ها و سر در مساجد و مشاهد بنگارند.

علامه در محضر سلطان با علمای مذاهب اربعه اهل سنت مناظره کرد وبزرگ ترین فقیهان اهل سنت شیخ نظام الدین شافعی بعد از مناظره به حقانیت شیعه اعتراف کرد و گفت:

هر چند دلیل های شما بر اثبات خلافت بلا فصل علی ابن ابیطالب علیه السلام دقیق،درست و قانع کننده است،اعلان حق بودن شیعه و اظهار مخالفت با سنت و سیره گذشتگان و سلف،سبب شق عصای مسلمانان و اخلال در امنیت جامعه اسلامی است؛از این رو ناگزیر،به پذیرش وضع موجود هستیم. (3)

1- (1) .ایضاح الفوائد،ج1،ص10.
2- (2) .خاتمه مستدرک الوسائل،ج3،ص459.
3- (3) .علامه حلی،خلاصه الاقوال،ص109،113.

الف)نوآوری در اصول

اشاره

طبیعی است که علامه در پاره ای از آراء و مبانی خود از دانشمندان دو مذهب شیعه و سنی متأثر شده است؛برای نمونه در مبحث عدم دلالت نهی بر تکرار (1)و عدم حجیت مفهوم وصف (2)از سید مرتضی یا در مبحث امکان عقلی تعبد به ظن (3)از شیخ طوسی و در مبحث عدم دلالت امر بر فور و تراخی (4)و مره و تکرار (5)و دلالت نهی بر فساد (6)از محقق حلی پیروی کرده است.با این وصف ابتکارات فراوان و ایده های نوی در اصول داشته است،که به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

یکم)تخصیص کتاب به خبر واحد

کسانی که خبر واحد را حجت نمی دانند طبیعی است که تخصیص کتاب را به آن،مردود بدانند؛اما افرادی که به حجیت خبر واحد اعتقاد دارند،همگی تخصیص کتاب را به آن نپذیرفته اند؛برای مثال محقق حلی با این که خبر واحد را حجت دانسته،از تخصیص کتاب به خبر واحد منع کرده است؛در حالی که علامه حلّی هم خبر واحد و هم تخصیص کتاب را به آن،حجت دانسته و نوشته است:

تخصیص کتاب به خبر واحد جایز است؛زیرا کتاب و خبر واحد دو دلیلی می باشند که تعارض کرده اند و به خاطر جمع میان دو دلیل اخص

1- (1) .سید مرتضی،الذریعه،ج1،ص103.
2- (2) .همان،ج1،ص394.
3- (3) .شیخ طوسی،عده الاصول،ص38.
4- (4) .محقق حلی،معارج الاصول،ص65.
5- (5) .همان،ص67.
6- (6) .همان،ص77.

مقدم می شود،چنان که این تخصیص در آیه: «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِکِینَ» به واسطه حدیث:«سنّوا بهم سنّه اهل الکتاب»واقع شده است. (1)

دوم)امکان تجزّی در اجتهاد

مجتهدِ مطلق آن است که توان استنباط در همه ابواب فقه را داشته باشد.در این مورد در امکان و وقوع آن اختلافی نیست؛اما درباره امکان تجزی در اجتهاد،بدین معنا که فردی در اثر ممارست و تلاش،تنها آمادگی اجتهاد و استنباط در برخی ابواب را پیدا کند،اصولیان اختلاف دارند.علامه معتقد است که امکان تجزی اجتهاد وجود دارد و کسی که توان استنباط در برخی مسائل را پیدا کند،می تواند در آنها اجتهاد کند.او نوشته است:«اقرب آن است که اجتهاد تجزی بردار است؛زیرا مقتضی برای وجوب عمل با اجتهاد در احکام در اجتهاد تجزی موجود است و امکان مرتبط بودن معلوم به مجهول،صرف یک فرض و احتمال است». (2)

سوم)بنای مجتهد بر اجتهاد سابق

یکی از شرایط مجتهد آن است که هر گاه درباره مسئله ای و حادثه ای از او سؤال و استفتا شود باید بتواند آن مسئله را با دلالیل و مستنداتش پاسخ دهد.حال در صورتی که از مفتی در مورد مسئله ای سؤال شود که سابقاً به آن فتوا داده است،از دو حال خارج نیست:

نان چه دلیل فتوای سابق را متذکر است این جا اجتهاد دیگری لازم نیست و می تواند همان فتوای قبلی را بیان کند.

اما در صورتی که دلیل فتوای گذشته را به خاطر نداشته باشد،در این مسئله

1- (1) .علامه حلی،مبادی الوصول،ص148،149.
2- (2) .علامه حلی،تهذیب الوصول،ص101.

میان محقق حلّی و علامه حلی اختلاف نظر است.محقق معتقد است که مجتهد در صورت نسیان دلیل فتوای گذشته،باید دوباره اجتهاد کند و طبق اجتهاد جدیدش فتوا دهد؛اما از نظر علامه حلی مجتهد میان اجتهاد جدید و بنا گذاشتن بر اجتهاد قبلی مخیر است.او می نویسد:«چنان چه مجتهد دلیل فتوای اولش را به یاد داشته باشد،تکرار اجتهاد بر او واجب نیست؛و گرنه اجتهاد کند و در صورتی که مخالف با اجتهاد قبلی اش باشد،دوباره فتوا داده و به مستفتی رجوعش را اطلاع دهد؛اما اگر اجتهاد نکرد آیا می تواند بر همان اجتهاد بنا گذارده و بدان فتوا بدهد؟اقرب چنین است». (1)

چهارم)راه تشخیص اعلم

مقلد در احکام فرعی باید به مجتهد رجوع کند و چنان چه مجتهدان متعدد باشند،باید در صورت اختلاف نظر آنان به مجتهد اعلم مراجعه کند.علامه در این باره می گوید:

اگر حادثه ای برای مقلد پیش آید،به مفتی رجوع کند و اگر مفتی متعدد بود به آن چه که آنان بر آن اتفاق نظر دارند مراجعه کند،و اگر آنان اختلاف نظر داشتند به مجتهد اعلم زاهدتر مراجعه کند و اگر در آن هم مساوی بودند،مخیر خواهد بود. (2)

علامه معتقد است که برای تشخیص اعلم،تفحص از خود اعلم لازم نیست و با تسامح یا از راه قراین عادی اعلم را به دست می آورند و دقت خاصی در این امر واجب نیست. (3)

1- (1) .همان،ص103.
2- (2) .همان،ص102.
3- (3) .همان،ص105.

پنجم)امر و نهی از ضد

تا پیش از علامه،معمولاً بحث از ضد عام مطرح می شد و به طور کلی گفته می شد که«امر به شیئ،مستلزم نهی از ضد است»و تفصیلی بین ضد عام و ضد خاص گذاشته نمی شد و از استدلال ها هم مشخص بود که منظور از ضد،ضد عام است؛اما علامه برای اولین بار در مقام بحث و استدلال،این دو ضد را تفکیک کرده است.علامه نوشته است:

امر به شیئ مستلزم نهی از ضد عام است؛زیرا امر برای وجود است و آن هم جز با منع از ترک،محقق نمی شود و اما ضد وجودی،بالعرض لازم است؛زیرا آن چه که ترکش جایز است فعلش واجب نیست. (1)

ششم)ترتّب

بحث ترتب از نتایج بحث ضد است.تصویر بحث ترتب این است که اگر دو واجب یکی اهم و دیگر مهم باشد و مکلف در ظرف اهم،مهم را انجام دهد،با توجه به این که امر به مهم فعلی نیست،چگونه فعل او صحیح خواهد بود؟مقدمات و پیش فرض های بحث ترتب سه چیز است:صحت عبادت بر امر فعلی متوقف است؛امر به شیئ مستلزم نهی از ضدش است و نهی،مقتضی فساد منهی است. (2)

راه حلی که با نام ترتب ارائه شده این است که اگر امر به اهم عصیان شود،هیچ محذور عقلی لازم نمی آید و امر به مهم فعلیت پیدا می کند و همان دلیل،متضمن امر به مهم و امر به اهم بر وقوع آن دلالت دارد. (3)

پس ریشه این تفکر آن است که دو امر به صورت مترتب وجود داشته باشد

1- (1) .همان،ص28.
2- (2) .مظفر،اصول الفقه،ج1،ص275.
3- (3) .همان.

که یکی پس از انقضای دیگری تحقق پیدا کند.اصل این فکر به محقق ثانی نسبت داده شده است؛اما در کلمات علامه حلی ریشه های آن یافت می شود و هیچ بعید نیست که محقق ثانی این فکر را از علامه الهام گرفته باشد.

علامه حلی نوشته است:

امر به دو چیز به صورت مترتب بر یک دیگر و همراه بدل صحیح است.این دو امر گاه با تحریم جمع همراه است،مثل خوردن مباح و میته یا ازدواج با دو هم شأن و گاه با مباح بودن جمع،مثل وضو و تیمم و پوشش عورت با دو لباس و گاهی با استحباب جمع،مثل خصال کفاره و خصال کفاره شکستن[قسم و نذر و عهد]. (1)

هفتم)تعارض احوال الفاظ

این بحث در اصول شیعه نخستین بار از سوی علامه حلی به صورت مستقل مطرح شد و مطالب پراکنده ای از این بحث در کلمات محقق حلی نیز یافت می شود. (2)

مبانی اصول لفظیه و زیربنای استدلال های علامه،در مباحث لغوی و لفظی تعارض احوال است و هر گونه خدشه در آنها به سست شدن پایه مباحث لغوی وی منجر خواهد شد.اساساً این اصول،راه حل بر طرف کردن تعارض حالات مختلف الفاظ را بیان می کند و مستند این اصول اولویت و استحسان های عقلی است؛نه لغوی.در زیر به برخی از آنها از نظر علامه اشاره می شود:

نقل،برتر از اشتراک است؛مجاز،برتر از اشتراک است؛اضمار،برتر از اشتراک و تخصیص،برتر از اشتراک است.مجاز،اولی از نقل و اضمار،اولی از نقل،و مجاز،اولی از اضمار است،تخصیص نیز اولی از مجاز و اضمار است. (3)

1- (1) .علامه حلی،تهذیب الوصول،ص26.

2- (2) .محقق حلی،معارج الاصول،ص65،71.
3- (3) .علامه حلی،مبادی الوصول،ص81،82.

هشتم)تعادل و تراجیح

اشاره

علامه مباحث دقیق و ابتکاری را در این بحث مطرح کرده است که به آنها اشاره می شود:

محدوده تعارض

از نظر علامه،هیچ گاه دو دلیل قطعی با یک دیگر تعارض پیدا نمی کنند؛ولی در تعارض دو دلیل ظنی اختلاف نظر است که آیا اساساً امکان تعارض دو دلیل ظنی وجود دارد یا نه؟علامه معتقد است که امکان تعارض دو دلیل ظنی وجود دار؛زیرا ممکن است دو نفر عادل به دو حکم متنافی با یک دیگر خبر دهند که هیچ کدام ترجیحی بر دیگری نداشته است. (1)

مرجحات

علامه در مرجحات اخبار،از مرجحات مورد نص تعدی کرده و به اندک ترجیحی خبری را بر خبر دیگر مقدم ساخته است.به نظر می رسد مستند بیشتر این مرجحات،دلیل عقلی باشد.علامه مرجحات بیشتری از سایر اصولیان ذکر کرده است.وی 37 مرجح را نام برده است که برخی از آنها به قرار زیر است:

-خبری که راویان آن بیشتر باشند،بر خبری که چنین نیست ترجیح دارد. (2)

-خبری که راوی آن به ریاست شهرت دارد،بر غیرش مقدم می شود. (3)

-خبری که راوی آن مدنی باشد،بر خبری که راوی آن مکی باشد،مقدم می شود. (4)

1- (1) .همان،ص230.
2- (2) .همان،ص234.
3- (3) .همان،ص235.
4- (4) .همان،ص236.

-خبری که نفی حد کند،بر خبری که اثبات حد نماید،ترجیح دارد. (1)

-خبری که راوی آن بیشتر با علما نشست و برخاست داشته،بر غیرش مقدم می شود. (2)

ب)آثار فقهی و اصولی

اشاره

علامه خود در کتاب خلاصه الاقوال نام 57 کتاب خود را ذکر کرده است.طریحی در ماده علم نوشته:«یکی از دانشمندان گفته است:پانصد جلد از مصنفات علامه را به خط وی دیده است و این غیر از کتبی است که به خط دیگران وجود داشته است».

در اعیان الشیعه آمده است که این معنا بعید نیست؛زیرا تألیفات علامه بیش از یکصد کتاب است. (3)شاید مراد از پانصد جلد این باشد گاهی یک کتاب چندین جلد است،مراد مجلدات باشد؛نه عناوین کتاب ها.در لغت نامه دهخدا 113 کتاب از کتاب های علامه را نام برده.این آثار در حوزه های مختلف علوم اسلامی است از قبیل فقه،اصول،رجال،کلام،تفسیر،آداب مناظره،فلسفه و حکمت و...است.

در این جا به تناسب بحث،فقط بعضی از آثار مهم فقهی و اصولی علامه را معرفی می کنیم:

یکم)آثار فقهی

اشاره

علامه بیست عنوان کتاب فقهی مستدل و غیر مستدل،مختصر و مفصل کامل

1- (1) .همان،ص238.

2- (2) .همان،ص235.
3- (3) .اعیان الشیعه،ج5،ص402.

و ناقص نوشته است.با این که این بیست عنوان همه در فقه است؛اما تکراری نیست و هر یک به منظوری نوشته شده است.در حاشیه یکی از نسخه های خطی ارشاد آمده است:«قدس الله نفس العلامه حیث صنف فی کل فنون الفقه،کتب فی الخلاف مع الجمهور التذکره،و فی الخلاف بین الخاصه المختلف و فی فن التفریع التحریر،وفی کلیات قواعده القواعد،و فی فروع الروایات الإرشاد و فی الاستدلال المنتهی و فی النتائج النهایه».

اکنون به معرفی این آثار می پردازیم:

منتهی المطلب

علامه این کتاب را در سن 32 سالگی سنه 680 تا سال 693(مقدمه کتاب)نوشته است.

میرزا عبدالله افندی اصفهانی نوشته است:«المشهور إن اول کتاب العلامه هو کتاب منتهی المطلب...و یقال انه کان له فی زمن تألیفه خمس و ثلاثون سنه (1)».علامه بحرالعلوم هم به تبعیت از میرزا گفته:«هو اول تصانیفه». (2)

از مقدمه ای که خود علامه بر منتهی نوشته معلوم می شود که اولاً زمان تألیف 32 سال داشته نه 35 سال و ثانیاً پیش از منتهی کتاب های دیگری نوشته:«انا فی مده عمرنا هذا و هو اثنتان و ثلاثون سنه لم نشاهد من طلاب الحق الا من قل».در المقدمه التاسعه ص 3 در جای دیگر:«قد بینا کتبنا العقلیه...و قد بینا فی اصول الفقه شرح هذا الحد علی الاستقصاء...».

در روضات الجنات آمده:«ثم لیعلم انه رحمه الله ذکر فی خطبه کتاب المنتهی

1- (1) .ریاض العلماء،ج1،ص377.
2- (2) .الفوائد الرجالیه،ج2،ص185.

انه فرغ من تصانیفه الحکمیه و الکلامیه و اخذ فی تحریر الفقه من قبل ان یکمل له ست و عشرون سنه». (1)

هر دو مدعی اشتباه است اولاً از خطبه چنین مطلبی استفاده نمی شود و مسلم بعضی از کتب کلامی را بعد از منتهی نوشته؛مانند کشف المراد در سال 690 از نوشتن آن فارغ شده است.

ثانیاً سنش هم در زمان شروع،به نص مقدمه 32 بوده نه 26؛علامه خودش در تحریر در وصف منتهی نوشته:«فانه قد شمل المسائل اصولها و فروعها و ذکر الخلاف الواقع بین المسلمین الا ما شذ و استدلال کل فریق علی مذهبه مع تصحیح الحق و الباطل». (2)

کتاب منتهی به نص خود علامه در فقه مقارن است.فقه مقارن دو نوع است:نقل اقوال مذاهب بدون ذکر دلیل و نقل اقوال مذاهب همراه با دلیل.از عبارت فوق استفاده می شود که منتهی از نوع دوم است.

ارشاد الأذهان

در سال 696 از تألیف آن فارغ شده است.علامه این کتاب را به تقاضای فرزندش فخر المحققین نوشته است.این کتاب شامل دوره کامل فقه بدون استدلال است.

آقا بزرگ تهرانی نوشته:«هو من اجل کتب الفقه و اعظمها عند الشیعه،و لذلک تلقاه علماؤهم بالشرح و التعلیق عبر القرون من عصر مؤلفه الی هذه الاواخر (3)».

علامه در مقدمه ارشاد نوشته:«و لما کثر طلب الولد العزیز محمد،لتصنیف

1- (1) .روضات الجنه،ج2،ص277.
2- (2) .تحریر،ج1،ص2.
3- (3) .الذریعه،ج13،ص73.

کتاب یحوی النکت البدیعه فی مسائل الشریعه،علی وجه الإیجاز والاختصار،خال عن التطویل و الإکثار،فاجبت مطلوبه و صنفت هذا الکتاب...». (1)

شهید اول در شرح کتاب نوشته است:«قد احتوی من النکت الفقهیه علی اللؤالؤ و المرجان». (2)

تحریر الأحکام الشرعیه

از نسخه های خطی استفاده می شود که علامه این کتاب را در چهار جزء تألیف کرده است.تاریخ فراغت جزء اول 690 قمری،و فراغت از جزء ثانی 691 قمری،جزء ثالث 697 قمری،جزء رابع 697 قمری علامه طهرانی نوشته است:«مسائل کتاب تحریر را شمردم،چهل هزار مسئله بود». (3)این کتاب استدلالی نیست.در مقدمه اش آمده است:«اما بعد فان هذا الکتاب...قد جمعنا فیه معظم المسائل الفقهیه،و اوردنا فیه اکثر المطالب الشرعیه الفرعیه من غیر تطویل بذکر حجه و دلیل».

قواعد الاحکام

در سال 699 قمری از تألیف آن فارغ شده است.آقا بزرگ نوشته است:«و قد فرع منه(القواعد)فی 693 او 692 کما ذکره فی کشف اللثام». (4)

میرزای افندی از بعضی شاگردان محقق کرکی نقل کرده که در سال 720 قمری از تألیف قواعد فارغ شده است و هر دو تاریخ اشتباه است.اولاً با نسخه های خطی سازگاری ندارد،ثانیاً خود علامه در آخر قواعد خطاب به فرزندش فخر المحققین نوشته:«انی قد لخصت لک فی هذا الکتاب لب فتاوی

1- (1) .مقدمه ارشاد.
2- (2) .مقدمه غایه المراد.
3- (3) .الذریعه،ج3،ص378.
4- (4) .الذریعه،ج17،ص176.

الاحکام.و ذلک بعد ان تلفت من العمر الخمسین و دخلت فی عشره الستین».در صورتی که طبق بیان آقا بزرگ 45 یا 44 و طبق بیان افندی 72 سال می شود.

مختلف الشیعه

در سنه 708 به پایان رسیده علامه در این کتاب اقوال فقهای امامیه را نقل کرده.اقوال بعضی فقها که آثارشان مفقود شده از طریق مختلف به ما رسیده است؛مانند اقوال ابن جنید.شهید ثانی درباره کتاب نوشته است:«هو آخر ما صنفه من الکتب الفقهیه (1)».

علامه بحرالعلوم نوشته است:«آخرها المختلف». (2)این فرمایش صحیح نیست چون مختلف هفت جزء است.جزء اول سنه 699 و جزء آخر 706 نوشته شده؛در صورتی که تاریخ اتمام تذکره 716 تا 720 است و قطعاً بعد از مختلف تألیف شده است.شاید به اشتباه به جای تذکره،مختلف نوشته شده؛البته این توجیه هم کارساز نیست و مشکل را حل نمی کند.

نهایه الاحکام

تاریخ فراغت جزء اول 705 قمری است؛ولی اجزاء بعدی مجهول است.مدرس تبریزی در ریحانه الادب نوشته:

«الذی یظهر من روضات الجنات ان کتاب نهایه الاحکام یشتمل علی کتابی الطهاره و الصلاه فقط (3)».در حالی که کتاب نهایه موجود کتاب زکات و قسمتی از کتاب بیع را نیز دارد.شاید مدرس تبریزی بقیه مجلدات را در اختیار نداشته است.

1- (1) .رساله صلاه الجمعه،ص191.
2- (2) .الفوائد الرجالیه،ج2،ص274.
3- (3) .ریحانه الادب،ج4،ص178.

تذکره الفقهاء

پانزده جزء است که جزء آخر در 720 قمری به پایان رسیده.آقا بزرگ نوشته است:«و اما شروعه فی تألیفه فلعله کان فی حدود 710 قمری».در نسخه خطی که در کتابخانه به خط خود علامه است آمده«انه فرغ من تألیف الجزء الاول فی 24 صفر 703 ه.ق».تذکره از کتاب های استدلالی و آخرین کتاب فقهی علامه است.

دوم)آثار اصولی

اشاره

علامه مباحث اصول را در غالب کتاب های اصولی خود در سه بخش سامان داده است و آن سه بخش عبارتند از:طرق فقه،کیفیت استدلال،مستدل.

در بخش اول ابتدا انواع خطاب یعنی مباحث امر و نهی،عام و خاص،مجمل و مبین را بررسی کرده؛سپس فعل معصوم را بررسی کرده؛چون راه رسیدن به فعل از طریق خطاب است؛ازاین رو،بحث افعال،متاخر از بحث خطاب آمده است و از آن جا که این ادله تنها برای اثبات حکم نمی آید؛ بلکه گاهی جهت نسخ حکم از آنها استفاده می شود؛ازاین رو،بحث بعدی را به نسخ اختصاص داده است و اجماع را چون طبق نظر بعضی نه ناسخ و نه منسوخ واقع می شود،بعد از نسخ قرار داده است و این اقوال و افعال راهی برای اثبات می خواهند و آن منحصر در خبر است؛در نتیجه بعد از این مسائل بحث خبر را مطرح کرده است.

در بخش دوم بحث تعادل و تراجیح را مطرح کرده و در بخش سوم مسائل اجتهاد و فروعات آن را بیان کرده است و در خاتمه به بررسی طرق اختلافی پرداخته است؛مانند«استحسان،قیاس و مذهب صحابی».اکنون به معرفی چند اثر مهم از آثار علامه حلی بسنده می کنیم:

-نهایه الوصول الی علم الاصول

علامه در کتاب الخلاصه از این کتاب نام برده و آن را کتابی جامع در اصول فقه و بی مانند ذکر کرده است.این کتاب دارای چهار جزء است که همه گفته های اصولیان در آن گرد آمده و مطالب این کتاب را علامه در سیزده مقصد به این ترتیب تنظیم کرده است:مقدمات،لغات،کیفیت استعمال،امر و نهی،عام و خاص و باقی صفات دلالت،مجمل و مبین،ظاهر و مؤول،اجماع،خبر،قیاس،استدلال و تلازم،استصحاب و استحسان.علامه در این کتاب در ورود و خروج مسائل از کتاب المحصول فخر رازی تأثیر پذیرفته است.مباحث قیاس،استحسان،مصالح مرسله به طور مفصل در این کتاب مورد بحث و نقادی قرار گرفته است.

-تهذیب الوصول الی علم الاصول

از مقدمه کتاب استفاده می شود که علامه این کتاب را به درخواست فرزندش محمد تألیف کرده است و از پایان کتاب استفاده می شود که بعد از نهایه الوصول نوشته شده است و در واقع خلاصه آن کتاب است.این کتاب در دوازده مقصد به ترتیب کتاب نهایه الوصول تنظیم شده و فقط در مقصد دوازدهم به جای استدلال مبحث اجتهاد را بحث کرده و مقصد سیزده نهایه که مربوط به مباحث استصحاب و استحسان بود در این کتاب مطرح نشده است.این کتاب قبل از معالم الدین کتاب درسی بعضی حوزه های علمیه عراق و جبل عامل بود.

-مبادی الوصول الی علم الاصول

علامه این کتاب را در دوازده فصل سامان داده است:فصل اول لغت،دوم احکام،سوم اوامر و نواهی،چهارم عام و خاص،پنجم مجمل و مبین،ششم افعال،هفتم نسخ،هشتم اجماع،نهم اخبار،دهم قیاس،یازدهم ترجیح،دوازدهم اجتهاد.

ج)شیوه علامه در طرح مباحث اصولی

یک.اختصار

علامه در برخی کتاب هایش،مثل تهذیب و مبادی الوصول مباحث اصولی را به صورت بسیار موجز و مختصر مطرح کرده است؛به گونه ای که گاه فهم عبارات و مقصود مؤلف به سختی صورت می گیرد.او در کتاب مبادی یک دوره کامل مباحث اصولی را با عبارات کوتاه بیان کرده است.همین ویژگی اختصار موجب شد تا مبادی و تهذیب جزو کتاب های درسی علم اصول در حوزه های علمیه قرار گرفته و شرح های متعددی برای آنها نوشته شود.

دو.تعاریف

علامه حلی برای تبیین صحیح مسئله مورد بحث،نخست به تعریف آن پرداخته،آن گاه وارد مباحث تصدیقی آن شده است.طبق همین مبنا او در آغاز مبحث امر، (1)عام، (2)مجمل و مبین، (3)نسخ، (4)خبر، (5)قیاس، (6)و اجتهاد (7)به تعریف آنها اشاره کرده است.

سه.تعداد آرا و نظریه ها

یکی از ویژگی های علمی علامه کثرت و گوناگونی آرای او در یک مسئله است.شاید دلیلش این باشد که او از جهت ذهنی قدرت فوق العاده ای داشته و در هر

1- (1) .علامه حلی،مبادی الوصول،ص95.
2- (2) .همان،ص125.
3- (3) .همان،ص159.
4- (4) .همان،ص177.
5- (5) .همان،ص200.
6- (6) .همان،ص215.

7- (7) .همان،ص240.

دوره ای که علمی را تدوین و تألیف کرده،رأی و نظری قوی تر برایش جلوه می کرده؛از این رو آن را بیان کرده است.این تعدد آرا به گونه ای است که گاه به تناقض در نظریه های او منجر شده است.بر این اساس،شناخت رأی واحد و قطعی علامه در برخی از مسائل با مشکل مواجه می شود.در این جا به یک مورد اشاره می کنیم:

بی تردید از آیه «فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ» تحریم ضرب نیز استفاده می شود؛ولی در وجه آن اختلاف است.علامه در تهذیب الوصول وجه استفاده تحریم را از آیه،قیاس می داند (1)در صورتی که در کتاب مبادی،وجه آن را الحاق مسکوت به منطوق دانسته و تصریح می کند که این از باب قیاس نیست. (2)

چهار.اصول مقارن

از شیوه بحث کردن علامه در تهذیب و مبادی استفاده می شود که روی سخن علامه بیشتر با اهل سنت است؛ازاین رو،نه تنها از علمای شیعه ذکری به میان نیاورده،بلکه مبانی فکری اهل سنت را مطرح،و آنها را نقد و بررسی کرده است.برای نمونه در بحث«علت مستنبطه»شش راه دستیابی به علت را بحث و نقد کرده است. (3)یا در بحث عام و خاص به اموری که اهل سنت آنها را مخصص پنداشته اند،اشاره و نقادی کرده است. (4)

البته علامه بار دیگر،هم چون شیخ طوسی و سید مرتضی با توجه به احاطه علمی اش بر مکاتب و مذاهب گوناگون،عناصر و مباحثی از اصول فقه آنان را وارد اصول شیعه کرده و آنها را بر وفق مذهب شیعه بازسازی و به آنها معنایی که با معنای

1- (1) .علامه حلی،تهذیب الوصول،ص85.
2- (2) .مبادی الوصول،ص218.
3- (3) .همان،ص220-228.
4- (4) .همان،ص151.

شیعی موافق باشد،اعطا کرده است؛مثلاً او مفهوم اجتهاد (1)را بازسازی و آن را طوری معنا کرده است که امکان پذیرش آن در حوزه علوم شیعی وجود داشته باشد.

پنج.اصول کاربردی

نگاه علامه به اصول،یک نگاه ابزاری است و تا آن جا از آن بحث می کند که در اجتهاد و استنباط،کارایی داشته باشد؛ازاین رو برخی کتاب های اصولی علامه بسیار مختصرتر از الذریعه و عده الاصول است.از سوی دیگر،در مباحث اصولی تلاش علامه بر آن است که مشکلات تطبیق و کاربرد را حل کند.

او در بحث عام و خاص،برخی آیات و روایاتی را که از آنها عمومیت استفاده می شود،بیان کرده و محدوده عمومیت و شمول آنها را بر شمرده است.او می گوید:

سخن خداوند که می فرماید: لا یَسْتَوِی أَصْحابُ النّارِ وَ أَصْحابُ الْجَنَّهِ 2 اقتضای نفی مساوات در همه امور را ندارد؛زیرا نفی استوا اعم از نفی آن از هر وجهی و از وجه خاصی است و عام بر خاص دلالتی ندارد. (2)

شش.اصلاح روش استدلال

علامه دریافته بود که ضعف شیوه استدلال های برخی اصولیان موجب آرای سست و بی مایه ای می شود.از این رو در بخش پایانی کتاب تهذیب کیفیتِ استدلال بر یک مدعا و شیوه وارد کردن اعتراض و پاسخ گویی به اعتراض های خصم را به متعلمان اصولی آموزش داده است.

وی می نویسد:«بحث چهارم در کیفیت استدلال است.دلیل و مطلوب باید با یک دیگر متناسب باشند». (3)

1- (1) .همان،ص240.
2- (3) .علامه حلی،مبادی الوصول،ص131،176،179.

3- (4) .تهذيب الوصول،ص106.

هفت.آمیخته کردن مباحث اصولی به کلامی

علامه،فقیه و اصولی ای است که در مباحث کلامی،صاحب نظر و دارای تألیفاتی است؛از این رو مباحث اصولی را در افق وسیع تری می دید.نگاه او به اصول از سطح مباحث اصولی گذشته و به عمق و ریشه کلامی آن رسیده است.چنین تلقی ای از سوی علامه موجب شده تا او برخی از مباحث کلامی را در اصول بحث و بررسی کند و دگر بار زمینه اختلاط اصول و کلام را که در زمان سید مرتضی وجود داشت فراهم سازد؛مانند مباحث حسن و قبح، (1)امتناع تکلیف به محال، (2)عصمت انبیاء، (3)حکمت الهی (4)و شکر منعم. (5)

نکته ها و پیام ها

1.ترتیب و تقسیم تازه و ابتکاری ابواب فقهی؛

2.نوآوری در تدوین کتاب های اصولی و طرح مسائل جدید در مباحث اصولی؛

3.تدوین کتاب های فقهی مفصل و متنوع در همه ابواب فقه؛

4.ابتکار تازه در تقسیم روایات اهل بیت و تدوین کتاب های رجالی جامع تر و کامل تر؛

5.عرضه فقه در سبک های مختلف و پیدایش فروعات جدید در حوزه فقه.

1- (1) .تهذیب الوصول،ص92.
2- (2) .همان،ص113.
3- (3) .همان،ص171.
4- (4) .همان،ص241.
5- (5) .همان،ص93.

ص:288

6-دوره استقلال و دلیل مداری

اشاره

هدف های آموزشی این فصل عبارتند از:

1.آشنایی با تنقیح قواعد و اصول بنیادی شیعه و هویت مستقل بخشیدن به فقه و اصول شیعه؛

2.بررسی ابتکار تدوین قواعد فقهی در حوزه فقه شیعه؛

3.طرح مباحث فقه حکومتی و تبیین ابعاد ولایت فقیه؛

4.تدوین آیات الاحکام و آثار مربوط به این موضوع.

موقعیت فرهنگی جبل عامل

جبل عامل (1)و نواحی مربوط به آن(مثل جزّین و اطراء)را می توان مهد علمی

1- (1) .جبل عامل منطقه ای کوهستانی است که در جنوب لبنان و سوریه واقع شده که مناطقی همانند جباع،نبطیه،جزّین و دیگر شهرک های لبنانی در آن قرار گرفته است.(حسن امین،دائره المعارف الاسلامیه الشیعیه،ج3،ص110)جبل عامل و بعلبک از مناطقی است که سابقه دینی و فرهنگی طولانی دارد و این مناطق محل بعثت پیامبران بوده است و قبور انبیا و اوصیا و مقامات و بزرگانی همانند یوشع بن نون،شیث،اسماعیل اسباط،نوح،شعیب و سلیمان می باشد که خود شاهدی بر وجود نور ایمان و هدایت است.در سال چهاردهم هجری با ورود لشگر اسلام به فرماندهی ابوعبیده جراح اسلام نیز وارد این منطقه شد.(علی مروه،التشیع بین جبل عامل و ایران،ص64).جنوب لبنان و منطقه جبل عامل در تاریخ شیعه سوابق بسیار درخشانی دارد.در طول تاریخ اسلام مشاهده می نماییم که شیعیان جبل عامل در ثبات قدم و اخلاص نسبت به امیرالمؤمنین علی*مشهور بودند.بعضی از مورخین گفته اند که تشیع مردم جبل عامل را باید از برکت تبعید ابوذر غفاری در زمان خلافت عثمان بن عفان و حکومت معاویه بن ابی سفیان بر شام و فلسطین و آن نواحی برشمرد؛چرا که

ابوذر غفاری صحابی بزرگ پیامبر به جرم حق گویی و اسلام خواهی از طرف عثمان به شام تبعید شد و معاویه او را به منطقه ای نزدیک جبل عامل(مشرف بر کشور اردن کنونی)تبعید نمود.(علی دوانی،مفاخر اسلام،ج4،ص27).

و فرهنگی شیعیان در قرن نهم هجری دانست؛زیرا که بعد از بغداد و حله،نوبت به جبل عامل و علمای گرانقدر آن رسید تا میراث دار علوم اهل بیت علیهم السلام بوده و شکوفایی اجتهاد را به همراه زنده نگه داشتن احکام و شریعت الهی برای بشریت مخصوصاً شیعیان جهان اسلام به ارمغان بیاورند.فرهنگ و علم و دانش در جبل عامل در درجه اول مرهون محیطی است که برخی از نواحی آن محل بعثت پیامبران و انبیا بوده است که این خود تأثیر بسزایی در صبغه فرهنگی این منطقه داشته و در درجه دوم تأثیراتی که محیط حلّه و دوره فقهای قبل از آن بر روی علمای این ناحیه گذاشته است؛هر چند که الطاف بیکران الهی را نسبت به چهره های بارز و فقیهان مؤسس این مکتب(یعنی شهید اول و ثانی و...)نمی توان نادیده گرفت.

به هر حال جبل عامل چشمه ای است فیاض از مواهب عالیه خداوندی که محیط سبزش به وجود علما و فقهای بزرگ آراسته شده است که حافظ دین و شریعت آل البیت علیهم السلام می باشند.جبل عامل از حیث پاکی خاک و صافی آب و لطافت هوا از دیگر نقاط ممتاز است و این از مواهب عالیه خداوندی است و شاید بدین دلیل باشد که این زمین،زمین مطهری است که خدا آن را برای رسولانش نسلی بعد از نسل برگزیده است.علمایی که در آن مکان ظهور کرده اند با توجه به صبغه فرهنگی خاص آن محیط،به اندازه ای زیادند که مناسبتی با

محیط کوچکش ندارند؛چنان که صاحب وسایل الشیعه(شیخ حرّ عاملی)در کتاب أمل الامل می نویسد:«بر هر یک از جنازه واحد در عصر شهید ثانی هفتاد مجتهد گرد آمدند».

حوزه جبل عامل را علما و فقهایی پایه گذاری نمودند که در حله،علم و دانش آموخته بودند.تاریخ روشن و گویایی از گذشته حوزه شیعی این نواحی در دست نیست؛اما معمولاً سابقه تشیع آن را به صدر اسلام می رسانند؛یعنی به روزگاری که گویند ابوذر غفاری در عهد خلیفه سوم به شام تبعید شد.

کسانی که در این منطقه قصد تحصیل علوم دینی را داشتند،به حوزه بغداد یا نجف می رفتند و پس از بلند آوازه شدن حوزه حله،آنها نیز به این حوزه پیوستند.

از علمای بزرگ حوزه جبل عامل که در قرن پنجم هجری می زیسته اند می توان به شیخ ابو عبدالله محمد بن هبه الله از شاگردان شیخ طوسی یا شیخ ابوالقاسم سعدالدین(481ق)معروف به ابن برّاج،اشاره کرد. (1)

هم چنین شیخ نجم الدین طمآن یا طومان عاملی(728ق)،شیخ صالح بن مشرف جدّ شهید ثانی از دیگر عالمان این منطقه به شمار می رفتند تا این که شهید اول محمد بن جمال الدین مکی در حدود سال 780 قمری،پس از شاگردی نزد فخرالمحققین و دیگران به زادگاه خود«جزّین» (2)برگشت و حوزه علمی این منطقه را پایه گذاری کرد.منطقه جبل عامل را با توجه به حوادثی که به وقوع پیوست باید بخشی از سرزمین سوریه دانست (3)تا آن گاه که در سال 1021 قمری

1- (1) .شهیدی صالحی،دائره المعارف تشیع،ج6،ص571.
2- (2) .معرفی آن در قسم ذکر مدارس علمی جبل عامل در صفحات بعد خواهد آمد.
3- (3) .به همین جهت است که در شمارش مدارس متعلق به جبل عامل،چندی از مدارس مربوط به حوزه شام را نیز در زمره آن آورده ایم.

به جبل لبنان پیوست؛با توجه به این که در بلاد شام و سوریه علاقه ریشه داری به تشیع بوده است،به نظر می رسد که انجام دادن فعالیت های فقهی در این محیط بسی آسان تر از دیگر مناطق بوده است؛به طوری که با ظهور دولت های شیعی در تاریخ شیعه مثل دولت آل بویه در عراق و فارس،دولت حمدانیین در موصل و حلب،دولت فاطمیان در مصر و حجاز و شام و...فعالیت سیاسی و فرهنگی شیعیان آغاز شد و در این شرایط شهید اول با تأسیس حوزه جزّین سعی نمود مکتب جبل عامل را به مدرسه حله متصل ساخته و علم و فقاهت را به جبل عامل منتقل سازد؛ (1)ازاین رو،مدرسه جزین که در جبل عامل به دست شهید اول در سال 756 قمری پایه گذاری شد،بذر شجره طیبه ای محسوب می شد که باعث شکل گیری این مکتب فقهی گشته و ایجاد مدارس فقهی دیگر در مناطق مختلف آن سبب رشد مکتب جبل عامل در جهت مسائل گوناگون فقهی و اصولی و تربیت شاگردان شد.

بنابراین تکاپو و جنبش شیعیان در جبل عامل و سوریه از یک طرف و شهادت شهید اول (2)از طرف دیگر علاوه بر این که در انتشار علم فقه در قراء جبل عامل تأثیر گذاشت،سبب تعداد مراکز علم و فقاهت گردیده و تشیع نیز عامل مهمی بوده است که وجوه فرهنگی و اصالت آن را به بلاد شام برگردانده است. (3)

1- (1) .محمدحسین مظفر،تاریخ شیعه،ترجمه محمد باقر حجتی،ص235.
2- (2) .شهادت شهید اول در روز پنج شنبه نهم جمادی الاولی سال 786 قمری در دمشق در زمان سلطنت برقوق(784 ق)از پادشاهان جراکسه بوده است که از شواهد تاریخی نمایان است به این که وی قسم اخیر از عمرش را در دمشق در ایام حکومت برقوق بر مصر و شام گذراند و سرانجام با فتوای برهان الدین مالکی و تأیید عبادین شافعی بعد از یک سال حبس در قلعه شام،با شمشیر کشته و به دار آویخته و با سنگسار شدن در آتش سوزانده شد.
3- (3) .محمد مهدی آصفی،مقدمه ریاض المسائل سید علی طباطبائی،ج1،ص64.

جرقه این نشاط علمی به دست شهید اول در مدرسه جزّین صورت گرفت و طلیعه سیاسی و فرهنگی شیعه در جبل عامل شروع شد و بعد از تکامل علمی شهید اول در حلّه مدرسه بزرگی را در جزّین بنا ساخت و بدین ترتیب زمینه های رشد و شکوفایی جبل عامل مهیا گشت.

با توجه به وضعیت سیاسی آن زمان،شهید اول با دور اندیشی شروع به ایجاد حوزه هایی در جبل عامل کرد و پیوند علمی آن حوزه را با حله برقرار ساخت.

هنگامی که عثمانیین بر شام و سوریه تسلط یافتند و شیعه را تحت فشار قرار دادند و مدارس علمیه فقهای شیعه را محدود نمودند،حوزه جبل عامل با امنیت نسبی برای شیعیان-به سبب وجود حصارها،کوه ها و دره هایی که مانع رسیدن دشمنان به این منطقه می شد-محل رشد و نمو علمای شیعه و بالندگی فقه شیعه و تفکر شیعی شد. (1)

مدارس فقهی جبل عامل

-مدرسه جزّین

جزّین یکی از روستاهای جبل عامل بوده و زادگاه شهید اول(بنیان گذار این مکتب فقهی)به شمار می رود.

شهید اول پس از کسب علم و دانش از سرآمدن حوزه حلّه به زادگاه برگشت و اولین مدرسه فقهی را در قرن هشتم هجری در این مکان بنیان نهاد.شهید با بازگشت به جزین و با هدف ایجاد پیوند علمی جبل عامل و حلّه،اولین مدرسه جبل عامل را در جزین تأسیس کرد و همین مدرسه زمینه فعالیت های علمی و فرهنگی آینده این منطقه را فراهم ساخت. (2)

1- (1) .سید محمد موسوی،جایگاه شهید اول در فقه امامیه،ص195.
2- (2) .ابن حجر عسقلانی،ص181.

-مدرسه جبع

یکی از مدرسه های شیعی جبل عامل به شمار می رود.این حوزه در سال 726 قمری به دست شیخ صالح بن مشرف عاملی جبعی(جد سوم یا چهارم شهید ثانی)بنیان نهاده شد.بررسی کتب تاریخی نشان می دهد که شیخ صالح،زمانی از حیات خویش را نزد علامه حلی شاگردی نمود و سپس به جبع بازگشت و از فضلا و فقهای عصر خود گردید.وی در این مدرسه دارای رشد فقهی فراوانی گشت و نزد شیخ نورالدین علی بن احمد بن محمد جبعی پدر شهید ثانی معروف به ابن باجه درس آموخت.نشئت علمی و رشد و شکوفایی عالم مشهور جبل عامل شهید ثانی زین الدین بن علی(911-966 ق)در این حوزه بوده و وی مقدمات علوم را نزد پدرش شیخ نورالدین فراگرفت. (1)

این مدرسه یکی از مراکز مهم و مهد تربیت مجتهدان و عالمان شیعی به شمار می رود و عده زیادی از فحول علمای شیعه از این حوزه کهن برخاسته اند و چند قرن مشعل فروزان مکتب اهل بیت علیهم السلام را برافراشتند.این حوزه از نظر سیر تاریخی بعد از حوزه جزین واقع شده و کم و بیش از علمای حوزه حله تأثیر پذیرفته است و خط مشی مکتب فقهی حله در مسالک فقهی و اصولی این حوزه با امعان نظر به شیخ صالح جبعی به خوبی آشکار است.

با توجه به این که پویایی مکتب جبل عامل به واسطه سه تن از اوتاد این حوزه از جمله«شهید اول،شهید ثانی و محقق کرکی»بوده است،گفتیم که شهید ثانی از تربیت شدگان مدرسه جبع می باشد و از پدر و جد خویش که در این محیط می زیسته اند تأثیر پذیرفته است.

1- (1) .محمد مهدی آصفی،پیشین،ص73.

مدرسه کرک نوح

حوزه علمی و فقهی کرک از قرن نهم و با نفوذ شیعیان آوازه بلندی یافت و در قرن دهم هجری به اوج شکوفایی خود رسید؛زیرا علمای بسیاری از این حوزه برخاستند و اکثر مهاجرین عصر صفوی از علمای جبل عامل به ایران از مجتهدین کرک بوده اند. (1)

سید محسن امین می نویسد«مدرسه کرک در اوایل قرن دهم هجری قبله گاه طلاب علوم دینی بود؛حتی شهید ثانی برای کسب دانش به این حوزه علمی پیوست؛چنان که خودش در شرح حال خویش خبر می دهد». (2)

از مشهورترین علمای کرک نوح را می توان شیخ نور الدین علی(640 ق)فرزند حسین عبدالعال کرکی معروف به محقق ثانی نام برد که به ایران مهاجرت کرد و قزوین را مسکن خویش قرار داد و شاه طهماسب صفوی منصب شیخ الاسلامی را به او تفویض نمود و خاندان شیخ الاسلام در قزوین و تولیت در قم و حضرت عبد العظیم نوادگان دختری او هستند.از علما و فقهایی که منصب تدریس را در حوزه کرک داشتند،سید حسن فرزند سید ایوب مشهور به ابن نجم الدین اعرجی حسینی کرکی از مشایخ شهید اول و سید بدر الدین حسن بن سید جعفر کرکی(932ق)از اساتید شهید ثانی و پسر خاله محقق کرکی و سید حسن فرزند سید حسن کرکی قزوینی داماد محقق کرکی و سید علی بن سید حسن کرکی داماد دیگر محقق می باشند. (3)

1- (1) .شهید صالحی،همان،ص572.
2- (2) .سید محسن امین عاملی،خطط جبل عامل،ص341.
3- (3) .عباس قمی،فوائد الرضویه،ص32.

شهید اول زمینه ساز استقلال و دلیل مداری

1-نوآوری های شهید

اشاره

شهید اول (1)با بهره گیری از هوش سرشار و با استفاده مطلوب از مکتب فقهی

1- (1) .ابوعبدالله شمس الدین محمد بن مکی،شرح زندگی شهید در بیش از پنجاه کتاب آمده و متأسفانه بعضی از اشتباهات در بسیاری منابع تکرار شده است.در منابع به مطلبی،حارثی،خزرجی،حانینی،جزینی توصیف شده است.حانین-اسم بلده من جبل عامل و بلاد شام(پیامبران و خمسه طیبه،ج1،ص596)جزین من قری جبل عاملغایه النهایه،ج2،ص265)علامه امینی در شهداء الفضیله نوشته:جزین شهر شیعه نشین بود.هفتاد سال است که نصرانی شده اند؛جز یک یا دو خانواده شیعه باقی نمانده است.علامه سید حسن صدر:«تولد رضی الله عنه سنه اربع و ثلاثین و سبعمائه بلا خلاف».(سید حسن صدر،تکمله امر الآمر،ص365).اکثر کسانی که درباره شهید نوشته اند متعرض تاریخ تولد نشده اند.قدیم ترین اثری که متعرض تولد شده کتاب الفوائد المليه تألیف شهید ثانی است:«وجدت بخط الشیخ رضی الدین ابی طالب ولد شیخنا السعید محمد بن مکی(قدس)علی ظهر کتاب الذکری بخط مصنفه السعید ما ملخصه ولد المصنف فی سنه 734 و قتل مظلوما شهیدا...بدمشق یوم الخمیس تاسع شهر جمادی و ثمانین و سبع مأئه(780ق)»(مجله تراثنا،العدد 23،ص106).بزرگان بر اساس همین دست خط تولد را 734 ذکر کرده اند.مشکلی که در تاریخ فوق هست با تاریخی که شمس الدین جزری معاصر شهید از دست نوشت شهید نقل کرده مخالف است:«ولد بعد العشرین و سبعمائه و رحل الی العراق و اخذ عن ابن مطهر و غیره».(غایه النهایه،ج2،ص265)شهادت:786 قمری،9 جمادی الاولی،در دمشق بعد از یک سال زندانی به شهادت رسید.علمای زیادی قبل از شهید به شهادت رسیده اند؛اما سعادت ملقب شدن به شهید را این عالم بزرگوار پیدا کرد.چگونگی شهادت:علامه مجلسی عبارت ذیل را از پسر شهید نقل کرده:«استشهد و الدی الامام العلامه...شمس الدین ابوعبدالله محمد بن

محمد بن حامد،شهیدا حریقا بعده بالنار...کل ذلک بر حبه قلعه دمشق(بحار،ج107،ص186)صاحب ریاض با سند به نقل از دست خط حسن ابن سلیمان طبی شاگرد شهید نقل کرده:«استشهد الشیخ الفقیه العالم الصالح ابوعبدالله محمد بن مکی فی محبه ائمته علیهم السلام بعد ان حبس بقلعه دمشق قریبا من سنه ثم قتل ثم احرق...(تعلیقه امل الآمل،ص80).هر کس درباره شهید چیزی نوشته با عظمت از آن شهید سعید یاد کرده؛برای نمونه یک عبارت از اساتید و یکی از شاگردان و یکی از علمای متأخر را نقل می کنیم.فخرالدین استاد شهید در اجازه اش در سنه 756 قمری نوشته است:«مولانا الامام العلامه الاعظم،افضل علماء العالم سید فضلاء بنی آدم،مولانا شمس الحق و الدین محمد بن مکی بن محمد بن حامد ادام الله ایامه»(بحار الانوار،ج107،ص178).یکی از شاگردانش به نام ابن الخازن الحائری در اجازه اش به ابن فهد حلی درباره شهید نوشته«الشیخ الفقیه،امام المذهب،خاتمه الکل مقتدی الطائفه المحقه و رئیس الفرقه الناجیه السعید المرحوم و الشهید المظلوم...الشیخ ابوعبدالله محمد بن مکی»(بحار الانوار،ج107،ص217)شیخ عباس قمی در وصفش نوشته است:«الشیخ الأجل الأفقه،ابوعبدالله رئیس المذهب و المله،و رأس المحققین الحله،شیخ الطائفه تعبیرحاجه،و واحد هذه الفرقه و ای واحد،کان رحمه الله بعد مولانا المحقق علی الاطلاق افقه جمیع فقهاء»(الکنی و الألقاب،ج2،ص346).

علامه و فرزندش فخر المحققین و مسافرت های علمی به سرزمین های مختلف اسلامی توانست ابتکارات تازه ای را در عرصه اصول و فقه ارائه دهد و افق های تازه ای را به روی فقیهان بعد از خود بگشاید.اکنون به قسمتی از این ابتکارات اشاره می کنیم.

تدوین قواعد فقهی

شهید برای نخستین بار در حوزه فقه امامیه قواعد فقهی شیعه را در کتاب ارزشمند القواعد و الفوائد جمع آوری و عرضه نمود.

تغییرپذیری احکام

شهید در القواعد بحث مستقل و نسبتاً مفصلی را در موضوع عرف مطرح کرده و در آن از عادت قولی و فعلی سخن به میان آورده است.در آن جا از تغییر احکام به واسطه تغییر عادت سخن گفته است.توضیح آن که برخی از احکام شرعی بر اساس عرف ویژه ای تنظیم شده اند و با تغییر آن عرف ها،احکام مترتب بر آنها نیز تغییر می یابد.از این نظر،احکام الهی پویایی خاصی خواهند داشت که در زمان ها و مکان های متفاوت،قابل تطبیق و اجراست.از نظر شهید،احکام

قابلیت تغییر را دارند؛اما باید فرایند تغییر آنها را دریافت.یکی از عواملی که می تواند در تغییر و تحول احکام مؤثر باشد،عرف و عادت است.از عبارات شهید استفاده می شود که در نظر او عرف و عادت دو مفهوم مترادف و یکسانند؛ازاین رو،آنها را به جای یک دیگر به کار برده است.او در زمینه تغییر احکام،می گوید:«تغییر احکام به واسطه دگرگونی عادت ها امکان دارد؛مانند پول های رایج و وزن های متداول و نفقه زنان و نزدیکان.این گونه امور تابع عاداتی است که در آن زمان واقع شده اند». (1)

صحیح و اعم

در مباحث الفاظ،این بحث مطرح شده که آیا الفاظِ عبادات و معاملات تنها بر صحیح از آنها اطلاق می شود یا شامل فاسد هم می شود؟

ظاهراً شهید برای اولین بار این مسئله را در اصول شیعه عنوان کرده است.از نظر شهید،ماهیاتی را که شرع جعل و اختراع کرده و عقود،فقط بر صحیح اطلاق می شوند و در این حکم میان عبادات و معاملات تفاوتی نگذاشته است.شهید در این باره می نویسد:

ماهیات جعلی،همانند نماز،روزه و سایر عقود،بر فاسد اطلاق نمی شوند؛ مگر حج؛زیرا در صورت فساد نیز ادامه دادن آن واجب است.پس چنان چه بر ترک نماز یا روزه قسم یاد کند،به مسمای صحت اکتفا می شود و آن عبارت است از داخل شدن در آنها؛ولی چنان چه پس از آن،نماز و روزه را فاسد و باطل کند حنثِ قسم،برطرف نمی شود و احتمال عدم آن وجود دارد؛زیرا در صورت فساد،بر آنها نماز و صوم شرعی اطلاق نمی شود. (2)

1- (1) .شهید اول،القواعد و الفوائد،ج1،ص151،152.
2- (2) .همان،ص158.

ارائه تفصیل دقیق در مبحث دلالت نهی بر فساد

در دلالت نهی بر فسادِ منهی عنه،نظریه های متعددی ابراز شده است.برخی به طور کلی معتقد به فساد منهی عنه شده اند.برخی دیگر مانند محقق و علامه حلّی بر این باورند که نهی در عبادت بر فساد منهی عنه دلالت می کند؛ولی در معاملات چنین دلالتی ندارد. (1)

شهید تفصیل میان عبادات و معاملات را به گونه دیگری مطرح کرده است.از نظر او نهی در عبادات چه به ذات آن اصابت کند و چه به وصف خارج آن،موجب فساد منهی عنه می شود؛ولی در معاملات تنها در صورتی که نهی به ذات آن تعلق گیرد،موجب فساد می شود و در صورت تعلق نهی به وصف خارج از ماهیت عقد،بر فساد دلالت نخواهد کرد.شهید می نویسد:

نهی در عبادات،مفسد آن است؛گرچه نهی به وصف خارج از آن تعلق گیرد؛ مانند طهارت گرفتن با آب غصبی و نماز خواندن در مکان غصبی و در غیر عبادات(معاملات)چنان چه نهی از ذات ماهیت و نه از امر(وصف)خارجی باشد،دلالت بر فساد می کند.پس بیعی که مشتمل بر ربا باشد،فاسد است؛نه مالکِ مساوی است و نه مالکِ اضافی.بیع در هنگام اذان ظهر جمعه صحیح است؛زیرا نهی در صورت اول به نفس ماهیت بیع و در دومی به وصف خارج از بیع است. (2)

طرح دلالت اقتضا و اشاره

اصولیان از برخی دلالت های الفاظ نام برده اند که در قالب اصطلاحاتِ دلالات منطقی قرار نمی گیرند.این دلالت ها در استنباط از آیات و روایات نقش مهمی دارند.شهید برای نخستین بار دلالت اقتضا و اشاره را در اصول شیعه طرح کرد.

1- (1) .محقق حلی،معارج الاصول،ص77.
2- (2) .علامه حلی،مبادی الوصول،ص117.

او تنها دلالت اقتضا را تعریف و تبیین کرده است.

از نظر شهید،دلالت اقتضا سه مورد دارد:در جایی که صدق کلام به آن دلالت بستگی داشته باشد؛جایی که صدق متکلم به آن بستگی داشته باشد و موردی که شرع اقتضای آن دلالت را داشته باشد.

شهید در تعریف دلالت اقتضا می نویسد:

گاهی چیزی به طور ضمنی ثابت می شود که به صورت مستقل ثابت نمی گردد و این قاعده از قاعده مقتضی در اصول فقه اخذ شده است[که از آن به دلالت اقتضا تعبیر می شود]و آن زمانی است که مدلول،مخفی و مضمر باشد؛زیرا صدق متکلم ضروری است؛مثل رفع الخطأ یا به علت آن که صحت لفظ بر آن متوقف است؛مثل «سْئَلِ الْقَرْیَهَ» و یا به جهت آن که شرع آن را اقتضا دارد؛مثل«اعتق عبدک عنی»؛زیرا این جمله از لحاظ شرعی اقتضا دارد که قبلاً مکلف به آن منتقل شده باشد (1)[زیرا عتق باید از ملک باشد]. (2)

شهید درباره دلالتِ اشاره،توضیحی نداده است؛ولی منظور اصولیان از آن این است که دلالت به قصد استعمالی،مقصود نباشد؛اما مدلول آن لازمه مدلول کلام باشد،به نحو لزومِ غیر بین و یا لزوم بین به معنای اعم؛خواه مدلول آن از یک کلام استنباط شده باشد یا از دو کلام. (3)

شهید در مورد دلالت اشاره می گوید:

از دلالتِ اشاره،احکام[شرعی]استفاده می شود؛مانند قول خداوند که می فرماید: «وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً» یا سخن دیگر خداوند: «وَ فِصالُهُ فِی عامَیْنِ» از این دو کلام استفاده می شود که کم ترین مدت بارداری شش ماه است. (4)

1- (1) .شهید اول،القواعد و الفوائد،ج1،ص199.
2- (2) .همان،ص243.
3- (3) .محمدرضا مظفر،اصول الفقه،ج1،ص124.
4- (4) .شهید اول،القواعد و الفوائد،ج1،ص245.

یکی از بحث های اساسی در مورد این دو دلالت،حجیت و اعتبار آنها است.مرحوم مظفر در این زمینه معتقد است که دلالت اقتضا از باب ظهور،حجیت دارد؛ولی حجیت دلالت اشاره مورد تردید است؛زیرا در ظواهر داخل نیست. (1)

از عبارات شهید استفاده می شود که دلالت اقتضا و اشاره را حجت می داند؛زیرا در مورد دلالت اقتضا می گوید:«قد یثبت ضمنا ما لایثبت اصلا»و در مورد دلالت اشاره می گوید:«یستفاد».منظور شهید از«قد یثبت»طبق معیاری که ارائه می دهد،همان موارد دلالت اقتضاست.

دسته بندی ابتکاری در انواع ظواهر

شهید در زمینه دلالت لفظ بر معنای خود آن را به نص،مجمل،مؤول و مرجوح تقسیم می کند.اگر لفظی خالی از هر گونه احتمالی است به آن نص می گویند و در مقابل آن مجمل قرار دارد و در صورتی که همراه با احتمال راجح بر منطوق باشد به آن مؤول می گویند و چنان چه با احتمال مرجوح همراه باشد به آن ظاهر گفته می شود.

انواع ظاهر چهار قسم است:برتری به حسب حقیقت شرعیه،مثل دلالت حج بر مناسک مخصوص؛برتری به حسب حقیقت عرفیه،مثل دلالت«أو جاء أحد منکم الغائط»بر حدث؛دلالت مطلق بر مدلولش؛دلالت عام بر مدلولش. (2)

گسترش دلیل عقل

طرح عقل در جایگاه یک دلیل در عرصه استنباط فقهی،فراز و نشیبی داشته است.در ابتدا در کلمات شیخ مفید از آن سخن به میان آمده؛سپس سید مرتضی و قاضی ابن برّاج آن را در طول سایر ادله به کار برده اند،آن گاه ابن ادریس با صراحت از دلیل

1- (1) .محمدرضا مظفر،اصول الفقه،ج1،ص124.
2- (2) .شهید اول،ذکری الشیعه،ج1،ص46-47.

بودن عقل نام برده است.تحول اساسی پس از آن دوره،مربوط به شهید اول است که دلیل عقل را به طور جامع و گسترده و به طور تفصیلی بیان کرده است.

شهید تصریح می کند که دلیل عقل بر دو قسم است:قسمی که توقفی بر خطالب شرعی ندارد؛یعنی از مستقلات عقلیه است.برای این قسم پنج مورد بر می شمرد:

-آنچه از قضیه عقل استفاده می شود؛مانند وجوب پرداخت بدهکاری،حرمت ظلم و استحباب احسان کردن.در این گونه موارد چنان چه دلیل نقلی وارد شود،جنبه تأکیدی دارد و ارشادی است.

-هنگامی که دلیلی در مقام نباشد،به اصل برائت تمسک می شود.مستفاد از این کلام شهید این است که وی اصل برائت را در طول سایر ادله می داند؛بر خلاف برخی از اصولیان گذشته،مثل سید مرتضی و ابن ادریس،که آن را در عرض سایر ادله نیز به کار می بردند.

از این اصل به استصحاب حالِ عقل نیز تعبیر می شود.شهید برای اصل برائت به دلیل نقلی نیز تمسک می کند.این یکی از نکات جدیدی است که سابقه نداشته است.از نظر شهید،حدیث«کل شیئ فیه حلال و حرام فهو لک حلال حتی تعرف الحرام بعینه فتدعه»دلالت بر برائت می کند.

-این که در مقام استدلال گفته می شود:«دلیلی بر فلان مطلب نیست،پس منتفی است»،به اصل برائت بر می گردد.

-اخذ به اقل هنگامی که دلیلی بر اکثر نباشد،به اصل برائت بر می گردد.

چنین تحلیلی از دلیل عقل و دسته بندی جامعی که بسیاری از مباحث اصولی را زیر عنوان دلیل عقل قرار دهد،تا زمان شهید سابقه نداشته و این از ابتکارات شهید اول به شمار می آید.

ص:302

-اصالت بقای ما کان که از آن به استصحاب حال شرع و استصحاب حالِ اجماع نیز تعبیر می شود.اصولیان در مورد حجیت چنین اصلی اختلاف نظر دارند.

قسم دوم دلیلِ عقل،مواردی است که عقل بر خطاب متوقف است.این قسم دارای شش مورد است:

1.مقدمه واجب مطلق؛2.امر به شیئ مستلزم نهی از ضدش باشد؛ 3.فحوای خطاب(مفهوم موافقت)؛4.لحن الخطاب،و آن چیزی است که به طور ضروری از معنا استفاده می شود؛5.دلیل خطاب و از آن به مفهوم تعبیر می شود که اقسام بسیاری دارد:وصفی و شرطی،که این دو نزد برخی از اصحاب حجیت دارند و شهید هم آن دو را می پذیرد(مفهوم عدد و مفهوم غایی،که از نظر شهید،مفهوم غایی به مفهوم وصف برمی گردد.)مفهوم حصر(حجیت آن مسلم است)و مفهوم لقب(که حجیت ندارد)؛ 6.اصل اباحه در منافع و اصل حرمت در مضار. (1)

شهید در مورد عدم علم به خلاف می گوید:

هرگاه گروهی از اصحاب فتوایی دهند و مخالفی برای آنها معلوم نباشد،چنین مسئله ای قطعاً اجماع نیست؛خصوصاً در صورتی که علم داشته باشیم که امام داخل آن گروه نباشد.در صورتی که معلوم نیست که امام داخل است و مشخص نیست که سایر علما موافق آن مسئله و فتوا باشند،عدم علم به خلاف کفایت نمی کند؛زیرا اجماع،وفاق است،نه عدم علم به خلاف و آیا چنین عدم خلافی در صورت فقدان مستند ظاهری(حجّت عقلی و نقلی)حجّت است؟ظاهر آن است که حجت است؛ زیرا عدالت آنان مانع از فتوا دادنِ بدون علم می شود. (2)

1- (1) .همان،ص52،54.
2- (2) .همان،ص51.

اجماع منقول

شهید ظاهراً اولین کسی است که اجماع منقول را مطرح کرده است.از نظر شهید،اجماع به واسطه نقلِ واحد،ثابت و دارای اعتبار است.او در این زمینه می گوید:

اجماع به واسطه خبر واحد ثابت می گردد تا زمانی که علم به خلاف آن حاصل نشود؛زیرا خبر واحد ماده قوی است؛همانند روایت آن.به تحقیق کتاب خلاف،انتصار،سرائر و غنیه بر بیشتر این مشتمل است؛در حالی که مخالف در برخی از آنها حتی از ناقل آن دیده شده است.

تجرّی

نقطه اصلی بحث در تجری آن است که آیا قطع،مطلقاً حجت است یا اساساً حجیت قطع به موردی منحصر است که قطع به خمریتش داشته است و از روی علم و عمد آن را بنوشد و بعد معلوم شود که خمر نبوده؛آیا چنین شخصی بر این گستاخی به معصیت و تجرّی عقاب می شود یا نه؟ (1)

ریشه های این بحث به نظریه های شهید اول در القواعد برمی گردد.شیخ انصاری نیز برای بحث تجری به کلام شهید اول استناد کرده است.البته روشن است که این بحث با عنوان تجرّی در کلمات شهید و دیگران مطرح نبوده؛ولی اساس چنین بحثی را می توان در آثار شهید جست و جو کرد. (2)شهید اول در این زمینه می گوید:

نیتِ معصیت تا زمانی که آن را عملی نکرده،در معصیت و مذمت مؤثر نیست و در روایات،چنین عملی مورد بخشش واقع شده است.پس اگر معصیتی را نیت کند و به آن چه که معصیت می پندارد عمل کند،بعد خلاف

1- (1) .شیخ انصاری،فرائد الاصول،ج1،ص8.
2- (2) .البته علامه حلی نیز سخنی مشابه آن در مورد ضیق وقت در نماز دارد(علامه حلی،تذکره الفقهاء،ج1،ص86)ولی سخن شهید در این جا از عمومیت برخوردار است.

آن معلوم شود،پس در تأثیر این نیت(در عقاب و مذمّت)اشکال و نظر است؛از آن نظر که این نیت با معصیت مصادف نبوده،بسان یک نیت صرف تلقی می شود و در نتیجه مورد مؤاخذه قرار نمی گیرد؛ولی از آن جهت که چنین عملی دلالت بر هتک حرمت و جرئت بر معصیت دارد مورد عقاب و مذمت قرار می گیرد. (1)

اقسام استصحاب

اقسام استصحاب برای اولین بار به تفصیل در کلام محقق بیان گردید؛اما شهید آن را توسعه داد و اقسام دیگری به آن افزود؛از این رو اقسام استصحاب از نظر شهید اهمیت دارد.علاوه بر این،شهید،استصحاب را جزء قواعد پنج گانه ای قرار داده است که همه احکام شرعی به آنها بازگشت می کند.او در این زمینه می گوید:قاعده سوم،قاعده یقین است و آن بنا گذاشتن بر اصل است؛یعنی استصحاب چیزی که گذشته است و آن چهار قسم دارد:

-استصحاب نفی در حکم شرعی تا زمانی که دلیل بر آن وارد شود و از آن به برائت اصلیه تعبیر می شود؛

-استصحاب حکم عموم،تا هنگامی که مخصصی وارد شود و استصحاب حکم نص،تا موقعی که ناسخی پدید آید.این مورد تنها در موردی تمام است که به صورت مستوفا از مخصص و ناسخ جست و جو شده باشد؛

-استصحاب حکمی که شرعاً ثابت شده است؛

-استصحاب حکم اجماع در محل نزاع،چنان که می گوییم:آن چه از غیر دو مجرای طبیعی انسان خارج می گردد وضو را نقض نمی کند؛زیرا پیش از این خارج شدن،اجماع بر طهارت آن قائم است و آن حکم اجماعی،استصحاب

1- (1) .شهید اول،القواعد و الفوائد،ج1،ص107.

می شود؛زیرا اصل در چیز محققی،دوام آن است؛مگر معارضی برای آن ثابت شود و اصل عدم معارض است. (1)

2-آثار فقهی و اصولی شهید

اشاره

برای شهید در موضوع فقه 27 اثر نقل شده که شانزده اثر ایشان تاکنون چاپ شده است.اکنون به معرفی بعضی از این آثار به ترتیب حروف الفبا می پردازیم:

اجوبه ابن نجم الدین الأطراوی

صاحب ریاض در ترجمه ابن نجم الدین نوشته است:«کان من اجله العلماء و اکابر الفقهاء،من تلامذه الشهید...و قد سأل الشهید قدس سره فی قریه الأطراء مسائل و اجاب الشهید عنها و عندنا من ذلک نسخه». (2)

آقا بزرگ تهرانی هم از این کتاب یاد کرده است:«المسائل الأطرائیه للشیخ السعید شمس الدین محمد بن مکی قال فی الریاض:عندنا منه نسخه،و هی جوابات مسائل تسأل عنها الشهید فاجاب فی قریه الأطراء من قری جبل عامل». (3)

این اثر تاکنون چاپ نشده است.

-اجوبه مسائل الفاضل المقداد

آقا بزرگ این اثر را هم جزو آثار شهید برشمرده:«جوابات المسائل المقدادیه،سبع و عشرون مسئله سألها الفاضل المقداد بن عبدالله السیوری من استاده الشهید فکتب هو جواباتها». (4)

1- (1) .همان ص132-133.
2- (2) .ریاض العلماء،ج1،ص162.
3- (3) .الذریعه،ج20،ص336.
4- (4) .الذریعه،ج5،ص234.

در چند جای دیگر هم از این کتاب یاد کرده است. (1)تاریخ تألیف رساله معلوم نیست،لکن شهید در آن جا از کتاب ذکری یاد کرده معلوم می شود بعد از ذکری تألیف کرده است.

-احکام الاموات(من الوصیه الی الزیاره)

آقا بزرگ تهرانی جزو آثار شهید شمرده و فرموده در سامرا آن را دیده است. (2)و هیچ نسخه خطی از آن در دسترس نیست.

-الاربعون حدیثا

کتاب کوچکی است که شهید چهل حدیث را با سند نقل کرده.اکثر این احادیث در عبادات مورد ابتلا است.در خاتمه تاریخ فراغ را 782 نوشته است.علی الظاهر تاریخ فوق از نساخ باشد و تاریخ کتابت نسخه باشد؛نه فراغت از تألیف؛چون شهید در سند حدیث 39 دارد:«قرأت علی شیخنا الشیخ الامام فخرالدین ابن مطهر دام فضله بداره بالحله».

از این عبارت معلوم می شود که کتاب در زمان حیات استادش فخرالدین نوشته شده و فخرالدین در سال 771 قمری از دنیا رفته است.این کتاب بارها چاپ شده است.

-البیان

کتابی است مختصر در فقه،بدون استدلال و شهید قبل از اتمام آن به شهادت رسیده و تنها کتاب های الطهاره،الصلاه،الزکاه،الخمس و قسمتی از صوم را نوشته است.شهید در کتاب های متعددش از آن یاد کرده است.این کتاب بارها چاپ شده است.

1- (1) .این اثر در مجله تراثنا شماره 8-7 چاپ شده است.
2- (2) .الذریعه،ج1،ص294.

-تفسیر الباقیات الصالحات

شرح مختصر تسبیحات اربعه است.نسخه های خطی زیادی از این اثر هست و در فصل 28 کتاب جنه الامان الواقیه کفعمی نیز چاپ شده است.

در پایان دارد:«فهذه الکلمات الاربع تشتمل علی الأصول الخمسه التوحید و العدل و النبوه و الامامه و المعاد خمس من حصلها حصل الایمان و هی الباقیات الصالحات».

-جامع البین من فوائد الشرحین

علامه در اصول کتابی دارد بنام تهذیب الوصول الی علم الاصول.دو تن از بزرگان آن را شرح کرده اند:سید حمید الدین و سید ضیاء الدین.شهید هر دو شرح را با اضافاتی در کتاب فوق آورده است.از این کتاب عده ای نام برده اند و خود شهید در بعضی اجازاتش از آن یاد کرده.این کتاب چاپ نشده؛ولی نسخه خطی آن در کتابخانه عمومی امام امیرالمؤمنین در نجف موجود است.

-جواز ابداع السفر فی شهر رمضان

همان طوری که از اسمش پیدا است به بررسی اقوال مسافرت در ماه رمضان پرداخته این رساله تا اکنون چاپ نشده و تاریخ تألیف هم روشن نیست؛ولی نسخه های خطی متعددی از آن وجود دارد.

-خلاصه الاعتبار فی الحج و الاعتمار

شهید در غایه المراد به آن اشاره کرده:«و قد کنت ذکرت فی رساله ان الاحرام هو توطین النفس علی ترک المنهیات المعهوده الی ان یأتی بالمناسک (1)».

این رساله هم تاکنون چاپ نشده؛اما نسخه های خطی فراوانی از آن موجود است.

-الدروس الشرعیه فی فقه الامامیه

1- (1) .غايه المراد،ج1،ص389.

از دقیق ترین و مشهورترین کتاب های فقهی شهید است.مشتمل بر اکثر کتاب های فقهی است.

این کتاب را در اواخر عمرش به درخواست دو فرزندش ابی طالب محمد و ابی القاسم علی نوشته است. (1)کتاب دروس دوره کامل فقه نیست؛از کتاب طهارت تا کتاب رهن را نوشته و جناب سید جعفر ملحوس آن را به نام تکمله الدروس کامل کرده است.نسخه های خطی متعددی از این کتاب هست و چند مرتبه هم چاپ شده است.بر این کتاب شرح ها و حواشی زیادی زده شده است.

-ذکری الشیعه فی احکام الشریعه

کتاب استدلالی است؛منتهی فقط دو کتاب فقهی را موفق شده بنویسد(کتاب الصلاه و الطهاره).در مقدمه هفت اشاره دارد درباره مسائل اصولی-بعد اقطاب اربعه-در این اقطاب به تقسیم فقه به عبادات،عقود،ایقاعات اشاره کرده و سیاسات و مبانی تقسیم را ذکر کرده است.

در آخر نوشته:«و لیکن هذا آخر المجلد الاول من کتاب ذکر الشیعه و یتلوه-انشاء الله تعالی-فی المجلد الثانی کتاب الزکاه». (2)

و این نشان می دهد که شهید مصمم به تکمیل کتاب بوده.در سال 784 قمری جلد اول را تکمیل کرده در کتاب های لمعه و دروس به این کتاب اشاره کرده.این کتاب چاپ شده و نسخه های خطی فراوانی از آن موجود است.آقا بزرگ تهرانی نوشته است:خود شهید بر ذکری حاشیه ای دارد». (3)منتهی هیچ نسخه ای از آن موجود نیست.

1- (1) .مقدمه دروس شرعیه.
2- (2) .ذکری الشیعه،ص80.
3- (3) .الذریعه،ج6،ص87.

-الرساله الالفیه و رساله النفلیه

در مقدمه رساله نفلیه نوشته:«و اما بعد،فانی لما وقفت علی الحدیثین المشهورین عن اهل بیت النبوه...احدهما عن الامام الصادق علیه السلام للصلاه اربعه آلاف باب و وفق الله سبحانه لاملاء الرساله الالفیه فی الواجبات و العفت بها بیان المستحبات،تیمنا بالعدد تقریبا».

در اجازه اش به ابن خازن نوشته است:«ومن ذلک رسالتای فی الصلاه تشتملان علی حصر فرضها و نفلها فی اربعه آلاف مسئله محاذاه لقولهم للصلوه اربعه آلاف باب» (1)الفیه مشتمل بر هزار واجب و نفلیه مشتمل بر سه هزار مستحب است.این دو رساله چاپ شده و نسخه های خطی فراوانی از آن در کتابخانه ها موجود است.

-غایه المراد فی شرح نکت الإرشاد

اشاره

این کتاب شرح ارشاد الأذهان علامه است.این اسم را خود شهید در مقدمه ذکر کرده و در کتاب دروس از این کتاب یاد کرده است.

غایه المراد قسمت های مشکل ارشاد را شرح کرده.علامه امینی به پیروی از مجلسی کتاب را به شهید ثانی نسبت داده و این قطعاً اشتباه است. (2)

صاحب ریاض نوشته:«و قال الأستاد الاستناد آیت الله تعالی فی اول البحار...:کتاب غایه المراد...للشهید الثانی.و اقول غایه المراد للشهید الاول فی شرح الارشاد و اما شرح الشهید الثانی علیه فقد سماه روض الجنان فی شرح ارشاد الأذهان». (3)کتاب دو جزء است جزء اول از طهارت تا کتاب العطایا و جزء دوم از کتاب النکاح تا دیات از نسخه های خطی استفاده می شود که جزء اول نیمه ذی قعده 757 قمری به اتمام رسیده.

1- (1) .بحارالانوار،ج107،ص187.
2- (2) .شهداء الفضیله ص139؛بحار الانوار،ج1،ص19.

3- (3) .رياض العلماء،ج2،ص368.

ویژگی ها

-یک دوره کامل فقه؛

-مسائل مبهم و خلافی را به تفصیل بحث کرده و از کنار مسائل روشن به راحتی گذشته است؛

-تتبّع فراوانی از کتب فقهی کرده و مسائلی از بعضی از کتب فقهاء قدیم نقل کرده که فعلاً آن کتاب ها مفقود است؛مانند الکامل و الروضه ابن براج،ج9،ص505 یا 15 یا البشری سید ابن طاووس،ج1،ص78. (1)

-نظم و ترتیب دقیق؛

-ایجاز و متانت که از ویژگی های قلمی شهید است.

-القواعد و الفوائد

در اجازه اش به ابن خازن از این کتاب نام برده:«فما صنفه کتاب القواعد و الفوائد فی الفقه مختصر یشتمل علی ضوابط کلیه:اصولیه و فرعیه تستنبط منها احکام شرعیه،لم یعمل للاصحاب مثله». (2)

در تحقیقی که سید عبدالهادی حکیم درباره کتاب کرده نوشته است:«و قد اضوی الکتاب علی ما یقرب من ثلاثمائه و ثلاثین قاعده اضافه و الفروع و هی جمیعا قد استوعت اکثر المسائل الشرعیه...».

این کتاب بارها چاپ شده است.شاگرد شهید،فاضل مقداد کتاب را مرتب کرده و نامش را نضد القواعد الفقهیه علی مذهب الامامیه گذاشته در مقدمه دارد:«فصرفت عنان العزم الی ترتیبه و تهذیبه و تقریبه».

1- (1) .الفاخر،ابی الفضل الجعفی،ج1،ص155.
2- (2) .بحار الانوار،ج107،ص187.

آقا بزرگ تهرانی نوشته است:«فصل الشهید الثانی قواعده الاصولیه و الادبیه مع فهرس المطالب و المسائل الفرعیه فی کتابه تمهید القواعد». (1)

ظاهراً اشتباهی رخ داده،چون تمهید القواعد شهید ثانی کتاب مستقلی است مشتمل بر صد قاعده اصولی و صد قاعده ادبی و هیچ ارتباطی با قواعد شهید اول ندارد.

-اللمعه الدمشقیه فی فقه الامامیه

یکی ازمشهورترین کتاب های فقهی شهید است.کتابی مختصر در همه ابواب فقه و خودش این نام را روی کتاب نهاده در اجازه اش به ابن خازن دارد:«کتاب اللمعه الدمشقیه مختصر لطیف فی الفقه. (2)»از این کتاب در اجازه اش به ابن خازن نام برده.

شیخ حر عاملی گفته این کتاب را شهید به مدت هفت روز در زندان نوشته است:«کانت وفاته سنه 786 ق بعد ما حبس سنه کامله فی قلعه شام و فی مده الحبس الّف اللمعه الدمشقیه فی سبعه ایام و ما کان یحضره من کتب الفقه غیر المختصر النافع (3)».

شواهدی وجود دارد که دلالت می کند لمعه در حبس نوشته نشده است؛از جمله شهید از کتاب لمعه در اجازه اش به ابن خازن در سال 784 قمری نام برده و این اجازه دو سال قبل از شهادت نوشته شده؛پس لمعه قبل از حبس نوشته شده است.

1- (1) .الذریعه،ج17،ص194.
2- (2) .بحار الانوار،ج107،ص187.
3- (3) .امد الامد،ج1،ص182.

شهید در مقدمه لمعه نوشته است:اما بعد،فهذه«اللمعه الدمشقیه فی فقه الإمامیه،اجابه لالتماس بعض الدیانین».

شهید ثانی در شرح جمله فوق نوشته است:

و هذا البعض هو شمس الدین محمد الآدمی،من اصحاب السلطان علی بن قویه ملک خراسان وما والاه فی ذلک الوقت...و کان بینه و بین المصنف موده و مکاتبه علی البعد الی العراق ثم الی الشام و طلب منه اخیرا التوجه الی بلاده فی مکاتبه شریفه...فابی و اعتذر الیه و صنف له هذا الکتاب بدمشق فی سبعه ایام لاغیر.

محقق کرکی و فقه حکومتی

اشاره

(1)

کرکی صرف نظر از فعالیت های سیاسی،از فقهای بزرگ شیعه از حوزه جبل عامل محسوب می شود؛به همین جهت بعد از محقق حلی به محقق ثانی ملقب شده است.او بنیانگذار مکتبی فقهی است که در دوره صفویه رواج یافته است.

1- (1) .نورالدین ابوالحسن علی بن الحسین بن عبدالعالی العاملی الکرکی،معروف به محقق ثانی یا محقق کرکی و به الشیخ العلائی،در سال870 قمری در روستای کرخ نوح از توابع بعلبک دیده به جهان گشود و در سنه 940 وفات کرد.تحصیلات مقدماتی را در جبل عامل به پایان رساند و برای ادامه تحصیل به مصر و سپس به عراق رفت.شیخ عباس قمی درباره اش نوشته است:«مُرَوِّجُ المَذهبِ و المِلّه و شیخ المشایخ الأجِلّه یحیی هو اسم المذهب الانور...شیخ الطائفه فی زمانه و علامه عصره و اوانه،العالم الربانی و الفقیه الصمدانی الملقب تماده بالشیخ العلائی و اخری بالمحقق الثانی»[فوائد الرضویه،ج1،ص304]وفات در امل الآمل شیخ حرتاریخ وفات آن بزرگوار را 937 قمری در روضات الجنات-945قمری و در اعیان الشیعه 940 قمری دانسته اند و دو تاریخ فوق را سهوالقلم شمرده است.تاریخ وفات:مطابق است با ابجد«مقتدای

شیعه».پدر شیخ بهایی فرموده:محقق را با سم مسموم کردند و جزء شهداء است.[اعیان الشیعه،ج8،ص208].

مکتب فقهی او دو ویژگی دارد:یکی آن که او با قدرت علمی خویش مبانی فقه را مستحکم ساخت.مشخصه عمده فقه او استدلال های قوی در هر مبحث است.او هم دلایل و براهین و نظرات مخالف را به نحو دقیق و عمیق مطرح ساخته و هم نظر خود را در هر مورد با استدلال محکم بر کرسی نشانده است.

مشخصه دیگر فقه او بذل توجه خاص به پاره ای مسائل است که تغییرات سیاسی و اجتماعی و به قدرت رسیدن شیعه در ایران به وجود آورده بود.مسائلی از قبیل حدود و اختیارات فقهیه،نماز جمعه،خراج و مقاسمه که پیش از آن به دلیل عدم ابتلا،جای مهمی در فقه نداشتند،در آثار وی به خوبی مطرح شده اند.اکثر فقها و مجتهدان شیعه پس از کرکی تا پایان دوره صفوی متأثر از روش فقهی او بوده اند؛چراکه مجموعه حقوقی عمیق و متین او را با استدلالات قوی و محکم پیش روی خود داشتند.فاضل هندی،آقا حسین خوانساری،آقا جمال خوانساری،سلطان العلما.شیخ بهایی،حسین بن عبدالصمد پدر شیخ بهایی و میرداماد از شاگردان مکتب فقهی او محسوب می شوند. (1)به هر حال کرکی از جایگاه بلندی در میان فقها شیعه برخوردار است که بیش از اشتغالات سیاسی و حکومتی،آثار علمی او در به وجود آوردن این جایگاه نقش داشته اند. (2)

محقق کرکی دیدگاه های مهم اصولی خود را در رساله مختصری با عنوان«طریق استنباط الاحکام»بیان کرده است.محقق این رساله را به درخواست دو نفر از شاگردانش به نگارش درآورده است.آنان از وی خواسته بودند که دستور عمل استنباط و کیفیت استخراج حکمِ وقایع را از ادله،آن گونه که او به صورت

1- (1) .مدرسی طباطبائی،ج1،ص66.
2- (2) .علما و مشروعیت دولت صفویه.

شفاهی آموخته بود،برای آنان تبیین کند.شاید آنان احساس می کردند همه شیوه ها و روش های استنباط در کتاب های اصولی و به صورت کاربردی بیان نشده است؛از این رو،از او چنین درخواستی را کردند. (1)

محقق کرکی در این رساله از مباحث مفصل اصولی سخن به میان نیاورده است؛بلکه مقصود او ارائه دستور العملی کلی برای شخصی است که می خواهد ورود و خروج و کیفیت عملی کردن استنباط را یاد بگیرد.

محقق کرکی به طور مختصر و سربسته مباحث ذیل را در این رساله مطرح کرده است:

-راه های رسیدن به احکام(ادله اربعه)؛

-کیفیت استفاده از کتاب برای اثبات حکم شرعی؛

-کیفیت استفاده از سنت برای اثبات حکم شرعی؛

-اجماع؛

-ادله عقل؛

6.وجوب اجتهاد؛

7.کیفیت تصرف مجتهد در حوادثی که محل فتواست.

1-ولایت فقیه از نگاه محقق کرکی

اشاره

محقق کرکی یکی از برجسته ترین فقیهان این دوره است که در تحول و تکامل نظریه ولایت فقیه سهم بسزایی دارد.این فقیه فرزانه،افزون بر آن که همانند فقیهان پیشین شئون و اختیارات فقیه عادل را به صورت پراکنده در

1- (1) .طريق استنباط الاحكام،ص8.

لابه لای کتاب های فقهی بیان کرده،برای اولین بار درباره ماهیت ولایت فقیه و ادله آن به طور مبسوط بحث کرده است.

جهت به دست آوردن آراء این محقق والامقام،ابتدا،عین عبارت ایشان را از رساله«صلاه الجمعه»نقل کرده و پس از ترجمه به دسته بندی و تحلیل آنها پرداخته و در هر قسمت شواهد و مدارک لازم را از کتاب های فقهی دیگر ایشان نقل خواهیم کرد.

این فقیه فرزانه می گوید:

فقیهان شیعه اتفاق نظر دارند که فقیه عادل امامی جامع شرایط-که از آن به مجتهد تعبیر می شود-از سوی ائمه هدی علیهم السلام در همه اموری که نیابت در آن دخل دارد،نایب است.چه بسا برخی از اصحاب قصاص و حدود را به طور مطلق استثناء کرده اند.پس دادخواهی در نزد او و اطاعت از حکم او واجب است.وی در هنگام نیاز می تواند مال کسی را،که ادای حق نمی کند،بفروشد.وی،بر اموال غایبان،کودکان،سفیهان،ورشکستگان و سرانجام،آن چه برای حاکم منصوب از طرف امام علیه السلام ثابت است،ولایت دارد.دلیل بر این مطلب روایتی است که شیخ در تهذیب با سند از عمر بن حنظله از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود بنگرید به کسانی از خودتان(شیعیان)که احادیث ما را روایت می کنند و بر حلال و حرام ما نظر می کنند و احکام ما را می شناسند،چنین کسی را به داوری بگیرید و من او را بر شما حاکم کردم و اگر طبق حکم ما حکمی صادر کند و از او نپذیرد،در حقیقت حکم خدا را خوار شمرده و بر ما رد کرده است و این رد بر خدا و در حد شرک به خدا است؛به همین مضمون روایات بسیاری است و مراد از این حدیث در این جا این است که فقیه با ویژگی های معین از سوی ائمه نصب شده و به مقتضای فرمایش امام صادق علیه السلام در همه مواردی که برای نیابت نقشی هست،نیابت دارد و این

نصب شمول دارد و همه زمان ها را در بر می گیرد و وقوع و صدور آن در زمان امام صادق علیه السلام در شمول آن خدشه ای وارد نمی کند؛زیرا حکم و فرمان آنان یکی است و بر این امر اخبار دیگر نیز دلالت می کند.چنین نیست که خطاب امام صادق علیه السلام بر یک فرد،بدون هیچ تفاوتی حکم بر همه افراد است و بر این روایات دیگر نیز وارد شده است». (1)

محقق کرکی در این عبارت،حقایق بسیاری را در مسئله ولایت فقیه بیان کرده اند؛از جمله:

الف)نیابت فقیه

این محقق فرزانه در عبارت فوق دو بار تصریح کرده است که فقیه جامع شرایط،نایب امام مصعوم علیه السلام است.از دیدگاه محقق کرکی،ولایت فقیه دو چهره دارد:چهره ای به سوی مردم که تحت ولایت او قرار دارند و چهره ای به سوی ولی معصوم علیه السلام که فقیه از او نیابت دارد؛مثلاً درباره کسی که مسجدی را وقف کند و حاکم آن را قبض کند،آیا با قبض حاکم وقف لازم می شود یا نه؟می نویسد:

در آنجاهایی که تخلیه برای تحقق قبض معتبر است،همان گونه که با گزاردن نماز در جایی که برای مسجد وقف شده و دفن میت در مقبره تخلیه محقق شده،با قبض حاکم نیز تخلیه و اقباض محقق است؛زیرا این مسجد و مقبره در حقیقت،برای مردم وقف شده و فقیه نایب مردم است و و الی بر مصالح عمومی است؛از این رو،قبض او معتبر است. (2)

از آن جا که این فقیه فرزانه،ولایت فقیه را از باب نیابت از معصوم دانسته،با

1- (1) .رسائل المحقق الکرکی،المجموعه الاولی تحقیق الشیخ محمد الحسون،ج1،ص142.
2- (2) .جامع المقاصد فی شرح القواعد،ج9،ص24.

این سؤال مواجه بوده است که چون نیابت با موت منوب عنه باطل می شود،پس نیابتی که برای فقها وجود داشته،با توجه به این که از طرف امام صادق علیه السلام بوده و آن حضرت در مقوله عمر بن حنظله آنان را حاکم و نماینده خود قرار داده است،چگونه می تواند پس از دوران زندگی امام صادق علیه السلام ادامه پیدا کند؟محقق کرکی در پایان عبارت فوق در صدد پاسخ به این سؤال برآمده می فرمایند:«این نصب امام صادق علیه السلام شمول دارد و همه زمان ها را می گیرد و وقوع و صدور آن در زمان امام صادق علیه السلام در شمول آن خدشه ای وارد نمی کند؛زیرا حکم پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام بر یک فرد حکم بر همه افراد است».

ب)عموم نیابت

در عبارت فوق سه مرتبه بر عام بودن نیابت فقیهان تصریح کرده است و می فرماید:«به فرموده امام صادق علیه السلام در همه مواردی که برای نیابت نقشی هست،فقیه نیابت دارد»

و پس از ذکر چند نمونه از اختیارات فقیهان دوباره تأکید می کند:«و بالاخره هر آن چه برای حاکم منصوب از طرف امام علیه السلام ثابت است،فقیه ولایت دارد».

و برای رفع این شبهه که کسی گمان نکند فقیه تنها در قضاوت و فتوا از طرف امامان منصوب شده و قلمرو اختیارات او در محدوده امور حسبیه است،در ادامه بحث با طرح پرسش و پاسخی مسئله را روشن می سازد:

گفته نشود که فقیه برای حکم و فتوا صادر کردن منصوب شده و امامت نماز جمعه خارج از این دو است.در پاسخ می گوییم:این سخن در نهایت سقوط است؛زیرا فقیه از طرف ائمه علیهم السلام منصوب شده که در همه امور شرعی حکومت نماید؛چنان که از مقدمه دانسته شد. (1)

1- (1) .رسائل المحقق الکرکی،ج1،ص153.

محقق کرکی بر مبنای عموم نیابت معمولاً احکامی را که در فقه از اختیارات امام شمرده شده است،برای نایب او نیز مطرح می سازد؛مگر این که دلیلی بر خلاف آن وجود داشته باشد؛مثلاً علامه حلی رحمه الله در قواعد آن گاه که ولایت حاکم بر نکاح بالغ را مطرح می کند. (1)محقق کرکی در شرح می نویسد:«حاکم از نگاه ما،امام عادل یا نماینده اوست.در دوران غیبت فقیه امین جامع شرایط فتوا و حکم داخل در عنوان حاکم است.آن کسی که نماینده و مأذون حاکم است،در نکاح مانند خود حاکم است». (2)

درباره ولایت بر طفل در صورت نبود پدر و جد پدری می نویسد:

با نبود پدر و جد پدری،حاکم،بر طفل ولایت دارد.مراد از حاکم،امام علیه السلام یا نایب خاص او،و در زمان غیبت نایب عام اوست.نایب عام کسی است که واجد همه شرایط فتوا و حکم باشد.او را نایب عام می نامند؛چون به صورت کلی از طرف امام منصوب شده است.بی شک مراد از حاکم در فقه همان فقیه جامع شرایط است. (3)

در این دو عبارت اخیر تصریح می کند که فقیه جامع شرایط داخل در عنوان حاکم است؛بنابراین همه شئون و اختیاراتی که در فقه برای حاکم یا امام بر شمرده اند،شامل فقیه نیز می شود؛مانند اقامه نمازهای عبادی-سیاسی جمعه، (4)جمع آوری و مصرف زکات، (5)خمس، (6)اجرای حدود، (7)امر به معروف (8)و نهی از

1- (1) .جامع المقاصد فی شرح القواعد،ج12،ص96.
2- (2) .همان.
3- (3) .همان،ج11،ص266.
4- (4) .همان،ج 2،ص374 و 379.
5- (5) .همان،ج 3،ص37.
6- (6) .همان،ج 3،ص56.
7- (7) .همان،ج 3،ص488.
8- (8) .همان.

منکر،تصرف در اموال مرتدی که وارث ندارد، (1)ولایت بر اموال محجور، (2)تصرف در لقطه، (3)تصرف در اموال کسی که وصی ندارد، (4)ولایت بر نکاح کسی که جنون بر او عارض شده، (5)تأدیب و تعزیر در مواردی که نیاز به تأدیب و تعزیر است (6)تصرف در زمین های موات، (7)مفتوحه عنوه، (8)اراضی خراجیه، (9)و دیگر اراضی که مالک خاصی ندارد (10)و واگذاری و اجاره آنها و صرف محصول آنها در مصالح مسلمانان،اجرای لعان، (11)و...

درباره خراج در زمان غیبت ابتدا این سؤال را مطرح می کند که آیا فقیه می تواند در زمان غیبت متولی اراضی خراجیه باشد؟یا نه؟در پاسخ می نویسد:

فقیهان شیعه،در این باره،سخن روشنی ندارند؛ولی کسی که برای فقها در دوران غیبت،اجرای حدود و غیر آن،از توابع مقام امامت را جایز دانسته است این را به طریق اولی باید بپذیرد؛زیرا سرپرستی و گرفتن خراج خطر کم تری دارد؛به ویژه که در هر عصری مستحقان این حق وجود دارند و اختصاص به قاضیان و مجاهدان ندارد.

ص:320

1- (1) .رسائل محقق کرکی،ج3،ص77.
2- (2) .جامع المقاصد فی شرح القواعد،ج4،ص85،و ج5،ص225.
3- (3) .همان،ج6،ص153-151.
4- (4) .همان،ج 11،ص270-266.
5- (5) .همان،ج 12،ص96.
6- (6) .رسائل محقق کرکی،ج3،ص101.
7- (7) .همان،ج 1،ص240.
8- (8) .همان،ص244.
9- (9) .همان،ص266.
10- (10) .همان،ص293.
11- (11) .همان،ج؟،ص204.

اگر کسی از روی انصاف سیره بزرگان علمای شیعه،همچون سید مرتضی،خواجه نصیر طوسی و علامه حلی را مطالعه کند،در می یابد اینان این راه را پیموده اند و این شیوه را بر پا داشته اند و در نوشته ها،آن چه را به صحت و درستی آن باور داشته اند،آورده اند». (1)

در این مسئله که آیا نماز جمعه در زمان غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف جایز است،می فرماید:«در مسئله دو قول است:قول به منع و قول به جواز؛دلیل اول قائلان به منع این است که از شرایط وجوب جمعه وجود امام علیه السلام یا نایب خاص اوست و در حال غیبت،چون شرط منتفی است،پس وجوب نیز منتفی است.این محقق فرزانه در پاسخ این دلیل می نویسد:

پاسخ دلیل اول:این که گفتید شرط منتفی است،باطل است؛زیرا فقیه امین جامع شرایط،از جانب امام معصوم علیه السلام منصوب شده است؛ ازاین رو،احکامی که صادر می کند،گذراست و واجب است در اجرای حدود وقضاوت میان مردم او را کمک کرد. (2)

محقق کرکی به دلیل نیابت عامه فقیهان بر این باور است که با وجود فقیه،همه شرایط اقامه نماز جمعه،اجرای حدود،قضاوت و اجرای همه احکام فراهم است:

فقیه امین،از جانب امام عجل الله تعالی فرجه الشریف نصب شده است؛ ازاین رو،احکامش گذراست.حدود را اجرا و میان مردم قضاوت می کند؛ بدون هیچ اختلافی اجرای این احکام مشروط به حضور امام یا نایب قطعی اوست و اگر فقیه از جانب امام برای همه منصبهای شرعی منصوب نشده بود،صحیح نبود که این احکام را اجرا کند. (3)

1- (1) .رسائل المحقق الکرکی،«رساله قاطعه اللجاج فی تحقیق حل الخراج»ج1،ص270.
2- (2) .جامع المقاصد فی شرح القواعد،ج2ف ص375.
3- (3) .رسائل المحقق الکرکی،ج1،ص161،رساله صلاه الجمعه.

ج)ادله ولایت فقیه

محقق کرکی برای اثبات ولایت عامه فقیهان به اجماع و روایات استناد کرده است.در عبارتی که گذشت،ایشان فرموده است:«فقیهان شیعه اتفاق نظر دارند که فقیه جامع الشرایط از سوی ائمه هدی در همه اموری که نیابت در آن دخل دارد،نایب است».

سپس افزوده اند:

دلیل اصلی این مطلب روایتی است که شیخ در تهذیب با سند از عمر بن حنظله از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در این روایت حضرت امام صادق علیه السلام می فرماید:«من فقیه را بر شما حاکم کردم»...به همین مضمون روایات بسیاری رسیده است.

شاید مقصود محقق کرکی آن روایاتی است که بعد از ایشان فقیهان برای اثبات نیابت عامه فقیهان به آنها استدلال کرده اند.

محقق کرکی در لابه لای مسائل فقهی،در موارد متعدد به مقبوله عمر بن حنظله برای اثبات نصب فقیهان به نیابت عامه استدلال کرده است؛برای مثال در مسئله وجوب نماز جمعه در حال غیبت،بعد از نقل اقوال،قائل به جواز اقامه نماز جمعه در زمان غیبت شده و معتقد است که با حضور فقیه،شرایط اقامه نماز جمعه فراهم است و در ادامه می نویسد:«ائمه علیهم السلام نایبان عامی را نصب کرده اند؛به دلیل سخن امام صادق علیه السلام در مقبوله عمر بن حنظله که می فرماید:همانا من فقیه جامع شرایط را حاکم بر شما قرار دادم». (1)

د)حدود اختیارات ولی فقیه

آیا همان گونه که در عصر حضور و با بودن امام معصوم علیه السلام در رأس

1- (1) .جامع المقاصد فی شرح القواعد،ج2،ص377.

حکومت،هیچ گونه محدودیتی برای اجرای احکام اسلام و مشروعیت عمل بدان وجود ندارد،در عصر غیبت و عدم دسترسی به امام معصوم علیه السلام نیز که فقیه عادل مسئول اداره جامعه اسلامی است،همه مقررات اسلامی قابل اجراست و غیبت امام موجب تعطیلی بخشی از احکام نمی شود؟

مسئله نماز جمعه،جهاد،اجرای حدود،جمع آوری خمس و...نمونه هایی است که درباره لزوم اجرا و وجوب آنها در عصر غیبت آراء متفاوتی ابراز شده است.در بحث های گذشته دیدیم که محقق کرکی«نیابت عامه»فقیه را پذیرفته است و بر این اساس،هر کجا که اجرای حکمی بر عهده امام معصوم علیه السلام گذاشته شده باشد،ولی فقیه را مسئول اجرای آن می داند و به صورت گذرا اشاره می کند:«چه بسا برخی از اصحاب،قصاص و حدود را استثنا کرده اند و در عصر غیبت معتقد به تعطیل حدود می باشند».

لیکن خود ایشان این استثنا را نمی پذیرد و در کتاب امر به معروف و نهی از منکر با نظر علامه در جواز اقامه حدود در عصر غیبت موافقت می کند. (1)

با این حال،محقق کرکی جهاد ابتدایی را در عصر غیبت منتفی می داند؛از این رو،در ذیل متن قواعد که علامه فرمودند:«جهاد به شرط وجود امام یا نایبش واجب است»،محقق کرکی می نویسد:«منظور از نایب،نایب خاص امام در حال حضور امام و تمکن اوست؛نه مطلقا». (2)و نیز سهم«به دست آوردن قلوب»،«عامل»،«جنگجو»را از زکات در عصر غیبت ساقط می داند (3).غیر از این چند

1- (1) .همان،ج 3،ص488.
2- (2) .همان،ص370.
3- (3) .همان،ج 3،ص33.

مورد،بقیه احکام اسلام اعم از احکام عبادی-سیاسی مانند نماز جمعه،قضایی و کیفری مانند حدود،قصاص،تعزیرات،مسائل مالی مانند زکات و خمس و دیگر مسائل اقتصادی را در عصر غیبت قابل اجرا دانسته و معتقد به اجرای آنهاست و هر جا که اجرای حکمی به عهده امام است،در عصر غیبت فقیه را مسئول اجرای آن می داند.در بحث نیابت عامه فقیه شواهد این مدعا را از آثار محقق کرکی نقل کردیم.

2-محقق کرکی و عینیت بخشیدن به ولایت فقیه

محقق کرکی یکی از فقیهان برجسته عصر صفوی است که ولایت فقیه را در عرصه عمل عینیت بخشید.وی گرچه در زمان شاه اسماعیل،ابتدا به منصب شیخ الاسلامی اصفهان بسنده کرد؛ولی پس از مرگ شاه اسماعیل و روی کار آمدن شاه طهماسب،محقق کرکی در جایگاه نایب عام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در همه شئون اقتصادی،سیاسی و دینی دولت شیعی جدید،صاحب اختیار مطلق شد تا آن جا که شاه طهماسب نیز نایب او به شمار می آمد. (1)

شاه طهماسب دو فرمان به همه شهرهای قلمرو حکومت خود فرستاد تا از فرمان محقق کرکی اطاعت کنند و بدانند که زمام امور کشور به دست اوست؛زیرا نایب عام امام است و امور محوَّل به امام زیر نظر او اداره خواهد شد.

در فرمان اول به طور کلی،فرمان به اطاعت از محقق را صادر کرده و نوشته است:

چون از مؤدای حقیقت انتمای امام صادق علیه السلام،که انظروا الی من کان منکم قد روی حدیثا...فانی قد جعلته حاکما...لایح و واضح است که مخالفت حکم مجتهدین که حافظان شرع سید المرسلین اند،با شرک در یک

1- (1) .امین،سید محسن،اعیان الشیعه،ج8،ص209.

درجه است؛پس هر کس که مخالفت خاتم المجتهدین،وارث علوم سید المرسلین،نائب الائمه المعصومین لازال کاسمه علیا عالیا کند و در مقام متابعت نباشد،بی شائبه ملعون و مردود و در این آستان ملائک آشیان مطرود است و به سیاسات عظیمه و تأدیبات بلیغه مؤاخذه خواهد شد. (1)

فرمان دوم شاه طهماسب درباره محقق کرکی کمی مفصل تر است.شاه طهماسب در این فرمان ابتدا احیای مراسم شرع سیدالمرسلین و اظهار طریقه ائمه حقه معصومین را از جمله مقدمات ظهور آفتاب،معدلت گستری و دین پروری صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف معرفی کرده است و سپس راه وصول به این هدف را متابعت و انقیاد و پیروی علمای دین می داند و در ادامه،در وصف محقق کرکی می نویسد:

سیما در این زمان کثیر الفیضان که عالی شأنی که به مرتبه ائمه هدی علیهم السلام اختصاص دارد و تعالی رتبت خاتم المجتهدین،وارث علوم سید المرسلین،حارث دین امیرالمؤمنین علیه السلام،قبله الأنقیاد المخلصین،قدوه العلماء الراسخین،حجه الاسلام و المسلمین،هادی الخلائق الی طریق المبین،ناصب اعلام الشرع المتین،متبوع اعاظم الولاه فی الأوان،مقتداء کافه اهل الزمان،مبین الحلال و الحرام،نائب الامام علیه السلام کاسمه العلیا عالیا،که به قوه قدسیت ایضاح مشکلات قواعد ملت و شرایع حقه کرده،علمای رفیع المکان اقطار و امصار روی عجز به آستانه علویش نهاده به استفاده علوم و انوار مشکاه فیض آثارش سرافرازند.

سپس به سادات عظام،اکابر،اشراف فخام،امرا،وزرا و سایر ارکان دولت فرمان می دهد که در همه کارها از اوامر و نواهی او اطاعت کنند و عزل و نصب های او را بدون احتیاج به هیچ سند دیگر معتبر بدانند:

مقرر فرمودیم که سادات عظام و اکابر و اشراف فخام و امرا و وزرا و سایر ارکان دولت عالی صفات،مؤمی الیه را مقتدا و پیشوای خود دانسته،در

1- (1) .روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات،ج5،ص169.

جمیع امور اطاعت و انقیاد به تسلمی رسانده،آن چه امر نماید،مأمور و آن چه نهی نماید،منهی بوده،هر کس را از متصدیان امور شرعیه ممالک محروسه و عساکر منصوره عزل نماید،معزول و هر که را نصب نماید،منصوب دانسته و در عزل و نصب مزبورین به سند دیگری محتاج ندانند و هر کس را عزل نماید،مادام که از جانب آن تعالی منقبت منصوب نشود،نصب نکنند.

در ادامه بخشی از فرمان را به ذکر اراضی و املاکی که شاه وقف محقق کرکی کرد،مزین کرده و بخشی را نیز به معاف بودن املاک و اراضی،که در تصرف محقق کرکی است،از هر گونه مالیات،عوارض و...اختصاص داده است و در بخش دیگر فرمان،به همه اعیان،اشراف،امرا و حکام دستور می دهد که در مسافرت ها با محقق کرکی همراهی کنند و توقع رفتن شیخ الاسلام به دیدن ایشان را نداشته باشند.

و چون هدایت پناه هو من الیه جهت هدایت خلایق احیانا از نجف اشرف متوجه بعضی از ممالک محروسه می شوند سیما امامیه و جوائر در ذهاب رایات را کمال تعظیم به تقدیم رسانیده و سر کار هو من الیه و متعلقان او را در غیبت به دستور حضور برقرار دانسته از احوالات و مطالبات مستثنا شناسند و چون در پایه سریر فلک مصیر که مجمع اکابر و اشراف و امراء و حکام و اعیان ممالک محروسه است کائنا من کان ملازمت مقتدی الأنام هو من الیه کرده،مشار الیه بدون احدی نرفته و حکام عراق عرب حفظ این قاعده مرعی داشته وظایف ملازمت به تقدیم رسانیده،طمع استقبال و رفتن شیخ الاسلام به دیدن ایشان ننمایند.فکیف که تکلیف حضور مجلس خود نمایند و در جمیع ابواب به نوعی رعایت ادب نمایند که مزیدی بر آن متصور نباشد. (1)

1- (1) .میرزا عبدالله،افندی الاصفهانی،ریاض العلماء و حیاض الفضلا،ج3،ص455.

و در پایان فرمان آمده است:

احکام مذکوره را به همان دستور مقرر دانسته از مضامین حکم جهان مطاع که به تاریخ شهر محرم سنه ست و ثلاثین و تسع مأه صادر شده در جمیع این ابواب به تمامی قیود درنگذرند و از آن عدول نجویند و خلاف کننده را ملعون و مطرود دانسته به مقتضای آیه کریمه أُولئِکَ عَلَیْهِمْ لَعْنَهُ اللّهِ وَ الْمَلائِکَهِ وَ النّاسِ أَجْمَعِینَ از مردودان این دودمان شمرند».

از فرمان های شاه طهماسب به روشنی استفاده می شود که محقق کرکی آن چنان ولایت فقیه را برای شاه تفهیم کرده بود که شاه را مجبور کرد برای مشروعیت بخشیدن به حکومتش،اداره همه امور مملکت را به محقق کرکی واگذار کند.

محقق کرکی نیز از موقعیت به دست آمده کمال استفاده را کرد و با ارسال دستور العمل هایی به حکام و عمال تحت فرمان صفوی،همه آنان را به رعایت عدالت و اجرای دقیق احکام شرع فرمان داد.در هر شهر و روستایی نماینده ای تعیین کرد تا با مردم نماز گزارد،شرایع و احکام دین را به ایشان بیاموزد،در بسیاری از شهرهای ایران قبله را،مطابق آن چه که از کتاب های هیئت دانسته بود،تغییر داد و تصحیح کرد. (1)چگونگی،مقدار و مدت زمان جمع آوری خراج و دیگر حقوق شرعی را مشخص کرد.

علاوه بر این ها،تلاش فراوانی به منظور تبلیغ و ترویج شرع،مبارزه با منکرات و مفاسد اجتماعی،اجرای حدود و تعزیرات و احکام اسلامی،به پا داشتن واجبات به ویژه نماز جمعه،مواظبت بر وضعیت مالی و غیر مالی ائمه جماعات و مؤذنان و دفع شر مفسدان و ستمگران انجام داد.

حسن بیگ روملو در این باره می نویسد:

1- (1) .اعیان الشیعه،ج8،ص209.

بعد از خواجه نصیرالدین طوسی،هیچ کس در اعلام مذهب حق جعفری و ملت ائمه اثنی عشری،زیاده از آن حضرت سعی نمی کرد و در منع و زجر فسق و فجره و قلع و قمع قوانین مبتدعه و در ازاله فجور و منکرات و اراقه خمور و مسکرات و اجرای حدود و تعزیرات و اقامه فرایض و واجبات و اوقات جمعه و جماعات و احکام و صیام و صلوات و تفحص حال امامان و مؤذنان و اندفاع شرور مفسدان و موذیان و انزجار مرتکبان فجور به حسب المقدور مساعی جمیله به ظهور رسانید و عامه مردم را به تعلیم شرایع احکام ترغیب و تکلیف کرد. (1)

بعضی از نویسندگان معاصر فعالیت های سیاسی محقق کرکی را در چهار بند خلاصه کرده اند که عبارتند از:

-تقویت و تغذیه فکری دولت صفوی:محقق کرکی با منطق قوی و حاضر جوابی ویژه خود،در خنثاسازی تبلیغات مخالفان تشیع اثنا عشری و جنگ روانی ترکهای عثمانی علیه صفویان نقش بسیار مؤثری داشت،چنان که روزی سفیر عثمانی در مجلس شاه طهماسب در حضور شیخ گفت:تاریخ اختراع این طریقه شما(تشیع)به حساب ابجد(مذهب ناحق)می شود،مرحوم محقق فوراً پاسخ داد:ما عرب هستیم و کلام ما هم به زبان عربی است؛پس تاریخ آن(مذهبنا حق)می شود و به این ترتیب،سفیر عثمانی را مبهوت کرد. (2)

-تعدیل صفویان در برخورد با مخالفان؛

-تلاش در زمینه احیا و اجرای احکام الهی،که نمونه هایی را قبلاً نقل کردیم؛ از جمله می توان از تبلیغ و ترویج مذهب،جلوگیری از اعمال گناهکاران فاسد،از بین بردن قوانین موضوعه غیرشرعی،از بین بردن مشروبات،اجرای قوانین مجازات

1- (1) .احسن التواریخ،تصحیح عبدالحسین نوایی،ص249.
2- (2) .اعیان الشیعه،ص209.

شرعی،برپایی واجباتی مانند نماز جمعه و...دفع شر افراد فاسد و...نام برد؛

-تبیین ابعاد ولایت فقیه و عینیت بخشیدن به آن (1)که در فصل دوم،بند دوم آن را توضیح دادیم. (2)

شهید ثانی شارح متون فقهی

اشاره

شیخ زین الدین بن علی عاملی معروف به شهید ثانی(965ق)شهید ثانی به مصر،دمشق،حجاز،بیت المقدس،عراق،استانبول،و نقاط دیگری مسافرت کرده و از هر خرمنی خوشه ای چیده است.

بهاء الدین محمد عودی عاملی که از شاگردان ویژه شهید ثانی بوده است رساله ای در شرح حال استادش نوشته و در آن فرموده است:

شهید اوقات خود را دقیق تقسیم کرده بود و کارهایش را طبق برنامه انجام داد و لحظه ای از عمر خود را ضایع نمی کرد.در روز به تدریس و مطالعه و تصنیف می پرداخت و از عبادت در شب نیز غفلت نمی کرد.به محتاجان می رسید و با مهمانان به خوبی رفتار می نمود.او بیشتر همت خود را صرف علم کرده.در نهایت تواضع زندگی می کرد.از محضر علمای گوناگونی بهره مند شده بود.هنگام شب هیزم برای اهلش می آورد و درخت انگور می کاشت و صبحگاهان به تدریس می پرداخت و گاهی نیز به تجارت مشغول می شد. (3)

1- (1) .تأملات سیاسی در تاریخ تفکر اسلامی.
2- (2) .یعقوب علی برجی،ولایت فقیه در اندیشه فقیهان.
3- (3) .برای اطلاع بیشتر از شرح حال شهید ثانی ر.ک:مقدمه الروضه البهیه به قلم آقای کلانتر؛فقهای نامدار شیعه،ص188؛مقدمه ترجمه منیه المرید به قلم سید محمد باقر حجتی،مقدمه منیه المرید به قلم اقای مختاری؛روضات الجنات،ج3،ص352؛مقدمه مسالک الافهام؛أمل الآمل،ج1،ص85؛المرجعیه الدینیه،ص73؛شهداء الفضیله،ص132؛سفینه البحار،ج1،ص723،چاپ سنگی.

شهید ثانی شاگردان بسیاری داشته است که شیخ حسین بن عبدالصمد العاملی(والد شیخ بهایی)از جمله آنهاست.

1-مبانی فقهی و اصولی و رجالی شهید ثانی

یک.شهید ثانی شهرت را جابر ضعف سند نمی داند.او در الرعایه بحثی خواندنی درباره شهرت دارد.

دو.شهید ثانی شهرت را در جایگاه دلیل نیز نمی پذیرد.

سه.روایت موثق را ضعیف می داند به آن عمل نمی کند.درباره این مسئله در الرعایه بحث کرده و روایات فطحیه و واقفیه را نیز مکرراً رد کرده است.

چهار.قاعده اجماع را به هیچ وجه قبول ندارد و آن را دلیل توثیق خود راویان نیز نمی داند. (1)

پنج.از ابتکارات شهید ثانی در علم درایه،بیان نوع دیگری از احادیث با نام«حدیث قوی»است؛در حالی که انواع حدیث از سوی علامه حلی به چهار گونه تقسیم شده بود.شهید ثانی نوع پنجمی بر آن افزود؛یعنی اگر در سلسله سندی راوی شیعی باشد؛ولی درباره او مدح یا قدح نقل شده نباشد،روایت او قوی خواهد بود.

شش.شهید ثانی شیخوخت اجازه را دلیل توثیق راوی می داند.او درباره محمد بن قتیبه و عبدالواحد بن عبدوس فرموده است:«دلیلی بر توثیق آن دو وارد نشده؛ولی آنها از مشایخ اجازه هستند و این خود دلیل توثیق آنها است». (2)در نوشته ها و کتاب ها مکرر به شهید ثانی نسبت داده اند که گفته است:«مشایخ اجازه احتیاج به تزکیه ندارند؛بلکه شهرت آنها موجب توثیق آنها

1- (1) .الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه،ج6،ص49.
2- (2) .مسالک الافهام،ج2،ص26.

می شود». (1)شیخوخت اجازه برای اولین بار از سوی شهید اول در ذکری الشیعه مورد توجه قرار گرفت و متأخرین پس از وی آن را در طی قرن ها پذیرفتند.

هفت.مرسلات را مطلقاً حجت نمی داند حتی از ابن ابی عمیر؛از این رو«حق الماره»را که دلیل آن مرسله ابن ابی عمیر است،جایز نمی داند.

شهید ثانی مبانی مهم خود را در کتاب تمهید القواعد بیان کرده است.شهید در این کتاب به ترتیب صد قاعده اصولی و صد قاعد ادبی را با فروع و مصادیق آنها ذکر کرده است.او مباحث کتابش را با عنوان«باب»شروع کرده و سپس«فصل»و بعد از آن«مقدمه»و در نهایت به طرح«قواعد»پرداخته است.ابواب اصولی این کتاب چنین است:

المقصد الاول:فی الحکم؛المقصد الثانی:فی الکتاب و السنه؛المقصد الثالث:فی الاجماع؛المقصد الرابع:فی القیاس؛المقصد الخامس:فی ادله اختلف فیها؛المقصد السادس:فی التعادل و التراجیح؛المقصد السابع:فی الاجتهاد و التقلید.شهید ضمن این صد قاعده،مهم ترین مباحث اصولی هر بابی را به خوبی بیان کرده است.

2-مقایسه تمهید القواعد با القواعد و الفوائد

اشاره

کتاب القواعد شهید اول و تمهید القواعد شهید ثانی نخستین کتاب هایی می باشند که مباحث فقهی و اصولی و ادبی را به سبک قاعده مطرح کرده اند و هر یک خصوصیات و ویژگی هایی دارند که آنها را از سایر کتاب های مشابه جدا می سازد؛از این رو،مقایسه اجمالی آن دو حایز اهمیت است.

-القواعد و الفوائد حاوی قواعد اصولی،فقهی و ادبی است؛در حالی که تمهید القواعد تنها شامل قواعد ادبی و اصولی است.

1- (1) .الرعایه،ص192.

-شهید اول قواعد را از یکدیگر تفکیک نکرده؛ولی تمهید القواعد شهید ثانی از این جهت،نظم ویژه ای دارد.او به خوبی،قواعد اصولی را از ادبی جدا کرده است.

-قواعدی را که شهید اول طرح کرده بر حسب ترتیب معهود ابواب اصولی،فقهی و ادبی نیست؛در حالی که این ترتیب در تمهید القواعد به شایستگی رعایت شده است.

-در القواعد،همه مباحث اصولی مطرح نشده؛در حالی که در تمهید القواعد همه مباحث اصولی به طور جامع طرح شده است.

-نکته مهم دیگر این که میزان تأثیر پذیری شهید ثانی در تمهید القواعد نسبت به شهید اول در القواعد بیشتر است و به همین میزان نوآوری شهید ثانی در تمهید کم تر از شهید در القواعد است.

-کیفیت طرح مباحث

اشاره

شهید ثانی در تمهید القواعد دو دسته قواعد را بررسی کرده است:قواعد اصولی و قواعد ادبی.او از هر نوع،صد قاعده را انتخاب کرده است و روش ویژه ای در طرح و بیان مباحث اصولی به کار بسته است که به تفصیل موارد آن ذکر می شود:

الف)هدف و انگیزه

از نظر شهید ثانی نقطه اصلی اجتهاد و استنباط،توانایی برگشت دادن فروع به اصول متناسب با آنهاست و این مهم جز با تمرین دادن و نشان دادن عملی کیفیتِ ردّ فروع به اصول و قواعد میسر نمی شود؛از این رو،هدف او از تألیف کتاب التمهید،ارائه راه های عملی برای تحصیل ملکه اجتهاد در میان طلاب حوزه های علوم دینی است. (1)

1- (1) .شهید ثانی،تمهید القواعد،ص24-25.

ب)نقش اصول و ادبیات در اجتهاد

شهید ثانی معتقد است که علوم مختلفی در زمینه سازی برای فقه و اجتهاد تأثیر دارند؛ولی در این میان اصول و ادبیات عرب،نقش بارزتری بازی می کنند؛چرا که اصول،امکان استدلال را برای اثبات فقه تأمین کرده و ادبیات عرب،راه وصول به آن است؛اما می توان نیازمندی به سایر علوم را در استنباط،با مراجعه به منابع اصیل آن،برطرف کرد.شهید درباره اهمیت این دو علم می گوید:

مهم ترین مقدمات علم فقه،علم اصول و ادبیات است؛زیرا اولی،روش و دلیل فقه است و دومی،راه و مسلک آن است و غیر از این دو علم،یا فقه بر آن متوقف نیست؛مثل علم کلام[جز آن مقداری که در تحقق ایمان،معتبر است]یا فقه بر آن متوقف است؛ولی با این حال در آنها همین مقدار که به اصول تصحیح شده مراجعه شود کافی است،مثل حدیث و لغت. (1)

ج)بیان مصادیق قواعد

شهید بر این باور است که بیان قواعد ادبی و اصولی به صورت انتزاعی و بدون ذکر مصادیق و موارد نمی تواند برای اجتهاد و استنباط،اثر کافی داشته باشد؛هر چند در جای خود شرط لازم برای اجتهاد به حساب می آیند.بر این اساس،هنگام ذکر هر قاعده،مصادیق و فروعی را نیز برای آن شمرده است.البته در این باره بنای استقصای فروع را به طور کامل نداشته،و گرنه حجم کتاب به چندین جلد می رسید.با وجود این،شیوه متعادلی را در تفریع،انتخاب کرده است. (2)

1- (1) .همان،ص24.
2- (2) .همان،ص25.

د)غیر استدلالی

هدف اصلی شهید در کتاب مذکور،آشنایی طلاب با کیفیت تفریع و استخراج فروع از اصول بوده و بر همین اساس او کم تر به استدلال بر صحت و سقم مطالب پرداخته است.خود وی به همین نکته اذعان کرده است. (1)

شهید ثانی در تطبیق و تفریع فروع تنها به ذکر مصادیق و مثال های قاعده اکتفا نکرده و گاهی شیوه استدلال را تفریعی بر قاعده آورده است.او می گوید:

هر گاه مأمور به،اسم جنسی باشد که به واسطه«من»مجرور شده باشد،مانند آیه شریفه: خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً مقتضای آن وجوب از هر نوعی است که دلیلی بر اخراج آن قائم نشده باشد...و از فروع آن:استدلال به آیه بر موارد اختلافی در وجوب زکات در آنها است؛مثل اسب و مانند آن. (2)

تفریع گرایی،شهید ثانی را تا آن جا سوق داده که گاهی فرعی از مذهب شیعه برای قاعده ای نیافته،لاجرم فرع مذهب اهل سنت را بر قاعده مزبور تفریع کرده است:«هرگاه سبب،عام و لفظ،خاص باشد معیار در اعتبار،لفظ است[نه سبب]و عامه بر آن متفرع کرده اند». (3)

ه)فرق شناسی

شناخت تمایز و فرق های امور مشابه از ضرورت های هر علمی است.در گذشته،علم فروق جایگاه ویژه ای؛به خصوص در فقه اهل سنت داشته است؛ (4)به گونه ای که کتاب های مستقلی در این باره تدوین شده است؛ مانند کتاب الفروق

1- (1) .همان.
2- (2) .همان،ص175،179.

3- (3) .همان،ص234،218.
4- (4) .البته فرق ها به فقه اختصاص ندارد و در لغت،اصول و...نیز کاربرد دارد و کتاب هایی نیز در این زمینه تدوین شده است.

قرافی.شهید ثانی در کتاب تمهید القواعد به گونه تلفیقی عمل کرده است؛ بدین معنا که علاوه بر ذکر قواعد،گاهی به فروق میان قواعد و مسائل فقهی پرداخته است؛برای نمونه او فرق میان خبر و انشا را بیان کرده است.

و)بیان واژه های مختلف یک قاعده

شهید روش معجم نگاری را تا حدودی در کتاب التمهید به کار بسته است.او در آن جا نام های متعدد هر قاعده را متذکر شده است.او می گوید:

استصحاب حال نزد بیشتر محققان،حجت است و گاهی از آن این گونه تعبیر می شود که اصل در هر حادثی،تقدیر آن به نزدیک ترین زمان است و نیز گاهی چنین تعبیر می شود:اصل،بقای هر چیزی بر همان صفتی است که در گذشته بر آن بوده است. (1)

ز)بیان محل نزاع

مشخص نبودن محل اختلاف در مباحث اختلافی،به بحث های طولانی و بی حاصل منجر می شود.شهید با درک این ضرورت،موارد اختلاف و محل نزاع را به طور دقیق و صحیح تبیین کرده است؛برای نمونه او در این بحث که آیا جمع غیر مضاف و غیر مدخول به الف و لام،افاده عموم می کند یا نه،پس از بیان مبنای اختلاف که اقل جمع دو یا سه است،می گوید:«و سزاوار است که محل نزاع و اختلاف روشن شود.اختلاف در لفظی است که مفید جمع است؛مثل«زیدان»و«رجال»،نه در لفظ«ج م ع»؛زیرا قطعاً آن لفظ بر دو تا-بدون هیچ اختلافی-اطلاق می شود». (2)

1- (1) .همان،ص271.
2- (2) .همان،ص159-160،131.

3-آثار شهید ثانی

الف)مسالک الافهام

این کتاب شرح شرایع الاسلام محقق حلی است.شهید ثانی در این کتاب به مبحث عبادات به طور مختصر پرداخته؛ولی بخش های معاملات را مفصل شرح کرده است.مسالک الافهام دو چاپ سنگی دارد؛یکی را دار الهدی و دیگری را مکتبه بصیرتی منتشر کرده که اتفاقاً این دو چاپ در تعداد صفحات با هم فرق دارند و به تازگی نیز در پانزده جلد انتشار یافته است.کتاب مسالک بر خلاف الروضه شهید ثانی،از نثری روان تر برخوردار است.این کتاب چنان که ذکر شد،در شرح شرایع الاسلام از کتاب های عبادات تا آخر حج را به اختصار گذشته است؛ولی کتاب های عقود را به تفصیل شرح کرده است و به همین علت نوه وی سید محمد عاملی مدارک الاحکام را در شرح بخش عبادات شرایع الاسلام نوشته است.

ب)روض الجنان

شرحی است بر ارشاد الأذهان علامه حلی که فقط بخش طهارت و مقداری از صلات را شرح کرده است.کتاب روض الجنان بارها در یک جلد چاپ سنگی شده؛ولی چاپ جدیدی از آن منتشر نشده است.

درباره روض الجنان علما مکرر گفته اند که این اثر ناقص است و چاپ های موجود این مسئله را ثابت می کند؛ولی در جلد دهم مفتاح الکرامه که بخش دیات است از روض الجنان شهید ثانی نقل می کند و شاید مراد حاشیه او بر ارشاد الأذهان باشد.

ح)الروضه البهیه

شهید ثانی این کتاب را در شرح لمعه دمشقیه شهید اول نوشته است.این کتاب بارها به طبع رسیده و چاپ های مختلفی از آن موجود است.

-چاپ سنگی از آن در یک جلد موجود است که شاید اولین چاپ آن باشد؛

-چاپ سنگی دیگری از آن شده است که چند تن از علما بر آن حواشی زده اند.این چاپ در دو جلد است؛

-چاپ دیگری از آن را دار التقریب در مصر با حواشی سلطان العلماء صورت داده است که همین چاپ از سوی انتشارات دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم،مکرراً تجدید شده است؛

-آقای کلانتر نیز این کتاب را تصحیح کرده و بر آن حواشی نوشته و آن را در ده جلد به چاپ رسانده است.این چاپ مطلوب طلاب است و حواشی مصحح راهگشاست؛اگر چه اشتباهاتی به آن راه یافته است.

علما بر شرح لمعه نیز حواشی مختلفی نوشته اند که معروف ترین آنها حواشی آقا جمال خوانساری بر روضه است که در یک جلد با چاپ سنگی بارها به چاپ رسیده است.این حاشیه در شرح کتاب طهارت و صلات مفصل است،ولی در شرح کتاب های دیگر بسیار مختصر است.

حاشیه دیگر از ابراهیم بن حسین مرعشی خلیفه سلطان است که حاشیه او معروف به«حاشیه سلطان»شده است.حاشیه او به همراه حواشی دیگر در مصر چاپ سنگی شده است.این حاشیه بیشتر جنبه اعتراض به شهید ثانی دارد؛از این رو،علما درصدد جواب از اشکالات او بر آمده اند؛مانند آقا جمال خوانساری در حاشیه خود مکرر به مناقشه با او پرداخته و همین طور علی بن محمد عاملی حاشیه ای دارد به نام الرد علی اعتراضات خلیفه سلطان علی الروضه که در آن به مناقشه با او پرداخته است.

حواشی دیگری که بر روضه نوشته شده است،از این قرارند:

-شرح احمد بن محمد تونی که از علمای قرن یازدهم است؛

-شرح محمد بن قاسم اصفهانی دیلماج که از علمای قرن یازدهم است؛

-شرح ابراهیم بن حسین مرعشی خلیفه سلطان(1098 ه.ق)که شرح آن گذشت؛

-التعلیقه الانیفه یا منهاج النجاح از محمد بن علی بن احمد قراچه داغی(1310 ق).

این حواشی پنج گانه در حاشیه روضه چاپ ایران به طبع رسیده است؛البته چاپ اول کتاب روضه که در یک جلد است،نیز حاشیه هایی دارد.به تازگی شرحی بر روضه در ده جلد نوشته اند که اتفاقاً اصل روضه نیز همراه آن چاپ رسیده است.

فاضل هندی صاحب کشف اللثام نیز شرحی بر الروضه البهیه به نام المنهاج السویه دارد که صاحب جواهر از آن به نام شرح روضه یاد می کند.

د)تعلیقه بر ارشاد الأذهان علامه حلی

این تعلیقه به تازگی در حاشیه غایه المراد شهید اول با تصحیح رضا مختاری به چاپ رسیده است.این اثر جنبه فتوایی دارد؛و از جمله تمهید القواعد و حاشیه شرایع است که تمهید القواعد نیز چاپ شده است.

شهید در عبارات روضه به عبارات محقق کرکی در جامع المقاصد توجه بسیار دارد و در پاره ای از موارد عین عبارت کرکی را آورده است.

ه)رسائل شهید ثانی

شهید ثانی رساله های مختلفی در فقه دارد که در یک مجموعه و در یک جلد به چاپ رسیده است.این رساله ها عبارت اند از:

-رساله فی میراث الزوجین؛

-رساله فی الحیوه؛

-رساله فی طلاق الحائض و الغائب؛

-رساله نتائج الافکار فی حکم المقیم فی الأسفار؛

-رساله فی وجوب صلاه الجمعه؛

-رساله فی حکم اذا تیقن الطهاره و النجاسه و شک فی السابق منهما؛

-رساله فی ما اذا احدث الجنب فی ابقاء غسل الجنابه؛

-رساله فی انفعال ماء البئر.

علامه اردبیلی در مجمع الفوائد در مبحث حبوه کتاب ارث مناقشاتی با شهید در این رساله دارد و همین طور قول شهید ثانی به وجوب نماز جمعه در این رساله بسیار مورد مناقشه علما است.

محقق اردبیلی و دلیل مداری

اشاره

(1)

در پایان این دوره شاهد درخشش فقیه فرزانه ای در حوزه نجف هستیم که با نوآوری های خود در تحول فقه و اصول شیعه نقش مهمی را ایفا کرده است.در این قسمت با افکار بلند و ویژگی های روش اجتهادی و مبانی اصولی-فقهی این فقیه فرزانه آشنا خواهیم شد.

1- (1) .احمد بن محمد الاردبیلی معروف به محقق اردبیلی و مقدس اردبیلی،از تولدش چیزی گفته نشده؛اما وفاتش سنه 993 قمری بوده.ایشان مشهور به مقدس اردبیلی و محقق اردبیلی است که در مراتب علم،فضل،عبادت،زهد،کرامت،وثاقت،ورع و جلالت به درجه ای است که قابل توصیف نیست و در تقدّس و زهد و تقوا به مرتبه ای است که به او مَثَل زده می شود.مقدس اردبیلی،در ورع،تقوا،زهد و فضل به مراتب عالی آن نایل شده و کلمات را یارای توصیف ایشان نیست.وی متکلم و فقیه عظیم الشأن،رفیع القدر و جلیل المنزله و با تقواترین و عابدترینِ اهل عصر خود بوده است.مقدس اردبیلی مورد تکریم و احترام خاص پادشاهان

عصر خویش بود.او در رفع نیازهای مردم تلاشی وافر داشت.(میرزا محمد علی مدرس،ریحانه الادب،ج5،ص367).

1-ویژگی های روش اجتهادی محقق اردبیلی

الف)پرهیز از بحث های بی فایده

بارها تصریح کرده مباحثی که چندان سود علمی و عملی ندارند و خارج از مورد ابتلاء هستند شایسته است مطرح نشوند،زیرا طرح این گونه مباحث موجب تباهی عمر است؛ازاین رو،از طرح مباحث لفظی،تعریف ها پرهیز کرده یا مباحثی که مربوط به معصوم است را بی فایده می داند و می فرماید زمان حضور خود امام عالم به احکام است و در صلاحیت ما نیست که برای امام تکلیف تعیین کنیم:«قو امرنا الی ان الامر المتعلق بالامام علیه السلام لاینبغی لنا ان نتکلم فیه فان الامر الیه».

بعد فرموده علما به تبعیت از عامه که امام را جایزالخطا می دانند این مباحث را مطرح کرده اند. (1)

ب)پرهیز از خلط مسائل عرفی فقهی با مباحث عقلی فلسفی

در مبحث اجتماع امر و نهی،نوشته:نماز در مکان غصبی باطل است؟

[کذا وضو در مکان غصبی]چرا؟

در مورد وجه بطلان نوشته است:

والمفهوم عرفا و لغه فی مثل هذا الکلام عدم الرضا بالوضوء فی المکان الغصبی و بطلانه فیه...کما هو الظاهر انه المعتبر فی خطاب الشارع لا الامور الدقیقه التی لایدرکها الا الخراق مع اعمال الخرق التام و التفکر العمیق. (2)

ذیلش اشاره به شیخ بهایی دارد که گفته اجتماع جایز است؛چون هر یک از وجوب و حرمت به طبیعت نماز و غصب تعلق گرفته و طبیعت مغایر با افراد است(اجتماع امر و نهی در امر جزئی صورت نگرفته).

1- (1) .مجمع،ج7،ص421.
2- (2) .مجمع الفائده،ج2،ص112.

ج)دلیل مداری

محقق اردبیلی در هر مسئله ای پایبند دلیل است.وی نوشته است:«لانه لابد من دلیل،و قد لایکون ما اعتقدوه دلیلا،دلیلا عند المفتی». (1)

اگر مطلبی دلیل نداشت نمی پذیرفت؛هر چند مشهور فقها بر آن فتوا داده باشند.و بعضی همین را نقطه ضعف اردبیلی محسوب داشته اند.وحید بهبهانی نوشته است:«فانه فی غالب المواضع یناقش و یقول کذلک[که بر فتوا و رأی مشهور دلیلی نیافتم]فلو صح مناقشاته لم یبق للشرع و الفقه اثر اصلا». (2)

د)ادب علمی

محقق اردبیلی در عین برخورداری از شجاعت علمی و آزادی فکر در مخالفت با فتوای مشهور هیچ گاه در اظهار نظرها و نقدها به بزرگان تندی نکرده است؛بلکه غالباً تواضع می کند و با تجلیل از بزرگان یاد می کند.به هنگام نام علامه می نویسد:«تفضل الله علینا ببرکاته رشحه من بحر علوم افاضه علیه». (3)

یا نسبت به شیخ طوسی نوشته است:«ذکره رئیس المجتهدین و المحدثین محی الدین فی مثل المصباح و التهذیب الذین علیها مدار الدین». (4)

سعی می کند کلام بزرگان را خوب بفهمد و تا آن جا که امکان دارد توجیه کند:«ینبغی مماشاه العلماء المتقدمین مع التفکر التام فی کلامهم و التأویل النتصرف مهما امکن و الانطباق علی قوانین الشرع الشریف». (5)

1- (1) .همان،ج 2،ص296.
2- (2) .حاشیه بر متاجر مجمع الفایده،ص263.
3- (3) .مجمع الفایده و البرهان،ج2،ص370.
4- (4) .همان،ج 2،ص292.
5- (5) .مجمع الفایده و البرهان،ج3،ص381.

خیلی جاها شکسته نفسی دارد:«لما یظهر من الاخبار علی فهمی اللهم لاتؤاخذنی بفهمی و الجمله هذا الذی فهمته،اللهم لاتؤاخذنی بما فهمته، (1)اللهم لاتؤاخذنی بما فهمته (2)هذا ما فهمته فانا معذور، (3)هذا ما وصل الیه نظری القاصر». (4)

ه)توجه به نقش دو عنصر زمان و مکان در اجتهاد

در باب نماز مسافر می نویسد:«لایمکن القول بکلیه شیئ بل مختلف الاحکام باعتبار الخصوصیات و الاحوال و الازمان و الامکنه و الاشخاص و هو ظاهر و باستخراج هذه الاختلافات و الانطباق علی الجزئیات انما خوذه من الشرع الشریف،امتیاز اهل العلم و الفقه شکر الله سعیهم و رفع درجاتهم» (5)

و)توجه به موضوع شناسی

به مقاله محقق اردبیلی و موضوع شناسی در مجله فقه از همین نویسنده مراجعه شود.

2-مبانی فقهی و اصولی محقق اردبیلی

الف)اجماع و شهرت

-مخالفت یک فقیه را مخل اجماع می داند؛مثلاً مخالفت محقق در معتبر را دلیل رد اجماع گرفته. (6)

1- (1) .همان،ج 7،ص546.
2- (2) .همان،ص546.
3- (3) .همان،ص547.
4- (4) .همان،ج 4،ص206.
5- (5) .همان،ج3،ص436.
6- (6) .مجمع الفایده،ج12،ص180.

-در صورت اثبات اجماع دخولی مخالفت با آن را جایز نمی شمارد. (1)

-در مواردی نام اجماع را پیش از دیگر دلیل ها می آورد؛مثلا در مبحث مستحب بودن وضو برای نماز و طواف می نویسد:«گویا دلیل آن اجماع،آیه و روایات است؛اما به شهرت اهمیت نمی دهد». (2)

حتی عمل مشهور را جابر ضعف سند نمی شمارد. (3)

-اجماع منقول را حجت می داند. (4)

ب)حجت بودن خبر واحد

به محقق اردبیلی نسبت داده اند که فقط خبر صحیح اعلائی را حجت می داند(دو نفر عادل به عدالت راوی شهادت بدهند).از مجمع الفایده خلاف مدعای فوق استفاده می شود.حتی به بعضی مرسلات هم عمل کرده؛بله! در استناد به اخبار درباره صدور،جهت صدور ظهور،اخبار معارض و...کمال دقت را به کار بسته است.حتی خبر واحد وارد از طریق اهل سنت را نیز حجت می داند:«فلا ینبغی الاعراض عن الاخبار النبویه التی رواها العامه؛ فانها لیست الا مثل ما ذکرناه». (5)

ج)حجیت ظاهر قرآن

ظاهر قرآن حجت است و ظاهر قرآن را نمی توان با خبر واحد تخیص زد؛ (6)

1- (1) .همان،ج 12،ص12.
2- (2) .همان،ج 1،ص66.
3- (3) .همان،ج 1،ص 89-(البته در جلد اول،صفحه 272 عمل مشهور را جابر شمرده).
4- (4) .همان،ج 4،ص273.
5- (5) .همان،ج 8،ص75.
6- (6) .همان،ج 5،ص314.

ولی در مبحث زکات فطره نوشته است که«عموم قرآن را می توان به روایات تخصیص زد». (1)

د)معذور دانستن جاهل

درباره عمل جاهل در صورتی که عمل مطابق با واقع درآید،مشهور می گویند عمل باطل است؛ولی محقق معتقد است عمل صحیح است.

عمل جاهل در صورتی که مخالف با واقع باشد،مشهور می گویند هم بر ترک واقع عقاب می شود و هم بر یاد نگرفتن حکم؛ولی محقق می گوید که فقط بر یاد نگرفتن مجازات می شود: (2)«فلا تبطل صلاه المضطر و لا الناسی بل و لا الجاهل لعدم النهی حین الفعل (3).فلعل حکمهم هذا یشعر بما اشرنا الیه من عدم اشتراط ذلک کله و ان الفعل الموافق لنفس الامر یکفی للصحه (4)».

شاید این فتوای فقها به صحیح بودن نمازهای سابق شخصی که تازه شیعه شده اشعار دارد به آن چه اشاره کردیم که آگاهی به احکام و شرایط واجب نیست و معیار آن است که عمل مطابق با واقع باشد.

ه)عدم لزوم اجتناب از اطراف شبهه محصوره

صاحب جواهر نوشته:«انا لم نسمع احدا تأمل فی هذه القاعده من اصحابنا».مرادش قاعده احتیاط و لزوم اجتناب از اطراف شبهه است.بعد اضافه کرده:«الی

1- (1) .همان،ج 4،ص239.
2- (2) .مجمع الفایده،ج2،ص53،54،55 و 110.
3- (3) .مجمع الفایده،ج2،ص110.
4- (4) .همان،ج 3،ص 212.

ان ظهر مولانا المقدس الاردبیلی اظهر الشک کما هی عادته فی کثیر المقامات و تبعه بعض المتأخرین» (1)

و)دیدگاه های نو در مبحث طهارت

در حکم مشهور به نجس بودن بعضی چیزها تردید می کند.

نجاست خمر: و بالجمله لا دلاله فیها(فی الآیه)علی نجاسه الخمر؛ (2)آن چه مسلم و قطعی است حرام بودن شرب خمر است؛اما نجس بودن آن ثابت نیست.

نجاست اهل کتاب: «و بالجمله لو لم یتحقق الاجماع؛فالحکم بنجاسه جمیع الکتابیین و المرتدین و الخوارج و الغلاه و النواصب لایخلو من اشکال (3)».

حیوانی که پاکی و نجسی آن روشن نیست: مشهور بر اساس اصل عدم تزکیه حکم به نجاست کرده اند:«و اظن علی ما فهمت من الادله عدم نجاسه الجلود و اللحوم من ذی النفس الا مع العلم الشرعی بأنها میته و لو بکونها فی ید الکفار...و کذا جمیع ما یشتبه بالنجاسه حتی الدما و البول و الروث المشتبهات...و ان سلم ان الاصل فی الحیوان التحریم لان ذلک فی تحریم اللحم فقط و النجاسه یحتاج الی العلم کما فهمت». (4)

خرید و فروش نجاسات: «و ینبغی عدم الاشکال فی جواز البیع و الشراء و القنیه فیما له نفع مقصود محلل لعدم المنع منه عقلا و شرعا و لهذا تری ان عذره الانسان تحفظ بل تباع و ینتفع بها فی الزراعات». (5)

1- (1) .جواهر الکلام،ج1،ص298.
2- (2) .مجمع الفایده،ج1،ص312.
3- (3) .همان،ج 1،ص322.
4- (4) .همان،ج 1،ص322.
5- (5) .همان،ج 8،ص39.

پاک کردن جای ادرار: در پاک کردن جای ادرار،تنها آب به کار می رود؛اما در پاک کردن نشیمنگاه هم آب،هم سنگ و هم پارچه.مشهور فقها بر این باورند که در صورت تجاوز نکردن مدفوع از جای خروج می توان از سنگ و مانند آن استفاده کرد؛ولی محقق اردبیلی معتقد است که روایات کافی بودن سنگ قید تجاوز ندارد و به گونه مطلق آورده شده اند؛بلکه ظاهر اخبار عموم را در بر می گیرد. (1)

ز)قبله

جهت را قبله می داند و دقت های هیوی برای به دست آوردن قبله را لازم نمی داند:«و بالجمله انا اجد امر القبله اسهل ما یکون کما یدل علیه،ظاهر القران و السنه الشریفه و الشریعه السهله السمحه». (2)

صاحب جواهر از این دیدگاه سخت بر آشفته و به تفصیل به رد آن پرداخته است. (3)

ح)بر خلاف مشهور فقها برای اصابه بدن انسان به خط قرآن وضو را شرطنمی داند. (4)

ط)در عقود رعایت شرایطی که برای الفاظ عقود گفته اند لازم نمی داند؛ به هر وسیله که قصد ابراز شود کافی است؛ازاین رو معاطات را بیع قطعی می شمارد. (5)

ی)در حال قضای حاجت،رو به قبله یا پشت به قبله بودن را حرام نمی شمارد. (6)

1- (1) .مجمع الفایده،ج1،ص90.
2- (2) .همان،ج 2،ص59.
3- (3) .جواهر الکلام،ج7،ص342.
4- (4) .همان،ج 2،ص66.
5- (5) .همان،ج 8،ص139 و 141.
6- (6) .همان،ج1،ص88 و 89.

ک)در خرید و فروش خردسالان رشد فکری و عقلی را کافی می داند و بلوغ را شرط نمی داند.

ل)تیمم در صورت فقدان آب مشهور می گویند تا آخر وقت صبر کند.ایشان نوشته است:«آن چیزی که من از دلیل ها می فهمم،جایز بودن تیمم در آغاز وقت است». (1)

م)بلند و آهسته خواندن حمد و سوره در نماز را مستحب می داند؛نه واجب. (2)

ن)حرمت استخاره؛ذیل آیه «وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلامِ» نوشته از آیه،حرام بودن استخاره مشهور که بیشتر علما به جایز بودن آن و بلکه به مستحب بودن آن فتوا داده اند فهمیده می شود. (3)

س)امر به شیئی را مستلزم نهی از ضد خاص می داند. (4)

نکته ها و پیام ها

تنقیح قواعد و اصول بنیادی شیعه و هویت مستقل بخشیدن به فقه و اصول شیعه و توجه ویژه به تدوین قواعد فقهی؛

توجه به مباحث فقه حکومتی،تبیین ابعاد ولایت فقیه و توجه به مباحثی از قبیل خراج،مقاسمه و نماز جمعه.

توجه به تدوین آیات الاحکام و تألیف آثاری در این موضوع؛

توجه فقیهان به نیازهای زمان و تأثیر تحولات اجتماعی در گسترش فقه و اصول و رویکردهای این دو دانش کارآمد؛

1- (1) .همان،ج،ص223.
2- (2) .زبده البیان؛ص82.
3- (3) .همان،ج،ص626.
4- (4) .همان،ج 1،ص325.

5.تسلط فقیهان بر آراء فقهی فقهای مذاهب دیگر و توجه به فقه مقارن؛

6.توجه به اسناد روایات و تقسیم بندی جدید نسبت به اسناد روایات و تدوین کتاب های رجالی تازه؛

7.مدرسه های فعال این دوره:حله که خاستگاه مردان بزرگی،چون ابن ادریس حلی،ابن نمای حلی،محقق حلی،ابن طاووس حلی،ابن سعید حلی،ابن داود حلی،علامه حلی،فخر المحققین حلی،فاضل مقداد حلی و ابن فهد حلی بود با آن که حمله مغول آفت بزرگی برای محیطهای علمی بود،حوزه حله از شر آنان در امان ماند؛چون به گفته برخی محققان،گروهی از اهل حله برای گرفتن امان نزد هلاکو،فرمانده لشکریان مغل رفتند و هلاکو پس از آن که به راست گویی آنان اطمینان یافت،اهل این شهر را امان داد؛از این رو،در ظل این امان،جلسات بحث و تدریس کلام و فقه دایر شد. (1)

صاحب اعیان الشیعه در ذیل شرح حال علامه حلی از ریاض العلما نقل می کند که در شهر حله در عصر علامه،یا غیر علامه چهارصد مجتهد و به قولی چهل مجتهد در عصر واحد بودند و سپس صاحب اعیان الشیعه می افزاید:وجود چهارصد مجتهد،مبالغه است؛مگر آن که مراد از عصر واحد،قرن واحد باشد.به هر صورت،از این سخن می توان وجود دانشمندان بسیار در حوزه پر رونق حله را حدس زد.پیش تر به تدبیر و درایت علامه در شیعه شدن سلطان محمد خدابنده اشاره شد که این خود می تواند عامل مؤثر در رونق حوزه حله در زمان علامه باشد.

«جبل عامل»که ریشه گرفتن تشیع در آن جا به برکت دوران حضور ابوذر

1- (1) .گرجی،ابوالقاسم،تاریخ فقه و فقهاء،ص221.

غفاری صحابی رسول خدا بود که در طول قرون تداوم یافت.شهید اول در جزین حوزه ای تشکیل داد؛سپس در بعلبک و کرک و جُبَع حوزه های شیعی تأسیس شد.این حوزه ها تا زمانی که عثمانیان بر شام تاختند(حدود 930ق)فعال بود.در آن زمان بار دیگر فشار بر شیعه افزون شد.در زمان شهید ثانی(سال 965ق)فعال بود.در آن زمان بار دیگر فشار بر شیعه افزون شد.در زمان شهید ثانی(سال 965ق)فشارها به اوج رسید و پس از آن کم کم علمای جبل عامل به ایران هجرت کردند. (1)

ص:349

1- (1) .مقدمه موسوعه طبقات الفقهاء،القسم الثانی،ص383.

ص:350

7-دوره استیلای اخباریان

اشاره

هدف های آموزشی این فصل عبارتند از:

1.آشنایی با پیدایش تفکر اخباری گری در حوزه های شیعه؛

2.تضعیف علم اصول و توجه فوق العاده به احادیث اهل بیت علیهم السلام؛

3.آشنایی با تدوین کتاب های فقهی بر مبنای احادیث اهل بیت علیهم السلام؛

4.تدوین جوامع ثانوی مهم روایی شیعه؛

5.بررسی تجدیدنظر مجتهدان در مباحث فقه و اصول در واکنش به اشکالات اخباریان؛

6.معرفی تفاسیر روایی شیعه در این دوره.

اندیشه(مکتب)اخباری گری از زمان ملا امین استرآبادی شکل گرفت.اصطلاح اخباری در برابر اصولی قبل از ملا امین در کلام شهرستانی در کتاب الملل و النحل آمده است. (1)

هم چنین علامه حلی این تقسیم را به کار برده و شیخ طوسی و سید مرتضی را در زمره اصولیان به حساب آورده است. (2)

در کلام قدما مانند شیخ مفید تعبیر«المتعلقین بالأخبار»، (3)اصحاب الحدیث (4)و

1- (1) .الملل و النحل،ج1،ص165.
2- (2) .النهایه،ص200.
3- (3) .تصحیح الاعتقاد،ص38.
4- (4) .مصادر الاستنباط ص52.

المتمسکین بالاخبار (1)آمده است.شیخ مفید فرمود:«لکن اصحابنا المتعلقین بالاخبار،اصحاب سلاقه و بعد ذهن و قله فطنه،یمرون علی وجوههم فیما سمعوه من الاحادیث و لاینظرون فی سترها و لایفرقون بین حقها و باطنها و لایفهمون ما یدخل علیهم فی اثباتها و لایحصلون معانی ما یطلقون منها». (2)

بنیان گذار اخباری گری

بی شک امین استرآبادی بنیانگذار فرقه اخباری گری است.صاحب حدائق در معرفی امین استرآبادی نوشته است:«اخباری سرسختی بود،اول کسی بود که باب طعن بر مجتهدان را گشود و فرقه ناجیه را به دو دسته اخباری و مجتهد تقسیم کرد». (3)

امین استرآبادی با تألیف کتاب الفوائد المدنیه چارچوب نظری مکتب اخباری گری را طراحی کرد و این مکتب دو قرن بر حوزه های شیعه استیلا پیدا کرد.

علل پیدایش اخباری گری

1-شهرت طلبی

مرحوم شیخ علی زین الدین متوفی 1104 قمری در کتاب السهام المارقه انگیزه ملا امین استرآبادی در طرح مکتب اخباری گری را روحیه«شهرت طلبی»او معرفی کرده.

2-تأثیر فلسفه حسی و تجربه گرایی غرب

شهید مطهری در کتاب ده گفتار این عقیده را به مرحوم بروجردی نسبت

1- (1) .الغیبه ص2و 3(شیخ طوسی).
2- (2) .تصحیح الاعتقاد،ص311.
3- (3) .لؤلؤ البحرین،شرح حال امین استرآبادی.

داده است:«پیدایش این فکر در میان اخباریین اثر موج فلسفه حسی بود که در اروپا پیدا شد». (1)

اشتراک این دو عبارت است از باطل شناختن همه احکام عقلی غیر مستند به حس.برخی نویسندگان معتقدند بین این دو اندیشه فاصله بسیار است؛ از جمله حس گرایی منکر امور ماورائی هستند صرف مشابهت این دو دلیلی بر تأثیر پذیری اخباری گری از حس گرایی نیست.

3-شرایط و مقتضیات زمان

اخباری ها گمان می کردند راهی که مجتهدین می روند گرایش به مکتب اهل سنت است.سید نعمت الله جزائری نوشته است:«ان اکثر اصحابنا قد تبعوا جماعه من المخالفین من اهل الرأی و القیاس».

امین استرآبادی درباره علامه نوشته است:«هو اول من غفل عن طریقه اصحاب الائمه و اعتمد علی فن الکلام و علی اصول الفقه المبنیین علی الافکار العقلیه المتداوله بین العامه فیما اعلم».

4.از زمان ائمه علیهم السلام میان اصحاب دو جریان وجود داشت.گروهی تنها به اخبار اعتماد می کردند و از دلیل عقل رویگردان بودند و گروهی عقل و نقل را در کنار هم ارزش می گذاشتند.جریان اهل حدیث الهام بخش برای امین استرآبادی بودند؛از این رو راهش را ادامه دهنده راه سلفیه می داند؛اما منهج اخباریان با محدثان قدیم تفاوت جوهری دارد.بزرگ کردن نقاط ضعف اصولیان و نشان دادن نفوذ برخی اصطلاحات اهل سنت در اصول فقه از اموری

1- (1) .ده گفتار،ص75.

بود که امین استرآبادی بر روی آنها انگشت گذاشت و موجب ترویج و سلطه اخباریان شد.

شهید صدر در این باره چنین نوشته است:

موضع گیری اخباریان به انگیزه های مختلفی بود:

1.اخباریان تصور می کردند که توجه به قواعد استنباط،اصول به معنای دوری از نصوص شرعی و روایات اهل بیت علیهم السلام است.در صورتی که هیچ یک از اصولیان معتقد نبودند که در کار استنباط علم اصول جای روایات را می گیرد؛علم اصول یا در زمان فقد روایات است یا برای فهم روایات.

2.تقدم اهل سنت در گسترش مباحث اصولی سبب شده بود که اخباریان گمان کنند اصول مولود افکار و اندیشه های سنیان است.

3.ابن جنید که زمانی در رأس مجتهدان بود در اخذ به قیاس،موافق اهل سنت بود و این مزید بر بدبینی اخباریان به دانش اصول می شد.

4.راهیابی برخی اصطلاحات اصولی اهل سنت در میان فقیهان شیعه مانند اصطلاح اجتهاد از عوامل بدبینی اخباریان به اصول بود.

5.نقش مهم دلیل عقلی در دانش اصول[با توجه به اینکه اخباریان دلیل عقل را قبول نداشتند]یکی دیگر از عوامل بدبینی اخباریان به اصول بود.

6.مستحدث بودن اصول و این که در زمان اصحاب ائمه نشانی از به کارگیری قواعد اصولی مشاهده نمی شود،را می توان یکی دیگر از عوامل بدبینی اخباریان به اصول شمرد.

تفاوت های اصولیان و اخباریان

اشاره

شیخ عبدالله سماهیجی در کتاب منیه الممارسین حدود چهل فرق،میرزا محمد اخباری در الطهر الفاصل 59 فرق،سیدمحمد دزفولی در فاروق الحق 86 فرق،کاشف الغطاء در الحق المبین هشتاد فرق،محقق خوانساری در«روضات

الجنات»29 فرق،شیخ حر عاملی در الفوائد الطوسیه بیست فرق ذکر کرده اند.تفاوت مهم اصولیان و اخباریان را در شش محور ذیل می توان خلاصه کرد:

1-اجتهاد و تقلید

اخباری ها منکر اجتهاد و تقلید هستند و می گویند همه مردم مقلد معصومان هستند و باید به روایات مراجعه کنند و اگر جایی شبهه باقی ماند باید توقف و احتیاط کنند.اصولیان می گویند مراجعه به روایات و فهم احکام دین از آنها،کار تخصصی است.اخباریان اجتهاد را بدعت و حرام می دانند و اصولیان اجتهاد را همان تفریع فروع می دانند که ائمه بدان دستور داده اند و این کار واجب عینی یا کفایی است.

2-دانش اصول

اخباریان می گویند دانش اصول پس از ائمه و به تقلید و اقتباس از اهل سنت ساخته شده است.اصولیان می گویند برخی قواعد اصولی از روایات اهل بیت گرفته شده و برخی از دلائل عقلی بدیهی.و قیاس زمان غیبت به عصر حضور نیز قیاس مع الفارق است.

3-حجیت ظاهر قرآن

اخباریان ظاهر قرآن را حجت نمی دانند و معتقدند فهم قرآن مختص به اهل آن(اهل بیت)است.و دیگران باید قرآن را از طریق روایات اهل بیت علیهم السلام بیاموزند و مراجعه مستقیم به قرآن صحیح نیست؛ولی اصولیان ظاهر قرآن را حجت می دانند و ادله اخباریان را رد کرده اند.

4-علم رجال

اخباریان همه روایات کتب اربعه را مقطوع الصدور و بی نیاز از بررسی های سندی می دانند؛در نتیجه علم رجال را مفید نمی دانند و تقسیم اخبار به چهار قسم را باطل می دانند؛اما اصولیان همه روایات را محتاج بررسی سندی می دانند؛حتی روایات کتب اربعه.

5-اجماع

اخباریان به اجماع در جایگاه یکی از منابع فقه اعتقادی ندارند؛اما اصولیان از اجماع معنای صحیحی قصد می کنند که به سنت بر می گردد.

6-عقل

اخباریان دلیل عقل را منکرند.استرآبادی ادراکات عقلی را به دو دسته تقسیم کرده:ادراکات قریب به حس مانند حساب و هندسه و این قسم را قابل اعتماد می داند؛ادراکات بعید از حس؛مانند حکمت،کلام و اصول فقه و این دسته از ادراکات عقلی را قابل اعتماد نمی داند؛در حسن قبح عقلی هم مانند اشاعره معتقدند که حسن و قبح عقلی نداریم و این امور را از بیان شارع می فهمیم؛اما اصولیان دلیل عقلی قطعی را حجت می دانند و معتقد به حسن و قبح عقلی هستند.در اصول عملیه اصولیان به برائت عمل می کنند؛ولی اخباریان احتیاط می کنند.

اخباریان تندرو و میانه رو

اشاره

اخباریان به دو دسته تقسیم می شود:تندرو و میانه رو.

1-اخباریان تندرو

استرآبادی و شیخ عبدالله بن صالح بحرانی سماهیجی(م 1135)صاحب

کتاب منیه الممارسین از این دسته اند.شیخ یوسف بحرانی نوشته:«او به مجتهدان بسیار ناسزا می گفت.او ابتدا در بحرین بود.بعد از استیلای خوارج بر بحرین از آن جا گریخت و به بهبهان-که مرکز اخباری گری بود-آمد و آنجا وفات کرد».

محمدبن عبدالنبی نیشابوری معروف به میرزا محمد اخباری مقتول در 1232 به قدری به مجتهدان ناسزا می گفت که مردم سرش ریختند و او را کشتند.

مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء کتاب کشف الغطاء عن معایب میرزا محمد عدو العلما را علیه او نوشت.در اعیان الشیعه آمده که کاشف الغطا خطاب به محمد اخباری گفت:«تو به پنج صفت شناخته شده ای که بدترین صفات است:اول نقصان عقل،دوم نقصان دین،سوم عدم وفا،چهارم عدم حیا،و پنجم حسد بی نهایت».

یکی از تألیفات محمد اخباری در اصول،قبسه العجول است.میرزای قمی در رد این کتاب،عین العین را نوشت.محمد اخباری در پاسخ میرزا انسان العین فی رد کتاب العین را نوشت.در فقه کتاب التحفه را نوشته است که یک دوره فقه از کتاب طهارت تا دیات است.

2-اخباریان میانه رو

اشاره

گروهی مسلک متوسط میان اخباری و اصولی داشتند:

الف)محمدتقی مجلسی دو شرح بر کتاب من لایحضره الفقیه دارد به نام های روضه المتقین(عربی)و لوامع صاحبقرانی(فارسی).در مقدمه لوامع پس از بیان صواب بودن طریقه کلامیین نوشته«مجملا طریق این ضعیف اوسطی است ما بین افراط و تفریط»؛

ب)شیخ حسین بن شهاب الدین کرکی(م 1076)صاحب کتاب هدایه الابرار الی طریقه الائمه الأطهار؛

ج)ملامحسن فیض کاشانی که در رساله سفینه النجاه بر مجتهدان تاخته است؛

د)محمد بن حسن حر عاملی در الفوائد الطوسی از افکار اخباری ها دفاع کرده است؛

ه)محمد باقر مجلسی؛

و)سید نعمت الله جزائری.

شیخ یوسف بحرانی الگوی اعتدال

اشاره

صاحب حدائق در مقدمه دوازدهم کتاب الحدائق الناضره اصلی ترین اختلاف دیدگاه های مجتهدین و اخباریین را مطرح کرده است و سپس درباره میزان وابستگی خود به روش اخباری گری نوشته است:

و قد کنت فی أول الأمر ممن ینتصر لمذهب الأخباریین،و قد أکثرت البحث فیه مع بعض المجتهدین من مشائخنا المعاصرین،و أودعت کتابی الموسوم بالمسائل الشیرازیه مقاله مبسوطه مشتمله علی جمله من الأبحاث الشافیه و الأخبار الکافیه تدل علی ذلک و تؤید ما هنالک؛إلا أن الذی ظهر لی،بعد إعطاء التأمل حقه فی المقام و إمعان النظر فی کلام علمائنا الأعلام،هو إغماض النظر عن هذا الباب و إرخاء الستر دونه و الحجاب،و إن کان قد فتحه أقوام و أوسعوا فیه دائره النقض و الإبرام.

شیوه استنباط صاحب حدائق

در شیوه استنباط صاحب حدائق نکات ذیل قابل توجه است:

الف)آگاهی های رجالی مرحوم صاحب حدائق بسیار قوی و گسترده بود و در موارد مناسب از آنها بهره می جست.با اصطلاحات علم درایه به خوبی آشنا بود و ماهرانه و با دقت آنها را به کار می برد؛با این همه به این واژه های علمی و

فنی اعتقادی نداشت.گویا راز به کار بردن این اصطلاحات،حتی بیش از خود اصولیان،با این که آنها را قبول هم نداشت،این بود که مخالفانِ شیوه خود را به آن چه خودشان می پسندند ملزم کرده و پاسخ گوید.این عبارت و مطالبی که به دنبال آن گفته است،نشانگرِ خوبی برای دیدگاه اوست:«هذا الاصطلاح،الذی هو الی الفساد أقرب منه إلی الصلاح». (1)

2.به روایات کتاب هایی که نویسندگان آنها معتبر باشند،اعتماد می کند؛هر چند روایات مرسل و بی سند باشد؛مانند مرسل های فقیه و تفسیر عیاشی؛برای نمونه:«سیما ما اشتمل علیه ذیل روایه العیاشی من قوله...». (2)

به روایات ضعیف و کتاب هایی که وضع نویسندگان آنها معلوم نیست،اعتماد نمی کند و از آنها نقل نمی کند؛از این روی،روایات جعفریات،اشعثیات،دعائم الاسلام،عوالی اللئالی،و مانند آنها را که در مستدرک الوسائل گردآوری شده،به قلم نمی آورد.

«إنما جعلنا هذا الخبر،مع صراحته فی المدعی،من المؤیدات،لعدم الوقوف علی سنده من کتب اصولنا،و إنما وقفت علیه فی عوالی اللئالی». (3)

«مع ما عرفت آنفا من عدم صلوح أخبار هذا الکتاب(دعائم الاسلام)لتأسیس الأحکام و إن صلحت للتأیید». (4)

خلاصه این که تنها از مصادر و مدارک کتاب وسائل الشیعه حدیث نقل می کند؛مگر آن که حدیثی از دید شیخ حر عاملی دور مانده باشد.

1- (1) .همان،ج 7،77.
2- (2) .همان،ج 6،197.
3- (3) .همان،ج 1،150.
4- (4) .همان،ج10،351.

با این همه،او از کتاب فقه الرضا بسیار نقل می کند؛چرا که آن را به دلیل استناد به امام رضا علیه السلام،معتبر می داند؛از این روی با اطمنیان،مطالب آن را به امام علیه السلام نسبت می دهد:«أقولک وجهه قول الرضا علیه السلام فی کتاب الفقه». (1)

3.مرحوم صاحب حدائق در حمل بر تقیه زیاده روی می کرد،تا جایی که روایت غیرمعارض را هم اگر نمی پسندید حمل بر تقیه می کرد.

استناد او در این کار به روایاتی بود که می گوید:«ما برای حفظ خون شما مطالب مختلف و خلاف واقع را رواج می دهیم؛لئلا یؤخذ برقابکم».و حتی روایات ناسازگار را بی آن که با سخن عامه موافق باشد،حمل بر تقیه می کرد؛به دیگر سخن،سازگاری روایت با عامه را شرط حمل بر تقیه نمی دانست. (2)

در جایی می نویسد:«فصاروا علیهم السلام یخالفون بین الأحکام و إن لم یحضرهم أحد من اولئک الأنام.فتراهم یجیبون فی المسئله الواحده بأجوبه متعدده و إن لم یکن بها قائل من المخالفین». (3)امامان علیهم السلام می کوشیدند تا احکام را مختلف بیان کنند،هر چند هیچ کس از مردم[عامه]نزد آنان نمی بودند؛از این روی یک مسئله را پاسخ های گوناگون می دادند؛هر چند کسی از عامه آن را نگفته باشد.

4.می کوشید تا احکام و بلکه قواعد و اصول لفظی و معنوی را به اخبار و دلیل های نقلی مستند کند.بارها با پافشاری می گفت:«الأحکام الشرعیه توقیفیه متوقفه علی السماع و النقل».

5.در استظهار از روایات و استنباط،بسیار روان و عرفی است و در موارد بسیاری از دیدگاه هایش به آسانی قابل پذیرش است.

1- (1) .همان،ج3،ص 476.
2- (2) .همان،ج19،ص282.
3- (3) .همان،ج1،ص5.

-امرهای قرآن دلالت بر وجوب دارد:«و أوامر القرآن للوجوب بلاخلاف إلا ما یخرج بالدلیل». (1)

-نهی را مطلقاً ظاهر در تحریم می داند:«و النهی حقیقه فی التحریم». (2)

-تسامح در ادله سنن یا نیاز نداشتن به دلیلی معتبر در مستحبات و مکروهات،نزد او نادرست است؛چرا که سنن نیز مانند احکام الزامی،حکم شرعی و نیاز جدی به دلیل معتبر دارد؛و گرنه مورد خطاب آیه «آللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللّهِ تَفْتَرُونَ» خواهد بود.

در شبهه حکمیه تحریمیه،یعنی هر جا که ندانیم حکم شرعی کاری حرمت است یا حکمی دیگر غیر از وجوب،دیدگاه او لازم بودن احتیاط است و برائت را در آن جاری نمی داند. (3)

قضا را تابع ادا نمی داند:«لما بیناه مرارا من أن القضاء قد یجب مع سقوط الأداء؛لأنه فرض مستأنف فیتوقف علی الدلاله الخاصه». (4)

همه روایات کتاب های معتبر ما را صحیح و قابل اعتماد می داند و اصطلاحات مختلف حدیث شناسی را در این زمینه نمی پذیرد:«إن ذلک إنما هو من حیث ثبوت صحه تلک الأخبار عندنا و الوثوق بورودها عن أصحاب العصمه-صلوات الله علیهم-لنا علی بطلان هذا الاصطلاح و صحه أخبارنا وجوه». (5)

1- (1) .همان،ج 8،ص 162.
2- (2) .همان،ج19،ص 279 و280.
3- (3) .همان،ج 1،ص 24.
4- (4) .همان،ج 14،ص 157.
5- (5) .الحدائق الناضره،ج1،ص150.

-نزد او اجماع حجت نیست؛ولی شهرت را می پذیرد.او اجماع محصل را ناممکن دانسته و اجماع منقول را،به ویژه با بودن مخالف،معتبر نمی شمارد.با این همه شهرت فتوایی را بدون ثابت شدن خلاف،حجت می داند؛چرا که اتفاق نظر گروهی از افراد با تقوا و مورد اعتماد بر نسبت دادن چیزی به یک صاحب نظر،گویای درستی آن نسبت است. (1)

درباره اجماع نوشته:«إنْ عدَّ أصحابنا-رضوان الله علیهم-الإجماع مَدرکاً إنما اقتفوا فیه العامّه العمیاءَ...». (2)

گویا این جمله معروف درباره اجماع نیز از اوست:«هم الأصل له و هو الأصل لهم».در جایی دیگر می گوید:«و قد اعترفوا بأن قولهم:الإجماع حجه،إنما هو مشی مع المخالف». (3)

در جایی دیگر با استفاده از روایتی از امام صادق علیه السلام می گوید:«إن أصل الإجماع من مخترعات العامه و بدعهم». (4)

-در مباحث الفاظ،بیشتر یا همه آن چه را که در نوشته ها و گفته های اصولیان رایج است می پذیرد و بسیاری از آنها را به روایاتی که در کتاب ها نیامده اند نیز مستند می کند:

و لا یخفی علی المتتبع أن أحکام المسئله الواحده لاتکاد تجتمع فی خبر واحد،و إنما توخذ من مجموع أخبارها بضم بعضها الی بعض،و حمل مطلقها علی مقیدها،و مجملها علی مفصلها،و عامها علی خاصها و نحو ذلک. (5)

1- (1) .همان ج،1ص36.
2- (2) .همان ج9،ص362.
3- (3) .همان ج9،ص368.
4- (4) .همان ج1،ص39.
5- (5) .همان ج 9،ص322 و ج 7،ص42.

-اصطلاح متأخران را در تقسیم روایات نمی پذیرد:«علی أنا لانری الاعتماد فی صحه الأخبار علی هذا الاصطلاح،بل عملنا إنما هو علی اصطلاح متقدمی علمائنا-رضوان الله علیهم-کما قدمنا ایضاحه بأتم إیضاح». (1)

-نهی در عبادت را موجب بطلان می داند:«و الأظهر بطلان صلاته للنهی المتقدم فی الأخبار السابقه المقتضی لذلک». (2)

-افزون بر پذیرش اصول لفظی و به کار بستن آن،ترتیب و تقدم آنها بر یک دیگر را نیز مراعات می کند:«و أیضا إن تقیید المطلق أقرب من تخصیص العام و حینئذ فالأقرب...». (3)

-مفهوم شرط را حجت می داند:

«و مفهوم الشرط حجه شرعیه کما تقدم تحقیقه فی مقدمات کتاب الطهاره». (4)

دیدگاه های ویژه فقهی

-نماز جمعه را واجب عینی می داند؛ (5)

-معاملات فضولی را نادرست و حتی با اجازه مالک نیز اصلاح ناپذیر می داند؛ (6)

-معاطات را بیع لازم حقیقی می داند؛ (7)

-منکران امامت را کافر و نجس می پندارد؛ (8)

1- (1) .همان ج1،ص270.
2- (2) .همان ج6،ص284.
3- (3) .همان ج5،ص67.
4- (4) .همان ج8،ص284.
5- (5) .همان ج9،ص378.
6- (6) .همان ج 18،ص378.

7- (7) .همان ج 18،ص361.
8- (8) .همان ج 5،ص177.

-صلوات را به هنگام شنیدن نام پیامبر صلی الله علیه و آله واجب می داند؛ (1)

-قاعده طهارت و اصاله الطهاره را دلیل طهارت واقعی می داند و معتقد است چیزی که با شیئ محکوم به طهارت برخورد کند،نجس نمی شود؛هر چند در آینده روشن شود که آن چیز محکوم به طهارت در هنگام برخورد ناپاک بوده است.

دلیل او بر این مطلب آن است که اساساً نجاست هر چیز پس از علم،می آید؛به این معنا که نجاست واقعی از هنگام علم می آید؛نه از آغاز.استدلال او به این روایت است که می گوید:«کل شیئ نظیف حتی تعلم أنه قذر،فإذا علمت أنه فقد قذر».

بدین سان هر چیز نجس از زمان آگاهی ما نجس است؛نه این که ناپاکی پیش از آگاهی ما کشف شود.

البته در برابر چنین برداشتی باید گفت که چون واژه«علم»به کار رفته است و علم از معلوم خود متأخر است،مفاد حدیث این خواهد شد که چیز ناپاک مجهول،محکوم به آن است که احکام طهارت بر آن بار شود و پس از آگاهی،شرعاً محکوم به ناپاکی خواهد شد.

چند اذان اعلامی در یک جا،چه با هم و چه پس و پیش،در نظر او مکروه و شاید حرام و نامشروع است:«إن مقتضی التوقیف فی العبادات و أنها مبنیه علی الورود عن صاحب الشریعه،هو کراهه الاجتماع فی الأذان مطلقاً،دفعه أو ترتیبا،بل ربما احتمل عدم المشروعیه،نعم لو اختلف الوقت أو المحل فلا بأس...». (2)

1- (1) .همان ج 7،ص337.
2- (2) .فقه اهل بیت علیهم السلام،شماره 7.

نکته ها و پیام ها

1.تفرقه و تشتت میان فقیهان به ویژه اخباریان و اصولیان که باعث کاهش اعتبار و منزلت فقیهان در منظر عامه مردم گردید؛

2.تضعیف علم اصول و توجه فوق العاده به احادیث اهل بیت؛

3.تدوین کتاب های فقهی بر مبنای احادیث اهل بیت و اجتناب از کاربرد اصول در فقه مانند کتاب حدائق الناضره؛

4.تدوین جوامع مهم روایی:در این دوره جوامع ثانویه روایی شیعه به وسیله محمدون ثلاث تألیف شد؛مانند کتاب وافی تألیف محمد محسن فیض کاشانی،وسائل الشیعه تألیف شیخ محمد بن حسن حرّ عاملی و بحار الانوار تألیف محمد باقر مجلسی.

5.تجدید نظر مجتهدان در مباحث فقه و اصول در واکنش به اشکالات اخباریان؛

6.رواج مناظرات علمی و فقهی برای یافتن راه صحیح استنباط احکام فقهی؛

7.تدوین تفاسیر روایی مانند تفسیر البرهان سید هاشم بحرانی و کتاب نور الثقلین تألیف شیخ عبد علی حویزی؛

8.مدرسه های فعال این دوره

حوزه نجف و کربلا

این دو حوزه به تصریح مجلسی اول تحت تأثیر افکار اخباریان بود؛به خصوص حوزه کربلا که پایگاه شیخ یوسف بحرانی،فقیه برجسته اخباری مسلک بود.فضای کربلا و نجف آن چنان علیه مجتهدان بود که پیش از آمدن وحید بهبهانی به عراق،برخی اخباریان سبک مغز،کتاب های مجتهدان را با دستمال بر می داشتند؛چون آن را نجس می دانستند.حتی وحید بهبهانی پس از ورود به کربلا،علم اصول را در سردابه

و زیرزمین درس می گفت؛چون اخباریان آن را حرام می دانستند. (1)

حوزه بحرین

این حوزه بیشتر مرکز اخباریان بود.شیخ علی بن سلیمان بحرانی(1064ق)شاگرد شیخ بهایی در علم الحدیث و نخستین کسی است که گرایش اهل الحدیث را به بحرین برد.او اخباری مسلک به معنای مصطلح نبود؛چون رساله ای در جواز تقلید نگاشت؛ولی می توان افکار او را زمینه ساز اخباری گری دانست.پیش از او نیز باید از پدر شیخ بهایی یاد کرد که در اواخر عمر در بحرین اقامت گزید و در رونق حوزه آن جا سهم بسزایی داشت.ترجمه بسیاری از دانشمندان بحرین در لؤلؤ البحرین اثر شیخ یوسف بحرانی آمده است.

حوزه اصفهان

این حوزه به جهت مرکزیت شهر اصفهان در عصر صفوی،پایگاه صاحبان منصب شیخ الاسلامی،از جمله علامه مجلسی بود.آقا حسین خوانساری و پسرش آقا جمال و شاگرد آقا جمال،یعنی سید صدرالدین قمی و محقق سبزواری و محقق شیروانی،همه پرورش یافتگان مکتب اصفهان هستند و همه در مصاف با اخباریان و زمینه سازی پیروزی اصولیان به رهبری وحید بهبهانی نقش داشتند.

حوزه بهبهان

وحید بهبهانی سی سال در آن جا مقیم بود و در آن جا با اخباریان مبارزه می کرد؛زیرا برخی اخباریان بحرین پس از هجوم خوارج به بحرین از آن جا هجرت کرده،در شهرهای ایران،به خصوص بهبهان جای گرفتند که از جمله آنها شیخ عبدالله سماهیجی بود.

1- (1) .المعالم الجدیده،ص83.

8-دوره بازگشت مجتهدان

اشاره

هدف های آموزشی این فصل عبارتند از:

1.آشنایی با ورود مسائل نو در دانش اصول برای دفع شبهات اخباریان؛

2.پایان سلطه اخباری گری بر حوزه های فعال شیعه و رونق مجدد اصول؛

3.تهذیب اصول از بعضی مباحثی که به تقلید از اصول اهل سنت در اصول شیعه وارد شده بود؛

4.نگاهی به پیدایش نوعی اعتدال در استنباط مسائل فقهی؛

5.پیدایش موسوعه های عظیم فقهی مانند جواهرالکلام و مستندالشیعه.

عوامل استیلای مجدد مجتهدان

1-تندروی های اخباریان

وحید بهبهانی در رساله الاجتهاد و الاخبار نوشته:

از چه رو این همه فحش و ناسزا نثار مجتهدان و اهل تقوا و ورع می کنید؟ به چه مجوزی هتک حرمت مؤمنان می کنید؛چگونه است که جمعی نادان،بزرگان امامیه را متهم به پیروی از اهل سنت و ابوحنیفه می کنند؟ جمعی که خودشان را میان دانشمندان جا کرده اند؛در حالی که هِر را از بر تشخیص نمی دهند قواعد خنده آوری ساخته اند و فتاوای رکیک صادر می کنند و نام خود را اخباری گذاشته اند.

این تندروی ها باعث تنفر خاص و عام از آنها شد.

ص:367

2-زمینه سازی صاحب حدائق

صاحب حدائق از مسلک اخباری برگشته بود؛اما جرئت ابراز نداشت.وحید بهبهانی درخواست کرد که کرسی درسش را به او واگذارد و چنین کرد و بعد از سه روز،دو سوم شاگردان صاحب حدائق بر مذهب اصولیان عدول کردند؛از جمله اینها علامه بحر العلوم و شیخ جعفر کاشف الغطاء بود.

3-قوت استدلال و منطق وحید بهبهانی

شیخ یوسف بحرانی،صاحب حدائق،به کربلا نقل مکان کرد و به واسطه حضور او،این مرکز علمی شکوفا شد و مکتب اخباری گری که در آن روزگار،گرایش حاکم بر اجتهاد،درس ها،و پژوهش های علمی در آن شهر مقدس بود،رونق گرفت.

وحید بهبهانی(1206 ق)در آن زمان در شهر بهبهان اقامت داشت.زندگی در این شهر دورافتاده،او را از شرکت فعال در نزاع بین اخباریان و اصولیان بر کنار داشته بود.او احساس کرد که کنار گذاشتن تفکر اصولی از چرخه اجتهاد و استنباط،خسارت سنگینی به بار خواهد آورد؛از این روی به کربلا مهاجرت کرد و وارد فضای علمی جنجال آمیز آن شهر شد.گاهی هم در درس صاحب حدائق شرکت می کرد؛اما در آن زمان هیچ یک از کسانی که در درس شیخ شرکت می کردند،وحید را نمی شناختند و نمی دانستند تقدیر الهی چه نقش عمده ای در این نزاع بر عهده او گذاشته است.

او روزی پس از پایان یافتن جلسه درس،برخاست و با صدای بلند خطاب به انبوه طلبه هایی که در درس شیخ حضور داشتند،گفت:«من حجت خدا بر شما هستم».سپس برای آنان شرح داد که کنار گذاشتن علم اصول از حوزه های علمیه چه خطرهایی برای اجتهاد به همراه دارد.

با آمدن این دو بزرگ به کربلا،حوزه آن روزگار کربلا تبدیل به میدانی شد برای درگیری فکری شدید بین دو مکتب اصولی و اخباری؛به بویژه بین وحید بهبهانی و صاحب حدائق.این درگیری فکری،در عین این که شدیدترین درگیری در نوع خود بود،سالم ترین درگیری نیز بود.شیخ عباس قمی در الفوائد الرضویه،حکایتی را از قول نویسنده کتاب تکمله و ایشان از قول حاج کریم،خادم حرم امام حسین علیه السلام نقل می کند:

وی در جوانی به خدمتگزاری در حرم امام حسین علیه السلام مشغول بود.شبی دید شیخ یوسف بحرانی و وحید بهبهانی داخل حرم ایستاده اند و با هم گفت وگو می کنند.گفت وگوی آنان طول کشید تا این که هنگام بستن درهای حرم فرا رسید.آنان به رواق پیرامون حرم آمدند و به همان حالت ایستاده به گفت وگوی خود ادامه دادند.چون خادمان خواستند درهای رواق را نیز ببندند،آن دو به صحن آمده و گفت وگو را ادامه دادند.هنگام بستن درهای صحن فرا رسید و آنان از دری که رو به قبله گشوده می شد خارج شدند؛در حالی که ایستاده بودند به گفت وگوی خود ادامه می دادند.در این هنگام خادم یاد شده آنان را به حال خود واگذاشت و به خانه اش رفت و خوابید.سپس با طلوع فجر روز بعد که به حرم بازگشت،از دور صدای گفت وگوی دو نفر را شنید.چون نزدیک شد دید که آن دو به همان حالتی که شب گذشته آنان را ترک کرده بود،به گفت وگو و مباحثه مشغولند.سپس با صدای اذان صبح،شیخ یوسف برای اقامه نماز به حرم بازگشت و وحید بهبهانی نیز به صحن بازگشت و عبای خود را در گوشه ای مدخل باب القبله پهن کرد و به نماز صبح پرداخت.

در چنین مباحثه هایی بود که وحید توانست بر اندیشه طرف مقابل پیروز شود و شبهه های وی را پاسخ بگوید و گرایش اصولی را عمق و استواری بخشد.

بار دیگر ناگزیریم که به فضیلت شیخ یوسف صاحب حدائق اعتراف کرده و

بگوییم که تقوا و خلوص و راستی و حق طلبی شیخ از مهم ترین عوامل تحقق انقلاب فکری ای بود که به دست وحید در کربلا انجام گرفت.اگر شیخ یوسف در گفت وگوهای خود با وحید بهبهانی،راه جدل را پیش می گرفت،مشکلات مکتب فقهی شیعه به درازا می کشید و سطح اختلاف در درون آن ریشه می دوانید و گسترش می یافت؛اما شیخ یوسف رضای خدا را بر هر چیز دیگری ترجیح می داد و همین خصلت صاحب حدائق بود که وحید بهبهانی را در جنبش علمی اصلاح طلبانه اش کامیاب کرد.

یکی از نمونه های بی نظیری که در مورد روحیه و اخلاق این بنده شایسته خدا(صاحب حدائق)نقل شده این است که می گویند:وحید شاگردان خود را از حضور در درس شیخ یوسف منع می کرد؛ولی شیخ در مقابل،به شاگردان خود اجازه می داد در درس وحید شرکت کنند و می گفت:هر یک از ما به تکلیف خود عمل می کند و وحید را در رفتارش معذور می داشت.

این نمونه درخشانی است از مراتب سعه صدر و پرهیزگاری فقهاء بزرگ.در این بین،وحید،حوزه درسی خود را فعال کرد و مجلس درسش از طلاب فاضل و علمای کربلا پر می شد.بسیاری از علما و پژوهشگران و مجتهدان بعدی از فارغ التحصیلان حوزه درسی اویند.از بررسی تاریخ فقه در سه قرن:دوازدهم،سیزدهم و چهاردهم معلوم می شود که همه فقهای این سه قرن،به طور مستقیم یا غیر مستقیم،شاگردان مکتب وحید بهبهانی هستند؛از این روست که او را«استاد کل»یا«استاد اکبر»می نامند.این لقب اختصاصی این محقق بزرگ است.

استاد کل وحید بهبهانی

اشاره

در سال 1118 قمری در اصفهان متولد شد و در سال 1135 قمری به

نجف هجرت کرد؛بعد به بهبهان مرکز اخباریان آمد و سی سال در بهبهان ماند و آثار متعددی بر رد اخباریان نوشت و در سال 1159 بار دیگر به نجف بازگشت و به هنگام بازگشت به نجف اشرف اثری از اخباری گری در بهبهان نماند و پس از مدتی کوتاه به کربلا رفت و در کربلا با شیخ یوسف بحرانی تنها باقی مانده پر نفوذ و اندیشمند اخباری ها مباحثات فراوانی کرد و بعد از رحلت شیخ یوسف بحرانی به سال 1186 ریاست و مرجعیت یافت و در سال 1205 قمری رحلت فرمود.

1-تألیفات وحید

وحید بهبهانی کتاب های ارزشمندی از خود به جا گذاشت.شاگرد او شیخ ابو علی در کتاب منتهی المقال،می نویسد:«تألیفات،استاد،نزدیک به شصت کتاب است».

وحید شماری از کتاب های خود را به دفاع از مکتب اصولی و پاسخ گویی به شبهه های اخباریان و باطل کردن دیدگاه های آنان اختصاص داد.نوشته هایی مثل الاجتهاد و الاخبار،حجیه الاجماع،الفوائد الحائریه و الفوائد الجدیده از این دست هستند.کتاب های وحید استوار و آکنده از اندیشه های فقهی و اصولی اند.پاره ای از اندیشه هایش را که به صورت کتاب تدوین کرده یا برای شاگردانش تدریس کرده است،از پایه های علم اصول جدید به شمار می آیند.

2-شاگردان وحید

پس از وحید بهبهانی،شاگردان او تدریس و تحقیق در این علم را به عهده گرفتند و با تلاش گسترده ای به تحقیق و نوآوری در علم اصول پرداختند و با

اندیشه های نو و پژوهش های انتقادی خود بر غنای این علم افزودند.شماری از شاگردان عبارت اند از:

الف)میرزا ابوالقاسم قمی(1231-1151ق).وی صاحب کتاب قوانین است که از برترین کتاب های اصولی در مباحث الفاظ و مباحث عقلی است.محقق قمی،بحث حجت بودن دلیل عقلی و بحث ملازمه بین حکم عقل و شرع را چنان گسترشی بخشید که مانند آن را در آثار علمای پیش از او هرگز نمی بینیم و در کتاب های پسینیان نیز مانند آن کم دیده می شود.

ب)شیخ اسدالله کاظمی(1234-1186ق).وی نویسنده کتاب کشف القناع عن حجیه الاجماع است.این کتاب در بحث از حجت بودن اجماع،ارزشمند است.

3.شیخ محمدتقی اصفهانی(1248ق).وی صاحب حاشیه معروف بر معالم به نام هدایه المسترشدین است.این کتاب یکی از برترین و برجسته ترین کتاب هایی است که در مباحث الفاظ علم اصول نوشته شده است.در اهمیت این کتاب همین بس که شیخ انصاری در مباحث الفاظ اصول به این کتاب اکتفا کرده و از این روی،خود در مبحث الفاظ کتابی ننوشته است و در کتاب فرائد فقط به مباحث قطع و ظن و شک پرداخته است.

آرایی که شیخ محمدتقی در این کتاب مطرح کرده است،پیوسته موضوع تحقیق و بررسی علمای پس از او،به ویژه شیخ انصاری بوده است.

4.شیخ محمدحسین اصفهانی(م 1250 ق)صاحب کتاب فصول که از کتاب های ارزشمند در علم اصول است.این کتاب و کتاب قوانین،تا چندی پیش از متون درسی علم اصول بودند.

5.محمد شریف آملی معروف به شریف العلماء(م 1245ق).او از استادان

شیخ انصاری است و بسیاری از علمای اصول از شاگردان وی هستند.شیخ انصاری از آرای استادش،شریف العلما،با احترام یاد می کند.

6.ملا احمد نراقی(م 1245 ق)وی از استادان شیخ انصاری است و کتاب های:مستند الشیعه را در فقه،و عواید الایام را درباره بخشی از قواعد فقهی و اصولی نوشت.

7.سید محسن اعرجی کاظمی(م1227 ق).وی از شاگردان وحید بهبهانی بوده و کتاب های المحصول فی علم الاصول و الوافق فی شرح الوافیه را نوشته است.

اینان از برجسته ترین دانشمندان آن مرحله از تاریخ علم اصول هستند که در روشنگری اندیشه اصولی و نقد و رشد و ژرفا بخشیدن به آن،فعالانه سهیم بودند.بدون شک،تلاش این بزرگان در ظهور مکتب شیخ انصاری،پس از وحید بهبهانی،تأثیر محسوسی داشت.کسی که کتاب فوائد حائریه وحید و کتاب فرائد الاصول شیخ انصاری را مطالعه کند،تأثیر افکار علمای پیش از وحید را در تکوین مکتب اصولی وحید و تأثیر وحید و شاگردانش را در تکوین مکتب شیخ انصاری و شفاف شدن اندیشه ها و تحقیقات وحید و شیخ،به روشنی در می یابد.

3-مبانی فقهی و اصولی وحید بهبهانی

اشاره

در این بخش،مهم ترین دیدگاه های ابتکاری این فقیه مجدد را در علم اصول-که در کتاب ارزشمند الفوائد الحائریه ایشان آمده است-عرضه خواهیم داشت تا به ارزش پیشتاز بودن این اثر علمی بزرگ پی ببریم.

این کتاب،در حقیقت یکی از مهم ترین فتوحات علمی به حساب می آید که در دوران اخیر در علم اصول صورت گرفته است.

بررسی و ارزیابی این کتاب و تعیین جایگاه آن در علم اصول جدید،نیازمند آن است که کند و کاو مختصری درباره دیدگاه های ابتکاری وحید صورت گیرد و پیوند این دیدگاه های تازه با تحولاتی که فقهای پس از او در دیدگاه های یاد شده ایجاد کردند،معلوم گردد.بدین سان می توان به نقش پیشتازی دیدگاه های وحید در علم اصول پی برد.اکنون آن دیدگاه ها را با شرح مختصری عرضه خواهیم داشت:

الف)جداسازی امارات از اصول

ریشه های نخستین فکر جداسازی امارات از اصول،به وحید بهبهانی بر می گردد و پیش از وحید،فقها فرقی بین این دو نوع دلیل نمی گذاشتند.چنان که فقهای مذاهب چهارگانه اهل سنت،هنوز نیز بین امارات و اصول،جدایی نمی بینند و امارات و اصول را یک جا و در ضمن بحث از دلیل های شرعیه می آوردند.سرآغاز جداسازی این دو گونه دلیل را از هم دیگر،برای نخستین بار نزد وحید بهبهانی می یابیم.شیخ انصاری در آغاز مقصد سوم از فرائد الاصول یادآوری می کند:«جدا ساختن امارات از اصول،و امارات را دلیل های اجتهادی،و اصول را دلیل های فقاهتی نامیدن،از وحید بهبهانی است».

ب)تجزیه و تقسیم شک

مباحث شک بخش گسترده ای-اگر نگوییم بیشترین بخش-از علم اصول جدید را در برگرفته است؛زیرا همه مباحث مربوط به اصول عملیه در مبحث

شک گنجانده شده است و می دانیم که مباحث اصول عملیه از گسترده ترین و مهم ترین مباحث علم اصول اند.در بررسی هایی که پیشینیان درباره علم اصول انجام داده اند،برای شک حتی عنوان خاص و باب معینی هم در نظر گرفته نشده بود،چه رسد به این که عنوان شک بخش گسترده ای از این علم را،آن گونه که در کتاب فرائد الاصول شیخ انصاری و یا کتاب های اصولی بعد از آن آمده است،فراگرفته باشد.

بی گمان،شیخ انصاری پیشاهنگ نخستین سازماندهی روشمندی است که از مباحث مربوط به شک،در علم اصول صورت گرفته است؛هم چنان که همو پیشاهنگ سازماندهی نوین و روشمند همه مباحث عقلی علم اصول،اعم از قطع و ظن و شک است؛اما وحید بهبهانی،بنیانگذار دسته بندی تازه ای از شک و تقسیم آن به شک در تکلیف و شک در مکلف به است.این کار فتح بابی بود که فتح های فراوانی را در این علم به دنبال داشت و بی تردید علم اصول جدید،وامدار این تجزیه و تقسیم بندی است که وحید در مبحث شک انجام داده است.

استنباط عقلی وظیفه شخص در دو حالت شک در تکلیف و شک در مکلف به،از ابتکارهای وحید است که در آثار محققان اصولی پیش از او،به صورتی روشن و روشمند و منظم،نشانی از آن دیده نمی شود.

در این جا اقسام شک را در سخنان وحید بهبهانی پی می گیریم.

وحید شک را به دو قسم تقسیم می کند:شک در تکلیف،و شک در مکلف به،و وظیفه عملی مکلف را در دو حالت یاد شده،این گونه استنباط می کند که هر جا شک در تکلیف باشد،حکم به برائت عقلی می شود؛به دلیل قاعده عقلی:«قبیح بودن عقاب بدون بیان»و هر جا که شک در مکلف به باشد،حکم به

احتیاط و اشتغال ذمه می شود؛به دلیل قاعده عقلی«اشتغال ذمه یقینی،برائت یقینی می خواهد».

ج)شبهه محصوره و غیر محصوره از نگاه وحید بهبهانی

وحید بهبهانی در کتاب فوائد،قطع آور بودن علم اجمالی را به دو گونه مورد بحث قرار می دهد:

-اطراف علم اجمالی محدود بوده و در دایره کوچکی محصور باشد؛

-اطراف علم اجمالی محصور نبوده و در دایره ای گسترده باشد.

سپس می گوید که در قسم اول،علم اجمالی قطعی است(تکلیف قطعی را برای مکلف معلوم می کند)؛ولی در قسم دوم قطعی نیست.به عقیده او در قسم اول،علم اجمالی علت است برای حکم«حرام بودن مخالفت قطعی»با امر شارع. (1)

نکته ها و پیام ها

1.ورود مسائل نو در دانش اصول برای دفع شبهات اخباریان مانند حجیت قطع حاصل از مقدمات عقلی،تقدیم دلیل عقلی بر نقلی در موارد خاص،برائت در شبهات حکمی تحریمیه؛

2.پایان سلطه اخباری گری بر حوزه های فعال شیعه و رونق مجدد اصول؛

3.تهذیب اصول از بعضی مباحثی که به تقلید از اصول اهل سنت در اصول شیعه وارد شده بود مانند قیاس،استحسان،مصالح مرسله و...؛

4.به وجود آمدن نوعی اعتدال در استنباط مسائل فقهی؛

5.عرضه موسوعه های عظیم فقهی مانند جواهر الکلام،مستند الشیعه،ریاض المسائل،مفتاح الکرامه و...؛

1- (1) .فقه اهل بیت،شماره 4.

6.بی توجهی به فقه مقارن که در نتیجه جوسازی های اخباریان که مجتهدان را متهم به پیروی از اهل سنت و تأثیر پذیری از آنان می کردند؛

7.مدرسه های فعال این دوره

حوزه های نجف و کربلا که بیش از همه جا فعال و پایگاه وحید بهبهانی و شاگردان او شده بود و حوزه کاظمین نیز شاهد حضور محقق اعرجی بود.

حوزه اصفهان که از دوره قبل،فعال بود و در این دوره،عمق و تکامل بیشتری یافت.با انقراض دولت صفویه در سال 1135ق و هجوم افاغنه،حوزه اصفهان دچار اضطراب شد و از رونق آن کاسته شد.

ص:377

9-دوره پختگی و کمال

اشاره

هدف های آموزشی این فصل عبارتند از:

1.معرفی ساماندهی جدید و ابتکاری از علم اصول فقه از سوی شیخ انصاری؛

2.آشنایی با نوآوری های فراوانی در دو دانش اصول و فقه؛

3.پیدایش رساله های عملی به شکل جدید؛

4.بررسی تقریرات در دو دانش فقه و اصول؛

5.مزج علم اصول با مباحث عقلی و فلسفی.

بنیانگذار این دوره شیخ اعظم انصاری است.در این دوره شیخ انصاری روشی را که در کتاب ها و مباحث اصولی پیشین،رایج و معمول بود کنار نهاد و ترتیب و تنظیمی جدید برای مسائل این علم ابتکار کرد.در پی این ابتکار،مسائل و مباحث اصول،ترتیب و تنظیمی منطقی و قانونمند یافت و هر یک از عناصر اصولی،جایگاه راستین خود را بازیافت.خواهیم دید،اصولی مانند«برائت»و«استصحاب»که تا آن روزگار در لابلای مباحث مطرح می شد،در محور بندی جدید شیخ،در قالب اصول عملیه درآمد و جایگاهی جداگانه و مستقل به آنها اختصاص یافت.به هر روی،با این ابتکار،دانش اصول ترتیب و سامانی دوباره گرفت و شیوه طرح مباحث آن به جد بازسازی گردید.

ص:379

نوآوری های شیخ انصاری در علم اصول فقه

اشاره

شیوه معمول در مباحث اصولی پیش از شیخ،این گونه بود که اصولیان پس از مباحث الفاظ،بی هیچ ترتیب خاصی،به بحث درباره ادله احکام،مانند«کتاب،سنت و اجماع»می پرداختند و از ادله عقلیه،«استصحاب»«برائت»،«قیاس»،«استقراء»و گاه ملازمات عقلیه نیز بحث می کردند. (1)

تا زمان شیخ،در تقدم یا تأخر مباحث،به معیار و ملاکی همسان و قانونمند کم تر توجه می شد؛اما شیخ انصاری،بر پایه اصلی که خود آن را تأسیس کرد،ترتیب منطقی و انسجامی در مباحث اصول به وجود آورد که مورد توجه همه اصولیان قرار گرفت و از آن پس،مباحث اصول بر ترتیب ابتکاری وی دنبال شد.

1-الگوی جدید شیخ در تقسیم اصول

شیخ در تقسیم اصول الگوی جدیدی را طرح کرد.وی در تقسیم اصول نوشته است:«ان المکلف اذا التفت الی حکم شرعی فإما ان یحصل له الشک فیه أو القطع أو الظن؛ (2)وقتی مجتهد حکمی از شریعت را می نگرد،یا نسبت به آن شک می کند یا قطع یا ظن برایش پدید می آید».

بر همین اساس،مباحث دومین بخش از علم اصول را بدین ترتیب درآورده است:«فالکلام یقع فی مقاصد ثلاثه:الاول فی القطع،و الثانی فی الظن،و الثالث فی

1- (1) .فاضل تونی،الوافیه فی اصول الفقه،تحقیق:حسین رضوی کشمیری؛زین الدین،معالم الدین و ملاذ المجتهدین،تحقیق:عبدالحسین محمد علی البقال؛سید مجاهد،مفاتیح الاصول؛اصفهانی،الفصول.حتی بعضی همین روش را نیز رعایت نکرده اند و پاره ای از مباحث الفاظ را در لابه لای ادله عقلیه آورده اند:بهاء الدین عاملی،زبده الاصول و ملا مهدی نراقی،تجرید الاصول.
2- (2) .فرائد الاصول،ج1،ص2.

الاصول العمليه؛ (1)پس،همه سخن در طی سه مقصد بیان می شود:اول در قطع و دوم در ظن و سوم در اصل عمليه».

بر اساس این ترتیب جدید،مسائل اصول(جز مباحث الفاظ)را در قالب سه عنصر«قطع،ظن و شک»طرح ریزی و با تفصیل زیر ارائه کرد:

الف)قطع: این عنوان شامل همه بررسی هایی است که درباره«قطع»یا«علم»در دانش اصول مطرح می باشد.مهم ترین عناوین مورد بحث،در این بخش،عبارتند از:حجیت قطع،انواع قطع و خواص آن،راه های حصول قطع و اعتبار هر یک،تجری(مخالف در آمدن قطع با واقع)و اقسام آن،تفاوت علم تفصیلی با علم اجمالی از جهت اعتبار،چگونگی اعتبار علم اجمالی و بررسی موارد آن.

ب)ظن: این عنوان به بررسی مسائلی اختصاصی دارد که به وسیله آنها ظن های معتبر در شریعت،از ظن های غیر معتبر باز شناخته می شود.

مسائل این بخش عبارتند از:اعتبار و حجیت ظن از دیدگاه عقل و شرع،ظن های معتبر،آن چه که به کمک آنها مراد شارع از الفاظ قرآن و حدیث به دست می آید،ظواهر قرآن و حدیث،اجماع منقول،شهرت فتوایی و خبر واحد.

ج)شک: در این بخش که اصول عملیه نامیده می شود،از اصول و قواعدی بحث می شود که در صورت عدم دستیابی به حکم واقعی شرع،به کمک این اصول دستور العمل ظاهری شریعت،استنباط می شود.بیش از نصف کتاب فرائد الاصول به تبیین و تشریح این اصول اختصاص یافته است.شیخ انصاری درباره مسائل این بخش می نویسد:«ان المقصود بالکلام فی هذه الرساله الاصول المتضمنه لحکم الشبهه فی الحکم الفرعی الکلی...و هی منحصره فی اربعه:

1- (1) .همان.

اصل البرائه و اصل الاحتیاط و التخییر و الاستصحاب»؛ (1)هدف بحث در این رساله،بیان اصول و قواعدی است که احکام فقهی را در موارد مشتبه و مشکوک،روشن می کند؛اگر چه این اصول،حکم موضوع مورد شک را نیز می فهماند.اینها منحصر به چهار اصل می باشند:اصل برائت و اصل احتیاط و تخییر و استصحاب».

این اصول،هم در احکامی که مورد شک است،جریان می یابند و حکم کلی شرع را معلوم می کنند؛مانند جریان اصل احتیاط یا تخییر در حکم نماز جمعه و نماز ظهر در زمان غیبت و هم در موضوعات مشکوکی که دارای حکم شرعی اند،جاری می شوند و موضوع را معلوم می کنند؛مانند جریان اصل استصحاب در مورد وضوی شخصی که نسبت به وضوی خود شک دارد.

شیخ انصاری،در سخنی که از او یاد شد،هدف اصلی در بخش اصول عملیه را تبیین و بررسی جریان اصول در احکام مشکوک،می داند؛اما جریان این اصول در موضوعات مورد شک را هدف ضمنی می شمارد؛زیرا در دانش اصول،از قواعد و اصولی بحث می شود که در استباط احکام کلی شریعت،نقش دارد و مجتهد را در کشف و اجتهاد این گونه احکام،یاری می رساند؛ولی جریان اصول در موضوعات،حکم جزئی را روشن می کنند.علاوه بر این جریان،وظیفه شخص مکلف می باشد؛نه وظیفه مجتهد.

بنابراین،شیخ انصاری،با ترتیب بندی قانونمند مباحث،در علم اصول،به مسائل این علم،نظم و سامان بخشید و آن را در شکل و قالبی نو عرضه داشت.این ابتکار نیز،اقبال یافت و در دانش اصول پایدار ماند.

1- (1) .همان،ص310.

2-تحول در اصول عملیه

اشاره

در پی محور بندی نوینی که شیخ انصاری در مسائل اصول پدید آورد،«اصول عملیه»نیز با ترتیبی منطقی و در بخشی جداگانه،در دانش اصول،جای گرفت و در جهت ایفای نقشی برتر،در جایگاه اهرم و ابزاری در خور و کارآمد در اجتهاد و استنباط احکام،پویایی یافت.

وی چهار اصل«استصحاب،برائت،احتیاط»و تخییر را از میان دیگر اصولی که کم و بیش مورد بحث و سخن اصولیان بود،ممتاز ساخت و سومین بخش اصول را،تنها به نمایاندن همین چهار اصل اختصاص داد.

یکم)تمییز بین اماره بودن استصحاب و اصل بودن آن

او این تمایز را چنین بیان می کند:«اگر استصحاب را مستفاده از احادیث بدانیم،مانند دیگر اصول،حکمی ظاهری شمرده خواهد شد که در صورت مشکوک بودن حکم یک چیز،ثابت می باشد؛ولی اگر آن را بر آمده از حکم عقل بدانیم،دلیلی اجتهادی خواهد بود». (1)

شیخ انصاری،استصحاب را«اصل عملی»و مستفاد از روایات می شناسد؛ از این روی احادیثی که آنها را مستفیضه (2)می شمارد برای اثبات استصحاب مطرح می کند. (3)

دوم)تفصیل بین شک در رافع و مقتضی

وی در جریان استصحاب بین این که مستصحب،اقتضای بقا و استمرار داشته باشد یا چنین اقتضائی نداشته باشد،فرق می گذارد.

1- (1) .فرائد الاصول ج2،ص543.
2- (2) .مستفیض خبری است که روات آن در هر طبقه بیش از سه نفر باشند؛ولی به حد تواتر نرسیده باشد.
3- (3) .فرائد الاصول،ج2،ص563.

ایشان استصحاب را تنها در مورد نخست جاری می داند.جایی که مستصحب،به طور قطع قابلیت و اقتضای بقا داشته باشد و شک در رافع باشد،مانند وضو؛زیرا مادامی که رافع و ناقضی از قبیل خواب و...برای وضو پدید نیاید،برای همیشه قابلیت طهارت دارد.

شیخ،دلیل خود را این گونه ذکر می کند:

همه مواردی که شک در بقای حکم سابق،ناشی از وجود رافع می باشد،جست وجو کردیم،از آغاز تا انتهای فقه،موردی این چنین،نیافتیم؛مگر آن که شارع به بقای آن حکم کرده است...و انصاف اقتضا می کند که این چنین استقرایی،قطع آور باشد. (1)

سوم)تنبیهات استصحاب

شیخ انصاری مسائلی را که درباره«اصل استصحاب»شایسته طرح است و به روشن شدن زوایای آن کمک می کند،با عنوان«تنبیهات»مطرح کرد.این مسائل دوازده گانه،مورد توجه اصولیان قرار گرفت و جایگاهی بلند یافت.سبب آن دو چیز بود:

-بیشتر این مسائل،در فقه کارآیی داشت؛

-در آنها،دقت ها و ظرافت های اصولی به کار رفته بود.

از این روی،پس از وی،این مسائل به نام«تنبیهات استصحاب»در میان اصولیان شهرت یافت. (2)

3-اشاره به تاریخ پیدایش مسائل

آگاهی از پیدایش مسائل و شناخت مراحل تطور یک علم،در سهولت فهم و

1- (1) .فرائد الاصول،ج2،ص563.
2- (2) .همان،ص279.

پیدا کردن دیدی روشن از مسائل آن علم،نقشی بسزا دارد.بدین سبب،آشنایی با تاریخ پیدایش مسائل هر علم،به ویژه در پژوهش های امروزین،بسیار در خور توجه می باشد.

شیخ انصاری در دانش فقه و اصول،به این نکته به خوبی توجه دارد.از این روی،در بسیاری موارد،وقتی به طرح مسئله ای می پردازد،تاریخ و زمان پیدایش آن را نیز بیان می کند.مطالعه کتاب:فرائد الاصول و المکاسب این مطلب را به خوبی روشن می سازد.

4-نظریه«حکومت»و«ورود»

اشاره

نظریه حکومت و ورود،از ابتکارهای اصولی شیخ انصاری به شمار می آید.این نظریه که بار مفهومی خاصی را در دانش اصول دارد،از اهمیت و نقش کاربردی در خوری در حل تعارض ادله و استنباط احکام،برخوردار است.

پیش از شیخ انصاری،زمینه هایی از این ابتکار وجود داشته است؛ولی بسیار کم رنگ و بی شکل.گاه،فقیهان دلیلی را بر دلیلی دیگر مقدم می دیده اند؛ولی این تقدم و برتری،بر پایه و اساسی که بعدها شیخ آن را قانونمند کرد،برای آنان مبهم و پوشیده بود.تقدم را می دانستند؛اما سبب و ضابطه آن را به درستی نمی شناختند:

«میرزا حبیب الله رشتی،روزی از استاد خود(صاحب جواهر)،سبب تقدم حدیثی بر حدیث دیگر را پرسید؛ولی از جواب استاد قانع نشد.فهمید که برای حل این اشکال باید نزد شیخ انصاری برود.به محضر وی رسید و اشکال خود را باز گفت:شیخ،با توضیحی به اختصار از قاعده حکومت،پاسخ او را بیان کرد.محقق رشتی از این پاسخ مبهوت گردید.شیخ انصاری به او فرمود:برای آن که پاسخ را به درستی بفهمی،باید دست کم،دو ماه درس بگویم.همین باعث شد

که او،درس صاحب جواهر را ترک بگوید و در حوزه درس شیخ حاضر شود». (1)

استاد و شاگرد،در تقدم یکی از دو حدیث بر دیگری توافق داشته اند؛ولی چون با معیار تقدم،به گونه تخصیص و تخصص-که هر دو به خوبی می شناخته اند-هماهنگی نداشته اند.برای یافتن سبب و نحوه آن،گفت وگو می کرده اند.صاحب جواهر،قادر به تبیین معیاری روشن برای این نحوه تقدم،نبوده است؛اما شیخ به آن دست یافته بود.

تبیین نظریه شیخ

اشاره

این نظریه،با این که نظریه ای نو است؛ولی شیخ هیچ جا به تفصیل درباره آن سخن نگفته؛بلکه در توضیح آن،به سخنانی پراکنده،در لابه لای مباحث،بسنده کرده است؛البته اصولیان پس از او،با تفصیلی در خور،این نظریه را شکافته اند و تصویر دقیق و روشن تری را از آن ارائه کرده اند.

یکم)مفهوم حکومت

«و المراد بالحکومه ان یکون احد الدلیلین بمدلوله اللفظی متعرضا لحال دلیل اخر من حیث اثبات حکم لشیئ أو نفیه عنه». (2)

حکومت،یعنی این که یکی از دو دلیل،به مدلول لفظی اش،متعرض حال دلیل دیگر شود؛بدین گونه:یا حکم آن را برای موضوعی دیگر نیز ثابت یا نفی کند.در جای دیگر می نویسد:

«ضابط الحکومه:این یکون احد الدلیلین بمدلوله اللفظی متعرضا لحال الدلیل الاخر و رافعا للحکم الثابت بالدلیل الاخر عن بعض افراد موضوعه،

1- (1) .مرتضی انصاری،زندگانی شیخ انصاری،ص225.
2- (2) .فرائد الاصول،شیخ انصاری،ج2،ص535.

فیکون مبینا لمقدار مدلوله»؛ (1)معیار حکومت این است که یکی از دو دلیل،به مدلول لفظی اش،در دلیل دیگر تصرف کند و حکم ثابت آن را از بعض افرادی که موضوع حکم هستند،خارج سازد.پس،دلیل«حاکم»بیان کننده قلمرو دلیل«محکوم»می باشد.

با مطالعه سخنان شیخ انصاری،درباره«نظریه حکومت»این نتیجه به دست می آید:هر گاه مقتضای لفظی یکی از دو دلیل،بر دلیل دیگر نظارت داشته باشد؛یعنی بدون حکمی از عقل،لسان دلیل به گونه ای است که موضوع دلیل دیگر تبیین و تفسیر می شود.شیخ چنین نسبتی را بین دو دلیل«حکومت»نامیده است.دلیل ناظر را«حاکم»و دلیل دیگر را محکوم می گویند.در تمایز این قاعده با قاعده تخصیص،می نویسد:«التخصیص بینا للعام بحکم العقل،و هذا بیان بلفظه»؛ (2)تخصیص به حکم عقل،بیان عام است و حکومت به دلالت لفظی این اثر را دارد».

معیار تخصیص آن است که دلیل خاص،از جهت لفظی،هیچ اشاره ای به حکم عام ندارد؛بلکه تنها عقل حکم می کند؛این جمله بیان آن عام و مربوط به آن است؛ولی در قاعده حکومت،این وضع ناشی از دلالت لفظی کلام است.از همین روی در تعریف حکومت می نویسد:«یکی از دو دلیل،به مدلول لفظی خویش،متعرض حال دلیل دیگر شود».

دوم)مفهوم ورود

شیخ انصاری برای تبیین این قاعده،تعریفی ارائه نکرده است؛بلکه بیشتر درقالب مثال آن را می نماید؛از جمله می نویسد:

1- (1) .همان،ص750-751.
2- (2) .همان،ص751.

بین ادله اجتهادی و اصول عقلی تعارضی نیست؛بلکه همواره ادله اجتهادی بر اصول عقلی«ورود»دارند و موضوع آن را از بین می برند؛زیرا موضوع در اصل برائت عقلی عدم البیان و در اصل احتیاط عقلی احتمال عقاب،و در تخییر،نبود مرجح،می باشد و با وجود دلیل اجتهادی در مورد این اصول،موضوع آنها مرتفع می شود.

«ادله اجتهادی بر اصول عقلی»ورود دارند؛از آن رو که با وجود دلیل اجتهادی جایی برای جریان این اصول باقی نمی ماند.

مثلاً،اصل برائت عقلی در جایی مورد استناد است که هیچ دستور و بیانی از سوی شارع نباشد؛اما با وجود دلیل اجتهادی،که مدلول و مضمون آن بیان و دستور شارع محسوب می شود،موضوع و مورد این اصل به کلی از میان می رود.

یا اصل احتیاط عقلی،که موضوع آن،احتمال ضرر و عقاب در جانب تکلیف محتمل می باشد،دلیل های اجتهادی که امان دهنده از عقاب محسوب می شود،موضوع این اصل را در حقیقت،از بین می برد.

همین گونه با وجود دلیل اجتهادی،موضوع اصل تخییر منتفی می شود؛زیرا دلیل اجتهادی،خود مرجحی شرعی برای یکی از دو طرف به شمار می آید.

پس،هر گاه یکی از دو دلیل از سوی شارع موضوع دلیل دیگری را به طور حقیقی و واقعی از میان بردارد،«ورود»نامیده می شود.

دو فرق اساسی بین قاعده«حکومت»و«ورود»وجود دارد:

-در قاعده حکومت،دلیل حاکم در قالب نفی موضوع،بعض افراد را از دایره حکم دلیل محکوم،خارج می کند و در قاعده ورود،دلیل وارد،موضوع دلیل مورود را به کلی از بین می برد.

-در قاعده حکومت،دلیل حاکم،موضوع دلیل محکوم را به طور تعبد و ادعا

نفی می کند؛اما دلیل وارد موضوع دلیل مورود را در حقیقت از میان بر می دارد؛هر چند که پذیرش دلیل وارد با ملاحظه تعبد می باشد. (1)

نقد مکتب شیخ انصاری

اشاره

بعد از شیخ انصاری نقد و بررسی آراء وی به وسیله شاگردانش آغاز شد.در این دوره شاگردان برجسته او به بررسی و نقد دیدگاه های وی پرداختند.در این قسمت چند نفر از شاگردان برجسته او را به طور خیلی مختصر معرفی می کنیم:

1-میرزای شیرازی

اشاره

(2)

میرزای شیرازی از شاگردان صاحب جواهر و شیخ انصاری بوده است.پس از رحلت شیخ انصاری،شاگردان برجسته شیخ اعظم،یعنی علامه میرزا حسن آشتیانی و علامه میرزا حبیب الله رشتی و آقا حسن تهرانی و میرزا عبدالرحیم نهاوندی،او را مرجع شیعه معرفی کردند.آیت الله میرزا محمد تقی شیرازی و

1- (1) .فقه،شماره اول.
2- (2) .محمد حسن بن اسماعیل حسینی معروف به میرزای شیرازی(1312ق)از فقهای بزرگ قرن سیزدهم و چهاردهم هجری قمری است.تاریخ تولد او مشخص نیست.از او کتاب القواعد الحسنیه باقی مانده که تقریرات درس فقهی اوست و شاگردش حسین بن اسماعیل رضوی(م 1332ق)آن را گردآوری کرده است.(مقدمه ای بر فقه شیعه،ص358).تقریرات درس اصول او به دست علامه دوزدوزانی نوشته شده و به تازگی از سوی مؤسسه آل البیت در قم در چهار جلد به چاپ رسیده است.(درباره شرح حال او کتاب های مستقلی تألیف شده است؛از

جمله کتاب هدایه الرازی الی المجدد الشیرازی،تألیف علامه آقا بزرگ تهرانی که این کتاب به فارسی نیز ترجمه شده است).میرزای شیرازی در شب چهارشنبه 24 شعبان 1312 قمری در سامراء وفات یافت و در نجف اشرف به خاک سپرده شد.(الکنی و الالقاب،ج3،ص222).

حاج آقا رضا همدانی و آیت الله شیخ فضل الله نوری و حاج شیخ محمد باقر آیتی بیرجندی از شاگردان او بودند.

سید حسن صدر در مقدمه تکمله امل الآمل به شرح حال استادش میرزای شیرازی پرداخته و نوشته است:مرجعیت و ریاستی که برای او پیش آمد،برای هیچ یک از فقیهان امامیه پیش نیامده بود.

مرحوم آقا بزرگ تهرانی نیز فرمود:«و لم یتفق فی الامامیه رئیس مثله فی الجلاله و نفوذ الکلمه والانقیاد له». (1)

چند نکته درباره میرزای شیرازی

الف)شیوه درس میرزای با سایر فقها فرق می کرد.مرحوم شیرازی شیوه و سبک خاصی داشت و بیشتر بر نظریات و بحث های شاگردان متکی بود؛ بدین معنا که فرعی را مطرح می کرد،ابتدا از آراء و نظریات و مناقشات شاگردان استقبال می کرد؛آن گاه به مناقشه با آنها می پرداخت و مطلب خود را تقریر می کرد.این شیوه به شیوه و سبک سامرایی معروف و مشهور است.

ب)میرزای شیرازی در جایگاه مجدد قرن چهاردهم شناخته شده؛همان طور که وحید بهبهانی(1205ق)را مجدد قرن سیزدهم و امام خمینی را مجدد قرن پانزدهم هجری قمری شمرده اند.این مطلب بر اساس حدیثی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله نقل شده است.این حدیث را ابوداود سجستانی در سنن و جلال الدین سیوطی در الجامع الصغیر و حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین آورده اند.علامه بحرالعلوم نیز در الفوائد الرجالیه در شرح حال محمد بن یعقوب کلینی این حدیث را ذکر کرده و مرحوم نوری فرموده است:اصحاب آن را تلقی به قبول کرده اند.

1- (1) .نقباء البشر،ج5،ص441.

این حدیث از جامع الاصول ابن اثیر جوزی نیز نقل شده است که رسول خدا فرموده:«ان الله یبعث لهذه الامه علی رأس کل مأه سنه من یجدد لها دینها».

جناب سید صادق بحرالعلوم در حاشیه الفوائد الرجالیه،تحقیق گسترده ای درباره این حدیث کرده است (1)و مرحوم شرف الدین نیز در حاشیه هدایه الرازی الی الامام المجدد الشیرازی،به اعتبار و اهمیت این حدیث پرداخته است.

ج)ناصر الدین شاه چند بار به عراق برای زیارت عتبات عالیات مسافرت کرد و همه علما به دیدار وی رفتند؛ولی میرزای شیرازی حاضر به استقبال او نشد و صله ناصرالدین شاه را نیز نپذیرفت؛سپس با وساطت برخی از علما،ملاقاتی بین شاه و میرزا در روضه منوره امیرالمؤمنین صورت پذیرفت و این امر باعث شد که بعدها هر کدام از حکام و امرا که به نجف می آمدند،در روضه منوره با آنها ملاقات کنند.

وقتی به میرزای شیرازی گفتند که شاه تقاضای ملاقات نموده است،گفت:«اذا رأیتم العلماء علی ابواب الملوک فقولوا بئس العلما و بئس الملوک و اذا رأیتم الملوک علی ابواب العلماء،فقولوا نعم العلماء و نعم الملوک».

وقتی این سخن به شاه رسید،مبادرت به دیدار میرزای شیرازی نمود. (2)

د)از نکته های مهمی که در زندگی میرزای شیرازی اتفاق افتاد،هجرت او به سامرا بود.سامرا در اصل«سر من رآه»بوده؛چنان که حموی در معجم البلدان نوشته است و مرقد مطهر امام دهم و امام یازدهم(عسکریین)در آنجا می باشد.

درباره علت مهاجرت میرزای شیرازی به سامرا نکته های گوناگونی گفته شده

1- (1) -الفوائد الرجالیه،ج3،ص124،و مقدمه تقریرات میرزای شیرازی،ج1،ص20.

2- (2) -نقباء البشر،ج1،ص438.

است،یکی از نکته ها آن است که در آن برهه سامرا مرکز اهل سنت بوده است و اهالی آن جا همه از عامه بودند و سید شیرازی با حضور خود در سامرا باعث شده که این شهر مرکز شیعیان شود؛البته نکات دیگری را نیز در علت مهاجرت وی نوشته اند.

ه)فتوای معروف میرزای شیرازی در مورد تنباکو نیز فوق العاده بود.هنگامی که افراد خبره و دانا و مشاوران-که مرحوم سید همیشه از مشاوره با اهلش غافل نمی ماند-موقعیت زمانی و حیله ها و نیرنگ های دشمن را بیان کردند،سید شیرازی به این نتیجه رسید که جز با فتوایی قوی و محکم نمی توان از نفوذ استعمار جلوگیری نمود؛ازاین رو در اقدامی تاریخی چنین فتوا داد: «بسم الله الرحمن الرحیم.استعمال التنباکو و التتن حرام بأی نحو کان و من استعمله کمن حارب الامام-عجل الله فرجه-محمد حسن الحسینی الشیرازی».

این فتوا در جهان اسلام به ویژه ایران بازتابی گسترده یافت؛به گونه ای که نوشته اند زنان شاه در اندرون قصر قلیان ها را بیرون انداختند و نقل می شود که شاه تقاضای قلیان کرد،زنش گفت:حرام شده است.شاه گفت:چه کسی قلیان را حرام کرده است؟زنش در جواب گفت:همان کسی که من را بر تو حلال کرده است.

فتوای تحریم تنباکو از نقش زمان و مکان در اجتهاد حکایت می کند؛همان امری که امام خمینی بر آن تأکید داشتند. (1)

1- (1) .برای اطلاع بیشتر از شرح حال میرزای شیرازی ر.ک:هدایه الرازی الی الامام المجدد الشیرازی؛مقدمه تقریرات میرزای شیرازی،ج1،ص13؛ اعیان الشیعه فی طبقات اعلام الشیعه،ج1،ص436؛تکمله امل الآمل؛ فقهای نامدار شیعه؛معارف الرجال،ج2،ص233؛مقدمه تأسیس الشیعه؛مع علماء النجف؛تاریخ صد ساله روحانیت،ج2؛فقه و فقهای امامیه،ص300.

2-حاج آقا رضا همدانی(1322 ق)

اشاره

(1)

حاج آقا رضا همدانی عالم و فقیه و اصولی و محقق بزرگ قرن چهاردهم هجری از برجسته ترین شاگردان میرزای شیرازی است که شب و روز را به مطالعه و تألیف و تصنیف می گذراند.شاگردش،جبل عاملی می نویسد:

درس فقه را که همان مصباح الفقیه باشد،روز قبل می نوشت و فردا آن را بر شاگردانش عرضه می داشت.جلسه درس وی در مسجد نزدیک منزلش برگزار می شد.او عادت داشت همیشه نیم ساعت زودتر می آمد و انتظار می کشید تا شاگردانش حاضر می شدند.غذای او معمولاً نان ایرانی بود که از بازار می خرید و با پنیر و باقلیات مصرف می کرد.نانی که می خورد تازه نبود.شب کم می خوابید و صبح زود بلند می شد و حجره جداگانه کوچکی داشت که در آن به مطالعه می پرداخت.بسیار منظم،دقیق و وقت شناس بود.هر گاه برای سؤالاتی بر او وارد می شدم،قلم به دست داشت و کتاب های وسائل و حدائق و جواهر در پیش روی او باز بود.قلم را بر زمین می گذاشت و جوابم را می داد و بی درنگ قلم را بر می داشت و من فوراً مرخص می شدم.قبل از غروب نیز درس فقه می گفت و بعد از نماز به زیارت حضرت علی علیه السلام شرفیاب می شد.تواضعی شگفت داشت.برای هر که وارد می شد قیام می کرد؛حتی در وسط درس برای شاگردانش قیام می نمود.خودش نیازهای روزمره را از بازار تهیه می کرد.روزی در مغازه قصابی ایستاده بود.قصاب که او را نمی شناخت،به مشتریان گوشت می داد و به ایشان

1- (1) .حاج آقا رضا همدانی از فقیهان و علمای مشهور امامیه است؛ولی علما کم تر به بیان شرح حال او پرداخته اند.یکی از کسانی که شرح حال او را نوشته،سید محسن امین جبل عاملی است که شرح حالش را در اعیان الشیعه آورده است.وی(سید محسن امینی)از شاگردان آقا رضا همدانی است و او را به افعال نیک می ستاید.

بی اعتنا بود.من رسیدم و فریاد زدم:به شیخ گوشت بده!قصاب عذرخواهی کرد و اگر من نیامده بودم،حال او بسان دختران شعیب بود.از این که مشهور شود،بسیار پرهیز داشت.در اعیاد جلوسی نداشت تا به زیارت او نروند.یک روز و من دوستانم به رغم خواسته او به دیدنش رفتیم،هدیه ای به ما داد؛ولی همه وقت خود را صرف نوشتن می کرد.حاج آقا رضا همدانی در اواخر عمر بیمار شد و برای بهبود به سامرا مسافرت کرد؛ولی سرانجام در صبح روز یکشنبه 28 صفر 1322 قمری رحلت نمود. (1)

آثار حاج آقا رضا همدانی

مصباح الفقیه از آثار حاج آقا رضا همدانی است که در شرح شرایع الاسلام نوشته شده است؛ولی متأسفانه به رغم تفصیل آن شرح کاملی نیست.کتاب طهارت و صلاه مصباح الفقیه هر کدام در یک جلد قطور به قطع رحلی و بخشی از کتاب خمس و رهن آن نیز در یک جلد به قطع رحلی به چاپ رسیده است.

نظریات وی مورد توجه علما قرار گرفته است؛از جمله مرحوم آیت الله خوئی در موارد متعدد سخنان او را نقد و بررسی کرده است.متأسفانه در این بیست سال اخیر هیچ یک از این مجلدات تجدید چاپ نشده اند؛ولی به تازگی مؤسسه انتشارات اسلامی و مؤسسه ای دیگر به طور هم زمان به نشر مجلدات آخر مصباح الفقیه همت گماشته اند.

مبانی فقهی و اصولی و رجالی فقیه همدانی

فقیه همدانی به وثاقت صدوری معتقد است و هر قرینه ای که اعتبار روایت را اثبات کند،آن را اخذ می کند.

1- (1) .اعیان الشیعه،ج7،ص29.

وی معتقد است که اگر محقق حلی شهادت دهد که درباره یک موضوع نصی وارد شده این شهادت اثبات کننده نص است (1)و شهادت او به منزله حدیث خواهد بود.

اجماع را بر اساس قاعده«لطف»نمی پذیرد. (2)

خبر موثق را حجت می داند. (3)

از جمله فتاوای خاص او در فقه آن است که باید نماز صبح را در شب های مهتابی به تأخیر انداخت تا هوا کمی روشن شود و در این نظریه امام خمینی نیز از وی پیروی کرده است.

علامه سید محسن امین جبل عاملی درباره مشرب فقهی او نوشته است:

روزی یکی از دوستان به او گفت حدیثی در این موضوع در مستدرک الوسائل وجود دارد.فرمود:این به یک پول نمی ارزد.و روزی گفت:ما در حجیت اخبار مقلد این گفته محقق حلی هستیم که می گوید:آن چه را اصحاب قبول کنند،ما نیز قبول کنیم و آن چه را اصحاب رد می کنند،ما نیز رد می کنیم.

آقا رضا همدانی فرموده است:حضرت رضا علیه السلام هنگام عبور از نیشابور،به درخواست حاضران حدیث سلسله الذهب را بیان فرمود و هزاران نفر آن را به نقل از حضرت نگاشتند؛حال اگر کتاب فقه الرضوی نیز از تألیفات حضرت رضا علیه السلام بود،بر کسی مخفی نمی ماند.اتفاقاً عالمی به او گفت:این اجماعی است که از حضرت رضا علیه السلام رسیده است.آقا رضا همدانی ناراحت شد و فرمود:تو زیر این گنبد نشسته می گویی:اجماعاً،اجماعاً. (4)

1- (1) .همان،ج 1،ص22.
2- (2) .همان.
3- (3) .همان،ج 2،ص37.
4- (4) .اعیان الشیعه،ج7،ص19.

3-سید کاظم یزدی(صاحب عروه)

اشاره

سید کاظم یزدی از بزرگ ترین فقهای شیعه در صد سال اخیر است.وی در سال 1247 قمری در یکی از روستاهای یزد به دنیا آمده است.پس از اتمام تحصیلات ابتدایی به اصفهان رفت و در محضر صاحب روضات الجنات و برخی از اکابر دیگر تحصیل کرد و به مرحله اجتهاد رسید و سپس راهی نجف شد و به حوزه درس میرزا محمد حسن شیرازی پیوست.سید کاظم یزدی فرزندی داشته به نام سید محمد طباطبایی یزدی که در حمله به انگلیسی ها به شهادت رسید.سید کاظم یزدی در 27 رجب 1328 قمری در نجف اشرف به رحمت ایزدی پیوست. (1)

آثار فقهی سید کاظم یزدی

عروه الوثقی

عروه الوثقی از آثار گرانسنگ سید کاظم یزدی است که به اختصار به معرفی آن می پردازیم:

این کتاب دارای فروع بسیاری است و نظم و سلامت عبارات آن باعث شده تا مورد توجه علما قرار گیرد.کتاب عروه الوثقی متن درس خارج فقه است و بر آن بسیاری از فقها حاشیه فتوایی دارند و شروح فراوانی بر آن نوشته اند.

صاحب عروه،از ابتدای مبحث اجتهاد و تقلید وارد شده و تا آخر کتاب وصیت را بحث کرده و بسیاری از مباحث کتاب های دیگر فقهی را نیز به مناسبت آورده است؛مثلاً در بحث نجاسات درباره بیع آن نیز بحث کرده؛در

1- (1) .ریحانه الادب،ج6،ص392؛الذریعه،ج15،ص352؛فقهای نامدار شیعه،ص420؛و اعیان الشیعه،ج10،ص2 و 43.

حالی که فقها آن را در کتاب بیع مطرح می کنند.سید محمد شیرازی از پدرش نقل می کند که طباطبایی به هر کس که مسئله ای را از ایشان سؤال می کرد که در سائر کتاب های فقهی نبود،ده لیره جایزه می داد؛ ازاین رو،بسیاری در صدد یافتن فروع جدید بر می آمدند. (1)

بر عروه الوثقی حواشی متعدد و شروح گوناگونی نوشته اند و از آن چاپ های متعددی وجود دارد که در ذیل به آنها به اختصار اشاره می شود:

شروح عمده عروه الوثقی

یک.مستمسک العروه الوثقی اثر سید محسن حکیم که بارها در نجف و تهران و قم در چهارده جلد به چاپ رسیده است.

دو.شرح سید ابوالقاسم خویی بر عروه که تقریرات درسی وی می باشد و به دست شاگردانش گردآوری شده است.

سه.شرح دیگری که می توان نام برد،بحوث فی العروه الوثقی است که تقریرات درس سید محمد باقر صدر است و به دست شاگردش سید محمود هاشمی گردآوری و در چهار جلد منتشر شده است.

چهار.مصباح الهدی از محمدتقی آملی در ده جلد.

پنج.مدارک العروه از شیخ علی پناه اشتهاردی که به تازگی در حدود سی جلد به چاپ رسیده است.

حاشیه بر مکاسب

دومین کتاب سید طباطبایی حاشیه بر مکاسب شیخ انصاری است که در یک جلد به صورت چاپ سنگی منتشر شده است.در خاتمه آن نیز دو رساله ضمیمه

1- (1) .أذکیاء الفقهاء و المحدثین،ص399.

می باشد:«رساله فی منجزات المریض»و«رساله فی حکم الظن فی الصلاه و بیان کیفیه صلاه الاحتیاط».

از فتاوای خاص سید طباطبایی بدان گونه که از ظاهر عروه الوثقی بر می آید،آن است که بلاد کبیره را جدای از سایر شهرها فرض می کند و معتقد است که هر محله،شهری محسوب می شود.ایشان قسطنطنیه را مثال زده است.این فتوا مورد توجه امام خمینی نیز قرار گرفته است.سید طباطبایی عکس گرفتن را نیز حرام می دانست.وجود یک عکس از او خود حکایتی خواندنی دارد. (1)

محمد کاظم بن حسین خراسانی(1329ق)(آخوند خراسانی)

اشاره

آخوند خراسانی (2)بیشتر شهرتش در علم اصول است و در این علم اثری

1- (1) .أذکیاء الفقهاء و المحدثین،ج1،ص399 و فقه و فقهای امامیه،ص317.
2- (2) .معجم رجال الفکر و الأدب،ج1،ص39؛الذریعه،ج1،ص122؛ماضی النجف،ج1،ص126؛شخصیت شیخ انصاری،ص299؛نجوم السماء،ج1،ص279؛رجال ایران،ج4،ص1؛معارف الرجال،ج2،ص323؛
محمد کاظم بن حسین خراسانی معروف به آخوند خراسانی از علمای بزرگ و صاحب نام قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم هجری است.او در سال 1255 قمری در عهد شاه محمد سوم از پادشاهان قاجار به دنیا آمد.پدرش از علمای بزرگ و برجسته زمان بود.وی ابتدا در مشهد مقدس به تحصیل علوم پرداخت و در سال 1277 قمری برای کسب علم قصد نجف اشرف کرد و در بین راه وارد شهر سبزوار شد و با حاج ملا هادی سبزواری ملاقات کرد و با او انس گرفت و چند ماه(از ماه رجب تا ذی الحجه 1277)در آن شهر ماند و در مدرسه علمیه سبزوار اقامت کرد.سپس به راه خویش ادامه داد و حدود سه سال در تهران ساکن شد و در درس حکیم میرزا ابوالحسن جلوه حاضر می شد.هدف اصلی آخوند خراسانی رسیدن به نجف بود؛ولی پول نداشت تا این که روزی هم حجره ای او خبر آورد که نزد متولی مدرسه صدر،وجوه شرعیه ای مربوط به نماز و روزه وجود دارد و او می تواند از آن استفاده کند.آخوند خراسانی یک صد

تومان آن را گرفت و متعهد شد که بیست سال روزه بگیرد و نماز بخواند.پس از آن راهی نجف اشرف شد.در زمان ورود آخوند به نجف،زعامت حوزه نجف به عهده شیخ اعظم انصاری بود.آخوند خراسانی در درس شیخ انصاری حاضر می شد و کسب علم و معرفت می کرد و بعد از رحلت شیخ انصاری،از درس میرزای شیرازی بهره می برد.خود در این باره می گوید:«در اولین ایامی که وارد نجف شدم شیخ اعظم انصاری را به استادی برگزیدم و در درس میرزای شیرازی نیز حاضر می شدم و بعد به همراه میرزا در درس شیخ انصاری حاضر می شدیم».علت این که به محمد کاظم بن حسین خراسانی،آخوند خراسانی می گفته اند این است که روزی شیخ الاسلام عثمانی وارد مجلس درس محمد کاظم خراسانی شد و آخوند او را از لباس وهمراهانش شناخت و فوراً بحث را منتقل کرد به قول ابی حنیفه که نهی در وجوب و حرمت دلیل صحت است؛نه دلیل فساد،و این مطلب را با بیانی جذاب بیان کرد.شیخ الاسلام از حضور ذهن او تعجب کرد و هم چنین از تسلطش بر مبانی ابی حنیفه و سایر ائمه عامه از این که علم در نجف به این حد رسیده است شگفت زده شد.آخوند خراسانی سپس اشکالات را یکی پس از دیگری بر ابوحنیفه وارد کرد تا در نتیجه رأی فصل را که رأی استادش شیخ انصاری بود،گفت:رأی استادش این بود که نهی در وجوب و حرمت،دلیل بر فساد آن حکم است.وقتی بحث به این جا رسید،گفت:ظاهر آن است که آقایی که وارد مجلس شدند،شیخ الاسلام عثمانی باشند؛سپس به احترام او از منبر پایین آمد.شیخ الاسلام از دریای علم آخوند تعجب کرد و وقتی که به شهرش برگشت،بیشتر سخنانش درباره شخصیت آخوند خراسانی بود.(تاریخ روابط ایران و عراق،ص265 و مقدمه کفایه الاصول،ص20.آخوند خراسانی صدای بلندی داشت که به همه حضار در مجلس می رسید.آقا بزرگ تهرانی می گوید:«من از بعضی شنیدم که شاگردان آخوند بیش از2200 بودند». آخوند خراسانی در روز سه شنبه بیستم ذی الحجه 1329 قمری در هفتاد و چهار سالگی به سرای باقی شتافت.داستان درگذشت آخوند نیز خواندنی است.

دارد به نام کفایه الاصول که از زمان تألیفش متن درسی آخرین رتبه سطح و متن درسی خارج اصول است.نظریات اصولی او همواره مورد توجه علما بوده است.در فقه نیز آثار بسیاری دارد؛ولی با این حال در این علم از او کمتر یاد می کنند.

ص:399

1-تألیفات آخوند خراسانی

درر الفوائد

این کتاب حاشیه بر مکاسب شیخ انصاری است و بارها به چاپ رسیده است.آخرین چاپ آن از سوی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تصحیح و منتشر شده است.البته باید متذکر شد که این حاشیه بسیار مختصر و تنها یک جلد می باشد.در خاتمه این کتاب،رساله ای از او به نام«مسئله فی الاخلال بذکر الاجل فی المتعه»نیز چاپ شده است.

رسائل فقهی

مجموعه ای از رسائل فقهی او به نام شذرات به چاپ رسیده است.این مجموعه شامل پنج رساله است به نام های«رساله فی الدماء الثلاثه،رساله فی الوقف،رساله فی الرضاع،مقاله فی الطلاق و مقاله فی العداله».این مجموعه در بغداد در سال 1331 قمری به چاپ رسیده است.

اللمعات النیره

این اثر در فقه نوشته شده و شامل کتاب صلاه و طهارت است و در سال 1331 قمری در بغداد به زیور چاپ آراسته شده است.

آثار دیگری از او به دست شاگردانش گردآوری شده که همه در مباحث فقهی است.یکی از آنها کتاب القضا است که فرزندش آقازاده جمع آوری کرده و دیگری کتاب الخمس و الرضاع است که شاگردش محمد علی کرمانی گردآوری کرده است. (1)

2-نقد آرای آخوند خراسانی

اشاره

بعد از آخوند خراسانی دیدگاه های وی از سوی شاگردانش در معرض نقد و

1- (1) .فقه و فقهای امامیه،ص 324.

بررسی قرار گرفت.این نقدها باعث پختگی بیشتر مباحث و موجب پالایش دیدگاه های شیخ و آخوند شد.در این قسمت چند نفر از شاگردان برجسته و متفکر آخوند را معرفی می کنیم.

الف)میرزا محمد حسین نائینی

اشاره

(1)

دیدگاه های اصولی محقق نائینی در کتاب های اجود التقریرات و فوائد الاصول منعکس شد و در این دو اثر در موارد گوناگونی انظار استادش مرحوم آخوند خراسانی را نقد کرده است.

آثار فقهی میرزا محمد حسین نائیئی

تقریرات«صلات»ایشان که از سوی محمد تقی آملی گردآوری شده آخرین چاپ آن را انتشارات آل البیت در سه جلد منتشر کرده است.

1- (1) .میرزای نائینی در هفدهم ذیقعده سال 1276 قمری در نایین در یک خانواده روحانی به دنیا آمد.تحصیلات ابتدایی را در اصفهان گذراند و سپس برای ادامه تحصیل رهسپار نجف شد و در زمره شاگردان برجسته میرزای شیرازی قرار گرفت.او را مجدد علم اصول نامیده اند.بسیاری از مراجع معاصر ایران و عالم تشیع از شاگردان ایشان هستند؛از جمله سید جمال الدین گلپایگانی؛سید محمود شیروانی،شیخ موسی خوانساری-که تقریرات درسی استادش را نیز نوشته است-شیخ محمدعلی کاظمی خراسانی،سید محمد حجت کوه کمری،سید محسن حکیم و علامه سید محمد حسین طباطبایی.(فقهای نامدار شیعه،ص404 و گنجینه دانشمندان،ج1،ص224).یکی از شاگردان ایشان کفائی خراسانی است که فرزند آخوند خراسانی و متولی مدرسه علمیه نواب بوده او با زبان اعتراض به شاگردان خود فرموده است:در هوای تابستان می خواهید درس

را تعطیل کنید؟با آن که آقای نائینی در گرمای نجف لب هایش به هم می چسبید؛ولی درس را تعطیل نمی کرد.سرانجام میرزای نائینی در 26 جمادی الاولی سال 1355 قمری مطابق با 24 مرداد 1315 قمری به رحمت ایزدی پیوست.

رساله فی قاعده لاضرر و لاضرار که در تتمه منیه الطالب به چاپ رسیده است.

رساله فی اللباس المشکوک،این رساله نیز در تتمه منیه المطالب چاپ شده است و به تازگی با تعلیقات بیشتر نوه میرزای نائینی،در یک جلد از سوی مؤسسه آل البیت چاپ و منتشر شده است.

تقریرات بیع تألیف شیخ محمدتقی آملی که در دو جلد از سوی دفتر انشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم چاپ شده است.

تقریرات بیع بار دیگر به وسیله سید موسی خوانساری تألیف شده و در دو جلد به چاپ رسیده است و به تازگی دفتر انتشارات اسلامی با تحقیقات و تعلیقات آن را به چاپ رسانده است.

ب)عبدالکریم حائری یزدی(1355ق)

شیخ عبدالکریم حائری در سال 1276 قمری در میبد یزد به دنیا آمد.بعدها برای استفاده از محضر درس استادان بزرگ،راهی عتبات عالیات شد و در آن جا از محضر استادان بزرگ عصر مثل سید محمد فشارکی اصفهانی،میرزای شیرازی و شیخ فضل الله نوری بهره ها برد.حائری در حوزه سامرا به تحصیل علم پرداخت.چون استادش سید محمد فشارکی به نجف هجرت کرد،او نیز به همراه ایشان راهی نجف شد.پس از فوت استادش،در درس آخوند خراسانی حاضر شد و از محضر این استاد فاضل کسب علم و معرفت کرد.

شیخ عبدالکریم مدتی را در کربلا به سر برد و در سال 1332 قمری بنا به دعوت مردم اراک به آن جا مسافرت کرد و مدت هشت سال در آن شهر اقامت گزید و سپس برای زیارت،به قم سفر کرد و در آن شهر اقدام به تأسیس حوزه علمیه نمود.در این هنگام،شیخ محمد تقی بافقی از ایشان خواست که در قم بماند و ایشان تفأل

به قرآن زدند و این آیه شریفه آمد: «وَ أْتُونِی بِأَهْلِکُمْ أَجْمَعِینَ» .بر این اساس در قم اقامت کردند.سرانجام در سال 1340 قمری حوزه علمیه قم را تأسیس کرد و شاگردان بسیاری را در این حوزه تربیت نمود.از شاگردان شیخ عبدالکریم حائری می توان«سید ابوالحسن رفیعی،سید محمد رضا گلپایگانی،سید شهاب الدین مرعشی نجفی و امام خمینی را نام برد.امام خمینی در نوشته های فقهی و اصولی خود به فتاوا و نظریات استادش توجه دارد و از او به عظمت یاد می کند.

امام خمینی در سال 1342 شمسی در ضمن یکی از سخنرانی های خود فرمودند:«مایی که وقتی مرحوم حاج شیخ عبد الکریم حائری مان از دنیا می رود،آقازاده هایشان،همان شب شام ندارند،مفت خوریم؛اما آنان که بانک های خارج را پر کرده اند و باز دست از سر ملت بر نمی دارند،مفت خور نیستند؟»

عقیقی بخشایشی،مصاحبه ای با شیخ مرتضی حائری انجام داده و در آن خصوصیات زندگی حاج شیخ عبدالکریم حائری را بیان کرده است که برای اطلاع بیشتر می توان به آن مراجعه کرد. (1)

از آیت الله حائری یزدی کتاب الصلاه باقی مانده که بارها چاپ شده است،و نیز کتاب النکاح که تقریرات آن مرحوم است و توسط شاگردش سید محمود آشتیانی گردآوری شده است. (2)

ج)محمدحسین اصفهانی

اشاره

محمدحسین اصفهانی (3)اصول را بر خلاف آن چه مرسوم بود،باب بندی کرد.

1- (1) .فقهای نامدار شیعه،ص436.
2- (2) .فقه و فقهای امامیه،ص326.

3- (3) .محمدرضا مظفر مؤلف کتاب اصول الفقه که از شاگردان مشهور و معروف محمدحسین اصفهانی است،ترجمه استادش را مفصل و دقیق در مقدمه حاشیه مکاسب و دیوان کمپانی آورده است.شیخ محمد حسین اصفهانی در سال 1296 قمری در نجف اشرف متولد شد.(گنجینه دانشمندان،ج1،ص225؛معارف الرجال،ج2،ص263؛مقدمه بحوث فی الفقه،ص5؛مقدمه دیوان اشعار کمپانی؛نقباء البشر،ج1،ص560؛و مقدمه رساله اجاره).پدرش از برجسته ترین تجار کاظمین بود.شیخ محمدحسین اصفهانی سیزده سال در درس آخوند خراسانی حاضر می شد و از علم آن بزرگوار بهره می برد.

آیت الله اصفهانی برای آن که فلسفه خوانده بود و اصول را با فلسفه در می آمیخت،از ناحیه علمای نجف طرد شد.این فرزانه جاوید آراء اصولی خودش را در کتاب نهایه الدرایه بیان کرده و در موارد زیادی نظرات شیخ انصاری و آخوند خراسانی را نقد کرده است. (1)مرحوم کمپانی شاعر،ادیب و فیلسوف بود.اشعار مذهبی می سرود؛ولی اشعارش مملو از اصطلاحات فلسفی بود.شیخ محمد حسین اصفهانی قصیده ای درباره حضرت زهرا علیها السلام سروده است که آن را مکرر در ایام فاطمیه بر منابر می خوانند.

یکم)آثار فقهی شیخ محمد حسین اصفهانی

-بحوث فی الفقه؛ (2)

-تعلیقاتی بر مکاسب؛

1- (1) .فقه و فقهای امامیه،ص326.
2- (2) .دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم،دو مجموعه از رساله های فقهی و اصولی شیخ محمد حسین اصفهانی را به چاپ رسانده است؛یکی به نام بحوث فی اصول الفقه که مشتمل بر چند رساله اصولی است و دوم رساله بحوث فی الفقه مشتمل بر چند رساله فقهی است.یکی از این رساله ها کتاب الاجاره است که در نجف اشرف به سال 1375 قمری به چاپ رسیده است و نیز رساله فی حکم أخذ الاجره علی الواجبات از دیگر رساله های این مجموعه است که به همراه حاشیه مکاسب ایشان بارها چاپ شده است.

4.آقا ضیاء الدین عراقی(1361-1278ق). (1)

آقا ضیاء عراقی یکی از منتقدان برجسته انظار شیخ انصاری و آخوند خراسانی محسوب می شود.

شهرت آقا ضیاء الدین عراقی در اصول است؛ولی در فقه نیز کتاب ها و رساله هایی نوشته است که در ذیل به معرفی آثار او می پردازیم:

دوم)آثار آقا ضیاء الدین عراقی

-شرح تبصره المتعلمین

شرح تبصره المتعلمین دوره کامل فقه است و ضیاء الدین عراقی همه تبصره را شرح کرده است.این کتاب گرانسنگ را محمد هادی معرفت،تصحیح و چاپ کرده

1- (1) .آقا ضیاءالدین عراقی در شهر اراک به دنیا آمد و در ابتدای جوانی به اصفهان سفر کرد و برای تکمیل دروس راهی نجف اشرف شد.شاگردانش می گویند:وقتی مرحوم آقا وارد نجف شد،مجتهد بود و به درس سید محمد فشارکی و محقق اصفهانی حاضر می شد و از فضلای جلسه درس آن دو بزرگوار بود.درس خارج فقه و اصول را شروع کرد و قریب به شصت سال درس خارج می گفت و حدود سه هزار مجتهد از درس او خارج شدند.از آنجا که محقق عراقی از حوزه مرجعیت دور بود،امکان تدریس خوبی برای او فراهم شد.سید عزالدین زنجانی از قول پدرش نقل کرد که پدرم فرمود:درس میرزای نائینی به سبب جریان مشروطه اهمیت خود را از دست داده بود و به مرحوم اصفهانی نیز به سبب آراء و افکار فلسفی وی کسی اعتنا نمی کرد؛ازاین رو،درس آقا ضیا شلوغ شده بود.ایشان هم چنین می گوید مرحوم محمدتقی خوانساری از شاگردان فاضل ایشان بود که درس استاد را با اشکالات خود قطع می کرد تا جایی که گاهی مرحوم آقا ضیا عصبانی می شد و به شوخی می گفت:سید!الهی بمیری و جوانمرگ شوی.بزرگان دیگری مثل سید محمود شاهرودی،آیت الله حکیم،شیخ حسین حلی و محمدتقی بروجردی از

شاگردان وی بوده اند.(نهایه الافکار،ج1؛مقالات الاصول،ج1،ص15؛نقباء البشر،ج2،ص956؛فقه و فقهای امامیه،ص328).

است؛البته باید یادآور شد که در نجف در سال 1345 قمری نیز چاپ شده بود.

-روائع الامالی فی فروع العلم الاجمالی

-رساله فی اللباس المشکوک:این رساله و کتاب روائع الامالی،هر دو چاپ شده است.

-رساله فی القضاء

-رساله فی تعاقب الأیدی:این رساله به همراه کتاب القضاء چاپ شده است.

-مقاله فی الدعاوی:این اثر در سال 1345 قمری به همراه شرح تبصره چاپ شده است.

-نهایه الافکار:تقریرات درس آن مرحوم است که علامه محمدتقی بروجردی آن را نوشته است.

-مقالات الاصول:به قلم خود آن ایشان است و در دو جلد منتشر شده است.

-تحریر الاصول:تقریرات درس ایشان به قلم شیخ مرتضی مظاهری اصفهانی است.

5.سید محمدحسین بروجردی (1)

1- (1) .آیت الله العظمی بروجردی فرزند سید علی طباطبائی،از سلسله طباطباییان بروجرد در سال 1292 قمری در بروجرد متولد شد.پس از فراگرفتن مقدمات در بروجرد در ایام جوانی راهی حوزه علمیه اصفهان شد و فقه و فلسفه را نزد بزرگان آن حوزه خواند.آن گاه به نجف اشرف رفت و در محضر آخوند خراسانی تلمذ کرد و علوم مقدماتی را تا ریاض المسائل که در آن دوران از کتاب های درسی فقه بود،تحصیل کرد.در سال 1310 قمری در هجده سالگی به اصفهان برگشت و در مدرسه صدر نزد

استادان سطح عالی علوم دینی به تحصیل پرداخت.پس از ازدواج،پنج سال دیگر نیز در اصفهان به تحصیل ادامه داد.او در اصفهان حوزه درسی مهمی داشت و حدود یک صد نفر در حوزه درسش حاضر می شدند.در سال 1319 پس از حدود نه سال اقامت در اصفهان برای ادامه تحصیل راهی نجف شد و در درس آخوند خراسانی حاضر شد.(گنجینه دانشمندان،ج1،ص345 و آثار الحجه،ج2،ص10)آیت الله بروجردی ده سال در نجف در دروس استادان بزرگ حضور یافت و در سال 1328 قمری به ایران بازگشت و 33 سال در شهر بروجرد اقامت نمود.در سال 1364 قمری بعد از عمل جراحی در تهران وارد قم شد و در آن جا اقامت کردند و در روز سیزدهم شوال 1381 قمری در 93 سالگی رحلت نمود.

مرحوم آیت الله بروجردی مسائل فقه را دو قسم کرده اند:قسم اول کلیات و اصولی که از ائمه گرفته شده است که از آن تعبیر به«اصول متلقات از ائمه»نموده اند و بخش دوم فروع و مستنبطات فرعی است که فقها استخراج کرده اند.

ایشان درباره کتاب های قدما فرموده است که کتاب هایی مثل«مقنع و هدایه شیخ صدوق،مقنعه شیخ مفید،نهایه شیخ طوسی،المراسم سلار،الکافی ابوالصلاح حلبی،و المهذب ابن براج»در برگیرنده مسائل اصلی بوده اند و کتاب هایی مثل مبسوط شیخ طوسی،بخش دوم را در بر داشته اند و این مرز،فاصل بین دو بخش تا عصر محقق حلی بود.

علامه حلی در شرایع الاسلام ابتدا مسائل اصلیه مأثوره از ائمه را ذکر می کند؛سپس در ادامه تفریعات را در مقام مسائل یا فروع می آورد؛ولی از عصر شهید اول و شهید دوم دو مبحث با یک دیگر مخلوط گشته است.آیت الله بروجردی در بخش اول،اجماع و شهرت را جابر ضعف سند و مؤید حکم می شمارد؛ولی در بخش دوم چنین اعتقادی ندارد و چه بسا اجماع را نیز دلیل نمی داند. (1)آیت الله بروجردی درباره روایات من لایحضره الفقیه نظریه هایی دارند که یاد می کنیم؛از جمله در یکی از تعبیرات ایشان در کتاب نهایه التقریر نقل شده که فرموده اند:آن حدیث معتبر است؛زیرا مرسله صدوق است و با لفظ«قال»نقل شده است و مرسلاتی را که صدوق از روی یقین به معصوم نسبت داده،معتبر است؛ولی از

1- (1) .دراسات فی المکاسب،ج1،ص94؛البدر و الزاهر فی صلاه الجمعه و المسافر،ص10-8.

عبارت استاد سبحانی در کلیات فی علم الرجال بر می آید که آقای بروجردی معتقد بوده است همه روایات من لا یحضره الفقیه معتبر است؛ چون آن را از کتاب های معتبر گرفته است؛چنان که شیخ صدوق در مقدمه کتاب آن را یادآور می شود. (1)آیت الله بروجردی فقه چند فقیه شیعه را ممتاز دانسته است:شیخ طوسی،محقق حلی،علامه حلی،شهید اول و شهید ثانی؛زیرا آنها علاوه بر تسلط بر فقه شیعه،بر فقه سایر فقها و فرق اسلامی نیز تسلط داشته اند؛از این جهت،خود بر فقه مذاهب عامه نیز تسلط داشته است.استاد مطهری درباره آقای بروجردی این گونه نوشته است:

معرفت به رجال و حدیث شیعه و سنی از یک طرف و اطلاع بر فتاوا و فقه سایر فرقه های اسلامی از طرف دیگر،موجب می شد که گاه حدیثی طرح می شد و ابتدا یک معنا و مفهوم از آن به نظر می رسید؛ولی بعد آیت الله بروجردی تشریح می کرد که این شخصی که این سؤال را از امام کرده است اهل فلان شهر یا منطقه بوده و در آن جا مردم تابع فتوای فلان فقیه از فقهای عامه بوده اند و فتوای آن فقیه این بوده است،و چون آن شخص در آن محیط بوده و آن فتوا در آن محیط شایع بوده،پس ذهن وی مسبوق به چنان سابقه ای بوده و مقصود وی از این سؤال این بوده است.وقتی که معظم له این جهات را تشریح می کرد و به اصطلاح روحیه وی را تحلیل می کرد،می دیدیم که معنا و مفهوم سؤال و جواب عوض می شد و حدیث شکل دیگری به خود می گرفت. (2)

استاد مطهری در مقاله«مرجعیت و روحانیت»درباره روش فقهی آیت الله بروجردی نوشته است که یکی از مزایا و امتیازاتشان همین آشنایی با روش های

1- (1) .کلیات فی علم الرجال،ص385.
2- (2) .فقهای نامدار شیعه،ص449.

فقهی در شیعه و سنی بود.ایشان فقه را تقریباً به چهار دوره تقسیم می کردند:

اول:دوره ماقبل شیخ طوسی؛دوم دوره شیخ طوسی تا قرن دهم که مقارن با عصر شهید ثانی است؛سوم از زمان شهید ثانی تا قرن اخیر؛ چهارم قرن اخیر.

آیت الله بروجردی در رجال تبحر داشتند و معتقد به ضرورت شناخت طبقات رجال بودند و در این زمینه مجموعه رجال ارزشمندی را نیز تهیه کردند.

آیت الله بروجردی معقتد بود که تقطیع روایات کار نیکویی نیست؛زیرا ممکن است در صدر روایت قرینه ای باشد که باعث تفسیر ذیل روایت شود و بر عکس بر همین اساس ایشان اعتقاد داشتند باید صدر و ذیل روایت را بررسی کرد تا فهم صحیحی از روایت به دست آید.همین امر باعث شد که کتاب جامع احادیث الشیعه را تألیف کنند.ایشان در این اثر،احادیث را به طور کامل نقل کرده است؛بر خلاف وسائل الشیعه که روایات را تقطیع نموده و سپس عبارتی«سیأتی»یا«مرّ»را آورده است.

محدث عاملی(1104ق)اسناد و متن روایات را به طور کامل ذکر نکرده؛ بلکه روایتی که در جوامع ثلاثه ذکر شده،اولین سند را از کافی آورده و آن گاه گفته است به همین لفظ در تهذیب و من لایحضره الفقیه ذکر شده؛ ولی متن روایات را ذکر نمی کند؛در حالی که الفاظ روایات با هم فرق می کند و گاهی اختلاف نسخه باعث اختلاف معانی می شود.

مرحوم آیت الله العظمی بروجردی در زمینه رجال معتقد به وثوق صدوری بوده و صحت و اعتبار روایت را تنها از طریق سند نمی داند؛بلکه قراین دیگر را در اعتبار روایت معتبر می شمارد.مثلاً ایشان اهمال راوی و جهل به او را باعث ضعف سند نمی داند و معتقد است که صرف ذکر نشدن راوی در کتاب های رجال،یا این که شیخ طوسی مثلاً درباره فلان راوی بگوید او مجهول است،دلیل بر ضعف

او نمی شود.ایشان در ذیل بحث از صحیحه ابی یعفور فرموده است این حدیث را علامه بحرالعلوم طباطبایی(1205ق)در مناسک حج،صحیح نامیده است.صحیحه عبدالله بن ابی یعفور درباره عدالت است؛ولی سید محمد جواد عاملی(1216ق)شاگرد بحرالعلوم در مفتاح الکرامه پس از نقل کلام استادش فرموده است:ظاهر آن است که این خبر صحیح نیست؛نه در تهذیب الکلام و نه در من لایحضره الفقیه و منشأ اشکال در این سند،احمد بن محمد بن یحیی است که درباره او در کتاب های علم رجال جرح یا مدحی نیامده؛ولی تحقیق آن است که نیازی به این مطلب نیست؛زیرا کتاب هایی که درباره این موضوع وضع و تألیف شده،از چند کتاب تجاوز نمی کند؛مثل کتاب رجال شیخ و رجال کشی و فهرست نجاشی،و متعرض نشدن این بزرگان نسبت به یک راوی باعث نمی شود که به روایت او بی اعتنایی شود؛مثلاً کتاب شیخ مشتمل بر همه راویان نیست و ظاهر مطلب آن است که این کتاب به صورت پیش نویس بوده و مؤلف بر آن بوده است که دوباره بدان مراجعه کند و نظم و ترتیبی به آن بدهد و شاهد بر این مطلب آن است که نسبت به بعضی از راویان فقط اسامی آنان را آورده؛بدون این که درباره وثاقت آنها بحث کند و بعضی از راویان را نیز مکرر ذکر کرده است.امثال این نکته ها باعث می شود تا انسان ظن غالب پیدا کند که کتاب رجال شیخ دارای نظم و ترتیب یک کتاب کامل نبوده است و علت این امر آن است که شیخ طوسی بسیار اشتغال به تألیف و تصنیف در فنون مختلف،مثل فقه،اصول،کلام،تفسیر و غیره داشته،به حدی که اگر ساعات عمر او تقسیم شود برای این کتاب مقدار اندکی بیشتر باقی نمی ماند؛بنابراین،ذکر نشدن راوی در رجال شیخ طوسی،دلیل بر عدم وثاقت او نیست.

اما هدف کشی در رجال ذکر اشخاصی بوده که در حق آنها روایت وارد شده است؛چه روایات مادحه باشد،چه روایات قادحه.

غرض نجاشی نیز در کتابش ذکر کسانی است که دارای تصنیف بوده اند و به سایر راویان کاری ندارد و نیز فهرست شیخ طوسی این گونه است؛پس متعرض نشدن نجاشی به یک راوی بدان معنا است که او مصنف نبوده است و این ذکر نشدن دلیل بر آن نیست که موثق نیز نبوده است؛همان طور که بعضی از متأخرین در کتاب مشترکات خود گفته اند که ذکر نشدن راوی در کتاب های علم رجال دلیل ضعف راوی است؛با این که ظاهر آن است که امکان کشف وثاقت راوی از شاگردان و کسانی که از او حدیث گرفته اند،وجود دارد.وقتی که شخصیت هایی مثل شیخ طوسی،شیخ مفید و شیخ صدوق از بزرگان راویان روایت می کنند،خصوصاً در فرضی که زیاد نیز روایت کنند،شکی در وثاقت او باقی نمی ماند؛بنابراین ظاهر می شود آن چه علامه طباطبائی بحرالعلوم فرموده که روایت عبدالله بن ابی یعفور صحیحه است،درست است؛زیرا اگر چه احمد بن محمد بن یحیی در سلسله سند آن واقع شده و در کتاب های علم رجال نسبت به وثاقت او بحثی نشده است،ما وثاقت او را از روایت شیخ صدوق و شیخ طوسی از او استفاده می کنیم؛زیرا او با اجازه از پدرش کتاب های او را روایت می کند؛بنابراین اگر چه خودش دارای کتاب و تصنیفی نیست،ولی بدان جهت نمی توان او را تضعیف نمود،و انصاف آن است که مناقشه ای در سند نیست. (1)آیت الله العظمی بروجردی بسیار به شهرت بین قدما اهتمام می ورزید و معتقد بود که طلاب باید کتب قدما را بررسی کنند تا به رأی مشهور بین قدما پی ببرند؛چون آنها به عصر ائمه علیهم السلام نزدیک بوده اند؛ازاین رو،عمل مشهور به روایت ضعیف را جابر ضعف سند آن می داند،و در نقطه مقابل،اعراض مشهور از روایتی را باعث

1- (1) .نهایه التقریر،ج2،ص272.

ضعف آن می شمارد؛بنابراین اگر مشهور از روایتی اعراض کرده باشند،آن روایت مو هون می شود و نمی توان به آن عمل کرد. (1)

سوم)آثار محمد حسین بروجردی

-نهایه التقریر:این اثر تقریرات درس فقه ایشان است که به دست شاگردشان آیت الله فاضل لنکرانی از جمله در 1376 قمری در قم چاپ شده است.

-البدر الزاهر فی صلاه المسافر:که تقریرات درس ایشان در فقه و درباره نماز مسافر است.

-دو جلد از تقریرات ایشان نیز به دست آیت الله اشتهاردی به چاپ رسیده است.

-زبده المثال فی خمس النبی و الآل:که در سال 1380 قمری چاپ و منتشر شده است.

نکته ها و پیام ها

1.ترتیب و تنظیم منطقی و قانونمند و ساماندهی جدید و ابتکاری از علم اصول فقه از سوی شیخ انصاری؛

2.ایجاد نوآوری های فراوانی هم در محتوا و هم در قالب،در دو دانش اصول و فقه؛

3.پیدایش رساله های علمی به شکل جدید به زبان های فارسی و عربی و تمرکز یافتن مرجعیت و ارجاع عموم مردم در مسائل شرعی به فتاوای یک یا چند تن از فقیهان؛

4.پیدایش تقریرات در دو دانش فقه و اصول؛

1- (1) .دراسات فی المکاسب،ج1،ص92.

5.مزج علم اصول با مباحث عقلی و فلسفی به وسیله اصولیانی مانند محقق اصفهانی و آقا ضیاء الدین عراقی؛

6.مدرسه های فعال این دوره

حوزه نجف که تا زمان آیت الله خویی به بالاترین درجه رشد و شکوفایی خود رسیده بود و ایشان آخرین مرجع قدرتمند این حوزه حساب می شد.پس از شهادت سید محمدباقر صدر،شاگرد برجسته محقق خویی و رهبر انقلاب عراق علیه بعثی ها،اسباب تضییق و فشار بر حوزه نجف روز افزون شد و بسیاری از فقیهان و دانشمندان این حوزه به شهادت رسیدند یا متواری یا منزوی شدند و کم کم این حوزه رو به اضمحلال رفت و حوزه قم مرکز تشیع و جایگزین آن گردید.میرزا علی غروی تبریزی،مقرر عظیم الشأن درس محقق خویی و سید محمد صدر،صاحب کتاب ماوراء الفقه از دیگر فقهای شهید حوزه نجف به دست ناپاک بعثی ها بودند.

حوزه قم:با ورود آیت الله بروجردی به قم و مرجعیت او سر و سامان بیشتری گرفت.شخصیت اخلاقی و علمی بروجردی و اساتیدی که دیده بود،قدرت مدیریتی و اجرایی او،ارتباطاتی که با خارج از حوزه قم،از جمله شیخ محمود شلتوت مفتی اعظم الازهر،برقرار کرده بود،نمایندگانی که به کشورهای اروپایی و امریکایی اعزام کرده بود،گام هایی که برای اصلاح امور برداشت و همتی که او در احیای تراث اسلامی داشت،همه و همه سبب شد که حوزه قم مورد توجه روز افزون قرار گیرد و مشتاقان به سوی آن سرازیر شوند.

ناگفته نماند که جدای از این دو حوزه بزرگ،حوزه های کوچک تری نیز وجود داشت که بیشتر،وابسته به حوزه نجف و قم بودند؛مثل حوزه کربلا،اصفهان،خراسان،تبریز و حوزه های شیعه در پاکستان و هند و لبنان و نقاط دیگر.

10-دوره درخشش ولایت فقیه در میدان عمل

اشاره

هدف های آموزشی این فصل عبارتند از:

1.آشنایی با ورود فقاهت در عرصه رهبری اجتماعی مسلمانان؛

2.آشنایی با طرح نظریه ولایت فقیه در جایگاه الگوی حکومت داری در عصر غیبت؛

3.توجه به مسائل نوپیدا و مستحدثه در عرصه های سیاسی،اجتماعی و اقتصادی؛

4.آشنایی با تدوین موسوعه های فقهی به شکل الفبایی.

در این دوره فقیهان معاصر در حوزه فقه و اصول ابتکارات فراوانی داشته اند.برای رعایت اختصار از بیان شرح و تفصیل این ابتکارات در این نوشتار خودداری کرده و به ذکر مهم ترین و تازه ترین ابتکاری که در این دوره در حوزه فقه و اصول اتفاق افتاده بسنده می کنیم.در این دوره ابتکار تازه ای که در حوزه فقه و اصول رخ داد طرح مسئله مهم فقهی در حوزه احکام حکومتی اسلام بود که عبارت است از طرح نظریه«ولایت فقیه»در جایگاه الگوی حکومت داری در عصر غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف.گرچه اصل نظریه ولایت فقیه از آغاز اجتهاد در حوزه فقه مطرح بوده،ابتکار طراحی دوباره این نظریه و برپایی نظام حکومتی مبتنی بر این نظریه را امام خمینی-قدس سره-به عهده داشتند؛از این رو،این فصل را به این نظریه مهم با عنوان مهم ترین تحول ایجاد شده در تاریخ فقه و اصول اختصاص داده ایم و در کنار طرح نظر امام،نظر فقیهان معاصر امام نیز در این مسئله مهم طرح و بررسی شده است.

ولایت فقیه از نگاه امام خمینی رحمه الله

اشاره

امام خمینی رحمه الله معمار بزرگ انقلاب اسلامی،اولین فقیهی است که در عصر غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هم ابتکار تبیین نوین و جامع از ولایت فقیه را در عرصه نظری به عهده گرفت و به تفصیل و محققانه در چندین مرحله زوایای مختلف حکومت اسلامی را روشن کرد و در واقع،نظریه تشیع درباره چگونگی اداره کشور را بیان کرد و هم برای نخستین بار نظام مبتنی بر ولایت فقیه را در ایران برپا ساخت و این نظریه مظلوم را،که در لابه لای اوراق کتاب ها محبوس شده بود،به صحنه اجتماع آورد و قدرت و عظمت آن را به جهانیان نمایاند.

تبیین دیدگاه امام درباره ولایت فقیه و نیز بررسی ثبات یا تحول نظر امام در این مسئله زینت بخش این قسمت از کتاب است.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی،مقالات بسیار فراوان و کتاب های متنوع به موضوع دیدگاه امام در مسئله ولایت فقیه و ثبات و تحول آن پرداخته و قرائت های مختلف و گاه متضاد از نظریه امام عرضه کرده اند.عده ای معتقد به تحول در دیدگاه امام هستند و عده ای معتقد به ثبات اند.گروهی از قائلان به ثبات نظر نهایی امام را ولایت فقیه معرفی کرده اند و گروهی نظارت فقیه را نظریه ثابت امام دانسته اند و هر کدام نیز برای اثبات ادعای خود به بخشی از سخنان امام استشهاد کرده اند.بدون هیچ گونه پیش داوری ابتدا دیدگاه های امام را به ترتیب تاریخی از کتاب های کشف الاسرار،الرسائل،تحریر الوسیله،کتاب البیع و ولایت فقیه گزارش کرده و سرانجام به جمع بندی خواهیم پرداخت.

امام خمینی رحمه الله نظر خود را درباره حکومت اسلامی ولایت فقیه نخستین بار در کتاب کشف الاسرار بیان داشته است.وی در این کتاب،ابتدا با دلیل عقلی

ضرورت وجود قانون و حکومت در جامعه بشری را به اثبات رسانده و سپس با دلیل عقلی مستقل و غیر مستقل و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام،ضرورت تشکیل حکومت اسلامی در همه زمان ها و مکان ها را نتیجه گرفته است و در دلیل عقلی مستقل به حکمت الهی تکیه کرده و نشان داده است که بلاتکلیف گذاشتن مردم در مسئله حکومت با حکمت خدا سازگار نیست و در دلیل عقلی غیر مستقل به ماهیت قوانین اسلام و روح کلی حاکم بر قوانین اسلام استناد کرده است.پس از اثبات ضرورت تشکیل حکومت اسلامی در همه زمان ها و مکان ها و با توجه به این که اداره حکومت بدون حاکم و و الی امکان ندارد،در عصر حضور،پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام را و الی و حاکم در حکومت اسلامی معرفی کرده و در عصر غیبت با نقل چهار روایت،حق حکومت را تنها برای فقیه عادل قائل شده است و حاکم مشروع و منصوب را فقیه عادل معرفی کرده است.

امام خمینی رحمه الله در کتاب الرسائل در همین دوره قبل از انقلاب،پس از اثبات ضرورت تشکیل حکومت اسلامی با توجه به جامعیت دین اسلام،فقیه را به حکم عقل قدر متیقن برای تصدی حکومت اسلامی معرفی کرده و روایات را مؤید حکم عقلی ذکر کرده است.امام خمینی رحمه الله در کتاب تحریر الوسیله-که در دوران تبعید چهارده ساله امام به ترکیه نوشته شده و در حقیقت،رساله عملی امام محسوب می شود و احکام مسائل مختلف سیاسی در این کتاب در قالب زبان فقهی بیان شده است-در مبحث«شرایط نماز جمعه»به صراحت اسلام را«دین سیاست»معرفی می کند و تأکید می کند که هر کس به جدایی دین از سیاست باشد،دین و سیاست را نشناخته است (1)و در مبحث«امر به معروف و نهی از

1- (1) .امام خمینی،تحریر الوسیله،ج1،ص234.

منکر»فقیهان جامع شرایط را نایبان عام حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف معرفی کرده که در اجرای سیاسات(حدود و تعزیرات)و همه آن چه برای امام عجل الله تعالی فرجه الشریف است،به جز جهاد ابتدایی،جانشین آن حضرت هستند.

کتاب البیع امام-که اثر مهم فقهی امام رحمه الله در این دوره است،که مباحث فقهی را به صورت فنی و اجتهادی مطرح کرده است-چهار چوب فکری امام رحمه الله در مسئله ولایت فقیه را به خوبی نشان می دهد.امام خمینی رحمه الله در این اثر ماندگار در درجه نخست،از ضرورت حکومت اسلامی در همه زمان ها و مکان ها بحث کرده و با توجه به این که احکام اسلام جمیع شئون جامعه اسلامی را در بر می گیرد و اجرای آنها نیز در عصر غیبت به اعتبار خود باقی است؛به ضرورت تشکیل حکومت اسلامی استدلال کرده است؛وانگهی پنج روایت را در تأیید حکم عقل نقل کرده است و در ادامه با توجه به ماهیت حکومت اسلامی-که حکومت قانون خدا بر مردم است-وجود دو صفت«فقیه بودن»و«عادل بودن»را در حاکم اسلامی ضروری دانسته است و با این روش،ولایت فقیه عادل را در ردیف مسائل ضروری و بی گفت وگو و روشن فقه قلمداد کرده و سپس به نقل و تحلیل روایات مربوط به ولایت فقیه پرداخته است و بر خلاف عده ای از فقیهان،که در اطلاق و ظهور روایات در ولایت مطلقه فقیه خدشه وارد کرده اند،ایشان با توجه به این که روح کلی اسلام را«تشکیلات و سیستم حکومتی با همه شئون آن می داند»از این رو از تعبیراتی که در روایات برای فقیهان ذکر شده است،مانند«دژ اسلام»«جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله»،«امانتدار پیامبر صلی الله علیه و آله»،«حجت و حاکم از جانب امام»،«وراثت پیامبر»و...برداشت وسیع تری دارد و مفهوم روایات را به شئون حکومتی تسری می دهد.پس از این گزارش اجمالی،مروری در آثار باقی مانده از آن فرزانه جاوید خواهیم داشت:

1-ضرورت تشکیل حکومت

امام خمینی رحمه الله درباره ضرورت تشکیل حکومت در کتاب کشف الاسرار نوشته است:«ازاحکام روشن عقل که هیچ کس انکار آن را نمی تواند بکند،آن است که در میانه بشر قانون و حکومت لازم است و عائله بشر نیازمند به تشکیلات و نظامنامه ها و ولایت و حکومت های اسلامی است». (1)

2-ضرورت تشکیل حکومت اسلامی

اشاره

امام خمینی رحمه الله پس از اثبات اصل ضرورت حکومت و اثبات این که حکومت های موجود،حکومت های جائرانه هستند و قوانینی هم که وضع می کنند،برخلاف مصالح عامه است،به ضرورت تشکیل حکومت اسلامی پرداخته و در کتاب کشف الاسرار با دلیل عقلی مستقل و دلیل عقلی غیر مستقل و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام ضرورت تشکیل حکومت اسلامی را اثبات کرده است.

الف)دلیل عقلی مستقل

امام خمینی رحمه الله در کتاب کشف الاسرار به دلیل عقلی مستقل برای ضرورت حکومت اسلامی استدلال کرده است:

آیا خدایی که این جهان را با این نظم و ترتیب بدیع از روی حکمت و صلاح خلق کرده و خود بشر را می شناخته که چه موجود عجیبی است که در هر یک هوای سلطنت همه جهان است و هیچ یک بر سر سفره خود نان نمی خورد و در نهاد هر کس تعدی و تجاوز به دیگران است،ممکن است آنها را بدون تکلیف رها کند و خود یک حکومت عادلانه در بین آنها تشکیل ندهد.ناچار این کاری که از حکم خرد بیرون است،نباید به خدای

1- (1) .امام خمینی،کشف الاسرار،ص181.

جهان که همه کارش بر اساس حکم عقل بنا نهاده شده،نسبت داد.پس باید تأسیس حکومت و وضع قوانین جاریه را در ممالک خود عهده دار شده باشد و قانون های او ناچار همه اش بر پایه عدل و حفظ نظام و حقوق بنا نهاده شده است. (1)

حضرت امام خمینی رحمه الله در کتاب البیع دلیل عقلی مستقل را این گونه تقریر کرده است:

با این که حفظ نظام از واجبات اکید و اختلال امور مسلمانان از امور مبغض شرع است و به حکم عقل جلو اختلال نظام را جز با تشکیل حکومت و تعیین حکومت و و الی نمی توان گرفت؛افزون بر این که حفظ مرزهای کشور اسلامی از تهاجم دشمنان و متجاوزان عقلاً و شرعاً واجب است و این کار ممکن نیست؛مگر با تشکیل حکومت. (2)

ب)دلیل عقلی غیر مستقل

امام خمینی رحمه الله برای اثبات این مدعا به ماهیت قوانین شرع اشاره کرده و نشان داده است که قوانین اسلام به گونه ای است که با مطالعه آن هر انسان منصف اعتراف می کند که برای اداره حکومت جعل شده است و در حقیقت،با ملاحظه قوانین شرع و حکومت،عقل به ملازمه میان آن دو حکم می کند و این را دلیل غیر مستقل عقلی می نامد:

این قانون که از جنبه های عمومی ممالک جهان گرفته تا خصوصیات عائله اشخاص و از زندگانی اجتماعی تمام بشر تا زندگانی شخصی انسانی که در غار زندگی می کند و از قبل از قرار نطفه آدمی در رحم تا پس از رفتن در تنگنای قبر هزارها قانون گذاشته،عبارت است از دین خدا که همان دین

1- (1) .همان،ص184.
2- (2) .کتاب البیع،ج2،ص461.

اسلام است (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللّهِ الْإِسْلامُ) ما پس از این ذکر می کنیم با دلیل روشن که قانون اسلام در طرز تشکیل حکومت و وضع قانون مالیات و وضع قوانین حقوقی و جزایی و آن چه مربوط به نظام مملکت است،از تشکیل قشون گرفته تا تشکیل ادارات،هیچ چیز را فروگذار نکرده است. (1)

در جای دیگر،نوشته است:«دین برای سازمان حکومت و کشور و زندگی آمده است. (2)

امام رحمه الله در کتاب البیع ابتدا به دلیل عقلی غیر مستقل تمسک کرده است.دلیل عقلی غیر مستقلی که امام اقامه کرده،بر دو پایه استوار است:

الف)احکام اسلام منحصر به احکام عبادی و اخلاقی نیست؛بلکه شرع مقدس برای اداره جمیع شئون جامعه اسلامی،اعم از شئون اقتصادی،حقوقی و اجتماعی،قانون وضع کرده است.

ب)احکام اسلام(اعم از عبادی،سیاسی و...)نسخ نشده است و تا روز قیامت به اعتبار خود باقی است و در همه زمان ها باید اجرا شود و با غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف احکام شرع تعطیل نمی شود.

بنابراین،در هر عصر و زمانی تشکیل حکومت اسلامی برای اجرای احکام و جلوگیری از هرج و مرج و اختلال نظام لازم و ضروری است.

ج)سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام

ایشان در این باره نوشته است:

شما از کجا می گویید دین،تکلیف حکومت را تعیین نکرده است.اگر تعیین نکرده بود،پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله چطور تشکیل حکومت کرد و به قول

1- (1) .همان جا.
2- (2) .همان،ص236.

شما در نیم قرن نیمی از جهان را گرفت.آن تشکیلات بر خلاف دین بود یا با دستور دین.اگر بر خلاف بود چطور پیغمبر اسلام و علی ابن ابیطالب بر خلاف دین رفتار می کردند.

...اساس حکومت بر قوه تقنینه و قوه قضائیه و قوه مجریه و بودجه بیت المال است و برای بسط سلطنت و کشورگیری بر جهاد و برای حفظ استقلال کشور و دفع از هجوم اجانب بر دفاع است.همه اینها در قرآن و حدیث اسلام موجود است.قرآن در عین حال که کتاب قانون است،برای اجرای آن نیز کوشش کرده و در حالی که بودجه مملکت را به بهترین طرز که پس از این می گوییم تعیین کرده،تکلیف کشورگیری و حفظ استقلال کشور را نیز معلوم نموده.... (1)

در کتاب الرسائل نیز از طریق جامعیت دین اسلام،که دلیل عقلی غیر مستقل است،ضرورت تشکیل حکومت اسلامی را اثبات کرده است. (2)

در کتاب البیع-که مهم ترین و گسترده ترین اثر سیاسی و فقهی امام به شمار می رود-درباره ضرورت تشکیل حکومت اسلامی به تفصیل بحث کرده است.امام خمینی رحمه الله در این اثر ارزشمند پس از بیان جامعیت دین اسلام و گستردگی آن در همه شئون عبادی،اقتصادی،سیاسی،اجتماعی و...نتیجه گرفته است که هر انسان منصفی که در قوانین شرع مطالعه کند،یقین پیدا می کند که این قوانین برای برپایی حکومت و اداره آن جعل شده است و سپس به دلایل عقلی و نقلی تشکیل حکومت در عصر غیبت پرداخته است.

د)دلایل نقلی تشکیل حکومت اسلامی

امام خمینی رحمه الله در کتاب البیع پنج روایت برای اثبات ضرورت تشکیل حکومت اسلامی در همه زمان ها نقل می کند.

1- (1) .همان،ص237.
2- (2) .الرسائل،ج2،ص94.

مضمون روایت اول و دوم آن است که دین کامل و جامع است و به همه نیازمندی های انسان ها پاسخ داده است.یکی از نیازهای ضروری جوامع بشری حکومت است و نمی تواند از نگاه شرع مغفول واقع شود.روایت اول را مزارم از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود:«خدای تبارک و تعالی در قرآن همه چیز را به روشنی بیان کرده است.به خدا سوگند!خداوند هیچ یک از نیازمندی های بندگان را فروگذار نکرده؛مگر آن که در آن باره حکمی نازل کرده است». (1)

روایت دوم از محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام و آن حضرت از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده است که فرمود:«همه سپاس ها مخصوص خدایی است که همه آن چه را امت من به آن محتاج اند،بیان کرده است». (2)

روایت سوم،در علل الشرایع از فضل بن شاذان از امام رضا علیه السلام است سند روایت را امام خوب ارزیابی کرده است.در این روایت امام رضا علیه السلام با سه دلیل ضرورت تشکیل حکومت اسلامی و وجود امام را اثبات کرده است:

الف)از طریق ضرورت اجرای قوانین شرع و جلوگیری از تعدی و تجاوز؛

ب)از طریق این مسئله که حیات هر ملتی به وجود حکومت و رهبر بستگی دارد؛

ج)از آن رو که حفظ اصول و فروع دین منوط به وجود حکومت و امام است. (3)

هم چنین امام خمینی رحمه الله به جمله امام علی علیه السلام که می فرماید:«و الامامه نظاما للامه» (4)و نیز سخن صدیقه طاهره در خطبه معروفش که می فرماید:«الطاعه نظاما للمله و الامامه لما من الفرقه» (5)تمسک کرده است.

1- (1) .الاصول الکافی،ج1،ص59.
2- (2) .فیض کاشانی،ملامحسن،وافی،ج1،ص62.

3- (3) .بحار الانوار،ج6،ص60؛عیون اخبارالرضا،باب 34،ح1؛علل الشرایع،ج1،ص95.
4- (4) .سید رضی،نهج البلاغه،حکمت 244.
5- (5) .کشف الغمه فی معرفه الائمه،ج2،ص110.

پس از آن که ثابت شد که در همه زمان ها و مکان ها،تشکیل حکومت اسلامی ضرورت دارد.اکنون این سؤال مطرح است که با توجه به عدم امکان اداره حکومت بدون حاکم و و الی،در نظام اسلامی،چه کسی حق حکومت دارد؟آیا هر کسی می تواند حاکم اسلامی و در رأس حکومت اسلامی قرار گیرد یا این که گروه یا فرد خاصی چنین حقی را دارند؟ سرانجام،اگر اختصاص به دسته خاصی دارد،آنان این حق را از کجا به دست آورده اند؟

امام در پاسخ به سؤال های فوق در کشف الاسرار چنین نوشته است:

کسی جز خدا حق حکومت بر کسی ندارد و حق قانون گذاری نیز ندارد و خدا به حکم عقل باید خود برای مردم حکومت تشکیل دهد و قانون وضع کند.اما قانون همان قانون اسلامی است که وضع کرده است و پس از این ثابت می کنیم که این قانون برای همه و برای همیشه است.و اما حکومت در زمان پیغمبر و امام با خود آنهاست که خدا با نص قرآن اطاعت آنها را بر همه بشر واجب کرده است. (1)

در این عبارت هم به«اصل اولی»در مسئله ولایت و هم به خارج شدن پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام از تحت اصل اشاره شده است و در جای دیگر نوشته است:

و آن چه عقل خدا داده حکم می کند آن است که تأسیس حکومت به طوری که بر مردم به حکم خرد لازم باشد متابعت و پیروی از آن از کسی روا و به جاست که مالک همه چیز مردم باشد و هر تصرفی در آنها بکند،تصرف در مال خود است و چنین شخصی که تصرف و ولایتش در تمام بشر به حکم خرد نافذ و درست است،خدای عالم است که مالک تمام موجودات و خالق ارض و سماوات است.پس هر حکمی که جاری کند،در

1- (1) .کشف الاسرار،ص184.

مملکت خود جاری کرده و هر تصرفی بکند،در خانه خود تصرف کرده است و اگر خدا به کسی حکومت داد و حکم او را به توسط گفته پیامبران لازم الاطاعه دانست،بر بشر نیز لازم است از آن اطاعت کنند و غیر از حکم خدا و یا آن که خدا تعیین کرده،هیچ حکمی را بشر نباید بپذیرد و جهت هم ندارد که بپذیرد. (1)

در کتاب الرسائل و کتاب البیع نیز پس از آن که اصل حکومت را از آن خدا معرفی کرده است،به بیان این مطلب پرداخته که درباره غیر خدا اصل،عدم نفوذ حکم و ولایت احدی بر دیگری است و ولایت و نفوذ حکم غیر خدا نیازمند جعل خدا و اذن الهی است و این اذن واجازه را خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام داده است. (2)

4-ولایت فقیه

اشاره

از نگاه امام حکومت اسلامی ضروری است و خداوند متعال در زمان حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه هدی مسئولیت آن را بر دوش آنان نهاده است و در عصر غیبت کبرای امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف این سؤال مطرح است که ولایت و حکومت در این دوران چه حکمی دارد و در این دوران حاکم کیست و چگونه باید تعیین شود؟

امام خمینی رحمه الله نخستین بار در کتاب کشف الاسرار دلیل اقامه کرده است که درعصر غیبت تنها فقیه عادل حق حکومت دارد.وی در پاسخ به شبهه نویسنده کتاب که نوشته است:«تازه طبق مبانی فقهی هم این ادعا که حکومت حق فقیه است،هیچ دلیل ندارد»، (3)نوشته است:«مبانی فقه عمده اش اخبار و احادیث ائمه علیهم السلام

1- (1) .همان،ج182.
2- (2) .الرسائل،ج2،ص101 و کتاب البیع،ج2،ص462.
3- (3) .کشف الاسرار،ص187.

است که آن هم متصل است به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و آن هم از وحی الهی است». (1)

سپس چهار روایت برای اثبات ولایت فقیه ذکر کرده که بعداً نقل خواهیم کرد.در کتاب الرسائل پس از اثبات ضرورت تشکیل حکومت اسلامی در عصر غیبت،فقیه را قدر متیقن برای تصدی ولایت و داشتن حق حکومت معرفی کرده است. (2)

در تحریر الوسیله پس از آن که اسلام را دین سیاست معرفی کرده و تأکید کرده که هر کس قائل به جدایی دین از سیاست باشد،دین و سیاست را نشناخته است،می گوید:

کسی که اندک تدبری در احکام حکومتی،سیاسی،اجتماعی و اقتصادی اسلام داشته باشد،در می یابد که اسلام دین سیاست با تمام شئونش است.کسی که گمان کند دین از سیاست جداست،جاهلی است که نه اسلام را شناخته است و نه سیاست را. (3)

در کتاب امر به معروف و نهی از منکر نوشته است:

در عصر غیبت ولی امر و سلطان عصر،نایبان عام آن حضرت که عبارت اند از:فقیهان جامع شرایط فتوا و قضا،در اجرای سیاست(حدود و تعزیرات)و دیگر مسئولیت هایی که به عهده امام است؛به جز جهاد ابتدایی،جانشین آن حضرت هستند. (4)

در کتاب البیع به صراحت درباره حاکم حکومت اسلامی اظهار نظر کرده است و بر این باور است که گر چه در زمان غیب شخص خاصی برای تصدی حکومت اسلامی تعیین نشده است،لیکن چون حکومت اسلامی در حقیقت،

1- (1) .همان جا.
2- (2) .الرسائل،ج2،ص101.
3- (3) .تحریر الوسیله،ج1،ص234.
4- (4) .همان،ج1،ص482.

حکومت قانون خداست،والی و حاکم اسلامی باید دارای دو صفت باشد:یکی علم به قانون و دوم عدالت و این دو شرط در فقیه جامع شرایط فتوا جمع است و سپس نوشته است:

تمام اختیاراتی که برای رسول و امامان در امر حکومت و سیاست ثابت است،برای فقیه عادل نیز ثابت است و معقول نیست در این فرقی میان پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان و فقیه باشد؛زیرا و الی هر کس باشد،مجری احکام است و اختیارات یکسانی در اجرای احکام دارد. (1)

نیز پس از ذکر دلایل عقلی و نقلی ولایت فقیه نوشته است:«حاصل بحث های گذشته آن شد که تمام شئون و اختیارهایی که برای ائمه از جهت آن که رهبری امت را به عهده دارند،ثابت است،برای فقیهان نیز ثابت است؛ مگر آن که دلیلی دلالت کند که این امر،ویژه امام معصوم علیه السلام است. (2)

نیز نوشته است:«هر وظیفه و اختیاری که برای پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام از آن جهت که ولایت دارند و حاکم هستند،ثابت است،برای فقیه نیز ثابت است و اما آن چه که به رهبری جامعه بستگی ندارد و برای پیامبر و امام ثابت است،برای فقیه ثابت نیست». (3)

نیز نوشته است:«بنابراین،فقیه در عصر غیبت نسبت به جمیع آنچه امام ولی امر بوده،ولی امر است». (4)

نیز نوشته است:«نتیجه تمام آن چه ذکر کردیم آن است که تمام آن چه برای

1- (1) .کتاب البیع،ج2،ص467.
2- (2) .همان،ج2،ص488.
3- (3) .همان،ص489.
4- (4) .همان،ص496.

امام معصوم علیه السلام ثابت است،برای فقیه نیز ثابت است؛مگر آن که دلیل اقامه شود که آن چه برای امام ثابت است،از جهت ولایت و سلطنت او نیست». (1)

الف)بداهت و ضرورت عقلی ولایت فقیه

اشاره

امام خمینی رحمه الله برای اثبات ولایت مطلقه فقیه از شیوه ای کاملاً ابتکاری استفاده کرده است.در این شیوه،امام رحمه الله با بیان یک سلسله مطالب خدشه ناپذیر،بدیهی و بی گفت وگو در مقام مبانی ولایت فقیه،نتیجه می گیرد که در دوران غیبت کبری باید حاکمیت و رهبری جامعه اسلامی با اختیاراتی به گونه اختیارات پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام در اداره جامعه به عهده فقیه جامع شرایط گذاشته شده باشد.مبانی روشنی که امام ذکر کرده،همان اصولی است که از آغاز طرح دیدگاه امام به ترتیب ذکر کردیم:

اصل ضرورت تشکیل حکومت

ضرورت تشکیل حکومت اسلامی در همه اعصار،حتی در عصر غیبت کبری.این اصل با توجه به جامعیت دین اسلام،ماهیت احکام اسلامی و سیره و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام جزء مسلمات حکم عقلی خواهد بود.

پس از ثابت کردن ضرورت حکومت و رهبری در جامعه در مقام مطلب بی گفت وگو و خدشه ناپذیر عقلی و با نبود معصوم علیه السلام تنها کسی که به حکم روشن عقلی،یقین داریم خداوند متعال و پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام راضی به حاکمیت اویند،فقیه جامع شرایط است.این مسئله جزء مسلمات و بدیهیات عقلی به شمار می رود و هیچ نیاز به استدلال ندارد.

1- (1) .همان.

امام خمینی در کتاب البیع بعد از ذکر مبانی فوق نوشته است:

آنچه ذکر کردیم از واضحات عقل است،لزوم حکومت برای گسترش عدالت،تعلیم و تربیت،حفظ نظم،رفع ظلم،سد ثغور و منع از تجاوز اجانب از واضح ترین احکام عقول است.بدون تفاوت بین زمانی با زمان دیگر یا سرزمینی با سرزمین دیگر.با این همه دلیل شرعی نیز به این مطلب دلالت دارد. (1)

در ادامه بحث تصریح کرده است:«پس ولایت فقیه-بعد از تصور اطراف قضیه-امر نظری که محتاج برهان باشد،نیست؛با این همه روایاتی به این معنای وسیع دلالت دارد که بعضی از آنها را ذکر می کنیم». (2)

در آغاز کتاب ولایت فقیه نوشته است:

ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آنها موجب تصدیق می شود و چندان به برهان احتیاج ندارد.به این معنا که هر کسی عقاید و احکام اسلام را حتی اجمالاً دریافته باشد،چون به ولایت فقیه برسد و آن را به تصور آورد،بی درنگ تصدیق خواهد کرد و آن را ضروری و بدیهی خواهد شناخت». (3)

امام در سخنان فوق تصریح می کند که ولایت فقیه از«واضحات عقل»،«از واضح ترین احکام عقول»«بی نیاز از برهان»و«ضروری و بدیهی»است.با این وصف،بعضی از نویسندگان معاصر در سخنان فوق قرینه ای یافته اند که مشخص می کند مراد حضرت امام رحمه الله بداهت عقلی ولایت فقیه نیست.

خوشبختانه در عبارت اخیر امام رحمه الله قرینه ای است که مشخص می کند مراد حضرت امام بداهت عقلی ولایت فقیه نمی باشد؛بلکه حداکثر لزوم و ضرورت

1- (1) .همان،ج2،ص462.
2- (2) .همان،ص467.
3- (3) .ولایت فقیه،ص3.

شرعی آن است؛به این معنا که هر کس عقاید و احکام اسلامی را حتی اجمالاً دریافته باشد،چون به ولایت فقیه برسد و آن را به تصور درآورد،بی درنگ تصدیق خواهد کرد و آن را ضروری و بدیهی خواهد شناخت. (1)

امام در سخنان فوق تصریح می کند که ولایت فقیه از«واضحات عقل»،«از واضح ترین احکام عقول»،«بی نیاز از برهان»و«ضروری و بدیهی»است.با این وصف،بعضی از نویسندگان معاصر در سخنان فوق قرینه ای یافته اند که مشخص می کند مراد حضرت امام رحمه الله بداهت عقلی ولایت فقیه نیست.

پس این تصدیق متوقف بر دو امر است:یکی دریافتن عقاید و احکام اسلام و دیگری تصور اطراف قضیه و از آن جا که امر اول بدیهی نیست،بلکه بخشی از آن حتی عقلی نیز نمی باشد،و نتیجه تابع أخس مقدمتین است،نتیجه می گیریم که بنا بر عبارت فوق ولایت فقیه بدیهی عقلی نیست،چه برسد به این که بدیهی اولی باشد...در نظری بودن(بدیهی نبودن)ولایت فقیه همه علمای امامیه اتفاق نظر دارند. (2)

توجه نویسنده محترم را به چند نکته جلب می کنم:

1.اهل منطق گفته اند که امور بدیهی لازم نیست برای همگان بدیهی باشد.به تعبیر محمدرضا مظفر:«یک قضیه ممکن است پیش شخصی بدیهی باشد و پیش شخصی دیگر نظری باشد». (3)

حتی روشن ترین بدیهیات که اولیات هستند،برای همگان یکسان نیستند؛ ازاین رو،محمدرضا مظفر نوشته است:

1- (1) .ولایت فقیه،ص3.
2- (2) .کدیور،محسن،حکومت ولایی،ص226.
3- (3) .محمد رضا،مظفر،المنطق،ص22.

همین اولیات نیز دو دسته اند:دسته ای پیش همه روشن است؛زیرا تصور موضوع و محمول آنها پیش همگان روشن است؛مانند دو مثال«کل بزرگ تر از جزء است»و«اجتماع نقیضین محال است»و بعضی از اولیات است که پیش بعضی روشن نیست؛زیرا در تصور حدود،امر بر آنان مشتبه است و آن گاه که اشتباه بر طرف شد،عقل جزم به حکم پیدا می کند. (1)

بنابراین،اگر دریافتن عقاید و احکام اسلام برای نویسنده محترم نظری است،منافاتی با بداهت آن پیش امام ندارد.

2.فقیهان احکام شرعی را به ضروری و غیر ضروری تقسیم کرده اند و فرضاً بگوییم که احکام ضروری در آغاز بدیهی نبوده اند،بدون شک اکنون جزء بدیهیات برای هر مسلمانی است.منظور امام رحمه الله آن است که اگر انسان همین احکام ضروری و بدیهی اسلام را تصور کند،مانند مسائل مالی خمس و زکات،قضاوت،اجرای حدود و تعزیرات،جهاد و...چون به ولایت فقیه برسد و آن را تصور کند بی درنگ تصدیق خواهد کرد.پس این که نویسنده محترم درک عقاید و احکام اسلام را جزء نظریات گرفته و نتیجه را تابع اخس مقدمتین معرفی کرده است،با واقعیت خارجی هیچ گونه مطابقتی ندارد؛زیرا لازم نیست انسان جزئیات این مسائل را بشناسد تا به ضرورت ولایت فقیه پی ببرد؛بلکه توجه و مرور در کلیات مسائل سیاسی-اجتماعی اسلام کافی است که انسان را به ضرورت تعیین و الی برای اجرای آنها رهنمون شود.

اما جمله پایانی نویسنده:«در نظری بودن(و بدیهی نبودن ولایت فقیه)همه علمای امامیه اتفاق نظر دارند»اولاً،بی پایه بودن این ادعا با توجه به این که فقیهانی مانند صاحب جواهر و امام رحمه الله مسئله را بدیهی دانسته اند،روشن می شود.

1- (1) .همان،ص281.

ثانیاً با توجه به مطلبی که از اهل فن نقل شد،منافاتی ندارد مسئله ای را گروهی بدیهی بدانند و گروه دیگر آن را نظری به حساب آورند و جالب آن است که نویسنده در فصل دیگر به این حقیقت اعتراف کرده و نوشته است:«این که عالمی مسئله ای را از فرط وضوح،بدیهی،ضروری یا اجمالی بداند،حال آن که دیگر عالمان بر ابطال همان مسئله دلیل اقامه کرد باشند،در مجموعه علوم ما بی سابقه نیست». (1)

پس از این که عده ای ولایت فقیه را نظری دانسته اند،نمی تواند در اصل مسئله خدشه وارد بسازد؛بنابراین طبق نظر امام نظری دانستن مسئله،معلول کم توجهی به مبانی خدشه ناپذیری است که امام در مقام مبانی ولایت فقیه ذکر کرده است.

ب)دلیل های عقلی ولایت فقیه

اشاره

حضرت امام خمینی رحمه الله ولایت فقیه را جزء مسائل بدیهی و بی نیاز از دلیل می داند.با این حال،برای تنبه کسانی که بدیهی بودن مسئله را قبول ندارند،دلایل محکم عقلی و نقلی برای اثبات ولایت فقیه اقامه کرده است که در این جا به دلایل عقلی ولایت فقیه از نگاه امام خواهیم پرداخت.از مجموع مطالبی که امام در کتاب های مختلفش درباره ولایت فقیه نوشته است،به دست می آید که امام هم به دلیل عقلی مستقل و هم دلیل عقلی غیر مستقل برای اثبات ولایت فقیه استدلال کرده است.

یکم)دلیل عقلی مستقل

اشاره

امام خمینی رحمه الله در کتاب البیع نوشته است:

ص:432

1- (1) .حکومت ولایی،ص231.

به همان دلیل که امامت ثابت شده است،لزوم حکومت و حاکم بعد از غیبت ولی امر عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز ثابت می شود؛به ویژه که سالیان متمادی از غیبت گذشته و شاید[پناه بر خدا]هزارها سال دیگر طول کشد که خدا می داند.آیا مهمل گذاشتن امت اسلامی و بلاتکلیف گذاشتن آنان در این مدت طولانی با حکمت خدای حکیم سازگار است؟آیا خداوند در این مدت طولانی به هرج و مرج و اختلال نظام راضی شده و برای اتمام حجت تکلیف شرعی مردم را برای آنان روشن نکرده است؟ (1)

چند نکته

1.از بیان فوق استفاده می شود که نبود حکومت دینی و حاکمی عالم و عادل موجب هرج و مرج و اختلال نظام است و این امور با حکمت خدای حکیم سازگار نیست.

2.دلیل فوق دلیلی عقلی است که به زمین یا زمان خاصی اختصاص ندارد و هم شامل زمان پیامبران می شود که نتیجه اش ضرورت نبوت است و هم شامل زمان پس از رسول می شود که ضرورت امامت را نتیجه می دهد و هم ناظر به عصر غیبت است که حاصلش ضرورت ولایت فقیه است.

3.دلیل عقلی فوق جزء دلایل عقلی مستقل است و در هیچ یک از پایه هایش به دلیل عقلی نیاز ندارد و در کلام به آن قاعده لطف می گویند.

دوم)دلیل عقلی غیر مستقل

اشاره

دلیل عقلی غیر مستقل دلیلی است که برخی از مقدمات آن را عقل و برخی دیگر از مقدماتش را نقل تأمین می کند.این گونه دلایل بر دو قسم است:قسم اول،دلیلی است که موضوع آن از شرع گرفته شده باشد؛لیکن عقل،مستقلاً

1- (1) .كتاب البيع،ج2،ص461.

حکم خود را بر آن موضوع مترتب کند و قسم دوم،دلیلی است که موضوع و حکم آن از شرع گرفته شده باشد؛لیکن عقل لازمه آن حکم را بر آن موضوع بار می کند.دلیل عقلی غیر مستقلی که امام بیان کرده،از قسم دوم است.

امام خمینی رحمه الله در الرسائل نوشته است:

«همه ما می دانیم که نبوت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله کامل ترین نبوت ها و دینش کامل ترین ادیان است و چنین دینی که هیچ یک از احتیاجات بشر را بی پاسخ نگذاشته و حتی آداب خوردن و خوابیدن و بهای یک خراش در بدن را بیان کرده است،ممکن نیست مسئله حکومت را-که مهم ترین احتیاج امت در هر شبانه روز است-بی پاسخ گذاشته باشد و اگر-پناه بر خدا-پیامبر صلی الله علیه و آله امر سیاست و قضاوت را با آن همه اهمیتی که دارد،مهمل گذاشته باشد،دینش ناقص خواهد بود و با خطبه«حجه الوداع»سازگار نخواهد بود و نیز اگر تکلیف امت را برای دوران غیبت امام معصوم علیه السلام روشن نکرده باشد،یا به امام علیه السلام دستور نداده باشد که تکلیف امت را روشن سازد،با این که از غیبت طولانی امام علیه السلام خبر داده،این امر نقص بزرگی در ساحت تشریع و قانون گذاری محسوب می شود که واجب است دین از آن منزه باشد.پس به حکم ضرورت عقلی،امت در دوران طولانی غیبت در مهم ترین احتیاجشان،یعنی سیاست و قضاوت،بلاتکلیف رها نشده است؛به ویژه با توجه به آن که در این دوران طولانی از مراجعه به سلاطین جور و قضات آنان ممنوع شده اند و مراجعه به آنان در حکم مراجعه به طاغوت محسوب شده و آن چه با حکم آنان گرفته شود و لو به حق نام«سحت»به خود گرفته است.مطالب بالا افزون بر آن که از مسائل روشن و ضروری عقل است،بعضی از روایات نیز بر آن دلالت دارد.

پس از آن که روشن شد منصب حکومت و قضاوت در دوران غیبت مهمل گذاشته نشده و به حکم روشن عقل کسی برای تصدی این منصب تعیین شده است،عقل حکم می کند که فقیه آشنا به قضا و سیاسات دینی و

عادل در امور رعیت،قدر متیقن برای تصدی چنین مقامی است؛به ویژه با توجه به این که خدای متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علم و حاملان علم را تعظیم کرده و در حق فقیهان مطالب فراوانی را فرموده اند». (1)

استدلال فوق بر چهار پایه استوار است:

-دین اسلام کامل ترین و جامع ترین ادیان است و به همه احتیاجات بشر پاسخ داده است و هیچ نیازی از نیازهای بشری را بی پاسخ نگذاشته است؛

-حکومت از مهم ترین احتیاجات بشری است و اگر شرع سرنوشت آن را تعیین نکرده باشد،به مهم ترین نیاز امت پاسخ نداده و این نقص در دین است؛

-هم چنان که حکومت در عصر حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام مهم ترین احتیاج امت است،در عصر غیبت نیز از مهم ترین نیازهای امت است؛به ویژه با طولانی شدن دوره غیبت و ممنوعیت مراجعه به سلاطین جور و قضات آنان؛

-پس از آن که معلوم شد مسئله حکومت و قضاوت در دوران غیبت مهمل گذاشته نشده است و به حکم عقل باید پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را برای تصدی این منصب تعیین کرده باشد،عقل حکم می کند که زعیم امت اسلامی افزون بر شرایط عمومی که به حکم عقل در هر رهبری لازم است،باید آشنا به قضا و سیاسات دینی و عادل در امور امت باشد؛ بنابراین،قدر متیقن برای تصدی چنین مقامی،فقیه عادل است و عقل حکم می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله یا امام علیه السلام،فقیه عادل را برای تصدی حکومت اسلامی تعیین کرده است.

در کتاب البیع دلیل عقلی غیر مستقل را به گونه دیگر تقریر کرده است.پس از آن که با دلیل عقلی و نقلی ضرروت حکومت اسلامی را حتی در دوران غیبت اثبات کرده،نوشته است:

1- (1) .الرسائل،ج2،ص101.

پس می گوییم از آن جا که حکومت اسلامی،حکومت قانون خدا بر مردم است و با هدف اجرای قانون و بسط عدالت الهی در میان مردم تشکیل می شود،باید و الیان و حاکمان چنین حکومتی دارای دو صفتی باشند که بدون آن دو صفت،پیاده کردن حکومت قانون و اجرای عدالت معقول نیست:یکی از آن دو صفت عبارت است از«علم به قانون»و دومی عبارت است از«عدالت».«کفایت»نیز در علم داخل است؛زیرا بی هیچ شبهه ای در حاکم اسلامی«کفایت»شرط است و اگر خواستی بگو:شرط سوم از شرایط اسلامی حاکم اسلامی«کفایت»است.مطلب بالا برای هر عاقلی روشن است.با این حال،باید توجه داشته باشیم که معنای شرط نبودن دو صفت فوق آن است که خداوند متعال جاهل(غیر فقیه)و ظالم و فاسق(غیر عادل)را به عنوان و الی مسلمانان و حاکم بر مقدرات و اموال و نفوس آنان قرار داده است.با این که شرع مقدس اهمیت ویژه ای برای اموال و نفوس مردم قائل است و معقول نیست خدای متعال جاهل و ظالم و فاسق را و الی مسلمانان قرار دهد و بر مقدرات و اموال و نفوس آنان مسلط کند و معقول نیست قانون به نحو شایسته و بایسته اجرا شود؛جز با دست و الی عالم و عادل. (1)

استدلال فوق بر اصول ذیل استوار است:

-حکومت اسلامی در همه دوره ها حتی در دوره غیبت باید تشکیل شود؛

-ماهیت حکومت اسلامی حکومت قانون الهی است و با هدف اجرای قانون الهی و بسط عدالت تشکیل می شود؛

-برای رسیدن به اهداف فوق و الی باید عالم به قانون(فقیه)و عادل باشد و دست برداشتن از دو شرط فوق به معنای این است که خداوند جاهل و ظالم و فاسق را و الی مسلمانان قرار داده و بر مقدرات و اموال و نفوس آنان مسلط کرده است و این معقول نیست.

1- (1) .کتاب البیع،ج2،ص464.

امام خمینی رحمه الله در استدلال به ولایت فقیه،دست به ابتکار تازه ای زد که با روش دیگر فقیهان فرق دارد.امام خمینی رحمه الله در درجه نخست از ضرورت حکومت،ضرورت حکومت اسلامی با توجه به مذاق شریعت و روح کلی حاکم بر احکام الهی که مقدمات دلیل عقلی به شمار می روند،سخن گفته و با این روش ولایت مطلقه فقیه را در ردیف مسائل ضروری و بی گفت وگو و روشن فقه قلمداد کرده است که بر فرض بی اعتباری روایات،به اصل ولایت مطلقه فقیه،هیچ خللی و اشکالی وارد نخواهد شد.در حقیقت،امام تمسک به روایات را در درجه دوم و سوم اهمیت قرار داده است و در بعضی اظهار نظرهای خود از روایات در حد تأیید مطلب یاد کرده است و ما در این قسمت دلیل های نقلی ولایت فقیه از نگاه امام خمینی رحمه الله را مرور خواهیم کرد.امام خمینی رحمه الله نخستین بار در کتاب کشف الاسرار در پاسخ به شبهه نویسنده کتاب اسرار هزار ساله که گفته است:«تازه طبق مبانی فقهی هم این ادعا که حکومت حق فقیه است،هیچ دلیلی ندارد»چهار روایت از دلیل های نقلی ولایت فقیه را نقل کرده و به طور مختصر توضیح داده است.

آن چهار روایت عبارت اند از:

-توقیع شریف:بعد از نقل و ترجمه روایت نوشته است:«پس معلوم شد که تکلیف مردم در زمان غیبت امام آن است که در تمام امورشان رجوع کنند به راویان حدیث و اطاعت از آنها کنند و امام آنها را حجت خود کرده و جانشین خود قرار داده». (1)

1- (1) .کشف الاسرار،ص187.

-نبوی«اللهم ارحم خلفایی...»:در توضیح نوشته است:«پس معلوم شد آنهایی که روایت سنت و حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله می کنند،جانشین پیغمبرند و هر چه برای پیغمبر صلی الله علیه و آله از لازم بودن اطاعت و ولایت و حکومت ثابت است،برای آنها هم ثابت است؛زیرا که اگر حاکمی کسی را جانشین خود معرفی کرد،معنی اش آن است که کارهای او را در نبودنش او باید انجام دهد». (1)

-مقبوله عمر بن حنظله:در توضیح نوشته است:«در این روایت مجتهد را حاکم قرار داده و رد او را رد امام و رد امام را رد خدا و رد خدا را در حد شرک به خدا دانسته است».

4.روایت«مجاری الامور...»:در توضیح نوشته:«از این روایت ظاهر می شود اجرای همه امور به دست علمای شریعت است که امین بر حلال و حرام اند».

در کتاب الرسائل پس از استدلال عقلی برای اثبات ولایت مطلقه فقیه به دوازده روایت به عنوان مؤید اشاره کرده و در ادامه نوشته است (2):«اگر چه نسبت به هر یک از روایات شاید اشکال سندی یا دلالی بشود؛لکن تمام این روایات در مجموع،فقیه عادل را قدر متیقن برای حکومت قرار می دهد؛چنان که ذکر کردیم». (3)

1- (1) .همان.
2- (2) .خصوصا مع ما یری من تعظیم الله تعالی و رسوله الأکرم و الأئمه علیهم السلام العلم و حملته و ما ورد فی حق العلماء من کونهم حصون الاسلام،و امناء،و ورثه الانبیاء،و خلفاء رسول الله،و امناء الرسول،و انهم کسائر الأنبیاء،و منزلتهم منزله الانبیاء فی بنی اسرائیل،و انهم خیر خلق الله بعد الائمه اذا صلحوا،و ان فضلهم علی الناس کفضل النبی علی ادناهم،و انهم حکام علی الملوک و انهم کفیل ایتام اهل اللبیت و ان مجاری و الاحکام علی ایدی العلماء...الی غیر ذلک(الرسائل،ج2،ص103).
3- (3) .همان،ص104.

سپس به بررسی سند و دلالت دو روایت معروف،مقبوله عمر بن حنظله و مشهوره ابی خدیجه پرداخته است.امام خمینی رحمه الله بحث کارشناسی درباره روایات مربوط به ولایت فقیه را در کتاب البیع انجام داده است.

امام خمینی رحمه الله در این کتاب پنج روایت را روایات اصلی باب می داند و بقیه روایات را در ذیل این پنج روایت یا در پایان ذکر کرده است و چهار روایت از این پنج روایت را به لحاظ سند و دلالت تمام دانسته است که عبارت اند از:

-نبوی صلی الله علیه و آله«اللهم ارحم خلفایی»؛

-روایت علی بن حمزه از امام موسی بن جعفر علیه السلام:«الفقهاء حصون الاسلام...»؛

-توقیع شریف:«اما الحوادث الواقعه...»؛

-مقبوله عمر بن حنظله از امام صادق علیه السلام؛

-صحیحه قداح از امام صادق علیه السلام:«ان العلماء ورثه الانبیاء».

از میان روایات فوق،سند توقیع شریف را غیر معتبر دانسته؛گرچه دلالتش را تمام معرفی کرده است؛اما سند و دلالت چهار روایت دیگر را تمام دانسته است.نوآوری که امام خمینی رحمه الله در مبحث ادله نقلی دارد،در چگونگی برداشت از روایات فوق است.بر خلاف عده ای از فقیهان که ضمن تردید در اطلاق و ظهورات روایات،قدر متیقن از روایات را افتا،قضا و امور حسبیه دانسته اند.امام خمینی رحمه الله برداشت وسیع تری از اطلاقات روایات کرده و مفهوم روایات را به شئون حکومتی تسری داده است؛برای نمونه،حضرت امام خمینی رحمه الله خلافت را در جمله«اللهم ارحم خلفایی...»به معنای ولایت و حکومت گرفته،از«حصن اسلام»حفظ مجموعه دین را استنباط کرده و بر این باور است که مجموعه دین در پرتو حکومت دینی محفوظ می ماند.از جمله«الفقهاء أمناء»مفهوم امانت در سطح حکومت و ولایت را برداشت کرده و از جمله«فإنی قد جعلته علیکم

حاکما»استفاده کرده است که امام صادق علیه السلام فقیه را هم در امور قضایی و هم در امور مربوط به حکومت و رهبری جامعه حاکم قرار داده است و مفهوم وراثت انبیا را مفهومی گسترده گرفته و بر این باور است که مقتضای ارث بردن از انبیا آن است که همه آنچه در تحت ولایت انبیا است،به فقیهان منتقل شده است.

ولایت فقیه از نگاه فقیهان معاصر امام

اشاره

گر چه بعد از شکست مشروطه و پایان یافتن مباحثی که بین مشروطه طلبان و مشروعه خواهان جریان داشت،شاهد شکل گیری دوره جدیدی هستیم،دوره ای که می توان آن را دوره سیاست گریزی نام گذاری کرد؛ لیکن مباحث سنتی ولایت فقیه درباره ادله ولایت فقیه و حوزه اختیارات فقیه در لابه لای کتاب های فقهی جریان داشته و به سبک فنی و اجتهادی انجام گرفته است و موشکافی هایی در سند و دلالت اخبار مربوط به ولایت فقیه و حوزه اختیارات فقیهان صورت گرفته است و ما در این قسمت از کتاب،پس از طرح دیدگاه امام خمینی رحمه الله مروری به نظرهای فقیهان معاصر امام خواهیم داشت تا تفاوت نظریه ولایت مطلقه فقیه امام خمینی رحمه الله با نظریه فقیهان معاصرِ آن فقیه فرزانه بیش از پیش روشن شود.

نظرهای فقیهان معاصر در موضوع ولایت فقیه را به سه دیدگاه می توان تقسیم کرد (1):

1- (1) .بعضی از نویسندگان،نظریه های فقیهان معاصر را نه(9)نظریه می دانند،(نظریه های دولت در فقه شیعه).با تأمل در نظریه هایی که این نویسنده بیان کرده،روشن می شود که بعضی از آنها از تخیل یا عدم درک صحیح مطلب سرچشمه گرفته و نظریه های فقیهانی که طرفدار آن نظریه معرفی شده اند،با آن نظریه سازگار نیست؛مانند نظریه سلطنت مشروعه و بعضی از آنها از حوزه ولایت فقیه خارج است؛مانند نظریه وکالت مالکان شخصی مشاع و بعضی دیگر نیز در یک دیگر تداخل دارند و در یک عنوان جمع پذیر هستند؛مانند نظریه هایی که در عنوان«ولایت انتصابی فقیهان»جای می گیرند یا نظریه هایی که در عنوان«ولایت

انتخابی»می توان جای داد؛ازاین رو،همه نظریه ها در سه نظریه فوق قابل جمع هستند.

1-ولایت عامه فقیه

اشاره

همه فقیهان طرفدار نصب فقیه که حوزه اختیارات فقیه را بیشتر از امور حسبیه می دانند را در دیدگاه اول جای می دهیم.گرچه این دسته از فقیهان در قلمرو اختیارات ولی فقیه دیدگاه یکسانی ندارند.

الف)سید محمد حسین بروجردی رحمه الله

یکی از طرفداران«نظریه نصب»آیت الله بروجردی رحمه الله است.این فقیه فرزانه روایات ولایت فقیه را با توجه به روح قوانین اسلام و نقش ولی فقیه در اجرای احکام شرع تحلیل و برای درک بهتر روایات مربوط به ولایت فقیه به ویژه مقبوله عمر بن حنظله چهار مقدمه را تنظیم کرده است.

1.در هر جامعه ای کارهایی هست که از قلمرو وظایف فردی خارج است و از وظایف رهبری و حکومت است؛

2.اسلام دینی سیاسی-اجتماعی است که احکام آن در عبادت های شرعی خلاصه نمی شود؛بلکه بیشتر احکام شرع درباره کشورداری،تنظیم جامعه و تأمین امنیت فرد و اجتماع است؛

3.در اسلام وظایف سیاسی از احکام عبادی جدا نیست و مردان دین از مردان سیاست جدا نیستند؛

4.زعامت مسلمانان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله از حقوق امامان دوازده گانه است.

با توجه به مقدمات چهارگانه ای که گذشته،از آن جا که این امور در همه

عصرها حتی در عصر غیبت مورد ابتلای مردم است و در عصر حضور نیز در همه احوال شیعیان متمکن از مراجعه به ائمه نبوده اند،ما قطع و یقین پیدا می کنیم که شخصیت هایی مانند زراره و محمد بن مسلم از مرجعی که در صورت عدم تمکن از مراجعه به معصومان علیهم السلام در مسائل سیاسی-اجتماعی وظیفه دارند به او مراجعه کنند،پرسیده اند و ائمه علیهم السلام نیز این امور را مهمل و بی پاسخ نگذاشته اند و افرادی را برای انجام دادن این امور نصب کرده اند؛به ویژه که از آینده خبر داشته اند و اصحاب را از مراجعه به طاغوت و قضات جور نهی کرده بودند و مقبوله عمر بن حنظله یکی از این دسته روایات است.

پس مراد از«حاکم»در مقبوله کسی است که در امور سیاسی-اجتماعی که جزء وظایف فرد فرد نیست و شارع نیز راضی به ترک آن نمی باشد،مردم وظیفه دارند به او مراجعه کنند که قضاوت تنها بخشی از این وظایف است. (1)

ب)سید مصطفی خمینی

این شهید فرزانه در پاسخ به ندای پدر بزرگوارش که از حوزویان خواسته بود به شناساندن و تبیین«ولایت فقیه»بپردازند،این بحث را مطرح کردند و خلاصه نظر این بزرگوار از کتاب ولایت فقیه اش نقل می شود.به عقیده مصطفی خمینی همه اختیاراتی که خداوند در اداره شئون مردم به معصومان علیهم السلام داده،به فقیه نیز داده است.وی تصریح کرده است که حل همه مشکلات فردی-اجتماعی و تشکیل وزارتخانه های مختلف در شئون مختلف مملکت از جمله اختیارات فقیه است و فقیه برای انجام دادن این وظیفه بزرگ نصب شده است.این شهید بزرگوار در زمینه اثبات ولایت فقیه دو ابتکار داشت:1.اصالت دادن به دلیل های عقلی 2.استناد به

1- (1) .البدر الزاهر فی صلاه الجمعه و المسافر،ص52 به بعد.

آیات قرآن.دلیل عقلی ایشان بر دو مقدمه استوار است:اول،جامعیت دین اسلام و دوم،تکالیف شرعی که به چند دسته تقسیم می شود:دسته اول،تکالیفی که از شخصی خاص یا حالتی خاص،خواسته شده است؛مانند بسیاری از تکالیف فردی؛دسته دوم تکالیفی که انجام دادن یا ترک آن از همه افراد در همه حالات خواسته شده است؛مانند ترک شرب خمر یا زنا؛ سوم تکالیف مربوط به جامعه است که شارع به هیچ وجه راضی نیست این تکالیف زمین بماند و هیچ تکلیفی نمی تواند با انجام دادن آنها مزاحمت کند؛مانند نظم و امنیت جامعه.دین اسلام که دین جامعی است،نمی تواند نسبت به این قبیل تکالیف(نظم و امنیت)بی تفاوت باشد و کسی را مسئول و متصدی این قبیل کارها تعیین نکند.معقول ترین گزینه برای انجام دادن این دسته از تکالیف در عصر غیبت تعیین فقیه عادل است.

در قسمت ادله نقلیه،این شهید بزرگوار ابتدا به آیات قرآن،سپس به استدلال به روایات پرداخته بود.در استدلال به روایات افزون بر روایاتی که استدلال به آنها در مسئله متعارف است،به روایات جدیدی نیز استناد کرده؛ مانند بعضی از خطبه های نهج البلاغه و در پایان ادله،به اجماع منقول و محصل نیز تمسک کرده است.در بحث تعیین قلمرو ولایت فقیه،ابتدا ولایت را به دو قسم ولایت«اختیاری»و غیر اختیاری»و ولایت اختیاری را نیز به ولایت«عامه مطلقه»و«ولایت عامه مقید»تقسیم کرده است.ولایت مطلقه مانند ولایتی که انسان بر جان و مال خودش دارد و ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را مصداق ولایت عامه مقیده قرار داده؛در نتیجه ولایت فقیه را نیز از مصادیق ولایت عامه مقیده قرار داده در ادامه در پاسخ به این سؤال که با توجه به اینکه وکالت با مرگ موکل باطل می شود،و فقیهان از سوی امام صادق علیه السلام نصب شده اند،چگونه می تواند وکالتشان پس از امام صادق علیه السلام ادامه پیدا کند،بر این باور است که این بحث فایده چندانی ندارد؛زیرا مقتضای ادله آن است که ولایت برای فقیه

فعلاً ثابت است و این که به چه صورتی این ولایت اتفاق افتاده است،مهم نیست؛ضمن اینکه از دو جای توقیع شریف نصب فقیهان استفاده می شود یکی از«حوادث واقعه»و دیگری«فانهم حجتی علیکم».

پایان بخش مباحث مربوط به ولایت فقیه از سوی این فقیه شهید بحث شرایط حاکم اسلامی است.این شهید فرزانه سه شرط اساسی«فقاهت»،«عدالت»،«سیاستمداری و مدیریت و آگاهی به زمان»را از شرایط حاکم اسلامی دانسته و بر هر یک استدلال کرده و در شرط فقاهت افزون بر اجتهاد در فروع،اجتهاد در اصول را نیز معتبر دانسته است و در بحث شرط عدالت این ادعا را که فسق شخصی با عدالت در مسائل نوعی و اجتماعی قابل جمع است را به شدت رد کرده و شرط بصیرت،سیاستمداری و مدیریت را بدون شبهه در ولی فقیه لازم دانسته است؛با این توجیه که اگر فقیه این شرط را نداشته باشد،مذهب و دین به ناتوانا در اداره جامعه متهم و این امر باعث انحراف مردم از مسیر حق می شود و آن چه باعث اتهام دین یا انحراف شود،به حکم عقل جایز نیست؛افزون بر این که قدر متیقن از کسی که از اصل عدم ولایت خارج شده،فقیه عادل سیاستمدار مدیر ومدبر است؛وانگهی عقلای عالم هم کسی را که مدیر و سیاستمدار نیست،در رأس حکومت قرار نمی دهند و شرع مقدس کاری بر خلاف فهم عرفی و بنای عقلا در این امور عقلایی انجام نمی دهد. (1)

ج)سید محمدرضا گلپایگانی رحمه الله

دیدگاه آیت الله گلپایگانی رحمه الله در ولایت فقیه از کتاب الهدایه الی من له الولایه نقل شده است.نظر ایشان را در چند اصل زیر می توان خلاصه کرد:

1- (1) .ولایت فقیه،ص79.

1.اصل این است که هیچ کس بر دیگری ولایت ندارد؛مگر پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام که بر جان و مال مردم از بزرگ و کوچک ولایت دارند؛

2.برخی از مسائل سیاسی-اجتماعی هست که شارع راضی به معطل ماندن آنها نیست؛

3.از روایات استفاده می شود که ائمه علیهم السلام فقها را به نوعی از ولایت و حکومت بر جامعه منصوب و اداره امور سیاسی-اجتماعی مردم را که شارع راضی به معطل ماندن آنها نیست،به فقیهان واگذار کرده است؛

4.ولایت فقیهان به جز در اموری است که اختصاص به ائمه علیهم السلام دارد؛مانند امور شخصی،اموال مردم و.... (1)

د)سید عبدالاعلی موسوی سبزواری رحمه الله

این فقیه فرزانه ولایت ذاتی تکوینی و تشریعی را مختص به خداوند متعال و ولایت غیر ذاتی را مختص کسانی می داند که خداوند به آنان ولایت داده است که عبارت اند از:پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیه السلام.این بزرگواران به ادله اربعه از اصل عدم ولایت خارج شده اند.از آن جا که تنظیم امور مردم همیشه مطلوب است و نظم بخشی به امور مردم هم به اشخاص خاصی واگذار شده،به عقیده ایشان این اشخاص به دلیل عقل و نقل فقیهان جامع شرایط هستند.این فقیه بزرگوار تصریح کرده است که اگر صفاتی که در مورد فقیه جامع شرایط گفته شده،در شخصی جمع شود،ولایت مطلقه بر عهده اوست؛چه خودش بخواهد و چه نخواهد.چنین شخصی نازل منزله امام است؛مگر آن چه از مختصات ائمه است و با دلیل از عهده فقیه خارج شده است. (2)

1- (1) .الهدایه الی من له الولایه،ص20 تا 25.
2- (2) .مهذب الاحکام فی بیان الحلال و الحرام،جزء 16،ص397.

2-ولایت فقیه در امور حسبیه

اشاره

طرفداران این دیدگاه،ادله ولایت فقیه را از اثبات ولایت عامه انتصابی فقیه عاجز دانسته و بر این باورند که تنها از دلیل های لفظی انتصاب ولی فقیه در امر فتوا و قضا استفاده می شود و تصدی فقیه نسبت به امور حسبیه از باب قدر متیقن ثابت است.دو تن از فقیهان معاصر در جایگاه نماینده این دیدگاه معرفی شده اند.

الف)سید محسن حکیم

این فقیه فرزانه ضمن اشاره به روایاتی که طرفداران ولایت مطلقه فقیه بدان استناد کرده اند،دلالت یک به یک روایات را مورد مناقشه قرار داده و آنها را حمل به بیان وظیفه علما در تبلیغ احکام و قضاوت کرده است.به عقیده آیت الله حکیم در مقبوله عمر بن حنظله،فقیه در مقابل قاضی منصوب از طرف جائر،در مقام حاکم معرفی شده است و چون قاضیان دستگاه جائز دارای حوزه و قلمرو اختیارات گسترده اند،فقیه نیز همان اختیارات را دارد؛بنابراین فقیه اختیارات وسیع تر از قضاوت را بر عهده دارد؛اما قدر متیقن از این اختیارات حوزه امور حسبیه است.

آیت الله خویی این سخن آیت الله حکیم را مورد مناقشه قرار داده و معتقد است مقام قضا و ولایت دو مقوله جدای از یک دیگرند.اثبات هر یک برای فقیه نیاز به جعل و دلیل معتبر دارد و اثبات یکی مستلزم اثبات دیگری نیست. (1)

ب)آیت الله خویی

دومین فقیه طرفدار این دیدگاه آیت الله خویی است.ایشان در کتاب مصباح الفقاهه بحث مستقلی در مسئله ولایت فقیه منعقد کرده است.وی پس از بحث

1- (1) .نهج الفقاهه،ص299.

درباره ولایت تکوینی،ولایت تشریعی و وجوب اطاعت در اوامر شرعی و اوامر شخصی معصومان علیهم السلام،به سراغ ولایت فقیه رفته و یکایک ادله ولایت فقیه را مورد مناقشه قرار داده و در پایان نتیجه گرفته است که به حسب روایات غیر از منصب فتوا و قضاوت منصب دیگری را نمی توان برای فقیه ثابت کرد؛اما به حسب اصل،وضع متفاوت است؛زیرا یا علم داریم که غیر فقیه بدون فقیه حق تصرف در آن امور را ندارد،مانند حدود و تعزیرات؛در این صورت،باید از فقیه اذن بگیرند یا شک داریم،حالا شک یا در اعتبار اذن فقیه در صحت شیئی داریم؛نه وجوبش،مانند نماز میت،به اطلاق ادله وجوب نماز میت برای اثبات صحت بدون اذن فقیه تمسک می کنیم یا شک در اعتبار اذن فقیه در اصل وجوب شیئ داریم؛ مانند نماز جمعه.در این فرض برائت جاری می شود و یا شک در جواز تصرف بدون اذن فقیه داریم؛مانند تصرف در اوقاف عمومی.در این فرض تصرف بدون اذن جایز نیست و یا شک هم در وجوب و هم در جواز تصرف بدون اذن فقیه داریم؛مانند امور حسبیه،در این فرض نسبت به وجوب برائت جاری می شود و نسبت به تصرف حکم می کنیم به عدم جواز تصرف بدون اجازه فقیه.پس از طریق اصلی عملی برای فقیه در قلمرو امور حسبیه ولایت ثابت می شود. (1)

3-ولایت انتخابی فقیه

طرفداران این دیدگاه بر این باور بودند که از روایاتی که دلالت بر ولایت فقیهان واجد شرایط دارد،نمی توان نصب فقیهان را اثبات کرد؛بلکه این روایات تنها در مقام بیان شرایط ولی امر هستند؛اما انتخاب ولی امر،به عهده امت گذاشته شده و با انتخاب امت ولایت او فعلیت پیدا می کند.این نظریه در گذشته میان فقیهان رایج

1- (1) .مصباح الفقاهه،ج5،ص9.

نبوده است؛به لحاظ تاریخی اولین کسی که به صراحت از انتخاب ولی امر سخن گفته،سید اسدالله میر اسلامی،معروف به خارقانی،از علمای دوره مشروطه است.در میان اندیشمندان معاصر شیخ مهدی شمس الدین،محمد جواد مغنیه،و جعفر سبحانی،و صالحی نجف آبادی را می توان به نوعی طرفدار دیدگاه انتخاب معرفی کرد؛اما با این همه،نقطه عطف نظریه انتخاب در فقه شیعه را باید در کتاب دراسات فی ولایه الفقیه جستجو کرد.نویسنده کتاب پس از تنظیم پنج مقدمه که برای توضیح هر یک،باب مستقلی را اختصاص داده،به بررسی ادله نصب در مقام ثبوت و اثبات پرداخته و اعتراف کرده است که اگر نصب فقیهان در مقام ثبوت ممکن باشد و در مقام اثبات هم ادله آن تمام باشد،نوبت به انتخاب نمی رسد.سپس به بررسی امکان ثبوتی نصب بالفعل پرداخته و محتملات نصب را در مقام ثبوت،پنج احتمال دانسته و به همه احتمالات خدشه و اشکال وارد کرده است اشکالات مربوط به مقام ثبوت از خلط مباحث مربوط به مقام اجرا با مقام ثبوت ناشی شده است و اشکالات ثبوتی بر نظریه نصب وارد نیست. (1)

نویسنده محترم در مقام اثبات نیز به تفصیل به نقد ادله نظریه نصب پرداخته است.فهرست اشکالاتی که به ادله نصب کرده است عبارتند از:

1.اشکال ثبوتی؛

2.منظور از این روایات اخبار از شأن و منزلت فقهاست؛نه جعل منصب برای آنان؛

3.مراد از این روایات آن است که رسالت بیان احکام و تعلیم و تبلیغ دین به عهده فقیهان گذاشته شده است و دلالتی بر منصب ولایت ندارد؛

1- (1) .ر.ک:ولایت فقیه در اندیشه فقیهان.

4.فرضاً دلالت بر ولایت داشته باشد،در حد بیان شرایط و صلاحیت است؛ نه نصب بالفعل. (1)

نویسنده محترم در ادامه فصلی را نیز به اقامه دلیل برای اثبات نظریه انتخاب اختصاص داده و در آن فصل بیست و شش دلیل برای اثبات مدعای خودش آورده است و در آن ادله با استفاده از حکم عقل،سیره عقلا و محتوای قاعده سلطنت،آیات قرآن که دلالت بر وجوب وفای به عقد دارد و نیز آیات شورا،آیات خلیفه بودن انسان و نیز احکام اجتماعی اسلام و...به تثبیت نظریه انتخاب همت گماشته است (2)ما در کتاب ولایت فقیه در اندیشه فقیهان به همه دلایل نویسنده پاسخ دادیم و اثبات کردیم که حق با دیدگاه نصب است. (3)

نکته ها و پیام ها

1.ورود فقهاهت به عرصه رهبری اجتماعی مسلمانان؛

2.طرح نظریه ولایت فقیه به عنوان الگوی حکومتی داری در عصر غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف.

3.توجه به مسائل نو پیدا و مستحدثه در عرصه های سیاسی،اجتماعی و اقتصادی؛

4.نفوذ مسائل فقهی در عرصه قانونگذاری و حکومت داری؛

5.تدوین کتاب هایی در عرصه حکومت و سیاست و تبیین ابعاد نظریه ولایت فقیه؛

6.تدوین موسوعات فقهی به شکلی تازه مانند موسوعه الفقه الاسلامی طبقا لمذهب اهل البیت،الموسوعه الفقهیه المیسره.

1- (1) .پاسخ همه این اشکالات را در کتاب ولایت فقیه در اندیشه فقیهان داده ایم.
2- (2) .دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه،ج 1،ص407 به بعد.

3- (3) .یعقوبعلی برجی،ولایت فقیه در اندیشه فقیهان،ص358-378.

ص:450

کتابنامه

1.آخوند خراسانی،کفایه الاصول،قم،کتابفروشی اسلامیه،1368ش.

2.آصفی،محمد مهدی،مقدمه ریاض المسائل سید علی طباطبائی،قم،انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم،1421ق.

3.آقا بزرگ تهرانی،حیاه الشیخ الطوسی،قم،انتشارات قدس محمدی.

4.-،طبقات،بیروت،دار احیاء التراث العربی،1430ق.

5.-،الذریعه،بیروت،دارالاضواء،1403ق.

6.-،نقباء البشر،مشهد،دارالمرتضی،1404ق.

7.-،حیاه الشیخ الطوسی،نجف اشرف،مطبعه العلمیه،1957م.

8.آملی،محمدتقی،المکاسب و البیع تقریر درسهای میرزا نائینی،قم،انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم،1422ق.

9.ابن ابی جمهور محمدبن زین العابدین،غوالی اللئالی،مطبعه سید الشهداء،قم،1404ق.

10.-،غوالی الئالی،قم،مطبعه السیدالشهداء،1404ق.

11.ابن ادریس،محمدبن احمد،السرائر،قم،انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم،1410ق.

12.ابن الاثیر،علی بن محمد،ابن اثیر،الکامل فی التاریخ،بیروت،دارالکتب العلمیه،1418ق.

13.ابن بابویه قمی،محمد بن علی،کمال الدین و اتمام النعمه،تهران،دارالکتب الاسلامیه،1395ق.

14.-،من لایحضره الفقیه،بیروت،موسسه الاعلمی للمطبوعات.

15.-،المقنع،پیام امام هادی علیه السلام،قم،1384ش.

16.-،الاعتقادات،مؤسسه امام هادی علیه السلام،قم،1389ش.

17.ابن بطریق،یحیی بن الحسن،خصائص الوحی المبین،تهران،وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

18.ابن جوزی،عبدالرحمان بن علی،المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم،بیروت،دارالکتب العلمیه،1412ق.

19.ابن حزم،ابی محمد علی بن احمد بن سعید،المحلی،بیروت،دارالجیل.

20.ابن خلکان،احمد بن محمد،وفیات الاعیان،قم،منشورات الرضی،1364.

21.ابن زهره،حمزه بن علی،غنیه النزوع،قم،مؤسسه امام صادق علیه السلام،1417ق.

22.ابن سعد،طبقات،لیدن،بریل،1359ق.

23.ابن شهرآشوب،محمد بن علی،معالم العلماء،تهران،مطبعه فردین،1353ق.

24.-،متشابه القرآن،تهران،انتشارات مصطفوی،1328ش.

25.ابن صلاح،عثمان بن عبدالرحمن،ادب المفتی،مکتبه الاعلام و الحکم،1407ق.

26.-،الفتاوی،المکتبه الاسلامیه،دیار بکر.

27.ابن طاووس رضی الدین ابی القاسم علی بن موسی بن جعفربن محمد،الدروع،قم،مؤسسه نشر اسلامی،جامعه مدرسین حوزه علمیه قم،1414ق.

28.-،الطرائف،قم،مطبعه الخیام،1400ق.

29.-،فتح الابواب،قم،مؤسسه آل البيت لاحياء التراث.

30.-،فرج المهموم،قم،منشورات الرضى،1363ش.

31.-،الامان،قم،مؤسسه آل البيت،1367ش.

32.-،اليقين،قم،دارالكتاب،1413ق.

33.-،سعد السعود،قم،احسن الحديث،1386ش.

34.-،سعد السعود،نجف اشرف،مطبعه الحيدريه،1369ق.

35.-،كشف المحجه،قم،مكتب الاعلام الاسلامى،1412ق.

36.-،فلاح،نجف،المكتبه الحيدريه،1385ق.

37.-،المواسعه،ناشردليل ما.

38.-،مهج الدعوات،قم،چاف،1383ش.

39.ابن طاووس،غياث الدين بن عبدالكريم،فرحه الغرى،مركز الغدير للدراسات الاسلاميه،1419ق.

40.ابن عنبه،عمده الطالب فى انساب آل ابى طالب،قم،احياء الكتب الاسلاميه،1427ق.

41.ابن فوطى،عبدالرزاق بن احمد،تلخيص مجمع الآداب،دمشق،وزاره الثقافه.

42.ابن فهد،جمال الدين ابى العباس احمد بن محمد بن فهد الحلى،المهذب،قم،مؤسسه النشر الاسلامى،1407ق.

43.ابن مشهدى،محمد بن جعفر،المزار،قم،نشر القيوم،1419ق.

44.ابن ميثم،ميثم بن على،قواعد المرام فى علم الكلام،قم،مكتبه آيه الله المرعشى النجفى،1406ق.

45.ابن نديم،محمد بن اسحاق،الفهرست،مكتبه الاسدى و مكتبه الجعفرى التبريزى،تهران،1350ق.

46.ابن هبيره،الافصاح،رياض،دارالوطن،1417ق.

47.ابوزيد عبداله بن عمر بن عيسى دبوسى،امد الامد،اصل نسخه از كتابخانه شرق شناسى تاشكند به شماره 3129.

48.ابى جعفر محمد بن على الطوسى المعروف بابن حمزه؛تحقيق محمد الحسون،الوسيله،قم،مكتبه آيه الله المرعشى النجفى،1408ق.

49.ابى داوود،سنن،بيروت،دار ابن حزم،1419ق.

50.احمد بن حنبل،مسند،بيروت،دارالفكر،1414ق.

51.اربلی،علی بن عیسی،کشف الغمه فی معرفه الائمه علیهم السلام،تبریز،محمد باقر کتابچی حقیقت،1381ق.

52.اردبیلی،احمد،مجمع الفایده و البرهان،قم،انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

53.اردبیلی،محمد بن علی،جامع الرواه اردبیلی،قم،مکتبه المصطفوی،1331.

54.اردبیلی،مقدس،زبده البیان،تهران،عطائی،1362ش.

55.استرآبادی،محمدامین بن محمد،شریف،الفوائد المدنیه،قم،مؤسسه النشر الاسلامی،1424ق.

56.اصبهانی،افندی،عبدالله،تعلیقه امل الآمل،قم،کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی،1410ق.

57.اصفهانی نجفی،محمدحسن بن محمدباقر،جواهرالکلام،ناشر:حاج موسی طهرانی،1287ق.

58.اصفهانی،محمد تقی،هدایه المسترشدین،تهران،کتابفروشی علی اکبر بن حسین خوانساری،1310ق.

59.افندی الافهانی،میرزا عبدالله،ریاض العلماء و حیاض الفضلا،مشهد،بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی،1366ش.

60.امام خمینی،تحریر الوسیله،قم،جامعه مدرسین حوزه علمیه قم،1279ق.

61.امین،سید محسن،اعیان الشیعه،بیروت،دارالتعارف،1403ق.

62.-،اعیان الشیعه،بیروت،دارالتعارف،1403ق.

63.-،خطط جبل عامل،لبنان،الدار العالمیه،1403ق.

64.امینی،عبدالحسین بن احمد،شهداء الفضیله،نجف اشرف،1936م.

65.انصاری،مرتضی،مطارح الانظار،قم،مجمع الفکر الاسلامی،1425ق.

66.-،فرائد الاصول،قم،مصطفوی،1374ق.

67.باسط،علی بن محمد،کشف الرموز،لکنهو،هندوستان،1223ق.

68.بحرانی،یوسف،الحدائق الناضره،قم،النشر الاسلامی،1363ق.

69.بخاری،ابوعبدالله،محمد بن اسماعیل،بن ابراهیم،صحیح بخاری،قاهره،مکتبه عبدالحمید احمد حنفی،1314ق.

70.برجی،یعقوبعلی برجی،ولایت فقیه،تهران،انتشارات سمت،1385ش.

71.برقی،احمد بن محمد،رجال،تهران،دانشگاه تهران،1342ش.

72.بروجردی،حسین،البدر الزاهر فی صلاه الجمعه و المسافر،قم،انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم،1362ش.

73.بروجردی،حسین،جامع احادیث الشیعه،قم،1398ق.

74.-،نهایه التقریر،قم،مطبعه الحکمه،1376ش.

75.بهاءالدین محمد بن حسن بن اسفندیار کاتب،بتصحیح عباس اقبال ابن اسفندیا،تاریخ طبرستان،تهران،ناشرکلاله خاور،1320ش.

76.بیهقی،تاریخ بیهق،تهران،کتابفروشی فروغی.

77.تحت نظر بجنوردی،سید محمد کاظم،دائره المعارف تشیع،تهران،ناشر:مؤسسه دائره المعارف بزرگ تشیع،1368ش.

78.ترمذی،محمد بن عیسی،السنن،مدینه،مکتبه السلفیه،1384ق.

79.تونی،محمد حسین،الوافیه،قم،مجمع الفکر الاسلامی،1412ق.

80.الجزری،محمد بن محمد،غایه النهایه،بیروت،دارالکتب العلمیه،1352ق.

81.جمعی از نویسندگان،القاب الرسول و عترته،مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل بیت علیهم السلام.

82.جناتی،ابراهیم،ادوار اجتهاد،تهران،کیهان،1372ش.

83.حائری اصفهانی،محمد حسین بن عبدالرحیم،صاحب فصول،الفصول الغرویه،قم،دار احیاء العلوم الاسلامیه،1404ق.

84.حایری،ابوعلی،محمد بن اسماعیل،منتهی المقال،مشهد،مؤسسه آل البیت علیهم السلام،1416ق.

85.الحر العاملی،محمدبن الحسن،امل الآمل،قم،دارالکتاب الاسلامی،1362.

86.-،وسائل الشیعه،تهران،مکتبه الاسلامیه،1367ش.

87.حرانی،حسن بن علی بن شعبه،تحف العقول،قم،دار الحدی،1386ش.

88.حسن بن زین الدین،صاحب معالم،معالم الاصول،تهران،حاج ابراهیم،1297ق.

89.-،معالم الاصول،تهران،عبدالرحیم علمی،1379ق.

90.-،معالم الاصول،قم،دارالفکر،1374ش.

91.حسن بن یوسف بن علی بن المطهر الحلی،الرجال،نجف،مکتبه الحیدریه،1381ق.

92.حسینی دشتی،مصطفی بن عبدالله،معارف و معاریف،تهران،مؤسسه فرهنگی آرایه،1378ش.

93.حکیمی،محمد رضا،أذکیاء الفقهاء و المحدثین،بیروت،مؤسسه الاعلمی،1418ق.

94.حلی،حسن بن علی،رجال،تهران،دانشگاه تهران،1342ش.

95.حمصی،سدیدالدین محمود الحمصی الرازی،المنقذ من التقلید،قم،مؤسسه النشر الاسلامی،1412ق.

96.خمینی،روح الله الموسوی،کشف الاسرار،عمان،دار عمار للنشر و التوزیع،1408ق.

97.خوئی،ابوالقاسم،معجم رجال الحدیث،بیروت،منشورات مدینه العلم آیه الله خوئی،1409ق.

98.خوانساری،محمد باقر بن زین العابدین،روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات،تهران،اسماعیلیان،1390ق.

99.-،روضات الجنات،تهران،اسماعیلیان،1390ق.

100.دائره المعارف بزرگ اسلامی،تهران،مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی،1367ش.

101.دوانی،علی،مفاخر اسلام،تهران،مرکز فرهنگی قبله،1364ش.

102.ذهبی،ابی عبدالله محمد،میزان الاعتدال فی نقد الرجال،بیروت،دارالفکر.

103.ذهبی،شمس الدین،تاریخ الاسلام،بیروت،دارالکتاب اللبنانی،1405ق.

104.ذهبی،محمد بن احمد،تذکره الحفاظ،دار احیاء التراث العربی،بیروت،1374ق.

105.-،سیر اعلام النبلاء،بیروت،مؤسسه الرساله،1410ق.

106.رافعی،عبدالکریم بن محمد،التدوین،بیروت،دارالکتب العلمیه،1408ق.

107.راوندی،قطب الدین،فقه القرآن،قم،کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی،1405ق.

108.رشیدالدین محمدبن علی بن شهر آشوب،المناقب،قم،علامه.

109.رضی الدین ابی القاسم علی بن موسی بن جعفربن محمد ابن طاووس،اقبال،بیروت،مؤسسه العلمی للمطبوعات،1417ق.

110.روملو،حسن،احسن التواریخ،تصحیح عبدالحسین نوایی،تهران،اساطیر،1384ش.

111.زرکشی،محمد بن بهادر،البرهان،بیروت،دارالکتب العلمیه،1422ق.

112.سبحانی،جعفر،کلیات فی علم الرجال،قم،مرکز مدیریت حوزه علمیه،1410ق.

113.-،تاریخ فقه و فقهای امامیه،تهران،دانشگاه امام صادق علیه السلام،1387ش.

114.سبزواری،عبدالاعلی،مهذب الاحکام فی بیان الحلال و الحرام،نجف اشرف،مطبعه الاداب،1372ق.

115.سبکی،عبدالوهاب بن علی،طبقات الشافعیه الکبری،مصر،دار احیاءالکتب العربیه عیسی البابی الحلب،1976م.

116.سرخسی،محمد بن احمد،الاصول،بیروت،دارالکتب العلمیه،1426ق.

117.سید رضی،محمد بن ابی احمد،نهج البلاغه،تهران،چاپخانه علمی،1325ق.

118.سیوطی،جلال الدین،تاریخ الخلفاء،بیروت،دارالقلم،1406ق.

119.سیوطی،عبدالرحمن بن ابی بکر،تدریب الراوی،بیروت،دارالکتب العلمیه،1399ق.

120.شوشتری،محمد تقی،قاموس الرجال،قم،مؤسسه النشر الاسلامی،جامعه مدرسین حوزه علمیه قم،1410ق.

121.شهرستانی،محمد بن عبدالکریم،الملل و النحل،قاهره،مکتبه الانجلو المصریه،1956م.

122.شهید اول،شمس الدین محمدبن مکی العاملی،الدروس،قم،انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم،1417ق.

123.-،غایه المراد،قم،انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم،1414ق.

124.-،ذکری الشیعه،قم،مؤسسه آل البیت علیهم السلام،1419ق.

125.-،الذکری،تهران،1272ق.

126.-،الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه،(تصحیح آقای کلانتر)،نجف اشرف،جامعه النجف الدینیه،1390ق.

127.-،القوائد و الفوائد،قم،مکتبه الداوری.

128.-،ذکری الشیعه،قم،مؤسسه آل البیت علیهم السلام لاحیاء التراث،1419ق.

129.-،الاربعون،قم،نهاوندی،1374ق.

130.شهید ثانی محمد بن مکی،الدروس،مشهد،مجمع البحوث الاسلامیه،1417ق.

131.-،الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه،نجف اشرف،جامعه النجف الدینیه،1386ق.

132.-،البیان،قم،محمد حسون،1412ق.

133.-،الرعایه،قم،کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی،1408ق.

134.-،مسالک الافهام،تهران،سنگی،1268ق.

135.-،تمهید القواعد،قم،انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم،1429ق.

136.-،الروضه البهیه،قم،مکتب الاعلام الاسلامی،1373ق.

137.شیخ انصاری،فرائد الاصول،تهران،اسماعیلیان،1383ش.

138.-،کتاب البیع،تهران،مجد،1382ش.

139.شیخ بهایی،توضیح المقاصد،قاهره،مطبعه المحروسه،1896م.

140.شیخ صدوق،ابن بابویه قمی،من لایحضره الفقیه،تهران،مکتبه الصدوق،1392ق.

141.-،التوحید،مکتبه البوذرجمهری المصطفوی،تهران،1375ق.

142.-،علل الشرایع،بیروت،مؤسسه الاعلمی للمطبوعات،1366ق.

143.-،عیون اخبار الرضا علیه السلام،بیروت،مؤسسه الاعلمی،1404ق.

144.شیخ طوسی،الفهرست،مشهد،دانشگاه مشهد،دانشکده الهیات و معارف اسلامی،1351ش.

145.-،عده الاصول،بمبئی،مطبع دت پرشاد،1318ق.

146.-،الخلاف،قم،انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم،1421ق.

147.-،امالی،قم،دارالثقافه،1414ق.

148.-،مشیخه التهذیب،تهران،سید محمد علی کتابفروشی،1317ق.

149.-،العده،قم،محمد تقی علاقبندان،1417ق.

150.-،الغیبه،قم،مؤسسه المعارف الاسلامیه،1411ق.

151.-،تمهید الاصول،تهران،انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران،1358ق.

152.شیخ مفید،الاختصاص،تهران،مکتبه الصدوق،1379ق.

153.-،التذکره باصول الفقه(مصنفات شیخ مفید)،قم،المؤتمر العالمی لالفیه الشیخ المفید،1413ق.

154.-،ابن بابویه،الخصال،قم،جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه،1362ش.

155.-،امالی مفید،قم،جماعه المدرسین حوزه العلمیه،1409ق.

156.-،تحریم ذبائح أهل الکتاب(مصنفات)،قم،الموتمر العالمی لالفیه الشیخ المفید،1413ق.

157.-،التذکره باصول الفقه(مصنفات الشیخ المفید)،المؤتمر العالمی لالفیه الشیخ المفید،قم،1413ق.

158.-،المتسجاد من الارشاد،قم،مؤسسه المعارف الاسلاميه،1417ق.

159.-،المسائل الصاغانيه(مصنفات)،قم،المؤتمر العالمى للالفيه الشيخ المفيد،1413ق.

160.شيخ مفيد،محمد بن محمد،تصحيح الاعتقاد،تهران،روشنای مهر،1388ش.

161.-،خلاصه الايجاز،قم،المؤتمر العالمى لالفيه الشيخ المفيد،1413ق.

162.-،مصنفات شيخ مفيد،اوائل المقالات،بيروت،دارالمفيد،1414ق.

163.-،مصنفات شيخ مفيد،تصحيح الاعتقاد،تهران،روشنای مهر،1388ش.

164.-،مقدمه ارشاد،تهران،كتابفروشی اسلاميه،1374.

165.شيرازی،ابواسحاق،طبقات الفقهاء،بغداد،المكتبه العربيه،1356ق.

166.شيرازی،جمال الدين،مقدمه موسوعه طبقات الفقهاء،القسم الثانی،بيروت،دارالرائد العربی،1970م.

167.شيروانی،علی،آشنايی با علوم اسلامی،دارالعلم،قم،1375.

168.صدر،حسن بن هادی،تأسيس الشيعه،تهران،منشورات الاعلمی،1375ش.

169.-،تأسيس الشيعه،شركه النشر و الطباعه العراقيه،نجف.

170.صدر،محمد باقر،المعالم الجديده،نجف اشرف،1380.

171.صفدی،خليل بن ايبک،الوافی بالوفيات،بيروت،دار احياء التراث العربی،1420ق.

172.ضميری،محمد رضا،دانشنامه اصوليان شيعه،قم،بوستان كتاب قم،1384.

173.طبرسی،ابی نصر حسن بن فضل،مکارم الاخلاق،قم،انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

174.طبرسی،حسن بن فضل،مکارم الاخلاق،مصر،مطبعه التقدم العلمیه،1321ق.

175.طبرسی،فضل بن حسن،مجمع البیان،تهران،کربلایی محمد حسین،1272ق.

176.طبرسی،فضل بن حسن،اعلام الوری،قم،مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث،1417ق.

177.طبرسی،فضل بن حسن،تاج المواليد،قم،دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم،1388ش.

178.طبری،عماد الدین،بشاره المصطفی،قم،انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم،1420ق.

179.طوسی،محمد بن حسن،خلاف،قم،انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم،1413ق.

180.عابدی،محمد قره العین،دراسات فی المکاسب،قم،مطهری،1380ش.

181.عاملی،محمد جواد بن محمد،مفتاح الکرامه،بیروت،دارالتراث،1418ق.

182.عراقی،ضیاء الدین،مقالات الاصول،قم،مجمع الفکر الاسلامی،1414ق.

183.-،نهایه الافکار،قم،انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم،1414ق.

184.عقیقی بخشایشی،فقهای نامدار شیعه،قم،کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی،1372ش.

185.علامه حلی،ابن داود،رجال،نجف اشرف،المطبعه الحیدریه،1392ق.

186.-،تذکره الفقهاء،قم،مؤسسه آل البیت علیهم السلام،1414ق.

187.-،تهذیب الوصول،تهران،علی اکبر بن صالح الجیلانی،1308ق.

188.-،حسن بن یوسف،المختلف،تهران،1324ق.

189.-،تحریرالاحکام،1314ق،قم،مؤسسه آل البیت علیهم السلام.

190.-،تذکره الفقهاء،قم،مؤسسه آل البیت علیهم السلام لاحیاء التراث،1400ق.

191.-،فخر المحققین،ایضاح الفوائد،قم،کوشانپور،1389ق.

192.-،منتهی المطلب،قم،کتابفروشی وجدانی.

193.-،خلاصه الاقوال،قم،مؤسسه نشر الفقاهه،1417ق.

194.-،کشف المراد،تهران،هرمس،1388ش.

195.-،مبادی الاصول،نجف اشرف،مطبعه الآداب،1390ق.

196.-،ایضاح الفوائد،قم،محمد حسین کوشانپور،1387ق.

197.-،مختلف الشیعه،قم،انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم،1412ق.

198.علامه مجلسی،محمد باقر،بحارالانوار،بیروت،دارالاحیاء التراث العربی،1403ق.

199.علم الهدی،سید مرتضی،الانتصار،نجف اشرف،مطبعه الحیدریه،1391ق.

200.-،رسائل الشریف المرتضی،قم،دارالقرآن الکریم،1405ق.

201.-،الذخیره،قم،مؤسسه النشر الاسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم،1411ق.

202.-،المسائل التبانیات(رسائل الشریف المرتضی)،قم،مجمع الذخائر الاسلامیه،1425ق.

203.-،جوآبات المسائل الرسیه الاولی(رسائل الشریف المرتضی)،قم،دارالقرآن الکریم،1405ق.

204.-،رسائل،قم،مجمع ذخائر اسلامی،1425ق.

205.-،الحدود و الحقائق،مشهد،دانشگاه مشهد،دانشکده ادبیات و معارف اسلامی،مرکز تحقیقات و مطالعات.

206.-،نکاح المتعه(رسائل الشریف المرتضی)،بیروت،مؤسسه النشر.

207.علم الهدی،علی بن حسین،الانتصار،نجف اشرف،مطبعه الحیدریه،1391ق.

208.علم الهدی،علی بن حسین،مقدمه الذخیره فی علم الکلام،قم،انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم،1411ق.

209.عیاشی،محمد بن مسعود،تفسیرعیاشی،تهران،العلمیه الاسلامیه،1363.

210.غروی،محسن،مصادرالاستنباط،قم،مرکز الاعلام الاسلامی،مرکز النشر،1413ق.

211.غزالی،محمد بن محمد،المستصفی،بیروت،دارالکتب العلمیه،1420ق.

212.-،المنخول،دمشق،دارالفکر،1419ق.

213.فاضل مقداد،التنقیح الرائع،قم،کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی،1404ق.

214.فیض کاشانی،الاصول الاصلیه،تهران،مدرسه عالی شهید مطهری،معاونت پژوهشی،1387ش.

215.فیض،علیرضا،مبادی فقه و اصول،تهران،دانشگاه تهران،1363ش.

216.قزوینی رازی،نقض،تهران،انجمن آثار ملی،1358.

217.قزوینی،ملا صالح،شرح نهج البلاغه،تهران،کتابفروشی اسلامیه،1380ق.

218.قمی شیخ عباس،فوائد الرضویه،قم،بوستان کتاب،1387ش.

219.قمی،ابوالقاسم بن محمد حسن،قوانین،تهران،المکتبه العلمیه.

220.قمی،حاج شیخ عبا،فوائد الرضویه،کتابخانه مرکزی،1327ق.

221.قمی،شیخ عباس،الکنی و الألقاب،بیروت،مؤسسه الوفا،1403ق.

222.قمی،محمد بن علی،عجائب الاحکام،دمشق،مطبعه الاتقان،1366ق.

223.کتبی،محمدبن شاکر،فوات الوفیات،بیروت،دارالکتب العلمیه،ق1421.

224.کدیور،محسن،حکومت ولایی،تهران،نشر نی،1377ش.

225.-،حکومت ولایی،تهران،نشر نی،1380ش.

226.الکرکی،نورالدین ابوالحسن علی بن الحسین بن عبدالعالی العاملی،جامع المقاصد فی شرح القواعد،قم،مؤسسه آل البیت علیهم السلام،1408ق.

227.کشی،محمد بن عمر،رجال،کربلای معلی،مؤسسه الاعلمی.

228.کفعمی،ابراهیم بن علی،محاسبه النفس،بیروت،دارالبلاغه،1412ق.

229.کلینی،یعقوب بن اسحاق،الاصول من الکافی،تهران،مکتبه الاسلامیه،1392ق.

230.گرجی،تاریخ فقه و فقها،تهران،انتشارات سمت،1375ش.

231.گلپایگانی،محمد رضا،الهدایه إلی من له الولایه،قم،چاپخانه علمیه،1383ش.

232.لابی الفضل احمد بن علی بن حجرالعسقلانی،لسان المیزان،بیروت،مؤسسه الاعلمی للمطبوعات،1390ق.

233.متقی هندی،علاءالدین،کنزالعمال،حیدرآباد دکن،مجلس دائره المعارف العثمانیه،1395ق.

234.مجله فقه اهل بیت علیهم السلام،فصلنامه،شروع از سال 1374،سید محمود شاهرودی.

235.محدث ارموی،جلال الدین،مقدمه نقض،تهران،کتابفروشی آخوندی،1374ق.

236.محقق حلی،جعفر بن حسن،شرایع الاسلام،تهران،المکتبه العلمیه الاسلامیه،1377ق.

237.-،معارج،قم،مؤسسه آل البیت علیهم السلام،1403ق.

238.-،المعتبر،تهران،1318ق.

239.-،نکت النهایه،قم،انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم،1412ق.

240.محقق کرکی،علی بن حسین،رسائل،رساله قاطعه اللجاج فی تحقیق حل الخراج،قم،احتجاج،1381ش.

241.محقق کرکی،علی بن حسین،طریق استنباط الاحکام،قم،مکتبه الاسلامیه الکبری،1396ق.

242.محمد بن جریر طبری،تاریخ طبری،تهران،اساطیر،1362ش.

243.محمد حسن بن باقر،صاحب جواهر،جواهر الکلام،تهران،سید عبدالرزاق لواسانی تهرانی،1270ق.

244.محمدبن عبدالله ابن زهره حلبی،الاربعون،قم،نبیل رضا عنوان،1405ق.

245.محیی الدین عبدالرزاق،ادب المرتضی،بغداد،مطبعه المعارف،1957م.

246.مدرس،محمد علی،ریحانه الادب،تبریز،خیام،1346ش.

247.مدرسی طباطبایی،مقدمه ای بر فقه شیعه،مشهد،بنیاد پژوهش های اسلامی،1368.

248.مرتضی انصاری،زندگانی شیخ انصاری،تهران،حسینعلی نوبان،1361ش.

249.مروزی،اسماعیل بن حسین،الفخری،قم،کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی،1409ق.

250.مسلم بن حجاج،صحیح مسلم،بیروت،دارالجیل للنشر و الطباعه و التوزیع.

251.مطهری،مرتضی،ده گفتار،تهران،انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم،1361ش.

252.مظفر،محمد حسین،تاریخ شیعه،تهران،دفتر نشر فرهنگ اسلامی،1374.

253.مظفر،محمد رضا،اصول الفقه،تهران،دانشگاه تهران،1334ق.

254.-،المنطق،تهران،انتشارات فقیه.

255.معارف،مجید،پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه،تهران،دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس،1372ش.

256.المقدسی،عبدالله بن احمد بن قدامه،روضه الناظر،بیروت،دارالکتاب العربی،1401ق.

257.منتجب الدین،علی بن بابویه الرازی،الفهرست،قم،کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی،1366.

258.منتظری،حسین علی،دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه،قم،دفتر تبلیغات اسلامی،1409ق.

259.موسوی خرسان،حسن،حیاه الصدوق،تهران،اطلاعات،1377ش.

260.موسوی،سید محمد،جایگاه شهید اول در فقه امامیه،پایان نامه،دانشگاه امام صادق علیه السلام،1376ش.

261.میرزای شیرازی،محمد حسن بن محمود،مقدمه تقریرات میرزای شیرازی،قم،مؤسسه آل البیت علیهم السلام لاحیاء التراث،1409ق.

262.میرزای قمی،ابوالقاسم،مصباح الفقاهه،نجف اشرف،المطبعه العلمیه،1372ق.

263.ناصر مکارم شیرازی،قواعد الفقهیه،قم،مدرسه الامام الأمیرالمؤمنین علیه السلام،1410ق.

264.نجاشی،احمد بن علی،رجال،تهران،مرکز نشر کتاب.

265.نسائی،احمد بن علی،سنن،بیروت،دار ابن حزم،1420ق.

266.-،السنن الکبری،بیروت،دارالکتب العلمیه،1411ق.

267.نصیری امینی،فخرالدین،پیمبران و خمسه طیبه،تهران،حیدری،1369ش.

268.نوری طبرسی،حسین بن محمدتقی،خاتمه مستدرک الوسائل،قم،مؤسسه آل البیت علیهم السلام،1417ق.

269.النووی،الدمشقی،ابی ذکریا بن شرف،روضه الطالبین،بیروت،دار ابن حزم،1423ق.

270.نووی،یحیی بن شرف،آداب الفتوی،دمشق(سوریه)،دارالفکر،1408ق.

271.نووی،یحیی بن شرف،المجموع،بیروت،داراحیاءالتراث العربی،1380.

272.ورام،ابی الحسین،تنبیه الخواطر و نزهه النواظر،بیروت،مؤسسه الاعلمی.

273.یعقوبی،احمد بن اسحاق،تاریخ یعقوبی،تهران،شرکت انتشارات علمی و فرهنگی،1374ش.

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109